

اداره مخطوطات

نام کتاب: وسیلة المعاد و ذریعة العباد

مؤلف: کاشانی، حبیب الله بن علی مدد، ۱۲۶۲ - ۱۳۴۰ق.

موضوع: احادیث شیعه - قرن ۱۳ق. زبان: فارسی نسخ

سال چاپ: ۱۳۲۶ق محل چاپ: [تهران]

کاتب: هزارجریبی، احمد بن محمد

طول: ۲۲ عرض: ۱۷ شماره صفحه ها: ۲۶۴ص.

شماره عمومی: ۲۲۵۹۰ کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری: تاریخ:

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات: بانی نشر: مدیر السلطنة

۱۳۷۰۵۵

وسیلة المعاد و ذریعة العباد

من مصنفات حبیب الله کاشانی

۲۹۷/۲۱۲
۱۸۱۹ ک

هذا
كتاب وسيلة المعاد
في ذريعة العباد من مصنفات جامع
المعقول والمنقول
حاوي
الفروع والاصول مرجع الخواص والعوام مجتهد العصر والزمان آقا ملا حبيب الله كاشانی دام ظله

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سبحانك وحنانيك سبحانك لا احصى ثناء عليك ستايش قدوسی اساس وستايش لاهوتی لباس الهام حضرت هيمنت نوراسزا است که بنیان تمامت عوالم امکان بوجود محمد وآل محمد که پرتو وجود فيض جود نوال است برپا است وجواهر تحيات ناميات ولئالی صلوات ساميات نثار بارگاه آن ماحصل کتاب ايجاد وخاتمه صحيفه ارشاد النبی الامجد المحمود الاحمد ابی القاسم **محمد** که خلاصه اصفيا وآينه صفات خدا است وصاحب مقام قرب (فكان قاب قوسين او ادنى) وعندليب بستان جذب (سبحان الذی اسرى) است محمد آنکه مشکوة وجود است مکتف همتش مفتاح جود است وسلام نامحدود ودرود نامعدود بر آل طاهرين وعترت معصومين او که شموس سما ولايت واقطاب رحای امامتند ولاسيما سپهر وقار ووصی بلافصل ابن عم کرار **علی مرتضی** که ادراک کنهش بيرون از حد عقول ماسوا است علی آنکه نمونه ذات خدا است نظام دو عالم زامرش بپا است **اما بعد** خادم شريعت وسالک طريقت بنده ضعيف ابن علی مدد **حبيب الله** الشريف بر صحايف قلوب جويندگان اين جنات ابد بهشت وبستان محمد وآل محمد مينگارد که اگرچه فضل آل محمد بر نظر هر صاحب نظری چون روز روشن پيدا بلکه چون خورشيد تابان در نزد هر دوست ودشمن هويدا است مجلد نکند بيان ان مطلب از قبيل توضيح واضحات وافضاح ظاهرات است با اينکه کتبی که علماء شيعی وسنی در اين خصوص تاليف وتصنيف نموده اند لا يعد ولا يحصی است اگرچه نسبت انچه ايشان با کمال جهد خود از فضائل آل محمد جمع نموده اند بحقيقت

فضل ايشان نسبت قطره بدريا وذره بصحرا است ولکن چون بيان فضائل اهل بيت عصمت وطهارت بهر نوع که ميسر شود وبهر قدر که ممکن باشد موجب حظی وافر از سعادات بلکه از اهم طاعات وعبادات بلکه سرآمد همه قربات است لهذا در اين مختصر برخی از اخبار که در فضل آل محمد وارد شده ايراد مينمائيم وبر وجه اختصار در بيان اين جمله اقتصار ميکنيم که تا از ثمره اين سعادت عظمی وثواب اين عبادت کبری بالمره محروم نمانيم ودر يوم عرض اکبر بی دست وپا نباشيم هانا در آن روز احدی را نجات نباشد مگر آنکه در امروز خود را بوسيله از وسائل محمد وآل محمد متوسل کرداند واز اين جهت اين مختصر کتاب را **وسيلة المعاد و ذريعة العباد** مسمی کردانيدم وچون خواستم که عوام نيز از خواندن آن بهره مند کردند واز فرو رفتن بحر عصيان از ابدعای خير ياد نمايند لهذا در آسان کردن بسياری از عباراتش بذل الجهد نمودم ودر غايت محسنات که مدخليتی باصل مقصود ندارد نکردم ومرتب نمودم اين کتاب را بر ده وسيله وبجهت تيمن وتبرک وعمل بحديث مشهور در اول هر وسيله خطبه عربيه در کمال اختصار که مشتمل باشد بر حمد وثنای ملک جبار وصلوات بر سيد ابرار وآل اخيار وابرار نموديم اللهم وفقنا لما تحب وترضى ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب **وسيلة اولى** در بيان اينکه محمد وآل محمد اول ما خلقند واينکه هيچ شیء جز ذات خدا بر ايشان پيشی نگرفته است الحمد لله الكبير المتعال المتفرد بالعظمة والعز والجلال الذی تجلی في محمد وآل محمد باسرار الجلال وانوار الجمال فخلقهم وابدعهم وفطرهم وانشأهم قبل الفناء في ازل الآزال فسبحوا وكبروا وهللوا وقدسوا ومجدوا خاضعين خاشعين سجدا لله المنعم المفضال فالصلوة والسلام على سر الوجود واصل كل جود واول كل موجود وصاحب لواء الحمد والمقام المحمود روح الارواح ونور الاشباح السباح في فضاء الجبروت والسباح في بحار اللاهوت طاوس الكبرياء وحمامة الملكوت النبي الامي والرسول المكي المدني المحمود الاحمد سيد الاولين والآخرين ابي القاسم محمد خاتم المرسلين وصفوة النبيين الذي كان نبيا وآدم بين الماء والطين وعلى آله وعترته الطيبين الطاهرين المعصومين المنتجبين ولعنة الله على اعدائهم ومبغضيهم ومبغضي شيعتهم دهر الداهرين الى يوم الدين **اما بعد** بدانکه ارباب رموز واشارات در تعيين نخستين چيزی که حضرت خالق جل جلاله خلق فرمود واول

موجود یکرا و را الباس هستی بخشود عبارات مختلفه ایراد نموده اند و هر کدام باصطلاحی و ورای اصطلاح دیگری
سخن گفته اند جمعی فرموده اند که اولین مخلوقات که خداوندش ابداع فرمود عقل بود و از آن سایر
مخلوقات پیدا شد و جمعی گفته اند که نخستین ممکنات دره سفید بود و بعضی تعبیر باب کرده و بعضی
بلوح و بعضی بقلم و بعضی بنور و بعضی بروح و بعضی بمشیت و اخبار نیز در این باب باختلاف وارد
شده است ولکن مقصود جمله جز یکی نباشد و آن یکی جز حقیقت مقدسه محمد و آل محمد نباید (عباراتنا
شتی وحسنك واحد وكل الى ذاك الجمال يشير) واختلاف اسماء وصفات موجب تعدد مسمی و حقیقت
نمیشود بلکه این اختلاف اشارت است باینکه این حقیقت مقدسه دارای مراتب مختلفه و مقامات
متعدده است و این حقیقت در هر مقامی از این مقامات باسمی خوانده میشود و در هر مرتبه از
این مراتب بصفتی دیگر مشتق و بملاحظه هر کمالی او را بلفظی عبارت میکنیم و باعتبار هر شانی
از شئون خاصه او باو در عبارتی اشارت میکنیم اگرچه این همه اسما نهادیم
مسمی جز یکی نیست مثلا اگر شخصی باشد که عالم و شاعر و نویسنده و خیاط باشد تو او را
باشد که او را بهر یک از این اسمها بخوانی و مقصود تو از این اسمها جز یک شخص نخواهد بود
منتها هر یک از این اسمها دلالتی بر کمالی از کمالات او میکند که آن اسم دیگر این دلالت را ندارد
و بالجمله این حقیقت مقدسه را از این جهت عقل میگویند که دانا و سبب دانائی همه دانایان
است زیرا که عقل همان جوهر مجرد است که تمیز هر چیز باو میشود و اوست مایه هر سعادت
اصل هر گرامی و فرق میانه انسان و سایر افراد حیوان جز بعقل نباشد چون این کمال در این حقیقت
بحد کمال رسیده بود و او را انسان کامل گفتند بسبب آنکه این حقیقت را عقل خواندند و
غافل نگفتند شاید که مقصود مبالغه باشد نا شنیده که اگر شخصی را خواهند که مبالغه در
عدالت او نمایند میگویند که عدل است یعنی او بشدت عدالت عدل شده است و شاید که مقصود اثبات
وحدت و بساطت این حقیقت من حیث هی باشد زیرا که عاقل ذاتی را گویند که متصف
بعقل باشد پس ذات چیزی است و عقل چیزی دیگر مثلا سفید چیزی را گویند که سفیدی
عارض او شده باشد پس دو چیز باشد بخلاف سفیدی که یک چیز است پس عاقل دو تا شد
و عقل یکی چون حقیقت محمدیه اول ما خلق الله بود و در حقیقت آینه خدا بود کثرت منافی او

نبود چنانچه با خدا مناسبت ندارد و حکما گفته اند که از یکی جز یکی صادر نشود و باین اعتبار که این حقیقت
مقدسه نخبه همه موجودات و برگزیده از همه ممکنات است و در حقیقت آینه جهان نما است
و جمیع اشیاء در آن پیدا و هویدا است او را دره بیضا گفته اند شاید که چون این حقیقت از هر کدورت
و ظلمتی معرا و از هر حجبی دور بود و مبرا او از هر عیب و نقصی مصفا است او را باین اسم خوانده اند و
شاید که چون حقیقت را در نزد خدا قدر و منزلت بسیار است و بها و قیمتش بسیار است بحدیکه
هیچ مخلوقی با او سنجیده نشود و هیچ پیغمبر مرسلی و ملک مقربی با او کفو نباشد چنانکه حضرت صادق
آل محمد صلوات الله علیه در حق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید (مهد لا [illegible]
ها شیء لا یوازی ابطحی لا یساوی) لهذا او را باین اسم تعبیر کرده اند و باین ملاحظه که این حقیقت شریفه در
مقام خود بسیط و قابل همه کمالات و مایه همه موجودات است و در همه اشیاء ساری و جاری است بطوریکه
مایه حیات هر زنده ایست و در همه اشیاء ساری سبب بقا و زندگی هر زنده است او را آب خوانده اند چنانکه خدا
میفرماید (ومن الماء كل شيء حي) یعنی هر چیز زنده از آب است و این حقیقت را از آن جهت لوح گویند که
کتاب نمای حقایق همه اشیاء است و همه علوم و معارف در صحیفه جامعه اش نگاشته و هویدا است
و اوست دارای جمیع مراتب کونیه جامع مجموع کمالات امکانیه و بعضی حکما گفته اند که العقل كل الاشياء
بالفعل و بعضی گفته اند که بسيط الحقيقة كل الاشياء و این دو فقره اشاره بهمین حقیقت است که کتاب جامع
و لوح حاوی است همانا لوح همان چیزی را گویند که ارقام در آن نگاشته شود و تعیین اصل لوح و کیفیت نگارش
مدخلیتی در حقیقت این مطلب ندارد و بیان این مطلب خواهد آمد چون این حقیقت مقدسه واسطه فیض
از خدای فیاض برای همه قابلیات و فی الحقیقة چهره پرداز استاد برای همه ممکنات و در دوائر نقاش علو
و معاقب بر دو لها او را قلم گفته اند زیرا که قلم چیزی را گویند که بآن چیز نویسند و اوست واسطه وصول مداد بلوح و حقیقت
محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقت قلم قدرت خدا است که سبب همه فیضها و واسطه نمودار شدن و بهمین قلم
نوشته شده است آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت

در تفسیر

علی بن ابراهیم قمی رحمة الله از
بحر حقایق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرموده (اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فكتب
ما كان وما هو كائن الى يوم القيمة) یعنی اول چیزی که خداوندش خلق فرمود قلم بود پس او را فرمود که بنویس پس نوشت
هر چه بوده است و هر چه خواهد بود تا روز قیامت و مراد از قلم در این حدیث همان حقیقت محمدیه است زیرا که نمی شود
جز این حقیقت تواند که اول ما خلق الله باشد و الا با اخبار دیگر که خواهی شنید منافات خواهد داشت

وباید که قلم بر این حقیقت مقدسه شرافت زیادتی داشته باشد و این مطلب البته باطل است و بیان این مطلب با
بیان سایر اخبار دیگر در خصوص قلم وارد شده است در جای خود خواهد آمد و از اینجا این حقیقت مقدسه را نور میگویند
که بنفسه ظاهر و ظاهر کننده همه اشیا است بلکه فروغ وجودش بر تمامت عالم امکان تابنده و خورشید
جمال با کمالش بر صفحات همه حقایق تابنده است و چنانکه ظهور هر چیز بنور است و ظهور نور بخود است و ظهور
همه موجودات از کتم عدم بهمین حقیقت است و ظهور این حقیقت بخود است یعنی خدا او را بخود ظاهر فرمود
بی آنکه چیزی را غیر از او واسطه او قرار دهد و الا آن واسطه باید اول ما خلق الله باشد و ظاهر است که جز این حقیقت
شایسته این مقام و قابل این قرب نیست و شاید که اطلاق این نور بر این حقیقت مقدسه از این جهة باشد که
مظهر و مظهر صفات خدا است یعنی آن صفاتیکه پیش از خلق خلق بر خلق مخفی بود چنانکه فرمود (کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف) یعنی بودم من گنجی پنهان پس خواستم که شناخته شوم
پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم یعنی بصفاتیکه شناختن آنها ممکن باشد و الا ادراک ذات غیب و صفات ذات که
عین ذاتست از جمله محالات و ممتنعات ذاتیه است (عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدست
است دام را) و تواند که الف و لام الخلق از برای کمال باشد یعنی مخلوق کامل پس مراد وجود محمدی باشد که اکمل از همه
مخلوقات است زیرا که شناسائی کامل بتمام صفات مذکوره جز باین وجود کامل که مظهر تمام صفات است ممکن نباشد و از این
روی فرمودند که (لولانا ما عرف الله) یعنی هرگاه ما نبودیم خدا شناخته نمیشد و تفصیل این مطلب مقامی
دیگر دارد و شاید که اطلاق نور بر این حقیقت بجهت آن باشد که چنانکه در ظلمات بنور هدایت می یابند
و راه پیدا میکنند هم چنین باین حقیقت مقدسه گمگشتگان صحرای ضلالت بجادهٔ هدایت میآیند و بطریق مستقیم
سعادت سالک میشوند و استعمال نور در هادی بسیار شده است چنانچه حضرت علی بن موسی الرضا علیه
السلام در تفسیر (الله نور السموات والارض) میفرماید (هاد لاهل السموات و لاهل الارض)
پس چونکه این حقیقت راه نماینده و مرشد و دلیل خلق است بجهة نورش گفته اند چنانکه حکایت کرده اند که چون
کعب بن زهیر توبه کرد و با آن حضرت بیعت کرد و قصیدهٔ معروف خود را در حضرتش انشاد نمود چون باین
شعر رسید (ان الرسول لسیف یستضاء به) (مهند من سیوف الله مسلول) رسول فرمود
که بگو ان الرسول لنور الخ و در جمله از اخبار که در تفسیر آیه نور وارد شده است تفسیر مشکوة بسینه محمد و مصباح بنور
علم و نبوت و زجاجه بقلب علی علیه السلام شده است و معنای (المصباح فی زجاجة) آنستکه علم رسول الله صادر

شد بقلب علی علیه السلام چنانکه از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده است و نیز فرمود در تفسیر (نور علی نور)
الامام فی اثر الامام یعنی امام عقب امام میآید یکی از نود و نه اسم مبارک آنحضرت که علما ضبط کرده
اند نور است و ابو خالد کابلی از حضرت امام محمد باقر از تفسیر آیه (فآمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا)
سؤال کرد حضرت فرمود یا ابا خالد النور والله الائمة من آل محمد الی یوم القیمة و هم والله نور الله الذی
انزل و هم والله نور الله فی السموات والارض والله یا ابا خالد النور الامام فی قلوب المؤمنین انور من
الشمس المضیئة بالنهار و هم والله ینورون قلوب المؤمنین و یحجب الله نورهم عمن یشاء فتظلم قلوبهم
و از صادق علیه السلام مرویست که در آیه (واتبعوا النور الذی انزل معه) فرمود که النور فی
هذا الموضع امیر المؤمنین والائمة علیهم السلام و با این ملاحظه که این حقیقت مقدسه جان جهانیان
و قوام وجود امکانیان است او را روح میگویند زیرا که هیچ صنفی از اصناف خلق بی روح منشأ
اثری و فائده نباشد و با این اعتبار این حقیقت را مشیت گویند که محل مشیت خدا است بلکه بنفسه
مشیت او ست شیخ کلینی رحمه الله در کتاب کافی بسند صحیح از صادق آل محمد روایت میکند که فرمود
(خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة) یعنی خلق فرمود خدا مشیت را بخود او
بی وساطت واسطه پس خلق فرمود جمیع اشیا را بمشیت و مراد از مشیت در این روایت جز حقیقت محمد
نتواند بود زیرا که این حقیقت نیز از جمله اشیائی خواهد بود که بمشیت خلق شده خواهد بود پس
اول ما خلق الله نخواهد بود و نتواند که مشیت از صفات ذات و عین ذات باشد زیرا که صفتیکه عین ذات
حق است مخلوق نباشد و الا لازم آید که ذات نیز مخلوق باشد و اخبار بسیار نیز دلالت دارد بر اینکه
مشیت صفت ذات نیست حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود (من زعم ان الله لم یزل شائیا
فلیس بموحد) یعنی هر کس گمان کند که خدا لم یزل صاحب مشیت بوده است موحد نخواهد بود
و حضرت را با سلیمان مروزی در اینخصوص مکالمه بسیار است و شیخ صدوق علیه الرحمة در عیون اخبار
الرضا این حدیث را ایراد نموده است پس مراد از مشیت همان حقیقت مقدسه است و در دعای ماه رجب
مذکور است که (اسئلک بما نطق فیهم من مشیتک فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک)
و بالجمله مراد از این جمله عبارات که در تعیین اول ما خلق الله صادر شده است همان حقیقت محمد
است زیرا که ممکن نیست که هیچ چیزی صاحب اینمقام باشد الا آنکه از هر شیئی بخدا نزدیکتر باشد

وقابلیتش از هر قابلی زیادتر باشد و مثبت صاحب این شان مگر حقیقت محمد و آل محمد و اجساد ایشان بلکه متواتر
این مطلب دلالت دارد ولا باس که بر بعضی از آن اخبار در این مختصر اشاره نمایم شیخ کلینی در کافی بسند خود
از جابر بن یزید روایت میکند که حضرت امام محمد باقر فرمود (یا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمداً و عترته
الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله) یعنی ای جابر اول چیزی که خدا اراده فرمود که ابداع
فرماید محمد و عترت او بود که راه نمایند خلق و هدایت یافته بودند پس بودند شبحهای نور که در حضرت
خدا عمل بنظر خداوند جابر عرض کرد که (وما الاشباح) یعنی معنی اشباح چیست (قال ظل النور ابدان
نورانیة بلا ارواح وکان مؤیداً بروح واحدة وهی روح القدس فبه کان یعبد الله و
عترته ولذلک خلقهم حلماء علماء بررة اصفیاء یعبدون الله بالصلوة والصوم والسجود و
التسبیح والتهلیل ویصلون الصلوة ویحجون ویصومون) حضرت فرمود که مراد از اشباح سایه نور است
محمد و محمد را نوشت بدنهای نورانی بودند که روح نداشتند یعنی روح حیوانی که بان بخورند و بیاشامند آل
و سایر لوازم حیوانیه از ایشان صادر شود زیرا که این امور با آن عالم اعلا مناسبت ندارد بلکه از خواص
این عالم است و نیز فرمود که محمد در آن عالم مؤید بود بیک روح که روح القدس باشد پس بهمین روح
عبادت خدا میکرد و عترت او نیز عبادت خدا میکردند و از این جهت که مؤید بروح القدس بودند خلق
فرمود ایشان را یعنی ظاهر فرمود وجود ایشان را در این عالم که عالم کثرات است حال که بینکه ایشان صاحب حلم
و علم و رغبت بعبادات و اعمال خیر بودند یعنی چون از ازل مستعد این مقامات بودند در این عالم نیز چنین شدند
و محتملست که مراد از ظل نور آن باشد که محمد و آل محمد ظل الله بودند یعنی چنانچه سایه هر شیء حاکی است
ایشان نیز حکایت صفات خدا میکردند نمونه صفات بودند و شاید که مراد آن باشد که چنانکه
سایه هر شیء تابع آن است در جمیع حرکات و تصرفات او ما نیز مطیع خداییم و در هیچ حالی از احوال از
اطاعت فرمان او بیرون نیستیم و جز باراده او حرکت نمیکنیم بل ما را بالاستقلال اراده نیست
چنانکه فرمود (لا لا بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون) یعنی نه چنین است آن
که شما گمان کرده اید که ما خداییم بلکه ما بندگان مکرم خدا هستیم که جز بامر او عامل نیستیم و پیش از فرمان
او بهیچ کلامی قائل نیستیم و محتملست که اطلاق بدن بر حقیقت محمد و آل محمد با آنکه بسیط و بی ترکیب بود
یعنی در آن عالم بجهت آن باشد که حامل روح القدس بودند یا بجهت آن باشد که معرا از مقادیر سایر ارواح

بودند تا اطلاق بدن بر شخصی که روح ندارد میشود چنانچه خدا میفرماید (ننجیک ببدنک) والعلم عند الله
و این مختصر گنجایش بیش از این بیان را ندارد و نیز صاحب کافی بسند خود روایت کرده است از مرازم که
حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم فرمود (یا محمد انی خلقتک وعلیاً نوراً یعنی روحاً
بلا بدن قبل ان اخلق سمواتی وارضی وعرشی وبحری فلم یزل یهللنی ویمجدنی ثم جمعت روحیکما اثنتین
فجعلتهما واحدة فکانت تمجدنی وتقدسنی وتهللنی ثم قسمتها ثنتین وقسمت الثنتین اثنتین
فصارت اربعة محمد واحداً وعلی واحداً والحسن والحسین اثنان ثم خلق الله فاطمة من نور
ابتداها روحاً بلا بدن ثم مسحنا بیمینه فافضی نوره فینا) یعنی ای محمد خلق فرمودم تو و علی را نور
یعنی روح بی بدن پیش از خلقت آسمانها و زمین و عرش و دریا پس این نور دائم ولا ینقطع بذکر و تهلیل و تمجید
من مشغول بود پس آنگاه روح تو و علی را جمع فرمودم و یکی وحده کردم پس این روح مرا تمجید و عظمت یاد میکرد
و تقدیس و تهلیل من اشتغال داشت پس دوباره این روح را دو قسمت ساختم و هر قسمتی را نیز دو قسمت
کردم تا چهار شد یکی محمد و یکی علی و دو قسمت آن حسن و حسین حضرت صادق علیه السلام فرمودند که پس خلق
فرمود خدا فاطمه زهرا را از نور و ابتدا نمود بخلق آن یعنی از چیزی او را خلق نفرمود در حالیکه روح بی بدن
بود پس دست مرحمت خود را بر او مالید پس پهن کرد نور او را در ما اهل بیت یا روشن کرد یا روشن شد
نور او در میانه ما یعنی ما از این نور ظاهر شدیم و اثبات بدن در حدیث سابق منافاتی با نفی آن در این
حدیث ندارد چنانکه دانستی بلکه این حدیث کشف از آن میکند که مراد از بدن در حدیث سابق ظاهر آن
نیست و سایر نکات این حدیث در مقامی دیگر معلوم خواهد شد و نیز در این کتاب روایت شده
از محمد بن سنان که گفت وقتی در خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام بودم پس ذکر اختلاف شیعه
را نمودم آن حضرت فرمودند که ای محمد (ان الله تبارک وتعالی لم یزل متفرداً بوحدانیته ثم خلق
محمداً وعلیاً وفاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها واجری طاعتهم علیها
وفوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤن ویحرمون ما یشاؤن ولن یشاؤا الا ان یشاء الله
یعنی خداوند جلیل لم یزل بوحدانیت خود منفرد بود یعنی هیچ شیء با او نبود پس خلق فرمود محمد و علی و
فاطمه را یعنی حقیقت ایشان را که اصل همه موجودات بود پس مکث کردند هزار دهر یعنی در آن مدت
هیچ شیء دیگر با ایشان در عالم قدس خلق نشده پس آنگاه جمیع اشیاء را خلق فرمود یعنی بوجود ایشان پس حاضر

نمودن ایشانرا در حال خلق اشیا و لازم فرمود اطاعت و فرمان این بزرگواران را بر همه انها یعنی عهد و میثاق خلق
را بر محبت و طاعت ایشان محکم کرد و امر خلق را با ایشان تفویض فرمود پس ایشان هرچه را بخواهند و مصلحت دانند
حلال میکنند و هرچه بخواهند حرام میفرمایند و نمیخواهند مگر انچه را که خدا بخواهد یعنی هیچ حکم
بحلال و حرامی نمیکنند مگر باذن خدا و تعلق نمیگیرد بهیچ چیز مشیت ایشان مگر انکه مشیت خدا بان تعلق
گرفته باشد و بنای تفویض معنا انشاء الله در مقام خود ذکر خواهد شد **و شیخ** صدوق در کتاب خصال
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند و انحضرت از پدران خود از علی بن ابی طالب روایت کرده اند
که فرمود اِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالٰى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ قَبْلَ اَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكُرْسِيَّ وَ
وَالْقَلَمَ وَالْجَنَّةَ وَالنّارَ وَقَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ آدَمَ وَنُوحًا وَاِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَمُوسٰى
وَعِيسٰى وَداوُدَ وَسُلَيْمانَ وَقَبْلَ اَنْ خَلَقَ الْاَنْبِياءَ كُلَّهُمْ بِاَرْبَعِمِائَةِ اَلْفٍ وَاَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ اَلْفَ سَنَةٍ وَخَلَقَ
اللهُ مَعَهُ اِثْنَىْ عَشَرَ حِجابًا حِجابَ الْقُدْرَةِ وَحِجابَ الْعَظَمَةِ وَحِجابَ الْمِنَّةِ) یعنی خلق فرمود خدا نور محمد
مصطفی را پیش از خلقت اسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و پیش از خلقت ادم
صفی الله و نوح نجی الله و ابرهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح الله و سایر پیغمبران بچهارصد و بیست و چهار هزار
ساله و شاید که مراد سالهای دنیویت باشد که هر روز از ان هزار سال این عالم باشد چنانچه خدا میفرماید که
اِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ) یعنی یکروز در نزد خدای تو مثل هزار سال است از سالهای
شما و شاید که مراد سالهائی باشد که هر سال او صد هزار ماه باشد و هر ماهی صد هزار هفته و هر هفته صد
هزار روز و هر روزی صد هزار ساعت و هر ساعتی هزار سال دنیا چنانکه در بعضی از کتب مسطور است که خداوند
خلق فرمود محمد و ال محمد را پیش از خلقت خلق بصد هزار دهر که هر دهری صد هزار سال بود و هر سالی
صد هزار ماه تا اخر انچه ذکر کردیم وَاَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنَ التَّحْدِيدِ وخلق فرمود با نور محمد دوازده پرده و حجاب حجاب
قدرت و عظمت و منت و رحمت و سعادت و کرامت و منزلت و هدایت و نبوت و رفعت و هیبت و شفاعت
و شاید که دوازده حجاب که با ان حضرت خلق شد اشارت بدوازده وصی او باشد که مظهر کمالات انحضرت
و شاید که اشاره بمراتب کلیه انحضرت باشد که در تحت هر مرتبه لا نهایة الی ما لا انهایه مراتب و درجات و
شئون است و این اظهر است زیرا که تصریح باین مراتب در این حدیث شده است اگرچه عقول ما قاصر از ادراک تفصیل
این مراتب را نمیکنند و لکن هر کسی بر حسب فهم کمالی دارد (ثُمَّ حُبِسَ نُورُ مُحَمَّدٍ فِى حِجابِ الْقُدْرَةِ اِثْنَىْ عَشَرَ اَلْفَ

سَنَةً وَهُوَ يَقُولُ سُبْحانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰى وَفِى حِجابِ الْعَظَمَةِ اِحْدىٰ عَشَرَ اَلْفَ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ سُبْحانَ عالِمِ السِّرِّ
یعنی نگاه داشت نور محمد را در حجاب قدرت دوازده هزار سال یعنی نظرات رافت و رحمت خود را بر ان نور مبذول فرمود
و در نظره او را قربی میافزود و این نور لحظه از ذکر خدا غافل نبود و میگفت (سُبْحانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰى
چون خود را در منزلت بلند و درجه اعلی دید خدا را بذکر اعلی یاد نمود و نگاه داشت او را در حجاب
عظمت یازده هزار سال و باین ذکر اشتغال داشت که (سُبْحانَ عالِمِ السِّرِّ) و در حجاب منت نگاه داشت
او را ده هزار سال و این ذکر میگفت (سُبْحانَ الرَّفِيعِ الْاَعْلٰى) و در حجاب رحمت نه هزار سالش بداشت و ذکر
این بود که (سُبْحانَ الرَّؤُفِ الرَّحِيمِ) و در حجاب سعادت هشت هزار سال نگاه داشت و ذکرش این
بود که (سُبْحانَ مَنْ هُوَ دائِمٌ لا يَسْهُو) و در حجاب کرامت هفت هزار سال بداشت و این ذکر میگفت
(سُبْحانَ مَنْ هُوَ غَنِىٌّ لا يَفْتَقِرُ) و در حجاب منزلت شش هزار سال بماند و ذکرش این بود (سُبْحانَ
رَبِّيَ الْعَلِىِّ الْكَرِيمِ) و در حجاب هدایت پنج هزار سال این ذکر میگفت (سُبْحانَ ذِى الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ) و در حجاب نبوت چهار هزار سال بماند و این ذکر میگفت (سُبْحانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا يَصِفُونَ
و در حجاب رفعت سه هزار سال این ذکر میگفت (سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ) و در حجاب شفاعت
هزار سال بماند و میگفت (سُبْحانَ ذِى الْمُلْكِ الْمَعْبُودِ) پس اسم مبارک انحضرت را بر لوح ظاهر
کردانید و این نور تا چهار هزار سال بر لوح بود و بعد بر عرش ظاهر کردانید و تا هفت هزار سال بر ساق
عرش بود پس بصلب ادم شد و از صلب ادم بنوح و از صلبی بصلبی تا بصلب عبدالله و بالجمله این حقیقت
مقدسه که در عالم صورت ظاهر شد بچندین هزار هزار حجاب محتجب بود و الا ممکن نبود که بحقیقت
اصلیه ظاهر شود پس هیچکس این حقیقت را کماهی مشاهده ننمود و نشناخت مگر خدا پس
کما او را بهر صورت ملاحظه کنی در حقیقت او را ملاحظه نکرده باشی بلکه مظهری از مظاهر او باشد پس
پس هرچه تو میکنی خیالش باشد ز مظاهر جمالش **در بعضی** از کتب وارد شده است
اگرچه سندی از ان بنظر نرسیده است که در شب معراج از مصدر جلال بجبرئیل خطاب شد که من
محمد را بزیر هفتاد هزار حجاب مستور کردانیده ام در امشب یکی از این پرده ها را از جمال محمد برداریا
نظاره کیان عالم اعلی حسن و جمال محمد مصطفی را تماشا کنند پس جبرئیل یک پرده از ان پرده ها را
برداشت نوری پدید امد که نور عرش و کرسی و ماه و خورشید و کواکب ناچیز و مضمحل گشت پس

بان حضرت خطاب شد که یا محمد تا چند غم امت میخوری امشب یکپرده از هفتاد هزار پرده نور بردارم
نور عرش و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماه و ستارهها تا بنور مضمحل شد فردای قیامت که تمامی این پردهها بردارم عجب
مدار که همه معاصی امت تو نابود و ناچیز شود و تو تعجب نکنی که چگونه نور عرش و کرسی و سایر منورات در جنب نور
محمد مصطفیؐ مضمحل و مستهلک میشوند زیرا که نور آفتاب یکجزء از هفتاد جزء نور کرسی است و نور کرسی
یکجزء از هفتاد جزء نور عرش است و نور عرش یکجزء از هفتاد جزء نور حجابست و نور حجاب یکجزء از هفتاد
جزء نور ستر است چنانکه در حدیث صفوان بن حمید عن الصادق علیه السلام مذکور است و نور ستر خلق
نشده است الا از نور محمد مصطفی بلکه یکجزء از چندین هزار جزء نور آنحضرت محسوب نشود و شاید که
حجاب ستر در این حدیث اشاره بحجاب از حجابات عنیبه آنحضرت بوده باشد که نور آن از پس این
حجابات ظاهر شده باشد و نوربخش همه منورات و روشن کننده هر نوربخشی باشد و نبودن حاجت
بخورشید و ماه در بهشت بجهت آنستکه از حقیقت محمد و آل محمد بعضی حجابات برداشته خواهد شد
پس بهشت بواسطه نور ایشان روشن خواهد بود (شمس و قمر در زمین حشر نتابد نور
تابد مگر جمال محمد) شیخ صدوق در مجلس پنجاه و پنجم از مجالس خود روایت میکند بسند
خود از وکیع و او از مسعودی و او نسبت میدهد بسلمان فارسی که فرمود روزی شیطان گذشت بجماعتی
که امیرالمؤمنینؑ را سب میکردند پس در پیش روی این جماعت ایستاد گفتند کیستی تو گفت منم ابو مره
گفتند آیا کلام ما را میشنوی گفت (سوأة لکم تسبون مولاکم علی بن ابی طالبؑ) یعنی بد احوال شما
که مولای خود را دشنام میگوئید گفتند که از کجا دانستی که علیؑ مولای ما است گفت از آنجا که پیغمبر شما فرمود
(من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله) یعنی هر کس که من مولای و آقای او هستم پس علی نیز مولای او است خدایا دوست بدار آنکس را
که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که را که علی را دشمن دارد و یاری کن آنکس که علی را یاری کند و واگذار بحال
خود آنکس که او را واگذارد و یاری نکند پس گفتند با ابلیس که پس تو از تابعان و شیعیان علیؑ هستی گفت من
از شیعیان او نیستم و لکن من او را دوست میدارم (و لا یبغضه احد الا شارکته فی المال و الولد) یعنی
دشمن نمیدارد او را احدی مگر آنکه در مال و فرزندش شرکت میکنم گفتند یا ابا مره آیا فضیلتی از علیؑ
میدانی گفت بشنوید از من ای طائفه که از دین پیغمبر بیرون رفته اید و عهد را شکسته اید (عبدت الله تع

فی الجان اثنی عشر الف سنة فلما اهلک الله الجان شکوت الی الله الوحدة فعرج بی الی السماء
الدنیا فعبدت الله فی السماء الدنیا اثنی عشر الف سنة اخری فی جملة من الملائکة فبینا نحن
کذلک نسبح الله و نقدسه اذ مر بنا نور شعشعانی فخرت الملائکة لذلک النور سجدا فقالوا
سبوح قدوس نور ملک مقرب و لا نبی مرسل هذا نور طینة علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه) یعنی من خدا را در میان طائفه جن عبادت کردم دوازده هزار سال پس چون خدا این
طائفه را هلاک فرمود از تنهائی بخدا شکایت کردم پس مرا باسمان اول بالا برد و در میان جمع ملائکه
خدا را دوازده هزار سال دیگر پرستش کردم پس در آن اثنا که تسبیح و تقدیس خدا میکردیم ناگاه
نور ساطع تابان و روشنی بر ما گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند که این نور ملک مقرب یا پیغمبر
مرسل است پس از جانب خدا ندا بایشان رسید که این نه نور ملک مقرب و نه نور نبی مرسل است این نور
طینت علی بن ابی طالب است و مخفی نماند که این نور که بر ملائکه تجلی کرد از پس چند از هزار پرده
بوده است والا هیچ ملک مقرب و هیچ پیغمبر مرسلی را امکان مشاهده نور حقیقت محمد و آل محمد
نبود) (و در جمله از کتب شیعه و اهل سنت از ابن عباس روایت شده است که گفت) (بینا اهل
الجنة فی الجنة بعد ما سکنوا اذ رأوا نورا اضاء الجنان فیقول اهل الجنة یا رب انک قد قلت
فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا فینادی مناد لیس هذا نور الشمس
و لا نور القمر و ان علیا و فاطمة تعجبا من شیء فضحکا فاشرقت الجنان من نورهما) و این حدیث
را سید و [illegible] چهل و چهارم از مجالس خود در تفسیر (لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا) ذکر کرده است
و صاحب کتاب غایة المطلوب از کشف ثعلبی و فضائل ابی السعادات نقل این حدیث نموده است و
معنی حدیث آنستکه بعد از آنکه اهل بهشت در بهشت ساکن شوند ناگاه نوری را مشاهده نمایند که
همه بهشتها را روشن کند گویند خداوندا تو در کتابی که بر پیغمبر خود فرستادی فرمودی که اهل بهشت
نه خورشید خواهند دید و نه زمهریر پس این نور چیست پس منادی ندا کند از جانب خدا که این نور
نه نور خورشید است و نه نور ماه بلکه علی مرتضی و فاطمه زهرا از چیزی تعجب کردند و خندیدند پس
روشن شد بهشتها از نور این دو بزرگوار و از اینجا است که شاعر عرب میگوید اولیس الاله قال لنا
لا شمس فیها و لا زمهریرا وإذا بالنداء یا ساکنی الجنة انتم النعز را ذا علی الوصی داعب

فیه ذا النداء من قبل الله عز وجل لا نور ملک مقرب و لا نبی مرسل

موالیکم فاطمة فما زادت سرورا فعند ذلک النور فزیدت کرامة وحبورا یعنی در جواب
سؤال اهل بهشت منادی ندا کند که ای ساکنان بهشت عنبر سرشت اینک علی مرتضی وصی محمد
مصطفی مزاح فرموده با سیده نساء ها فاطمه زهراء پس مسرور شده است فاطمه و این نور از تبسم آن معصومه
است و نیز در غایة المطلوب از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کند که گفت از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود (کُنتُ جالِساً فاِذا نُورٌ قد ضرب وجهی فقلت لجبرئیل
ما هذا النور الذی قد رأیته قال یا محمد ما هذا نور الشمس ولا نور القمر ولکن جاریة من جواری
علی بن ابی طالب اطلعت من قصرها فنظرت الیک فضحکت فهذا النور خرج من فیها وهی تدور
فی الجنة الی ان یدخلها امیر المؤمنین علیه السلام) یعنی وقتی نشسته بودم که ناگاه نوری
نزدیک صورت من شد گفتم ای جبرئیل این نور چیست که مشاهده نمودم گفت یا محمد این نه نور شمس است
و نه نور ماه ولکن کنیزی از کنیزکان بهشتی علی علیه السلام از قصر خود مشرف شد پس نظر بجانب تو نمی
نمود کرد از سرور خندید پس این نور از دهان او ظاهر شد و این کنیزک در بهشت میگردد و در جای
قرار نمیگیرد تا وقتی که علی بن ابی طالب داخل بهشت شود و قصه تجلی نور علی ع با یکی از شیعیان او
برکوه طور در جای خود خواهد آمد پس چگونه ممکن باشد که این حقیقت کما هی بدون حجاب
در این عالم ظاهر شود مختصر میکنیم و بر سر مطلب میرویم و جمله از اخبار یکه دلالت دارد بر سابقیت
محمد و آل محمد بر سایر ممکنات ایراد مینمائیم تا دلهای دوستان ایشان روشن شود **ابو حمزه**
ثمالی ره از امام محمد باقر ع روایت میکند که فرمود (اِنَّ اللهَ تَفَرَّدَ فی وَحدانیَّتِهِ ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلِمَةٍ
فَصارَتْ نُوراً ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذلِکَ النُّورِ مُحَمَّداً وَعَلِیّاً وَعِترَتَهُ ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلِمَةٍ فَصارَتْ رُوحاً وَ
اَسْکَنَها ذلِکَ النُّورَ وَاَسْکَنَهُ فی اَبدانِنا فَنَحْنُ رُوحُ اللهِ وَکَلِمَتُهُ اِحْتَجَبَ بِها مِنْ خَلْقِهِ فَما زِلْنا
فی ظِلَّةٍ خَضْراءَ مُسَبِّحینَ نُسَبِّحُهُ وَنُقَدِّسُهُ حَیْثُ لا شَمْسَ وَلا قَمَرَ وَلا عَیْنَ تَطْرِفُ ثُمَّ خَلَقَ
شیعَتَنا وَاِنَّما سُمُّوا شیعَةً لِاَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ شُعاعِ نُورِنا) (یعنی خداوند در وحدانیت خود
یگانه بود و هیچ شیء با او در ملک او نبود پس بکلمه تکلم فرمود پس آن کلمه نور شد و شاید که مراد از کلمه
مقام اسم و رسم محمد و آل محمد باشد پس منافاتی با بودن شان اول ما خلق الله ندارد پس خلق فرمود
از این نور محمد و علی را و سایر عترت او را یعنی در مقام اسم پس بکلمه دیگر تکلم فرمود پس آن کلمه روح

شد و ساکن کرد این روح را در این نور و ساکن کرد این نور را در بدنهای ما یعنی این بدنهای عنصری
ظاهری پس مائیم روح خدا یعنی روحیکه خدا خلق فرموده است و بر همه روحها شرافت داده است
پس این نسبت بجهت تشریف است مثل آنکه میگوئی کعبه خانه خداست و مائیم کلمه خدا که بآن از خلقش
محجب شده است یعنی مائیم واسطه میان فیض خدا و خلق پس بودیم ما همیشه در سایه سبز یعنی در عالم
معنی و حقیقت که تسبیح و تقدیس خدا میکردیم در آنهنگام که نه از خورشید اثری بود و نه از ماه خبری بود
و هیچ چشمی و بیننده نبود پس خلق فرمود شیعیان ما را یعنی از ما و اسم ایشان شیعه شد بجهت
آنکه از پرتو نور ما خلق شدند چنانکه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت شد
که (اَنَا مِنَ اللهِ وَالْمُؤْمِنُونَ مِنّی) (یعنی من از خدایم و اهل ایمان از وجود من خلق شد
اند و بیان این مطلب خواهد آمد و جابر بن عبد الله از رسول خدا روایت میکند که فرمود
که (اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ نُوری اِبْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَاشْتَقَّهُ مِنْ جَلالِ عَظَمَتِهِ فَاَقْبَلَ یَطُوفُ
بِالْقُدْرَةِ حَتّی وَصَلَ اِلی جَلالِ الْعَظَمَةِ فی ثَمانینَ اَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ لِلّهِ تَعْظیماً فَفَتَقَ مِنْهُ
نُورُ عَلِیٍّ فَکانَ نُوری مُحیطاً بِالْعَظَمَةِ وَنُورُ عَلِیٍّ مُحیطاً بِالْقُدْرَةِ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَاللَّوْحَ وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ وَضَوْءَ النَّهارِ وَضَوْءَ الْاَبْصارِ وَالْعَقْلَ وَالْمَعْرِفَةَ وَاَبْصارَ الْعِبادِ وَاَسْماعَهُمْ
وَقُلُوبَهُمْ مِنْ نُوری وَنُورِهِ فَنَحْنُ الْاَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ وَنَحْنُ السّابِقُونَ وَنَحْنُ کَلِمَةُ اللهِ
وَنَحْنُ خاصَّةُ اللهِ) یعنی اول چیزیکه خداوند او را خلق فرمود نور من بود که از نور خود ابداع فرمود
و از جلال عظمت خود او را بیرون آورد پس این نور بقدرت طواف میکرد تا در مدت هشتاد
هزار سال بجلال عظمت خدا رسید چون عظمت خدا را که مرتبه از مراتب او بود مشاهده نمود
بجهت تعظیم آن سجده کرد پس نور علی ع از آن بیرون آمد و بود نور من محیط بعظمت و نور علی محیط
بقدرت یعنی من مظهر عظمت خدایم و علی مظهر قدرت او پس خلق فرمود عرش و لوح و شمس
و قمر و ستارهها و همه روشناییها را و همه کمالات را از عقل و معرفت از نور من و نور من را از
نور خود پس مائیم که در اول خلق شدیم پیش از همه مخلوقات و مائیم که بعد از فنای خلق
باقی خواهیم بود و بر همه خلق در هر مرتبه سبقت داریم و مائیم کلمه خدا و صاحب سر خدا و خواص
بنده گان او و ابن عباس روایت میکند که در خدمت حضرت رسالت مآب مشرف بودیم که

علی ابن ابی طالب وارد شد پیغمبر فرمود (مرحباً بمن خلقه الله قبل ابیه بأربعین الف سنة) یعنی
مرحبا باین کسی که خلق فرموده او را پیش از پدر او آدم صفی الله بچهل هزار سال ابن عباس میگوید
که ما تعجب کردیم و گفتیم چگونه میشود که پسر پیش از پدر باشد فرمود (ان الله خلقنی وعلیاً من نور واحد
قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الاشیاء من نوری ونور علی ثم جعلنا عن یمین العرش
فسبّحنا فسبّحت الملائکة وهللنا فهللوا وکبّرنا فکبّروا فکل من سبّح الله وکبّره فان ذلک
من تعلیمی وتعلیم علی) یعنی خدا خلق فرمود من و علی را از یک نور پیش از خلقت آدم بچهل هزار سال
پس آن نور را دو قسمت کرد پس خلق نمود جمیع اشیاء را از نور من و نور علی علیه السلام پس قرار داد ما را
از سمت راست عرش پس تسبیح خدا نمودیم و تهلیل و تکبیر گفتیم و ملائکه نیز اقتداء بما کردند و تسبیح و
تهلیل و تکبیر گفتند پس هر کس که تسبیح و تکبیر خدا گوید از تعلیم من و علی باشد پس ما اصل هر
معرفت و عبادتیم و چگونه اصل هر معرفت و عبادت نباشد حال آنکه نوشته که خدا جبرئیل را خلق
فرمود خطاب با او کرد که تو کیستی و من کیستم گفت تو توئی و من منم فی الحال پر و بالش بسوخت و در دریا
افکنده شد مدتها در آنجا متضرع و انابه نمود تا آنکه ندا آمد که ای جبرئیل برخیز برو تو سوی آن بستان سوسن
نشسته بنده از ما در آنجا بود مشغول اند و طاعت من پس بخدمت علی علیه السلام رسید با و فرمود
که بگو توئی خالق منم مخلوق توئی رازق منم مرزوق توئی صانع منم مصنوع توئی معطی منم سائل توئی غنی منم
محتاج توئی باقی منم فانی توئی مالک منم مملوک توئی غفار منم عاصی پس ندا از او پرسید که کیستی تو و
کیستم من گفت توئی رب جلیل و منم بنده ذلیل جبرئیل و بر خاک افتاد و عرض کرد الهام یافتم از انوار
طیبه بیاموز و توبه ام قبول فرما پس علی علیه السلام اگرچه بحسب صورت پسر آدم است ولکن در حقیقت
پدر آدم است زیرا که مبدء وجود و سبب بقای او است چنانچه فرموده (انی وان کنت ابن آدم صورة
ولی فیه معنیً شاهد بأبوتی) یعنی اگرچه من بحسب ظاهر و در عالم صورت پسر آدمم ولکن از برای من
در وجود آدم معنای است که شهادت میدهد که من پدر او هستم و آن معنی همان نور علی است که
در آدم ظاهر شد بسبب آن لباس وجود در پوشید صاحب مقام و علّم آدم الاسماء کلها شد و از
رسول صلعم رویت که (انا و علی ابوا هذه الامة) یعنی من و علی پدر و مادر یا دو پدر این امت هستیم
یعنی تمام ممکنات و بیان ابن مطلب را خواهی شنید و عبد الرحمن بن الجوزی که از اجله علمای اهل

سنت در کتاب تذکرة الخواص که در فضائل اهل بیت عصمت تألیف کرده است از احمد بن حنبل نقل میکند
که در کتاب فضائل بسند خود از سلمان روایت میکند که رسول خدا فرمود (کنت انا وعلی بن
ابی طالب نوراً بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما خلق آدم قسم ذلک
النور جزئین فجزء انا وجزء علی) یعنی بودم من و علی علیه السلام نوری که مخصوص بمقام قرب بود
پیش از آفرینش آدم بچهار هزار سال چون آدم را آفرید این نور را دو قسمت کرد پس یک جزء آن من شدم
و جزء دیگر علی علیه السلام و یکی از اهل سنت در رساله خود که در باب ولادت حضرت
رسالت مآب تألیف کرده است میگوید (ان الله لما اراد ان یخلق نور سیدنا محمد قبض
قبضةً من نوره فقال لها کونی حبیبی محمداً فکانت عموداً من نور یسبّح الله قبل الذرة و
العرش والکرسی بمائة عام) یعنی خدا چون خواست که نور محمد را خلق فرماید بر داشت
قبضه از نور خود را پس با و گفت که باش دوست من محمد پس انقبضه عمودی از نور شد که تسبیح خدا
میکرد پیش از ذره و عرش و کرسی بصد سال و نیز حدیث دوازده حجاب که گذشت از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده است با فی الجمله تفاوتی و از آنجمله آنستکه نور محمد را پیش از همه
موجودات خلق فرمود بشش صد هزار هزار سال پس خلق فرمود بعد از این نور دوازده حجاب و در جای
حجاب هیبت حجاب طاعت را ذکر کرده است و ابن شیرویه در کتاب فردوس الاخبار از
سلمان الفارسی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (خلقت انا وعلی
من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکّب ذلک النور
فی صلبه فلم یزل شیئاً واحداً حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففیّ النبوة وفی علی الخلافة)
یعنی خلق شدم من و علی از یک نور پیش از اینکه خدا آدم را خلق نماید بچهارده هزار سال پس چون آدم را
خلق کرد قرار داد این نور مقدس را در صلب طیب او و این نور یکی بود تا آنکه بصلب عبد المطلب
که جدّ من و علی بود منتقل شد پس از هم جدا شدیم یعنی نور من در صلب عبد الله قرار گرفت و نور علی
در صلب ابی طالب پس من دارای مقام نبوت شدم و علی علیه السلام صاحب خلافت و مؤید این
حدیث است حدیثی که شیخ کلینی ره در کافی از احمد بن علی بن محمد روایت میکند که حضرت صادق
صلوات الله علیه فرمودند که (ان الله کان اذ لا کان فخلق الکان والمکان وخلق الانوار وخلق
نور الانوار الذی نوّرت منه الانوار واجری فیه من نوره الذی نوّرت منه الانوار وهو النور

در خلق نور محمد و علی

الَّذِی خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَعَلِیّاً فَلَمْ یَزَالَا نُورَیْنِ اَوَّلَیْنِ اِذْ لَا شَیْءَ کُوِّنَ قَبْلَهُمَا فَلَمْ یَزَالَا یَجْرِیَانِ طَاهِرَیْنِ مُطَهَّرَیْنِ فِی الْاَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتّٰی افْتَرَقَا فِی اَطْهَرِ طَاهِرَیْنِ فِی عَبْدِ اللّٰهِ وَاَبِی طَالِبٍ) (یعنی بود خدا و هیچ وجودی موجود نبود پس خلق نمود کون و مکان را و جمیع نورها و آن نوری که از او جمیع نورها نور رشد و آن نوری بود که از آن محمد و علی را خلق فرمود پس بودند و نور دیگر اول همهٔ نورها بودند زیرا که هیچ چیزی پیش از این دو نور خلق نشدند و بعالم وجود نیامدند پس این دو نور در صلبهای طیب طاهر منتقل شدند تا آنکه در دو صلب طاهر از یکدیگر جدا شدند و آن صلب عبد الله و ابو طالب بود و بالجمله اخبار و آثار از طریق شیعه و سنی در این باب در حد تواتر است اگرچه در حد تحدید سابقیت این حقیقت مقدسه مختلف است چنانکه دانستی و اگر تو از روی انصاف تامل نمائی خواهی دانست که این تحدیدات نیز مناسبتی با این حقیقت مقدسه ندارد بلکه ظاهر آن است که کنایه باشد از بسیاری سابقیت بحسب فهم سامع و الا پیش بودن این حقیقت بر سایر مخلوقات مقارن با زمان و مدت نیست زیرا که زمان و مدت نیز بعد از این حقیقت بوده است و از جمله اشیائی است که بسبب این حقیقت خلق شده است و بعضی را گمان آنست که این حقیقت تا خدا بوده است بوده است مانند سایه و صاحب سایه زیرا که خدا علت است و این حقیقت معلول او و وجود علت بی معلول نشاید و تعطیل در فیض فیاض نباشد و این اعتقاد مخالف است با ظاهر اخبار اهل بیت **تمثالی از** حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکنند که فرمود که خداوند عالم وحی فرستاد به پیغمبر که (یا محمد اِنِّی خَلَقْتُکَ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً وَنَفَخْتُ فِیکَ مِنْ رُوحِی کَرَامَةً مِنِّی اَکْرَمْتُکَ بِهَا حِینَ اَوْجَبْتُ لَکَ الطَّاعَةَ عَلٰی خَلْقِی جَمِیعاً فَمَنْ اَطَاعَکَ فَقَدْ اَطَاعَنِی وَمَنْ عَصَاکَ فَقَدْ عَصَانِی وَاَوْجَبْتُ ذٰلِکَ فِی عَلِیٍّ وَفِی نَسْلِهِ مَنِ اخْتَصَصْتُهُمْ مِنْهُمْ لِنَفْسِی) (یعنی ای محمد من خلق فرمودم ترا و حال آنکه هیچ نبودی و از پیش از این از وجود بهره نداشتی و دمیدم در تو از روح خود و ترا بواسطهٔ این روح شرافت دادم و طاعت ترا بر همه خلق خود لازم گردانیدم پس هر کس اطاعت تو کند مرا اطاعت کرده باشد و آنکس که ترا نافرمانی کند است مرا نافرمانی کرده است و همین مقام را نیز برای علی بن ابی طالب و ذریهٔ معصومین او قرار دادم پس اطاعت ایشان نیز اطاعت من و عصیان ایشان عصیان من است **و از علی بن موسی** الرضا صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود خدا قدیم است و قدم صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر اینکه هیچ چیزی پیش از خدا و هیچ چیزی با خدا نبوده است و نیز میفرماید) (و نبطل قول

در اینکه محمد و آل محمد اشرف ما خلقند

مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ کَانَ قَبْلَهُ اَوْ کَانَ مَعَهُ شَیْءٌ وَذٰلِکَ اَنَّهُ لَوْ کَانَ مَعَهُ شَیْءٌ وَذٰلِکَ اَنَّهُ لَوْ کَانَ مَعَهُ شَیْءٌ فِی بَقَائِهِ لَمْ یَجُزْ اَنْ یَکُونَ خَالِقاً لِاَنَّهُ لَمْ یَزَلْ مَعَهُ فَکَیْفَ یَکُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ یَزَلْ مَعَهُ) (یعنی و باطل شد قول هر کس که گمان کرد که آن باشد که پیش از خدا یا با خدا چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی با او میبود تا او بود ممکن نبود که خدا خالق او باشد بجهت آنکه همیشه با او بوده است پس چگونه میتواند که خالق چیزی باشد که همیشه با او بوده است یعنی خالق باید وجودش لا محاله بر مخلوق پیشی داشته باشد و بالجمله تفصیل این مطلب مناسبت با این مختصر ندارد و بعضی چنان بذهن خطور میکند که این اخباریکه ذکر شد در پیش بودن محمد و آل محمد بر همه ممکنات اشارت است بمقام شرافت و استعداد ایشان پس این تقدم تقدم شرافتی است نه زمانی و این نیز مخالف ظاهر اخبار مذکوره است بلی مراتب فضل و شرف محمد و آل محمد و مقام قابلیت ایشان نیز نهایت ندارد و همین سبب سبقت ایشان بر سایر ممکنات شد زیرا که هیچ شیء را جهات استعداد اولیت خلقت ممکن نشد الا این حقیقت مقدسه که اول چیز بود که ندای حق را لبیک گفت **شیخ** کلینی در باب کفر و ایمان کافی بسند خود از سهل بن صالح روایت میکند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود از رسول خدا سؤال شد که بچه چیز بر اولاد آدم سبقت جستی و برایشان فزونی یافتی فرمود (اِنِّی اَوَّلُ مَنْ اَقَرَّ بِرَبِّی اِنَّ اللّٰهَ اَخَذَ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی فَکُنْتُ اَوَّلَ مَنْ اَجَابَ) یعنی من اول کسی بودم که اقرار بربوبیت خدا کردم یعنی شواهد ربوبیت خدا در وجود من زیادتر از دیگران بود و خدا عهد و میثاق خود را از پیغمبران خود در امر ربوبیت گرفت و با ایشان فرمود که آیا نیستم من خدای شما ها ایشان تصدیق ربوبیت را نمودند پس نخستین مصدق که اذعان باین مطلب نمودم من بودم لهذا بر همه سبقت نمودم و اشرف مخلوقات شدم و بالجمله چنانکه تحدید مدت سبقت ایشان بر سایر خلق بحسب خلقت ممکن نیست همچنین احصاء مراتب سبقت ایشان بحسب شرافت و فضل ممکن نشود بلکه اگر تمام آسمانها کاغذ و تمام درختها قلم و سراسر دریاها مرکب گردد بلکه همه موجودات کاتب شوند و از مبدء خلقت تا آخر الدهر فضایل ایشان را بنویسند احصای مرتبه از مراتب فضل ایشان را نکنند چه جای اینکه بتوانند احاطه بتمام مراتب ایشان نمایند ان شاء الله الرحمن بیان این مطلب در وجه مفصل خواهی شنید فالحمد لله حق حمده **وسیله در بیان اینکه محمد و آل محمد مصدر جمیع ممکنات اند** و اینکه تمام مخلوقات از ایشان و بسبب ایشان

خلق شد) (الحمد لله القدیم القهار البدیع المختار الذی ابدع من نور جلاله محمداً و آله الابرار الاخیار صنوبر بهم الاضواء و ذوت بهم ذوات الاشیاء و نوّر بهم الانوار و الصلوة و السلام علی اصل الامکان و اب الاکوان و عین العیان و مرکز العرفان و منبع الاسرار محمد خاتم النبیین و رحمة للعالمین و سید الابرار و علی آله و المعصومین من ذریته عناوین کتاب الابداع و مضامین صحیفة الاستبصار الذین بهم جادت السحاب الثقال و رست رواسی الجبال و تورقت الاشجار و جرت الانهار و لعنة الله علی المتکبرین عن صراطهم و الراغبین عن ولایتهم ما سارت الکواکب فی الفلک الدوار

امّا بعد چون بر تو معلوم گشت که اوّل ما خلق الله جز وجود محمد و آل محمد نبوده اند بدان که تمامی حیوانات از عالیات و سفلیات و روحانیات و جسمانیات و جوهریات و عرضیات و حیوانات و نباتات و جمادات از ترشحات سحاب جود محمد و آل محمد و قطرات بحر وجود ایشانند یعنی وجود کافه ممکنات مشتق از وجود و صادر از مصدر جود محمد و آل محمد است و در حقیقت ایشان اصل همه اصول و مادهٔ همه موادند و این مخلوقات بتمامی همه فروع و اتباع و شئونات این وجود مقدس شده در نفس الامر اولاد این پدرند و از این مطلب عجب نکنی که چگونه یکشیئ که یگانه است مصدر این همه کثرات و منشأ این همه مخلوقات شود از یک دانه هزار دانه پدید آید و از یک ریشه هزار شاخ و برگ پیدا شود همانا هر مفصّلی مرجعش مجمل و هر کثیری مرجعش بواحد هر مرکبی بسیط باشد و شاید که مراد آنکسانکه میگویند حقیقت جمیع اشیاء واحد است همین باشد که همه از یک حقیقت صادر شده اند پس حقیقت محمدیه حقیقة الحقایق و جوهر الجواهر است و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرمود (اوّل ما خلق الله نوری انا من الله و الکل منی) و محتملست که مراد از نفس واحده در آیه (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالاً کثیراً و نساء) همین حقیقت مقدسه باشد همانا آدم اولست چنانچه محتملست که مراد از زوج علی بن ابی طالب باشد یعنی ای مردم بپرهیزید از نافرمانی آن خدائیکه خلق فرمود شما را از یک نفس و خلق فرمود از آن نفس جفت او را و پراکنده کرد از این دو وجود مردان بسیار و زنان بسیار و از اینجا ظاهر میشود سر حدیث (انا و علی ابوا هذه الامة) و در بعضی اخبار تفسیر و بالوالدین احساناً بمحمد و علی شده است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که (رسول الله افضل والدیکم) یعنی رسول

خدا افضل والدین شما است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود که از رسول خدا شنیدم که میفرمود من و علی ابوین این امتیم (و لحقنا علیهم اعظم من حق ابوی ولادتهم فانا ننقذهم ان اطاعونا من النار الی دار القرار و نلحقهم من العبودیة بخیار الاحرار) یعنی هر آینه حق ما بر این امت بیشتر است از حق پدر و مادر ایشان که در این عالم از ایشان متولد شده اند زیرا که اگر اطاعت ما کنند ایشان را از جهنم نجات میدهیم و در دار القرار بهشت ایشان را قرار میدهیم و از نقص عبودیت نفس اماره بمقام کمال آزادی میرسانیم و از اینجا نیز ظاهر میشود سر اخبار بسیاری که وارد شده است در خصوص عاق والدین که دلالت میکند بر اینکه از برای او در قیامت نجاتی و خلاصی از آتش جهنم نیست اگرچه عبادت جن و انس در صحیفه عملش نوشته باشند یعقوب بن شعیب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود (اذا کان یوم القیمة کشف غطاء من اغطیة الجنة فوجد ریحها من کانت له روح من مسیرة خمسمأة عام الا صنف واحد قلت من هم قال العاق لوالدیه) یعنی چون روز قیامت شود پرده از پرده های بهشت برداشته شود پس هر صاحب روحی بوی بهشت از پانصد سال راه بمشامش برسد مگر یکطایفه گفتم این طایفه چه کسانند فرمود آنکسانند که پدر و مادر از ایشان راضی نباشند و محمد بن فرات نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود که رسول خدا فرمود که (ایاکم و عقوق الوالدین فان ریح الجنة توجد من مسیرة الف عام و لا یجدها عاق و لا قاطع و لا شیخ زان و لا جار ازاره خیلاء انما الکبریاء لله رب العالمین) (یعنی حذر کنید از عاق پدر و مادر زیرا که بوی بهشت از هزار سال راه بمشام میرسد و نمیرسد بمشام عاق پدر و مادر و هر کس که قطع رحم کند و هر پیرمردی که زنا کند و هر متکبری که بر بندگان خدا تکبر نماید و بالجمله چون محمد و علی از تو راضی باشند پدر و مادر ظاهری تو را راضی میکنند و اگر تو راضی نباشند رضای پدر و مادر بکار تو نخواهد آمد مانند سایر عملهای تو که بی رضای ایشان حاصلی نخواهد داشت حضرت صادق علیه السلام فرمود که (من رعی حق افضل ابویه محمد و علی لم یضره ما اضاع من حق ابوی نفسه و سایر عباد الله فانهما یرضیانهم لسعیهما) (یعنی هر کس حق افضل ابوین خود که محمد و علی باشند رعایت نماید یعنی

بدوستی ایشان نیکوکاری کند هرچه تقصیر کرده باشد در حقوق پدر و مادر و اولاد خود و در حقوق
سایر مردم ضرری برای او حاصل نخواهد شد زیرا که محمد و علی ایشان را در قیامت راضی خواهند نمود
از شیعیان خودشان هما تا حساب روز قیامت با محمد و علی و آل محمد است چنانکه تفصیلش خواهد
آمد پس پدر و مادر حقیقی ایشانند و همه ممکنات فرزندان این بزرگوارانند و جمیع مخلوقات از
ایشان مخلوق شده اند و اخبار بسیار بر این مطلب دلالت دارد و در حدیث حجب مذکور است که
بعد از اینکه نور محمد ص در دوازده حجاب صد هزار سال مکث نمود ذکر خدا کرد خداوند عالم نور بلند فرمود و او را بدریای
عظمت و دریای رحمت و دریای محبت و دریای قدرت و بحر کرامت و بحر سخاوت و بحر هدایت و بحر
شفاعت و بحر حکمت بحر معرفت) (فلما خرج من بحر المعرفة الهمه الله ان یجری فجری منه ماة
الف قطرة و اربعة و عشرون الف قطرة فخلق الله من کل قطرة نبیا) (یعنی چون از دریای معرفت
خارج شد الهام فرمود خدا او را که جاری شود پس صد و بیست و چهار هزار قطره از او جاری شد و خدا
از هر قطره پیغمبری خلق کرد که از الجمله صورت محمد بود و این عالم نیز اگر این صورت عنصری آنحضرت نیز
از جمله اشیائی است که از حقیقت مقدسه آنحضرت که اول ما خلق الله است خلق شده است پس در
این حدیث و امثال آن اشکالی نیست که بنا بر این باید عدد پیغمبران از صد و بیست و چهار هزار زیاد تر باشد
(ثم الهمه الله ان یطوف و هو یقول سبحان الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل) یعنی و باز العالم
او را الهام فرمود آنکه طواف نماید و باین دو ذکر اشتغال داشته باشد که ترجمه اش اینستکه تسبیح میکنم
عالمی را که جاهل نمیشود و تنزیه میکنم صاحب جودی را که بخیل نمیشود و شاید که این ذکر را آنگاه مداوم
نمود که مظهر صفت علم و جود شده بود) (ثم خلق الله من نور محمد جوهرة ثم امر الله تلک الجوهرة
ان تنشق بنصفین الخ) یعنی پس خلق فرمود از نور محمد گوهر پاکی را و این گوهر را امر فرمود که دو
نصف شود پس نظر فرمود بنصف اول آن بنظر هیبت پس از هیبت آب جاری شد و از ترس خدا
از برای او سکونی نماند و از این جهت است که آبهای دریاها همیشه در حرکت و تموج است و نظر فرمود بنصف
دیگر آن بنظر شفقت پس چهار چیز از آن خلق فرمود اول عرش دوم کرسی سیم لوح چهارم قلم) (فلما
خلق الله القلم نظر الیه بعین الهیبة فانشق اجلالا لهیبة الله ثم امره ان یجری علی اللوح
فقال ای رب ما اکتب قال اکتب لا اله الا انا وحدی لا شریک لی فی ملکی و ان محمدا عبدی

و رسولی) (یعنی چون خدا قلم را خلق فرمود بنظر هیبت بجانب او نگریست پس از ترس خدا شکافته شد
پس امر فرمود او را که بر لوح جاری شود عرض کرد خداوندا چه بر لوح بنگارم خطاب رسید بنویس که
نیست خدائی جز من و شریکی در ملک من نیست و اینکه محمد بنده خاص و پیغمبر مرسل من است)
(فخر القلم ساجدا باکیا مائة عام ثم رفع رأسه و قال الهی و سیدی علمت انک لا اله الا انت و ان
محمد الذی قرنت اسمه باسمک) (یعنی پس قلم چون این خطاب شنید بسجده در افتاد و گریست
تا مدت صد سال پس آنگاه سر از سجده بلند کرد و عرض کرد که بارالها دانسته ام که تو آن خدائی که جز
تو خدائی نیست و لکن این محمد کیست که او را این همه بزرگی داده و اسم او را قرین با اسم خودت ساخته
خطاب رسید که ای قلم با ادب باش) (و عزتی و جلالی لولا محمد ما خلقت عرشا و لا کرسیا
و لا سماء و لا ارضا و لا جنة و لا نارا و لا لیلا و لا نهارا و ما خلقت جمیع الاشیاء الا اکراما
للذی سمیته محمدا) (یعنی قسم بعزت و سوگند بجلال خودم که هرگاه محمد نمیبود خلق نمیفرمودم
عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه شب و نه روز را و خلق نفرمودم جمیع
اشیاء را مگر بجهت اکرام آنکسی را که محمد نامیدم) (فبقی القلم سکران من حلاوة اسم محمد ما
شاء الله) پس قلم از شیرینی اسم محمد لا نهایة بما لا نهایة الی ما لا نهایة حیران و سرگردان ماند پس خدا او
را الهام فرمود که بگوید) (السلام علیک یا محمد) پس خدا از جانب پیغمبر خود فرمود و علیک
السلام ایها القلم و رحمتی و برکاتی) (پس از این جهت سلام کردن سنت و جواب سلام واجب
و فریضه شد) (ثم امره ان یکتب ما هو کائن الی یوم القیمة فاهتدی القلم الی علم الله فی
خلقه فکتب لسایر الامم من اطاع الله فله الجنة و من عصاه فله النار فلما انتهی الی
امة محمد ص کتب من اطاعه فله الجنة و من عصاه فاراد ان یکتب فله النار فاوحی الله الیه
اکتب امة مذنبة و رب غفور) (یعنی پس امر فرمود خدا قلم را که بنویسد آنچه خواهد بود
و خواهد شد تا روز قیامت پس راه یافت قلم بقضا و تقدیر خدا در خلق او پس از برای سایر امتها
نوشت که هر کس اطاعت خدا کند او را بهشت باشد و هر کس نافرمانی کند مستحق جهنم باشد
و چون بامت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رسید نوشت که هر کس اطاعت کند او را
بهشت باشد و هر کس معصیت کند خواست که بنویسد که او را جهنم مستحق شود که خدا او

دراوّل چیزیکه قلم بامر حق نوشته است

خطاب کرد که بنویس از امت امتی خواهند بود گناه کار و خداوندی دارند بخشاینده و آمرزنده و در روایتی دیگر وارد است که قلم را صد بند بود و از هر بندی تا بندی دیگر پانصد ساله راه بود پس خدا در او نظر فرمود و از تاب تجلّی شق شد خطاب آمد بنویس گفت چه بنویسم گفت هرچه بوده است و هرچه خواهد بود تا روز قیامت قلم عرض کرد که عنوان این مکتوب را بچه ابتدا کنم خطاب آمد که به بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ پس قلم مدت هفتصد سال سرگردان بماند تا این اسم نگاشت و از این جهت است که در اول هر کتاب سماوی بسم الله نازل شد و در اول هر امری این کلمه مسمی گشت پس خطاب آمد که (وَعِزَّتِیْ وَجَلَالِیْ اَیُّمَا عَبْدٍ مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ قَالَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَرَّةً اَكْتُبُ فِیْ دِیْوَانِهٖ ثَوَابَ سَبْعِمِاْئَةِ سَنَةٍ) یعنی بعزت و جلال و عظمت خودم قسم که هر بنده از امتان محمد مصطفی که یکمرتبه بگوید بسم الله من بنویسم در صحیفه عمل او ثواب هفتصد سال عبادت را مقدار که قلم این کلمه را نوشت و این حدیث منافاتی با حدیث سابق ندارد زیراکه این کلمه نیز اشارت بشانی از شئون توحید و نبوت باشد و مؤید این مطلب است حدیث دیگری در ثواب گفتن این کلمه وارد شده است از رسول خدا که فرمود هر که این کلمه را بگوید بنا کند خدا از برای او در بهشت هزار خانه در هر خانه هزار تخت و بر هر تختی هزار فرش و بر هر فرشی هزار حوری که در پیشانی او نوشته باشد لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و بر طرف راست صورت او نوشته باشد (مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ) و بر طرف چپ او نوشته باشد عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ) و بر ذقن او (اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ) و بر لب او (بِسْمِ اللهِ) نوشته باشد پس معلوم است که این کلمه را با محمد و آل محمد مناسبتی است بلکه اشاره بمقامی از مقامات ایشان است چنانکه علی علیه السّلام فرمود منم آن نقطه که در زیر باء بسم الله است و واضح است که گفتن این کلمه بی محبت محمد و آل محمد و اعتراف بمقام ایشان ثمره نبخشد بلکه ثمره آن مخصوص دوستان و شیعیان ایشان است **و از رسول خدا** نیز روایت شده که فرمود هر آن بنده که از روی معرفت و خلوص و محبت یکبار این کلمه را بگوید از خداوند عالم خطاب برضوان که موکل بهشت است رسد که ای رضوان آستین در نورد و دامن در کش و هزار شهرستان و هزار کوشک بیارای و در هر کوشکی هزار سرا و در هر سرائی هزار تخت مرصع قرار ده که بر هر تختی هزار کنیزک که بنور روش هزار بار نیکوتر از ماه و طره مویش هزار بار سیاه تر از شب سیاه که اگر یکقطره از لعاب دهن او

بدریای تلخ چکد چون نبات شود و اگر رایحه او بزمین رسد چون گلاب گردد بجهت خواندن بسم الله و با جمله این حدیث صریح است در اینکه تمامی موجودات از نور محمد خلق شده است و ایضًا در بعضی کتب اهل بیت از جابر از رسول خدا روایت شده که فرمود) (اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُوْرِیْ وَقِیْلَ ذٰلِكَ النُّوْرُ یَتَرَدَّدُ حَتّٰی لَحِقَ بِالْعَظَمَةِ فَقَسَمَهُ اللهُ اَرْبَعَةَ اَقْسَامٍ فَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الْاَوَّلِ الْعَرْشَ وَمِنَ الثَّانِیْ الْقَلَمَ فَقَالَ لِلْقَلَمِ اُكْتُبْ حَوْلَ الْعَرْشِ فَقَالَ مَا اَكْتُبُ قَالَ اللهُ اُكْتُبْ تَوْحِیْدِیْ وَفَضْلَ نَبِیِّیْ فَجَرَی الْقَلَمُ حَوْلَ الْعَرْشِ وَكَتَبَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الثَّالِثِ اللَّوْحَ فَقَالَ لِلْقَلَمِ اُكْتُبْ فِی اللَّوْحِ فَقَالَ لِلْقَلَمِ یَارَبِّ مَا اَكْتُبُ قَالَ عِلْمِیْ وَخَلْقِیْ وَمَا اَنَا خَالِقُهٗ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ فَجَرَی الْقَلَمُ فِی اللَّوْحِ وَاَقْبَلَ الْجُزْءُ الرَّابِعُ یَتَرَدَّدُ حَتّٰی لَحِقَ بِالْعَظَمَةِ ثُمَّ سَجَدَ لِلّٰهِ فَقَسَمَهُ اللهُ اَرْبَعَةَ اَقْسَامٍ فَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الْاَوَّلِ الْعَقْلَ وَاَسْكَنَهُ الرَّاْسَ وَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الثَّانِیْ الْمَعْرِفَةَ وَاَسْكَنَهَا الصَّدْرَ وَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الثَّالِثِ نُوْرَ النَّهَارِ وَنُوْرَ الشَّمْسِ وَنُوْرَ الْقَمَرِ وَنُوْرَ الْاَبْصَارِ وَخَلَقَ مِنَ الرَّابِعِ مَلٰٓئِكَةً حَوْلَ الْعَرْشِ حَتّٰی خَلَقَ اٰدَمَ فَاَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّوْرَ فِیْ اٰدَمَ فَاَصْلُ السَّجْدَةِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ الْعَرْشِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ الْقَلَمِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ اللَّوْحِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ الْعَقْلِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ النَّهَارِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ الْاَبْصَارِ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ اٰدَمَ مِنْ نُوْرِ مُحَمَّدٍ وَنُوْرُ مُحَمَّدٍ مِنْ نُوْرِ الْجَبَّارِ **و نیز** از کتاب شامل که از کتب اهل سنت است نقل شده است که از سلمان فارسی روایت شده که رسول خدا بعم خود عباس فرمود که خداوند عالم خلق فرمود من و علی را و پیش از ما هیچکس را خلق نفرموده و این بجهت آن بود که خدا تکلم فرمود بکلمه و از آن کلمه نوری خلق کرد و روحی افرید و این نور و روح را باهم آمیخت پس مرا و علی را آفرید پس تسبیح میکردیم خدا را آنوقت که هیچ تسبیح کننده نبود غیر از ما پس شکافت نور من و نور علی را پس خلق فرمود از این دو نور حسن و حسین را پس چون خواست که انشاء صنعت خود نماید شکافت نور مرا پس عرش را از آن آفرید و شکافت نور علی را پس ملائکه را آفرید و نور حسن را شکافت و از او بهشت را خلق کرد و شکافت نور حسین علیه السلام را و از او خورشید و ماه را آفرید) (فَلَمَّا حَمَلَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ الْعَرْشَ وَكَثَفَتْهُ السَّمٰوٰتُ خَلَقَ اللهُ سُبْحَانَهٗ مِنَ الظُّلْمَةِ فَاَمَرَّهَا عَلٰی سَحَابِ النُّوْرِ فَلَمْ تُبْصِرِ الْمَلٰٓئِكَةُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَقَالَتْ سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ

مِنْ خَلْقِنَا مِنْ هٰذِهِ الْاَشْبَاحِ مَا وَابَانَا بُوسًا فَنَسْئَلُكَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ اِلَّا كَشَفْتَ عَنَّا الظُّلْمَةَ یعنی پس چون ملائکه عرش را برداشتند و باسمانها محیطش نمودند خلق فرمود خدا ابری از ظلمت پس که راه ابتدا از را بر نور پس فرو گرفت عالم را ظلمت بطریقه که ملائکه یکدیگر را نمیدیدند پس خداوندا از زمان که این اشباح طیبه یعنی نور محمد و علی را خلق فرمودی هیچ محنت و المی ندیده بودیم پس بنور اشباح میدهیم بمقام و منزلت ایشان که این ظلمت و تاریکی را از ما برطرف گردانی (فَخَلَقَ اللّٰهُ نُورَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَجَعَلَهَا فِي الْقِنْدِيلِ وَعَلَّقَهُ عَلٰى قُرْطِ الْعَرْشِ فَزَهَرَتِ السَّمٰوَاتُ فَلِذٰلِكَ سُمِّيَتْ زَهْرَاءَ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى مَلَائِكَتِي اُشْهِدُكُمْ اَنِّي جَعَلْتُ ثَوَابَ تَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ لِشِيعَةِ هٰذِهِ الْمَرْاَةِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) (یعنی پس خلق فرمود بجهت رفع ان ظلمت نور مقدس فاطمه زهراء را و او را در قندیلی قرار داد و ان قندیل را بر گوشواره عرش خود اویخت پس از نور این قندیل همه اسمانها روشن شد و از این جهت است که فاطمه را زهرا مینامند زیرا که گفته میشود زهر القمر یعنی روشن شد یا روشن کرد و ازهر بمعنی ما امده است پس خطاب بملائکه شد که ای ملائکه من شما را شاهد و گواه میگیرم براینکه قرار دادم ثواب عبادت شما را تا روز قیامت شیعیان این زن که فاطمه زهراء است و شاید که مراد از ظلمات ظلمات عداوت دشمنان ال محمد باشد که عالم را تاریک خواهد کرد بغایب شدن حجة الله و بعد بظهور ان حضرت این ظلمت برطرف خواهد شد همانا این حجت از ذریه فاطمه خواهد بود پس صحیح خواهد بود که بگوئی که عالم بنور فاطمه روشن شد حسن بن یزید از حضرت صادق علیه السلام که چرا که فاطمه را زهرا مینامند حضرت فرمود که لِاَنَّ لَهَا فِي الْجَنَّةِ قُبَّةً مِنْ يَاقُوتٍ الخ یعنی بجهت انکه او را در بهشت قبه ایست از یاقوت که ارتفاع ان در هوا مسافت یکسال راه است و او بی ستون ایستاده و از بالای چیزی بند او را نگاه نداشته است و از صد هزار در دارد بر هر دری هزار ملک و اهل بهشت چنان این قبه را می بینند که اهل دنیا ستاره اسمانها را که درخشنده است پس میگویند که این زهراء است که از برای فاطمه برپا است **و نیز جابر بن عبد اللّٰه** از رسول خدا روایت میکند که فرمود (اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ فَعَصَرَ ذٰلِكَ النُّورَ فَخَرَجَ مِنَّا شِيعَتُنَا فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحُوا وَقَدَّسْنَا فَقَدَّسُوا الخ) یعنی خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از یک نور خلق فرمود پس بفشرد این نور را پس شیعیان ما از ما بیرون امدند پس ما تسبیح کردیم پس خلق فرمود اسمانها و زمینها را و خلق فرمود ملائکه را و ایشان تا صد سال نه

تسبیح میدانستند که چگونه تقدیس بنمایند پس ما تسبیح کردیم و شیعیان ما تسبیح گفتند پس ملائکه نیز از ما یاد گرفتند تسبیح گفتند پس مائیم توحید کننده در انوقت که هیچ موجودی بجز ما نبود و بر خدا سزاوار است که ما شیعیان ما را مخصوص بمقام قرب خود بنماید الا انکه ما را خدا نور خلق فرمود و شیعیان ما را از شعاع این نور پس از این جهت شیعه نامیده شده اند و چون روز قیامت شود ایشان بما ملحق میشوند پس دو انگشت خود را با هم نزدیک کرد یعنی ما و شیعیان در روز قیامت کمال قرب داشت امیزش خواهیم داشت و از یکدیگر جدا نخواهیم بود **و در کتاب** شواهد النبوة مذکور است که نور محمد عربی بود سفیدی دریچه رحمت که نزدیک عرش است غوطه خورد مدت چهار هزار سال و با این کلمه تسبیح میگفت سُبْحَانَ الْقَدِيمِ الَّذِي لَا يَزَالُ سُبْحَانَ الْكَرِيمِ الَّذِي لَا يَبْخَلُ (پس از این دریا بیرون امد و او را صد و بیست چهار هزار پر بود و از هر بالی قطره چکید از هر قطره نور پیغمبری خلق گشت و ارواح پیغمبران از ان نور افریده شد **و در ابی** است که چون نور محمد از ان دریا بیرون امد صد و بیست و چهار هزار بار نفس زد و از یک نفس ارواح جمیع پیغمبران از ان متکون شدند و ان ارواح نفس زدند ارواح صدیقان از ان موجود شدند و از ارواح صدیقان ارواح اهدان و از ارواح اهدان ارواح مطیعان و از ارواح مطیعان ارواح عاصیان متولد شد و از این جهت است که اهل طاعت و سنی اهل معصیت کنند همه رسول گرا دوست دارند و بعد از ان حق تعالی ان خاک را که محل قطرات نور ایشان گشته بود چهار قسم کرد از یکقسم شمس و از یکقسم قمر را از قسم سوم عمود هوا و از قسم چهارم قندیلی افرید و سه سلسله از بقاء عطا و فنا بان متعلق کرد و ابتدا ان را بر میخ عنایت اویخت و قطره از ان میخ فرو چکید جبرئیل را فرمود تا ان قطره را با ان خاک که در ان چکیده بود برداشت و ان خاک پاک محمد بود پس خدای تعالی ان را از اصلاب طیبه بارحام طاهره نقل فرمود **و نیز در** ان کتاب نقل فرمود که بعضی از علما گفته اند که حکمت در اباحت تیمم ان بود که اسمان پیش از مولود رسول بر زمین افتخار میکرد و میگفت عرش و حاملان ان و ملائکه و شمس و قمر و نجوم در من است چون رسول صلی الله علیه و اله و سلم بوجود امد زمین بر اسمان افتخار کرد و گفت اگر شمس و قمر و ملائکه در تو اند پیغمبر که نور عرش و نور اسمانها از نور وی است بر ظهر من بود و امد جای او بر ظهر من خواهد بود و دعوت و مبعث او بر من خواهد بود و مولد و قبر او بر پشت من است حق تعالی چون افتخار زمین را بر اسمان بشنید گفت چون افتخار برسول ما کردی مجموع شرق و غرب را نماز گاه تو ساختم و

حدیث (جعلت لی الارض مسجدا وطهورا) اشارت باین است واسمان افتخار او وزا مسلم داشت
وبر او دشك برد وكفت (یالیتنی کنت ترابا) ومناسب این مطلب است که وقتی زمین کعبه فخر
کرد بر زمین کربلاء پس خطاب کرد خدا بکعبه که ساکن باش وبرجای خود قرار بکیر که فضل تو نسبت
بفضل زمین کربلا مثل انستکه سوزنی را در دریای فرو بری چه قدر از اب دریا بر میدارد فضل زمین
کربلا مانند دریا وفضل تو مانند ان ابیست که سوزن از دریا بر میدارد اگر کعبه من خلق فرمودم
زمین کربلا را پیش از انکه تورا خلق کنم به بیست وچهار هزار سال) (ولولا من تضمنته ارض
کربلا ما خلقتک وما خلقت البیت الذی به افتخرت فقری واستقری وکونی خاضعة خاشعة
متواضعة لارض کربلاء والا سخطت بك واهوبتك فی نار جهنم) (یعنی هرکاه نمیبودان
جسدهائیکه زمین کربلاء دربردارد تورا خلق نمیکردم وان خانه که بان افتخار کردی نمیا فریدم پس
قرار بکیر واز فخر کردن ساکت باش وخود را نزد زمین کربلا خاضع وخاشع کردان والا بر تو غضب خواهم
کرد وتورا بر جهنم خواهم افکند **وایضا** از کتاب فایق الاخبار نقل شده است که خداوند
عالم در بهشت خلق فرمود درختی را که هزار شاخ داشت ونامید او را شجرة الیقین پس خلق
کرد نور محمد را از دره سفید ومثل او مثل طاوس است که اقسام رنکهای مختلف بنیکو داشت واز ابر
این درخت کذاشت تا هفتاد هزار سال تسبیح خدا کرد پس اینه حیا مقابل او کذاشت چون طاوس
صورت خود را در ان اینه دید که در نهایت حسن وزینت است حیا نمود از خدائیکه این همه حسن
باو داده است پنج مرتبه بسجده افتاد واز این جهت شبانه روزی پنج نماز بر امتش واجب شد پس
خداوند اعلا نظر نمود باین نور از شدت حیا جمیع اعضا ء عرق کرد پس از عرق سر او ملائکه خلق
شد واز عرق روی او عرش وکرسی ولوح وقلم وشمس وقمر وحجاب وکواکب وانچه در اسمان است
خلق شد واز عرق سینه او پیغمبران وعلما وشهدا وصلحا خلق شد واز عرق پشت او بیت المعمور و
کعبه وبیت المقدس ومواضع سجده های دنیا افرید شد واز عرق دو ابروی او خلق شد مومنین
ومومنات ومسلمین ومسلمات واز عرق دو کوش او خلق شد یهود ونصاری ومجوس واشباه ایشان
واز عرق دو پای او خلق شد زمین از مشرق تا مغرب وانچه در ان هست پس تسبیح خدا نمودند تا هزار
سال انکاه خلق نمود انبیاء را از نور محمد پس نظر فرمود در این نور وارواح ایشان را خلق کرد پس کفت

ولا اله الا الله محمد رسول الله) (انکاه خلق کرد قندیلی از عقیق سرخ که دیده میشد ظاهر ان
از باطن ان وباطن ان از ظاهر ان پس خلق کرد صورت محمد را مثل همان صورت که در دنیا داشت
وقرار داد او را در ان قندیل ایستاده مثل ایستادن در نماز وارواح پیغمبران تا هزار سال بردور این قندیل
طواف میکردند وتسبیح وتهلیل خدا مینمودند پس خدا امر فرمود که همه بان نور نظر کنند پس بعضی نظر کردند
سر مبارکش را دیدند پس در دنیا خلیفه وپادشاه شدند وجمعی نظر کردند پیشانی او را دیدند امیر
عادل شدند وبعضی دو چشمهایش را دیدند اهل حافظ شدند کلام الله وبعضی دو ابروی او را دیدند
نقاش شدند وجمعی دو کوش او را دیدند مستمع ایات ومواعظ شدند وبعضی دو طرف چهره او را دیدند
نیکو وعاقل ومدبر شدند وجمعی بینی او را دیدند روزه دار شدند وبعضی دندان او را دیدند نیکو
رو شدند وبعضی زبان او را دیدند رسول میان سلاطین شدند وبعضی حلق او را دیدند واعظ وناصح
ومؤذن شدند وجمعی ریش او را دیدند مجاهد فی سبیل الله شدند وبعضی دو بازوی او را دیدند
ملاح ورماح وشمشیر زن شدند وبعضی بازوی راست او را دیدند حجام شدند وبعضی بازوی چپ او
را دیدند جاهل شدند وبعضی کف راست او را دیدند صراف شدند وبعضی کف چپ او را
دیدند زراد شدند وبعضی دست او را دیدند سخی شدند وبعضی پشت کف راست او را دیدند
صباغ شدند وبعضی پشت کف چپ او را دیدند بخیل ولئیم شدند وبعضی پشت انکشتان دست
راست او را دیدند خیاط شدند وبعضی پشت انکشتان دست چپ او را دیدند اهنکر شدند وبعضی
سرهای انکشتان او را دیدند نویسنده شدند وبعضی سینه او را دیدند عالم ومجتهد شدند و
بعضی ظهر او را دیدند متواضع ومطیع شدند وبعضی دو پهلوی او را دیدند مجاهد شدند وبعضی دو
زانوی او را دیدند ساجد وراکع شدند وبعضی شکم او را دیدند زاهد شدند وبعضی دو ساق او را دیدند
صیاد شدند وبعضی زیر قدم او را دیدند پیاده رو شدند وبعضی سایه او را دیدند مغنی وصاحب طنبور
شدند وبعضی نکاه کردند وهیچ عضو از ان را ندیدند کافر ویهود ونصرانی ومجوس شدند وبعضی اصلا
بان جانب نظر نکردند مدعی خدائی شدند ومخفی نماند که ظاهر این حدیث دلالت دارد که بهشت وشجرة
الیقین پیش از نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم خلق شده است واین منافات دارد با اخباریکه
دلالت داشت براینکه هیچ چیز بر این نور پیشی نکرفت بلکه مقتضای بعض اخبار انستکه بهشت از

نور حضرت امام حسن خلق شد پس چگونه تواند که پیش از نور محمد خلق شده باشد لکن شاید که مراد
به بهشت در این حدیث مقام قرب و استعداد آن حضرت باشد که شأنی از شئون او باشد و شجرهٔ
الیقین اشاره باشد بمقام دارا بودن آنحضرت جمیع کمالات را و اتصاف و بتمامت صفات و اینکه او
اصل همه ممکنات و رکن همه موجودات است **و در** بعضی اخبار دیگر هم اطلاق شجره بر آن حضرت شده
است چنانکه فرمود (مَثَلی وَ مَثَلُ عَلیِّ بنِ اَبی طالِبٍ کَمَثَلِ شَجَرَةٍ فِی الفِردَوسِ اَنا اَصلُها وَ عَلیٌّ وَسَطُها
وَ فاطِمَةُ اَغصانُها وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ اَثمارُها وَ الشّیعَةُ اَوراقُها) (یعنی مثل من و علی ع
مثل درختی است در بهشت که من ریشه آن درختم و علی ساق آن درخت و فاطمه علیها السلام شاخهای
آن درخت است و حسن و حسین میوه‌های آن درخت و شیعیان برگهای آن درختند **و احمد**
بن حنبل که از ارکان علمای اهل سنت است در کتاب خود از جابر روایت میکند که روزی رسول خدا ص
در عرفات بود و علی علیه السلام در جانب او بود فرمود (اُدنُ مِنّی یا عَلیُّ خُلِقتُ اَنا وَ اَنتَ مِن شَجَرَةٍ
فَاَنا اَصلُها وَ اَنتَ فَرعُها وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ اَغصانُها فَمَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِنها اَدخَلَهُ اللهُ الجَنَّةَ
یعنی ای علی نزدیک من شو خلق شده‌ایم من و تو از یک درختی پس من اصل او هستم و تو فرع آن درختی و حسن و حسین
شاخهای او میباشند پس هر کس بشاخه از شاخهای این درخت وابسته شود خدا او را داخل بهشت میکند
و در روایتی دیگر فرمود (اَنا الشَّجَرَةُ وَ فاطِمَةُ فَرعُها وَ عَلیٌّ لِقاحُها وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ ثَمَرُها
وَ الشّیعَةُ اَوراقُها) (یعنی من آن درخت معهودم و شاید که اشاره بهمین درخت باشد و فاطمه
فرع او است و علی لقاح او است یعنی چیزیکه درخت خرما بآن بار میگیرد و حسن و حسین میوه او
شیعه برگهای او است و بعضی از شعرای عرب این حدیث را بشعر در آورده است یا حَبَّذا دَوحَةٌ فِی الخُلدِ
ثابِتَةٌ ما فِی الجِنانِ لَها شِبهٌ مِنَ الشَّجَرِ المُصطَفی اَصلُها وَ الفَرعُ فاطِمَةٌ ثُمَّ اللِّقاحُ عَلیٌّ سَیِّدُ البَشَرِ
وَ الهاشِمِیّانِ سِبطاهُ لَها ثَمَرٌ وَ الشّیعَةُ الوَرَقُ المُلتَفُّ بِالشَّجَرِ یعنی زهی آن درخت بزرگی
که در بهشت خلد روئیده است که از برای او در همه بهشتها مثلی و نظیری نیست و مصطفی اصل این درخت
و فاطمه فرع و علی که سید بشر است لقاح او است و دو سید هاشمی که نبیره پیغمبرند میوه این درخت
و شیعیان ایشان برگهائی هستند که باین درخت پیچیده شده و احاطه کرده‌اند و خدا در کتاب
محکم خود میفرماید (اَلَم تَرَ کَیفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصلُها ثابِتٌ وَ

فَرعُها فِی السَّماءِ تُؤتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِاِذنِ رَبِّها وَ یَضرِبُ اللهُ الاَمثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرونَ و در
کتاب معانی الاخبار از جابر جعفی روایت شده که گفت سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام
از تفسیر این آیه فرمود (اَمّا الشَّجَرَةُ فَرَسولُ اللهِ وَ فَرعُها عَلیٌّ وَ غُصنُ الشَّجَرَةِ فاطِمَةُ بِنتُ رَسولِ اللهِ
وَ ثَمَرُها اَولادُها وَ وَرَقُها شیعَتُنا) یعنی امام مراد از شجرهٔ طیبه پیغمبر رسول خدا است و فرع او علی
و شاخ آن درخت فاطمه دختر رسول است و میوه آن درخت اولاد فاطمه‌اند و برگ آن درخت شیعیان
ما میباشند پس فرمود (اِنَّ المُؤمِنَ مِن شیعَتِنا لَیَموتُ فَیَسقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَةٌ وَ اِنَّ المَولودَ مِن شیعَتِنا
لَیُولَدُ فَیُورِقُ الشَّجَرَةُ وَرَقَةً) (یعنی مؤمنی از شیعیان ما میمیرد پس برگی از این شجرهٔ سعادت میافتد
و فرزندی از ایشان متولد میشود پس این درخت برگی بیرون میآورد و اضافهٔ این شجره بیقین بجهت
آن است که آن حضرت واقف بود بر عرصهٔ شهود و طائف بود در کعبهٔ یقین بوجود حضرت معبود چنانچه علی ع فرمود
لَو کُشِفَ الغِطاءُ لَمَا ازدَدتُ یَقیناً) یعنی بر فرضیکه حجاب الوهیت که مانع از ادراک ذات غیب الغیوب است
برطرف شود زیاد نمیکنم یقین بوجود او را یعنی یقین من بسرحد کمال است و شاید که بجهت آن باشد
که ثمرات شجر علم و یقین است و شاید بجهت آن باشد که آنحضرت قلب عالم امکان است و قلب باصطلاح
بعضی ملقب بیقین است چنانکه از عارف بسطامی پرسیدند که دل چیست گفت دل را حقیقت ندانم
ولکن وصفی از آن را بیان میکنم پس گفت دل صحرائیست که آن را الف یقین باشد و در این صحرا چشمه
باشد که آن را عین الیقین گویند و در کنار آن چشمه حق تعالی درختی آفریده که آن را شجرة السرور
میگویند و در زیر آن درخت تختی نهاده‌اند که آن را سریر المودة گویند پس بادی بوزد که آن را ریح المغفرة گویند
و رعدی بزند که آن را رعد المحبة گویند و بارانی ببارد که آن را مطر الرحمة گویند پس از آن باران یازده
چیز پدید آید ارغوان وصال و نرگس الفت و درخت امانت و گل توحید و مورد ارادت و ریحان صبر و زعفران
رضا و بنفشه صفا و سنبل وفا و نبات بقا و بوی لقا و خوی حور و مو مهر و نغمه شوق و لاله صدق
پس دیواری گرد او کشیده‌اند و ملکی بر او موکل که معرفت نام دارد بر تخت شریعت نشسته عقل ندیم او
و همت حاجب او و چشم طلایه او و گوش صاحب خبر او و دست کاتب او و زبان ترجمان او و طاعت لشکر او
و زهد لباس و تقوی علم او و توکل مرکب او و تفکر باز او و چون بنده صبا پای بر مرکب دعا نهد و عنان تضرع
و همت گیرد و در میان میدان وصال جولان کند و طبل مناجات فرو کوبد و باز همت بصحرای رأفت براند و سیر

مینبر نشانند میداد و سبب بدیدنبا آنکه بر انحضرت سنن علم و یقین است و تمثیل این نور را
بطاوس اشارت است بر اینکه صفات و کمالات متنوعه و تجلیات گونه گون از این جهت است که این حضرت
را طاوس که از میان سایر جانوران نظیر این حدیث ذکرش موجب تفصیل است آنکه راست اهل بشارت
که اشارت داند نکتها هست بسیار اسرار که آن است **وایضاً** در بعضی کتب از رسول خدا مروی است
که روزی در بالای منبر در آنحال که همه اصحاب حاضر بودند فرمودند که حقتعالی آفرید نور من و نور علی را پیش از
همه مخلوقات بهفتاد هزار سال پس ما بسجده افتادیم و بتسبیح و تقدیس او در آنجا و دیدیم خطاب از مصدر
جلال بمن شد که ای نور پاک من از محبت تو هفت دریا آفریدم اول دریای علم دوم دریای صبر سیم دریای حلم
چهارم دریای عقل پنجم دریای فقر ششم دریای همت هفتم دریای نور و مرا در هر یک از این دریاها ده هزار
سال نگاه داشت بعد از هفتاد هزار سال بمن خطاب شد که ای نور منور وای سید مطهر خود را حرکت
ده تا از وجود تو خلقی بیافرینم پس خود را حرکت دادم صد و بیست و چهار هزار قطره از من چکید از هر قطره
پیغمبری خلق شد بعد دو قطره از چشم راستم چکید از قطره اول جبرئیل و از قطره دوم میکائیل آفریده
شد و بعد دو قطره از چشم چپ من چکید از اول اسرافیل و از دوم عزرائیل بوجود آمد و باز هشت
قطره از بینی من چکید و از آنها هشت بهشت خلق شد و باز دو قطره از سوراخ گوش راستم چکید
از اول لوح و از دوم قلم آفریده شد و دو قطره از گوش چپ من چکید از اول عرش و از دوم کرسی
خلق شد و باز پنج قطره از دست راست من چکید از اول صرصر و از دوم رفرف و از سیم رعد و از چهارم
خاتم سلیمان و از پنجم صور اسرافیل آفریده شد باز چهار قطره از دست چپ من چکید از اول سدرة المنتهی
و دوم درخت طوبی و سیم آسمانها و چهارم خانه پیغمبران را آفرید باز دو قطره از من چکید و با نها چهار
چیز آفرید باد و خاک و آتش و آب پس خطاب رسید که از میان این چهار چیز یکی را اختیار نما ما هر یک
خواندیم و اقرار بوحدانیت خدا و رسالت خود و امامت علی ع کردیم و از میان آنها خاک را که سر کشی
نداشت اختیار نمودیم **وایضاً** در بعضی از کتب است که خدا خلق فرمود سر محمد را از برکت و صورتش
را از نور تجلی و چشمش را از حیا و نفسش را از عنبر اشهب و دهانش را از ذکر خدا و لبهایش را از تسبیح
و دندان او را از نور و حلقش را از عسل بهشت و سینه اش را از یاقوت بهشت و دلش را
از اخلاص و گوشش را از مشک بهشت و دستش را از سخاوت و پایش را از قوة و استخوانش

را از کافور بهشت و مویش را از گیاه بهشت و معلوم است که مراد از بهشت در اینجا همان معنی
که ذکر کردیم و الا این بهشت و شجره از شجرات حضرت است پس چگونه تواند که مصدر وجود او شود
وایضاً در بعضی از کتب از آنحضرت روایت شده که در جواب سؤال عباس از تفضیل علی
بر سایر بنی هاشم فرمود که ای عم ندانی که فضل و هنر به علم و ادب است و ولایت عطای خداست نه باختیار
مردم اگر خورد عالم را بر جاهل فضل نبودی موسی چهل روزه در مکتب مخاسن فرعون چهارصد ساله
نزدی و عیسی یکروزه در مهد دعوی پیغمبری نکردی ای عم ندانی که اگرچه ما در تمام خلائق آخریم اما
در عالم پاک سابقیم ای عم حق تعالی نور ما را پیش از عالم و آدم آفرید و پانصد هزار سال بتسبیح
و تقدیس خدا مشغول بودیم در وقتی که هیچ مسبح و مقدسی نبود و چون اراده خدا با یجاد عالم
تعلق گرفت اول نور مرا شکافت و از او عرش و کرسی را آفرید بحق خدا که من از عرش و کرسی بهترم
و نور برادرم علی را بشکافت و از او لوح و قلم را آفرید بحق خدا که علی از لوح و قلم بهتر است و نور فرزندم
حسن را بشکافت و از او هفت آسمان و جمله فرشتگان را آفرید بحق خدا که فرزندم از هفت آسمان و جمله فرشتگان
بهتر است و نور حسین را بشکافت و از او بهشت و حوریان را آفرید بحق خدا که حسین از هشت بهشت
و حوریان بهتر است آنگه ظلمت را بیافرید و فرمان داد که تا هفت آسمان را سایه انداز و تاریک کند پس فرشتگان
ما را شفیع کردند خدا کلمه فرمود و از آن نوری بیافرید بهشت قندیلی و در زیر عرش بداشت پس
هفت آسمان و زمین از نور وی روشن شد و آن نور فرزندم فاطمه بود و آن قندیل را زهرا خوانند
و از این جهت است که فاطمه را زهرا ملقب نمودند ای عم پس علی را دوست دار که دوستی علی ایمان است و بغض
وی کفر است چون عباس این کلمات را شنید گفت یا رسول الله تسلیم کردم و راضی شدم حضرت فرمود
خدا و فرشتگان از تو راضی شدند و از پیش ذکر کردیم که شاید مراد از ظلمت نور بعض آل محمد باشد که
بسبب نور ذریه فاطمه برطرف میشود چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر والشمس
وضحیها تفسیر میفرماید شمس را برسول خدا و قمر را بعلی مرتضی و لیل را بائمه جور که غصب حق آل رسول
کردند پس فرو گرفتند دین خدا را بظلم و جور و تفسیر فرمود والنهار اذا جلیها را با ئمه ای که از ذریه فاطمه
بیسئل عن دین الله فیجابه لمن سئله یعنی از احکام دین خدا سؤال کرده میشود پس بیان میفرماید نهادا
وایضاً در بعضی از اخبار وارد است که اول چیزیکه خدا
ایشان از برای آنکس که از او سؤال میکند

در خلق نور فاطمه ع

آفرید جوهری بود از زبرجد سبز و بزرگی آن را جز خدا کسی نمیداند پس نظر هیبت بر او انداخت
آن جوهر آب شد متموج گشت و بجوش شد از وی بخاری برخواست مانند دود و در هوا ایستاد
و میل نزید و حقتعالی او را هفت پاره کرد پدید آمد از هر پاره آسمانی آفرید مراد از این گوهر نور پاک
محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه دانستی **و در** روایتی است که حقتعالی
چون نور فاطمه را آفرید از او یاقوتی خلق کرد و نظر هیبت بر آن نگریست آب شد آنگاه چهار باد
آفرید صبا و دبور و جنوب و شمال پس آنها را امر نمود که در چهار گوشه آن آب درآمدند پس موج
از آب برخواست و از آن آتش را آفرید تا بر روی آب برفت پس از آن دود دودی برآمد و در هوا معلق
شد پس با امر خدا آن دود هفت پاره شد یکپاره آب شد و از آن آب آسمان دنیا را آفرید و یکپاره آن
مس و از آن آسمان دوم و پاره سیم آهن و از آن آسمان سیم و پاره چهارم سیم و از آن آسمان چهارم و
و پاره پنجم زر سرخ و از آن آسمان پنجم و پاره ششم مروارید و از آن آسمان ششم و از پاره هفتم که
از یاقوت بود آسمان هفتم را خلق فرمود پس بعد از آن خدا از آب کفی برآمد و از آن نیز هفت پاره
ساخت و از هر پاره زمینی بیافرید و در زیر یکدیگر بگذاشت **و بروایتی** از آن کف تلی
سرخ پدید آمد بدان مقام که امروز حرم کعبه است پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را
فرمان شد که چهار گوشه آن تل را گرفتند و تمامت زمینها را از زیر آن کشیدند و از این جهت است که
کعبه را ام القری میگویند این در روز بیست و پنجم ذی قعده بود **و بروایتی** خدا فرشته
آفرید و با و امر کرد که یکپا این تل را به دست خود و از هم بگشا پس یکدست براست تل و دیگر بجانب چپ آن
گرفت و از هم گشاد پس از هر طرف پانصد ساله راه کشاده شد تا اینکه رسید که دست چپ داشت که این و سعت زمین
را بین است چون خدا زمینها را در مدت دو روز آفرید چنانچه فرماید (وَخَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ)
زمین بر روی آب متحرک بود پس کوهها را آفرید و بعد زمین ساخت **از ابن عباس** مرویست
است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم که خدا این زمین را از چه آفرید فرمود از کف
گفتم کف از چه بود گفت از بخار گفتم بخار از چه گفت از آب گفتم آب از چه گفت از تاریکی گفتم قرار زمین از چه
چیز است گفت بکوه قاف گفتم کوه قاف از چیست فرمود از زمرد سبز و کبودی آسمان از آن است
گفتم طول کوه قاف چه قدر است فرمود یکسال گفتم عرضش فرمود دو هزار سال گفتم اطراف این

در اینکه کوه قاف از بهشت است

کوه چیست فرمود هفت زمین از کافور و بعد از آن نیز هفت زمین از کافور و در عقب اینها نیز هفت
زمین از زر و در عقب اینها نیز هفت زمین از کافور و در عقب اینها نیز هفت زمین از زر و عقب اینها
نیز هفت زمین از سیم عرض کردم که بعد از اینها چیست فرمود هفتاد عالم است که در زیر هر
علی هشتاد هزار فرشته است که نه آدم را شناسد و نه ابلیس را و تسبیح ایشان اینست که (لَا
إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّٰهِ) گفتم بعد از فرشتگان چیست فرمود ماریست که طول
او دو هزار سال راه است و این عالمها در میان دنبال او است **و در** جمله از کتب مسطور است که رسول
فرمود که در عقب کوه قاف هفتاد زمین است از طلای سرخ و هفتاد زمین است از نقره و هفتاد زمین است
از مشک و سرما و گرما در آن میان نیست و طول هر زمینی ده هزار سال است و سکان آنها ملائکه اند پرسیدند
که عقب ملائکه چیست فرمود حجابیست از ظلمت و عقب این حجاب حجابیست از باد و عقب آن بادی است
که احاطه به اینها کرده است و عقب آن حجابیست از آتش که گفتند عقب آن حجابیست از آتش گفتند عقب آن
حجاب چیست فرمود علم خدا **و در** روایت وهب است که چون ذو القرنین بکوه قاف رسید در
اطراف آن کوههای کوچک دید از ملائکه که متوکل بودند پرسید که این کوهها چیست گفتند که این
رگهای زمین و هیچ شهری و بقعه نیست الا رگی از آن متصل است باین کوه چون اراده خدا تعلق
گیرد بزلزله زمینی ما را امر فرماید که تا رگ آن را حرکت دهیم ذو القرنین گفت که مرا از عظمت خدا چیزی خبر
ده گفتند در عقب ما زمینی است که هر یک از طول و عرض آن پانصد ساله راه است و این زمین از برفست و
اگر شدت سردی این نبود زمین از گرمی آتش جهنم مشتعل می بود **و در** روایت مقاتل ابن سلیمان است که خدا
پس کوه قاف را مبنی آفرید است سفید و هموار که هفت برابر دنیا است و از زمین پر است از فرشتگان بطریقی
که اگر مثلا سوزنی از آسمان بیافتد بر سر یکی از اینها فرود شود از بسیاری ایشان و هر فرشته علمی دارد که پای آن
علم چهل فرسخ راه است بر هر علمی نوشته است (لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّٰهِ) و در هر شب
جمعه آن فرشتگان در پای این کوه جمع شوند و با تضرع و زاری بر امتان محمد دعا کنند و چون صبح شود گویند خدایا هر کس از
امت محمد که در این روز عبادت کند بر او رحمت کن و او را بیامرز پس جبرئیل نزد ایشان از جانب خداوند
آید و گوید که مژده باد شما را که خدا تمام امت محمد را آمرزید **و در** روایتی است که رسول
فرمود که در عقب کوه قاف هفت دریا است که هر دریائی پانصد ساله راه است و از عقب آن دریاها هفت

در ذکر خلق جابلقا و جابلسا

زمین است روشن و نورانی و از عقب آن هفتاد هزار جماعتند که خلق شده اند بر مثال مرغ و جوجه و لحظه
از ذکر خدا غافل نمیشوند و از عقب آنها هفتاد هزار جماعتند که خلق شده اند از باد و طعام و شراب
و مکان و لباس و ظروف ایشان جمله از باد است و چهارپایان ایشان نیز از باد است **و در** کتاب بصائر
الدرجات از علی روایت شده که فرمود (اِنَّ مِنْ وَرَاءِ اَرْضِكُمْ هٰذِهِ اَرْضًا بَيْضَاءَ ضَوْءُهَا مِنْهَا فِيهَا خَلْقٌ
يَعْبُدُونَ اللّٰهَ لَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا يَتَبَرَّؤُنَ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ) یعنی از عقب این زمینکه شما در آن ساکنید
خداوند زمین سفیدیست که او بخود روشن است و محتاج بنور ماه و خورشید نیست و در آنجا خلقی است
که پرستش خدا میکنند و بیزاری میجویند از فلان و فلان **و در** روایت دیگر است که فرمود خدا در عقب
مغرب شهریست که آنرا جابلقا و جابلسا میگویند خدا در آنجا هفتاد هزار امت آفریده که طرفة العینی
نافرمانی نکرده اند و هیچ عملی و قولی ندارند الا آنکه بر دشمنان ما لعنت میکنند و از ایشان بیزاری میجویند
و عبادتی دیگر جز این و دوستی آل محمد ندارند **و از** حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خدا را
در مشرق و مغرب دو شهر است که یکی را جابلسا و دیگری را جابلقا میگویند و هر یک از این دو شهر
دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ است و در هر دروازه هفتاد هزار نفر در آن شهر داخل میشوند
و دیگر بآنجا بر نمیگردند تا روز قیامت و نمیدانند که خلقی دیگر خلق شده است یا نه (نَعَمْ وَ اللّٰهِ اَتَاهُمْ
لَنَا مِنْكُمْ يَأْتُونَ الْفَاكِهَةَ فِي غَيْرِ اَوَانِهَا مُوَكَّلِينَ بِلَعْنِ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ) یعنی قسم
بخدا که ایشان در فرمان ما استوارترند از شما و برای ما میوه در غیر فصل آن میآورند و ایشان موکلند
بر لعن فرعون و هامان و قارون و ظاهر اینستکه مراد دشمنان اهلبیت ما باشد چنانکه از بعضی اخبار
دیگر مستفاد است **و از حضرت** امام حسن ع مرویستکه فرمودند (اِنَّ لِلّٰهِ مَدِينَتَيْنِ
اَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْاُخْرٰى بِالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورَانِ مِنْ حَدِيدٍ الخ) یعنی خدا را دو شهر است در مشرق
و مغرب که دیوار آنها از آهن است و هر یک از آن شهرها هزار هزار در دارد از طلا و در آنها هفتاد هزار
هزار خلق است که هر کدام خلق بکلامی و لغتی غیر از لغت دیگری تکلم میکنند و من همه این لغات را
میدانم و آنچه در این دو شهر و آنچه در میانه این دو شهر است و آنچه در بالای این دو شهر است میدانم
(وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ اَخِي) یعنی این دو شهر را امامی و حجتی از جانب خدا جز من
و جز برادرم حسین ع نیست **و از** صادق علیه السلام مرویستکه فرمود که خدا را دوازده هزار عالم است

در ذکر طبقات زمین است

که هر عالمی بزرگتر است از هفت آسمان و هفت زمین و هیچکدام از اهل این عالمها جز از عالمی دیگر ندارند و من
حجت خدایم بر همه آنها یعنی من تعلیم احکام بایشان میکنم و بالجمله چون خداوند هفت زمین را خلق
فرمود اول را جای آدمیان و دوم منزل پریان و سیم را مکان گزندگان و چهارم را ماوای ماران و پنجم
را مسکن دیوان و ششم را جای شیطان قرار داد **و از** علی علیه السلام مرویستکه زمین اول که مکان
است و در زیر آن باد عقیم است و از برای این زمین هفتاد هزار مهار است از آهن و بر هر مهاری
هزار ملک موکل است و اسم زمین دوم حلین است و در آن عقربهای اهل آتش است مانند استر
و ماران دمها است مانند نیزه‌ها و در هر دمی سیصد و شصت منقار است و هر منقار را
سیصد و شصت شاخ است از زهر و اسم سیم عرفه و اسم چهارم حرباست و اسم پنجم ملثا است و
اسم ششم سجین است و اسم هفتم عجیب است و خدا فرشته خلق فرمود در زیر زمین هفتم و این هفت طبقه
زمین را در گردن خود گذاشته و دستی از مشرق در آورده و دستی از مغرب و نگاه داری زمین کند تا
قیامت و پاهای این فرشته در هوا معلق ماند پس خدا یاقوتی آفرید و آن یاقوت را بر پای آن فرشته نهادند و
بزرگی آن یاقوت را جز خدا نداند پس یاقوت در هوا معلق ماند پس خدا گاوی بیافرید که چندین هزار دست
و پا داشت و شاخهای او تا آسمان و پاهایش از تحت الثری گذشته است و بروایتی از شاخی تا شاخ دیگر
پانصد سال راه است پس آن یاقوت را در میان شاخهای گاو و باد در بالای کوهان او گذاشت پس پاهای
گاو در هوا معلق ماند پس سنگی بیافرید بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و مقر آن گاو قرار داد و
آن سنگ نیز معلق ماند پس خدا ماهی خلق فرمود که عظمت آنرا جز خدا نداند و آن سنگ را بر روی آن ماهی قرار
قرار داد پس دریای وسیعی خلق فرمود بجهت آنکه این ماهی میتواند در آن حرکت و شنا کند و این دریا را بر روی
باد قرار داد و باد را بر ظلمت و ظلمت را بر دوزخ و دوزخ را بر سنگ سختی و آن سنگ را بر فرق فرشته
گذاشت پس رسید علم آن فرشته بر چه قرار داده فرمود بر قدرت خدا **و بروایتی** خدا یک
سوده نمناکی را آفرید و در زیر آن دوزخ را خلق نمود و بدست الله سپرد و زبانیه را نیز بر دوزخ بر
گماشت که عدد آنها نوزده بود هر یک را هزار دست در طرف راست و هزار دست در طرف چپ و هر
دستی را هفتاد هزار کف و هر کفی را هزار انگشت و بر هر انگشتی هفتصد هزار اژدها که طول هر یک هفتاد
سال راه است و بر هر ماری عقربی که هر که زخمی زند هفتاد سال از درد آن بغلطد و بر هر دستی گرز

جانب جنوب اوست عمودی از آتش است که اگر یکی از آنها از عرصات محشر بیایند زنده همه مخلوقات
بسوزند و اگر همه جمع شوند نتوانند او را حرکت دهند پس خدا بایشان فرمان داد که در دوزخ دوید
عرض کردند که ما طاقت آتش جهنم نداریم خطاب بجبرئیل شد که از بهشت خاتمی بیاور و بر آن نقش
کن (لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله) پس از آن بر پیشانی آن فرشته‌ها نهاد پس از دوش آتش
جهنم ایمن شدند و آتش بر ایشان اثر نکرد **روزی** زینب عطاره نزد رسول خدا رسید و عرض
کرد که آمده‌ام که سؤال کنم ترا از عظمت خدا فرمود خبر میدهم ترا از بعضی عظمت او پس فرمود این زمین با
هر چیز که بر روی اوست نسبت بآن زمینی که در زیر این زمین است مانند حلقه انگشتری است مانند که در
بیابان وسیع افتاده باشد و این دو زمین نسبت بزمین سوم مانند حلقه ایست در بیابان و همچنین
تا هفتم و هفت زمین با آنچه در آنها است نسبت بآن خروسی که بر روی اوست مانند حلقه
ایست در بیابان و این خروس دو بال دارد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و پاهایش در قعر زمینها
و این هفت زمین با آن خروس و آنچه بر اوست نسبت بآن سنگ که خروس بر اوست مانند حلقه
ایست در بیابان و این سنگ با آنچه بر اوست نسبت بآن ماهی که سنگ بر اوست چنین است و او
هفت زمین با خروس و سنگ و ماهی نسبت بآن دریا که ماهی در اوست چنین است و جمیع اینها نسبت بهوا
که دریا بر اوست چنین است و جمیع اینها نسبت بثری که در یک بهمنال است چنین باشد و ثری و
جمیع آنچه بر اوست نسبت بآسمان اول چنین است و آسمان اول با آنچه در اوست نسبت بآسمان
دوم چنین باشد و این دو آسمان با آنچه در آنها است نسبت بسیم چنین است و این سه آسمان
نسبت بچهارم چنین است و هم چنین تا آسمان هفتم و این هفت آسمان نسبت ببحر مکفوف چنین
و این آسمانها با بحر مکفوف نسبت بجبال برد چنین است و جمیع اینها نسبت بهوائی که عقلها
در او حیرانست چنین است و جمیع اینها نسبت بحجب نور چنین است و جمیع اینها نسبت بکرسی
چنین است و جمیع اینها نسبت بعرش چنین است **و کلینی** ره در روضه کافی
از عبد الصمد بن بشیر روایت میکند که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود (اِنَّ الحُوتَ
الَّذی یَحمِلُ الاَرضَ اَسَرَّ فی نَفسِهِ اَنَّهُ اِنَّما یَحمِلُ الاَرضَ بِقُوَّتِهِ فَاَرسَلَ اللهُ اِلَیهِ حُوتاً اَصغَرَ
مِن شِبرٍ وَاَکبَرَ مِن فِترٍ فَدَخَلَ فی خَیاشیمِهِ فَصَعِقَ فَمَکَثَ بِذلِکَ اَربَعینَ یَوماً ثُمَّ اِنَّ اللهَ تَعالی

رَأَفَ بِهِ وَرَحِمَهُ فَخَرَجَ فَاِذا اَرادَ اللهُ بِاَرضٍ زَلزَلَةً بَعَثَ ذلِکَ الحُوتَ اِلی ذلِکَ الحُوتِ فَاِذا رَآهُ اضطَرَبَ
فَتَزَلزَلَتِ الاَرضُ) یعنی آن ماهی که زمینها بر زبر اوست وقتی بخود مغرور شد و خیال کرد
که حمل این بار گران از قوت و نیروی اوست پس خدا بجهت ادب و ماهی را بجانب او فرستاد که
از یکوجب کوچکتر و از مسافت ما بین انگشت ابهام و سبابه بزرگتر پس داخل بینی او شد ماهی
فریاد برآورد و بیهوش شد و تا چهل روز بدین منوال بود پس خدا را براو رحم آمد پس آنماهی
کوچک از بینی آنماهی بزرگ بیرون شد پس چون خدا خواهد که در زمینی زلزله اندازد آنماهی کوچک
را فرمان دهد که نزد آن ماهی رود چون آن ماهی بزرگ آن ماهی را ببیند مضطرب شود پس زمین از
اضطراب او بحرکت آید **و کریم** جلد از کتب از کعب الاحبار مرویست که آنماهی که دنیا بر پشت او
است بوسوسه شیطان خواست که حرکت کند آنچه بر پشت دارد بیندازد خدا جانوری بیافرید
تا در بینی او رفت آنماهی بنالید و توبه کرد و فرمان بآن جانور رسید که بیرون رود و در برابر
نشست تا اگر قصد حرکت کند دیگر بینی او رود پس او از ترس این جانور حرکت نمیکند **و فی**
خبر دیگر روایتی است که ابلیس وقتی آنگاو را که بر پشت ماهی است نیز فریب داد و با او گفت برای
چه این بار گران را بر خود میکشی و خود را بزحمت میداری این بار را بینداز تا تو را بجائی برم که
آسوده باشی (تو را باید چرا محنت کشیدن) (بیا در سبزه خوش آرمیدن) اراده کرد که زمینها
را از پشت خود بیندازد که خدا پشه فرستاد تا در بینی او در آمد و چنان نیشی بر او زد که او بیاد افتاد
و بیهوش شد و بعد از هشتاد سال بهوش آمد دید که زمینها بقدرت خدا ایستاده است
و هیچ نقصانی بآنها راه نیافته است خطاب بآن گاو رسید که تو پنداشتی که این کوه گران را
تو بر میداشتی نمیدانستی که من بقدرت خود میداشتم پس گاو استغفار نمود و آن پشه نیز
در برابر او میباشد تا روز قیامت **و فی روایتی** خدا آنقدر قوت باین پشه داده است
که آن فرشته که سنگ دوزخ را حمل کرده است بر روی این پشه قرار گرفته است و ذکر تفصیل
خلقتها مناسب این مختصر نیست اگرچه در مطاوی این کتاب اشاره ببعضی از آنها خواهد
شد **و ایضا** در روضه کافی از محمد بن عطیه روایت کرده است که مردی از علمای شام
بخدمت امام محمد باقر رسید عرض کرد که آمده‌ام تا سؤال کنم تو را از مسئله که بر من مشکل شده

و یمنی با هم احدی را که بیان این مسئله نماید این مسئله را از سه صنف مردم پرسیدم هر یک جواب غیر از دیگری داده اند حضرت فرمود که این چه مسئله است گفت) (فانی أسئلك عن أول ما خلق الله من خلقه فان بعض من سئلته قال القدر وقال بعضهم القلم وقال بعضهم الروح) یعنی من سؤال میکنم ترا از اول چیزی که خدا خلق فرمود زیرا که از بعضی که سؤال کردم گفته است که قدر است و بعضی قلم و بعضی روح را اول ما خلق گفته است حضرت فرمود هیچکدام چیزیکه معتمد باشد نگفته اند) (أخبرك أن الله كان ولا شيء غيره وكان عزيزا ولا أحد كان قبل عزه وذلك قوله سبحان ربك رب العزة عما يصفون وكان الخالق قبل المخلوق ولو كان أول ما خلق من خلقه الشيء من الشيء إذا لم يكن له انقطاع أبدا ولم يزل الله إذا ومعه شيء ليس هو يتقدمه ولكنه كان إذ لا شيء غيره وخلق الشيء الذي جميع الأشياء منه وهو الماء الذي خلق الأشياء منه فجعل نسب كل شيء إلى الماء ولم يجعل للماء نسبا يضاف إليه وخلق الريح من الماء فشققت الريح متن الماء حتى ثار من الماء زبد على قدر ما شاء أن يثور فخلق من ذلك الزبد أرضا بيضاء نقية ليس فيها صدع ولا ثقب ولا صعود ولا هبوط ولا شجرة ثم طواها فوضعها فوق الماء) (یعنی خبر میدهم ترا که بود خدا و هیچ چیزی بجز او نبود و بود او عزیز و غالب و احدی پیش از عز او نبود و بود خالق پیش از همه مخلوق و هرگاه آن چیزی که اول خلقش فرمود نیز از ماده دیگر میبود لازم میآمد که آن نیز محتاج بچیزی دیگر میبود و آن چیز نیز موقوف بر امری دیگر میبود و همچنین الی ما لا نهایة پس باید یک چیزی مقارن عالم الوهیت باشد و خدا بر او مقدم نباشد ولکن بود خدا آنگاه که هیچ چیز نبود و خلق فرمود چیزی را که جمیع چیزها از او متکون شد یعنی او را بخود متکون کرد و همه اشیاء را از او مثل شوری هر شور را بنمک کرد و شوری نمک را بخودش نه آنکه نمک خالق شوری خودش باشد مثل آنکه روشنائی هر چیز را بنور قرار داد و روشنائی نور را بخود نه آنکه نور خالق روشنائی باشد پس تسلسل لازم نیاید آنچیز که همه اشیاء را از وی خلق کرد آب بود پس هر چیز را مستند و منسوب بآب کرد و آب را مستند و منسوب بهیچ چیز نکرد آنگاه خلق فرمود باد را از آب و باد را بر آب مسلط فرمود پس شکافت متن آب را پس از آب کفی برخواست و خدا از آن کف زمین سفید پاکیزه هموار خلق فرمود که نه شکافی در آن بود و نه سوراخی و نه کودی و نه بلندی و نه درخت

پس آن زمین را درهم پیچید و در بالای آب گذاشت) (ثم خلق الله النار من الماء فشققت النار متن الماء حتى ثار من الماء دخان على قدر ما شاء الله أن يثور فخلق من ذلك الدخان سماء صافية نقية ليس فيها صدع ولا ثقب وذلك قوله والسماء وما بناها رفع سمكها فسواها الخ قال ولا شمس ولا قمر ولا نجوم ولا سحاب ثم طواها فوضعها فوق الأرض الخ) (یعنی پس خلق فرمود آتش را از آب پس شکافت آتش آب را تا اینکه دودی از آن آب پیدا شد پس خدا از آن دود آسمانی خلق فرمود روشن و پاکیزه بی شکاف و بی سوراخ و خورشید و ماه و ستاره و ابری در او نبود پس او را بالای زمین گذاشت و بلند کرد آسمان را پیش از زمین و زمین را بعد از بلند کردن آسمان پهن کرد چنانکه خدا میفرماید (والأرض بعد ذلك دحاها) پس آن مرد شامی تفسیر (أن السماوات والأرض كانتا رتقا ففتقناهما) را از آنحضرت سؤال کرد حضرت فرمود شاید گمان تو آن باشد که آسمان و زمین بیکدیگر چسبیده بودند پس خدا شکافته یکی از اینها را از دیگری گفت بلی فرمود استغفار کن از این اعتقاد بلکه مراد خدا آنستکه آسمان نمیبارید و زمین گیاه نمیروئید پس چون خدا خلق را بیافرید شکافت آسمان را بباریدن باران و زمین را برویدن گیاه پس آن عالم شامی گفت (أشهد أنك من ولد الأنبياء وأن علمك علمهم) یعنی گواهی میدهم که تو از فرزندان پیغمبرانی و اینکه علم تو علم ایشان است و مخفی نماند که مراد از آب در این حدیث حقیقت محمدیه است چنانچه تفصیلش را از پیش دانستی و از اینجا نیز معلوم میشود آنچه از کتاب بحر الانساب نقل شده است که حقتعالی هر چیزی را ماده از پیش چیزی دیگر ساخته چنانکه اول امر خدا است و از امر عقل آفرید و از عقل نفس و از نفس افلاک و از افلاک طبایع و هیولا پیدا شد و از طبایع ارکان عناصر و از آب خالد زیرا که حقیقت امر خدا همان حقیقت محمد و آل محمد است همچنین است مراد بعقل **و در کتاب** عیون اخبار الرضا از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده که پدران بزرگوار خود روایت کرده که مردی از اهل شام در مسجد جامع کوفه از علی علیه السلام سؤال کرد که) (أخبرني عن أول ما خلق الله قال النور قال فمم خلق السماوات قال من بخار الماء الخ) (یعنی خبر ده مرا از اول مخلوقات فرمود که نور است گفت که پس از چه آسمانها را آفرید فرمود از بخارات پرسید که از چه کوهها را آفرید فرمود از موجهای آب گفت چرا مکه را ام القری گویند فرمود بجهت آنکه زمین

ازدها وکشیده شد پرسید که آسمان اول از چیست فرمود از موج دخ شده از آب پرسید که
طول خورشید و ماه چه قدر است فرموده نهصد فرسخ در نهصد فرسخ پرسید که طول و عرض
ستاره چه قدر است فرمود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ پرسید که رنگ آسمانها و اسمهای
آنها چیست فرمود اسم آسمان اول رفیع و او از آب و دود است و اسم دوم قیدم و او رنگ مس است و اسم
سیم ماروم و هی علی لون الشبه و اسم چهارم ارفلون است و او برنگ نقره است و اسم پنجم هیعون
و او برنگ طلا است و اسم ششم عروس است و او یاقوت سبز است و اسم هفتم عجماء است و او دره سفید است
وایضا در بعضی از کتب مسطور است که چون نور محمد و آل محمد طی مقامات نمودند و باخر مقامات
اختصاص رسیدند خدا نظر فرمود بایشان بعین هیبت پس عرق کرد نورهای ایشان و صد و بیست و چهار
هزار قطره از ایشان چکید از هر قطره پیغمبری خلق شد پس ارواح پیغمبران نفس کشیدند و از نفسهای
ایشان ارواح مؤمنین خلق شد و از عکس ارواح مؤمنین ارواح کفار آفریده شد و خلق فرمود خدا
از فاضل انوار انس جن را و از جن حیوانات و از حیوانات نباتات و از نباتات جمادات را **وایضا**
از حضرت امام حسن ع مرویست که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود (خُلِقتُ مِن نورِ
اللهِ وَخُلِقَ اهلُ بیتی مِن نوری وَخُلِقَ محبیهم مِن نورِهِم وَسائرُ الخلقِ مِنَ النّارِ) (یعنی من از نور
خدا خلق شدم و اهل بیت من از نور من آفریده شده اند و دوستان ایشان از نور ایشان بوجود
آمده اند و سایر خلق از آتش اند و مراد از نور خدا نه ذات است بلکه اضافه از برای تشریف و اختصاص است
چون بیت الله و روح الله **وایضا** از رسول خدا ص روایت شده است که در جنت فردوس
چشمه ایست که از شکر شیرین تر و از کره نرم تر و از برف سردتر و از مشک خوشبوتر است خلق فرموده
است خدا از آن شیعیان ما را و مراد از این چشمه همان حقیقت محمد و آل محمد است که عین الحیوة همه
عالم امکان است **وایضا** در کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود
خلق کرد خدا ما را از علیین و خلق کرد ارواح ما را از فوق علیین و خلق کرد ارواح شیعیان ما را از علیین
و اجساد ایشان را از پایین تر از علیین (فَمِن اَجلِ ذلِکَ القَرابَةُ بَینَنا وَ بَینَهُم وَ قُلوبُهُم تَحِنُّ اِلَینا) (
یعنی از این جهت است که با شیعیان خویشاوندی و قرابت داریم و دلهای ایشان با ما مایل است و بعضی
از اهل حدیث ذکر کرده است که شاید مراد از علیین عالم ملکوت باشد و بما فوق آن عالم جبروت

و ما دون آن عالم شهادت **وایضا** در کافی از محمد بن مروان روایت شده که گفت شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میفرمود (انَّ اللهَ خَلَقَنا مِن نورِ عَظَمَتِه ثُمَّ صَوَّرَ خَلقَنا مِن طینَةٍ مَخزونَةٍ مَکنونَةٍ مِن تَحتِ
العَرشِ فَاَسکَنَ ذلِکَ النّورَ فیهِ فَکُنّا نَحنُ خَلقاً وَ بَشَراً روحانیّینَ لَم یَجعَل لِاَحَدٍ فی مِثلِ الَّذی خَلَقَنا
مِنهُ نَصیباً وَ خَلَقَ اَرواحَ شیعَتِنا مِن طینَتِنا وَ اَبدانَهُم مِن طینَةٍ مَخزونَةٍ مَکنونَةٍ اَسفَلَ مِن ذلِکَ
الطّینَةِ وَ لَم یَجعَلِ اللهُ لِاَحَدٍ فی مِثلِ الَّذی خَلَقَهُم مِنهُ نَصیباً اِلَّا الاَنبیاءَ وَ لِذلِکَ صِرنا نَحنُ وَ
هُمُ النّاسُ وَ صارَ سائِرُ النّاسِ هَمَجاً لِلنّارِ وَ اِلَی النّارِ) (یعنی خدا خلق فرمود ما را از نور عظمت خود پس
پس تصویر فرمود خلق ما را از طینتی که در زیر عرش است پس این نور را در آن طینت ساکن کرد ابدان پس بودیم
ما خلق روحانی که احدی را بهره از آنچه از او خلق شده ایم نیست و خلق فرمود ارواح شیعیان ما را از طینت
ما و بدنهای ایشان را از طینتی که پایین تر از این طینت بود و احدی را جز پیغمبران بهره از آن از خلق
شدند نداد و از این جهت است که ما و شیعیان ما انسانیم بحقیقت انسانیت بخلاف سایر مردم که
بشکل انسانند و در حقیقت انعام و همج رعاع اند و همج همان مگسهای کوچکند که بر صورت گوسفند و
خر می نشینند یعنی اعتنائی بشان ایشان نیست و مخفی نماند که مستفاد از این روایت و جمله بسیاری از اخبار
آنستکه شیعیان و اخیار از وجود محمد و آل محمد خلق شدند و دشمنان و اشرار از وجود ایشان بوجود نیامده اند
و این منافات دارد با آن اخبار دیگر که دلالت دارد بر اینکه جمیع موجودات از خوب و بد مؤمن و کافر از وجود
مبارک محمد و آل محمد خلق شده اند و رفع این منافات بوجوه بسیار ممکن است و از آنجمله آنستکه اخبار
اختصاص اخبار بخلق از این انوار محمول است بر عالم طینات و آن بعد از عالم رحمانیت است و شاید که بمنت الهی
که بجهت تو خواهم گفت در آن این مطلب را نمائی پس معارضی برای این اخبار نباشد مگر آن روایتی که دلالت
دارد بر اینکه همه موجودات از آب خلق شده است و این روایت نیز منافاتی با این اخبار ندارد زیرا که
دانستی که مراد از آب جز این حقیقت مقدسه نباشد و الا لازم آید که این حقیقت نیز از این آب متعارف
خلق شده باشد و چگونه میشود که چنین باشد و حال آنکه جمیع آبهای عالم رشحه از رشحات سحاب وجود
محمد و آل محمد است و در وجود بایشان محتاج است **وارد** بعضی از کتب اهل سنت نقل شده
که روزی جبرئیل عرض کرد خدایا میخواهم بدانم که منبع آبهای دنیا کجا است خطاب رسید که برو بر سر آب
فرات و از دنباله نهر فرات بالا رو تا بر تو ظاهر شود پس جبرئیل از آنجا آمد تا باغی رسید که از بقعه

[illegible]

دانستم که منبع نهرهای عالم این باغ است خطاب رسید که در این باغ داخل شو تا از حقیقت امر واقف شوی
پس باین باغ داخل شدم و از دنبال آن نهرها آمدم تا بتختی رسیدم دیدم که مجموع ابها از آن تخت فرو میریزد
عرض کردم که دانستم تمام ابها از این تخت است خطاب رسید که بر تخت بالا رو چون بالای آن تخت
رفتم دیدم که شخصی خوابیده و قطیفه سفید نورانی بر روی او کشیده و مجموع ابها از انگشتان او جاری است
عرض کردم دانستم که منبع این ابها انگشتان این بزرگوار است اما نمیدانم که این بزرگوار کیست خطاب
رسید که با ادب پیش رو و قطیفه از رویش بر گیر تا او را بشناسی چون قطیفه را برداشتم دیدم که آن
بزرگوار علی بن ابی طالب است **و از** کمیل روایت شده که علی علیه السلام باو فرمود که اول چیزی را
که خدا خلق فرمود نور محمد بود پیش از خلقت عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و زمین و بهشت و نار
بهزار هزار هزار و ششصد و هفتاد هزار سال و در تمام این مدت این نور را در مقام کرامت نگاه
داشت و با او بی واسطه تکلم میفرمود و بود این نور که نظر میکرد بعظمت خدا تا هزار سال و همچنین بعزت و جلال
و کبریائی و لطف و رحمت و سایر صفات خدا هر کدام را تا هزار سال پس خدا این نور را تا ده قسمت کرد
و از هر جزئی چیزی آفرید از یکی عرش و از یکی کرسی و همچنین لوح و قلم و بهشت و خورشید و ماه و کواکب
و جوهر بزرگی را چهار هزار سال در چهار هزار سال نگاه داشت و بود پس این جوهر از هیبت خدا آب
شد و از این آب بخاری پیدا شد و از آن آسمانها خلق شد و کفی ظاهر شد و از آن زمینها
آفریده شد و از آنچه ذکر شد معلوم میشود معنای آنچه راس الجالوت از علی علیه السلام پرسید که
ما اصل الاشیاء (فرمود) (هو الماء لقوله و جعلنا من الماء کل شیء) (پس مصدر وجود ممکنات جز
محمد و آل محمد نبوده اند پس تمام ممکنات از خیر و شر و شقی و سعید و بر و فاجر و مؤمن و کافر و زشت و زیبا
و عوالم سفلی و علیا و ملک و ملکوت و ناسوت و جبروت و حیوانات و نباتات و جمادات و نور و ظلمت
و حرکت و سکون و قرب و بعد و هر چه اسم ممکن بر او صدق کند چه جوهر باشد و چه عرض تمام از
حقیقت محمد و آل محمد خلق شده است و در عوالم امکان جز محمد و آل محمد و فروع این شجره نیست چنانچه
در دعای رجبیت که در اقبال سید بن طاوس و مصباح کفعمی مذکور است (فبهم ملأت ارضک و سمائک
حتی ظهر ان لا اله الا انت) (یعنی با ایشان پر کردی آسمان و زمین خود را تا توحید تو ظاهر شد
و چنانکه گمان نکنی که ایشان خالق تمام اشیائی باشند بلکه تمام اشیاء را خالق جز خدا نیست ولکن

از ایشان و بایشان خلق فرموده است تمام موجودات را الا آنکه هر خوبی و کمالی را از نور و سرور ایشان ظاهر فرمود
و هر بدی و نقصانی را از عکس نور ایشان که با نور ضدیت دارد خلق فرمود مثلا اگر شمعی را روشن کنی از
نور این شمع دو چیز پیدا میشود یکی روشنائی و دیگر سایه نه آنست که خالق روشنائی و سایه همان
شمع باشد بلکه مستند بآن شمع و ظاهر بآنند اینست معنای حدیث (نحن صنائع الله و الناس
صنائع لنا) (یعنی ما صنع بلا واسطه خدائیم و مردم صنع بواسطه اند) (و صنائعنا) (نیز وارد شده
است و مراد یکی است و برای تو مثال دیگر میآورم شاید که بآن رفع شبهه تو شود درختی که
میوه میدهد لا محاله این میوه از همین درخت است نه از خارج او و لکن درخت خالق میوه نیست بلکه
ظهور میوه از او و بواسطه اوست و خالق میوه خدا است و مثلا درخت گل گل را بیرون میآورد و خار
میدهد و درخت نه خالق گل است و نه خالق خار و لکن ظهور این هر دو با این درخت و هر دو
از این درخت بیرون آمده اند و این مختصر گنجایش تفصیل این مطلب را ندارد بیش از همین قدر اقتصار
نمائیم فالحمد لله حق حمده

وسیله نهم در بیان اینکه ملائکه مأمور بسجده آدم نشدند

الا بجهت نور محمد و آل محمد که بودیعت در او قرار گرفته بود و اینکه خدا خلق نفرمود طینت آدم را و تصویر
نکرد صورت او را مگر برای ظهور نور محمد و آل محمد) (الحمد لله الذی قدر اقدار الکائنات بمشیته
و نور حقایق الممکنات بنور محمد و ذریته فاصطفاهم من خلیقته و شرفهم علی بریته
بان جعلهم معادن حکمته و حفظة سره و حملة کتابه فبلغ بهم اشرف محل المکرمین و اعلی
منازل المقربین و اشرف درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه
فائق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع والصلوة والسلام علی مظهر قدسه
و جوهر انسه و دعامة ملکوتیه و حمامة جبروتیه الذی خلق آدم علی صورته و جعل ودیعة
سره و مجلی نوره فاسجد له ملائکته و علمه اسمائه السید المکی والنبی الهاشمی الامی
مرکز عالم الوجود و حاکی صورة المعبود الاحمد المحمود ابی القاسم محمد و آله انوار الشهود و لعنة الله
علی جاحدی فضائلهم والمعرضین عن وسائلهم من الان الی الیوم الموعود **اما بعد**
بر هیچ صاحب بصیرتی که دلش بنور ایمان روشن باشد پوشیده نیست که در آفرینش حضرت منان این

عالم امکان را غرضی نبود بجز وجود محمد وال محمد و مقصودی از ابداع واختراع این ممکنات نبود مگر اظهار
فضل محمد وال محمد و هیچ افریده نشد مگر برای محمد وال محمد و هیچ موجودی جامه هستی نپوشید
الا برای اعتراف بشرف محمد وال محمد و هیچ صاحب شریعت شریف نگشت الا ببیعت با محمد وال
محمد پس تمام عالم جز برای محمد وال محمد خلق نشد و لهذا خداوند عالم الحکیم نور محمد وال محمد را از عالمی
بعالمی و از مقامی بمقامی نقل میفرمود و نورش را در هر عالمی تجلی دیگر میداد و لباسی تازه بر او میپوشانید
پس او را در چندین هزار هزار عالم سیر داد و در چندین هزار هزار دریا فرو برد تا تمامت عوالم
حقایق وانوار را طی فرمود و چون مشیت حضرت احدیت قرار گرفت که این نور پاک را که بچندین هزار
هزار عجایب محتجب ساخته بود در عالم عناصر نیز سیر دهد که تا چنانکه انبیا و روحانیات
بفضلش معترف شدند و از افاضاتش بهرها بردند جسمانیات نیز بفضلش مذعن و از عنایاتش بهره مند
شوند اراده اش تعلق بخلقت حضرت آدم صفی ع گرفت خطاب بملائکه کرد که در زمین مسکن داشتند
که ای ملائکه میخواهم که در زمین خلق تازه بیافرینم و خلیفه قرار دهم (واذ قال ربک للملائکة انی جاعل
فی الارض خلیفة) (و شما را از زمین باسمان برم چون ملائکه این خطاب استماع کردند زبان طعن
گشودند) (قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک
یعنی گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسانی را که فساد کنند و ترا نافرمانی نمایند و خونها بناحق بریزند
و ما تسبیح و تقدیس تو بجا می آوریم و نافرمانی تو نمیکنیم یعنی این خلیفه را از جنس ما قرار بده چنانچه
از صادق علیه السلام روایت شده است و سبب آنکه ملائکه اینچنین گفتند با آنکه خدا از پیش بایشان
خبر داده بود که بنی آدم در زمین عصیان خواهند کرد پس از روی تعجب این کلام گفتند و یا آنکه عصیان جان
بن جان را بخاطر داشتند پس گمان کردند که بنی آدم نیز مانند آنها نافرمانی خواهند کرد همانا خداوند عالم
پیش از خلقت آدم ابو الجن را که طارنوس نام داشت از آتش خلق فرمود و اولادش در اطراف زمین بسیار
شدند و خدا در میان ایشان شریعتی قرار داد پس با شریعت خدا را عبادت میکردند تا یک دوره
ثوابت گذشت پس بنای نافرمانی گذاشتند خدا پادشاه جبار و جمعی از اشرار ایشان را هلاک فرمود و
حلیا بلیس را پادشاه ایشان قرار داد و شریعت تازه ایشان را عمل فرمود تا آنکه یکدوره دیگر از ثوابت
گذشت باز بنای فساد و عصیان نهادند خدا نیز اشرار و فجار ایشان را هلاک فرمود و پادشاهی صلحا

که باقی مانده بودند بناموس داد پس آنها نیز بسیار شدند و طریقت نافرمانی پیش گرفتند و در زمین فساد
کردند پس خداوند عالم جمعی از ملائکه را بر ایشان مسلط کرد تا بیدین پس بسیاری از ایشان را بکشتند
و متفرق ساختند و اطفال ایشان را اسیر کردند و ابلیس نیز از جمله اسرا بود که ملائکه باسمانش بردند و در
آنجا از بسیاری عبادت معلم ملائکه شد چنانکه تفصیلش را خواهی شنید و این در دوره چهارم
بود و چون بعد از این مقابله ملائکه باسمان رفتند کسانی که از جن در اطراف عالم فرار کرده بودند
دوباره جمع شدند و بنای فساد گذاشتند پس ابلیس با جمعی از ملائکه بجهت ارشاد این طایفه بزمین
آمدند جمعی مطیع و گروهی طریق مخالفت پیش گرفتند ابلیس شخصی را نزد ایشان فرستاد او را کشتند باز
شخصی دیگر را فرستاد او را نیز کشتند باز شخص سیمی را فرستاد خواستند او را بکشند فرار کرد پس از
خدا دستوری خواست که بجنگ ایشان رود پس همه ایشان را هلاک کرد پادشاهی تمام زمین برای ابلیس
مسلم گشت و در خاطرش چنان گذشت که اگر خدا خواهد این پادشاهی را از او بگیرد و بدیگری تفویض
نماید تمکین نکند روزی ملائکه را محزون یافت سبب پرسید گفتند که در لوح دیدیم که در این
روزها یکی از مقربان درگاه رانده شود ابلیس گفت غم مخورید راه مدهید که ما یکو نیز بعد از صاحبان مقام
قرب بوده است من مدتها است که این راز میدانم و اظهار نکرده ام و **حضرت** صادق فرمود
ان ابلیس کان بین الملائکة یعبد الله فی السماء وکانت الملائکة تظنه منهم ولم یکن منهم
وذلک ان الله خلق خلقا قبل آدم وکان ابلیس حاکما فیهم فافسدوا فی الارض وعتوا و
سفکوا بغیر حق فبعث الله علیهم الملائکة وقتلوهم واسروا ابلیس ورفعوه معهم الی
السماء فکان مع الملائکة یعبد الله الی ان خلق الله آدم وظهر ما کان من حسد ابلیس
له واستکباره علمنا الملائکة انه لم یکن منهم) (و تفصیل معنای این حدیث خواهد
آمد پس کلام ملائکه اشاره باین مطلب بود و مقصود ایشان اعتراض بر خدا نبود بلکه عرض
کردند و بجهت خدا غضب کردند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود)
ان الله لما اراد ان یخلق خلقا بیده وذلک بعد ما مضی علی الجن والنسناس فی الارض
سبعة آلاف سنة فرفع سبحانه حجاب السموات وامر الملائکة ان انظروا الی اهل
الارض من الجن والنسناس فلما راوا یعملون فیها من المعاصی وسفک الدماء والفساد

فی الارض بغیر الحق عظم ذلک علیهم وغضبوا لله وتأسفوا علی الارض ولم یملکوا غضبهم) یعنی چون خدا خواست که بقدرت خود خلقی بیافریند و این اراده بعد از آن بود که جن و نسناس هفتهزار سال در زمین مکث کرده بودند حجاب سموات را برداشت و ملائکه را فرمود که بجانب زمین نظر کنید و جن و نسناس را مشاهده نمائید چون ملائکه نظر کردند وعصیان و فساد اهل زمین را دیدند بزرگ نمود این مطلب بر ایشان و از برای خدا غضب کردند و بر اهل زمین تأسف خوردند و نتوانستند که خودداری نمایند) (وقالوا ربنا انت العزیز القادر العظیم الشأن وهذا خلقک الذلیل الحقیر المتقلب فی نعمتک المتمتع بعافیتک المرتهن فی قبضتک وهم یعصونک بمثل هذه الذنوب ویفسدون فی الارض ولا تغضب ولا تنتقم لنفسک وانت تسمع وتری وقد عظم ذلک علینا واکبرناه فیک) (یعنی عرض کردند بار خدایا توئی ارجمند که بر هر چیز قدرت داری و توئی که شأنت بزرگ و امرت عظیم است و این عاصیان خلق ضعیف و ذلیل تواند که نعمت تو میخورند و معصیت تو میکنند و بعافیت تو بهره میبرند و شکر تو نمیکنند و در قبضهٔ قدرت تو هستند و نافرمانی تو میکنند و در زمین فساد و فتنه مینمایند و تو غضب نمیکنی و از ایشان انتقام نمیکشی و حال آنکه میشنوی صدای ایشان را و می بینی کردارهای بد ایشان را و این مطلب بر ما سخت آمده است

فقال الله جل جلاله انی جاعل فی الارض خلیفة تکون حجة لی فی ارضی علی خلقی فقالت الملائکة اتجعل فیها من یفسد فیها کما افسد هؤلاء ویسفک الدماء کما فعل هؤلاء ویتحاسدون ویتباغضون فاجعل ذلک الخلیفة منا فانا لا نتحاسد ولا نتباغض ولا نسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون) (یعنی چون ملائکه شکایت از عصیان جان نمودند خطاب رسید که قرار میدهم در زمین از جانب خود خلیفه که بر خلق من حجت باشد ملائکه عرض کردند که آیا قرار میدهی در زمین کسانی را که فساد کنند چنانکه نسناس و جن کردند و خونها بریزند چنانکه ایشان ریختند و بر یکدیگر حسد برند و با یکدیگر دشمنی کنند مانند ایشان پس این خلیفه را از ما قرار ده که با یکدیگر حسد و دشمنی نمیورزیم و خونریزی نمیکنیم و در تسبیح و تقدیس تو تقصیر نمیکنیم پس خطاب با ایشان رسید که دانا من چون چنین

نکنید همانا من در این خلقت مصلحتها میدانم که شما را بر آن اطلاع نیست) (انی ارید ان اخلق خلقا بیدی واجعل من ذریته الانبیاء المرسلین وعباد الله الصالحین والائمة المهدیین اجعلهم خلفائی علی خلقی فی ارضی یهدونهم الی طاعتی وینهونهم عن معصیتی واجعلهم حجة لی علیهم عذرا ونذرا وابین النسناس عن ارضی واطهرها منهم وانقل الجن المردة العصاة عن بریتی وخیرتی من خلقی واسکنهم فی الهواء وفی اقطار الارض فلا یجاورون خلقی واجعل بین الجن وبین نسل خلقی حجابا ومن عصانی من نسل خلقی الذین اصطفیتهم اسکنتهم مساکن العصاة واوردتهم مواردهم فقالت الملائکة سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا) (یعنی میخواهم بید قدرت خود خلقی بیافرینم و از ذریهٔ او پیغمبران و بندگان شایسته و پیشوایان هدایت کرده شده قرار دهم که خلیفه های من باشند بر خلق من در زمین من تا هدایت نمایند خلق را براه طاعت من و منع فرمایند ایشان را از معصیت من و میخواهم که پاک کنم زمین را از لوث وجود نسناس و اجنه و مسکن ایشان را در هوا قرار دهم تا ایشان را اذیت نکنند و هر کس از بندگان من که نافرمانی کنند ایشان را در منازل جنه و نسناس قرار دهم پس چون ملائکه این سخنان شنیدند اقرار نمودند باینکه علمی نیست برای ایشان مگر هرچه را که خدا با ایشان تعلیم نماید) (فباعدهم الله تعالی من العرش مسیرة خمسمائة عام فلاذوا بالعرش واشاروا بالاصابع فنظر الرب الیهم ونزلت الرحمة فوضع لهم البیت المعمور فقال طوفوا به ودعوا العرش فانه لی رضا فطافوا به) (یعنی خداوند عالم ملائکه را بواسطهٔ اعتراضی که بر خلقت آدم کرده بودند دور فرمود ایشان را از عرش معظم خود بمقدار پانصد سال راه پس پناه بردند و ملتجی شدند بعرش و چون دور بودند با انگشتان خود اشاره بعرش میکردند پس خدا نظر رحمت بایشان فرمود و بیت المعمور را بجهت ایشان قرار داد و با ایشان فرمود که بر بیت المعمور طواف کنید و عرش را واگذارید این بیتی است که روزی هفتاد هزار ملک داخل او میشوند و هرگز بجانب او عود نمیکنند و خدا قرار داد این بیت را توبه یعنی وسیله آمرزش برای اهل آسمانها و کعبه را وسیله قرار داد برای آمرزش اهل زمین و در روایتی ۱۰ که نیز از آن حضرت مرویست اینکه چون ملائکه اعتراض کردند محجوب فرمود ایشان را از نور خود هفتهزار سال پس ملتجی بعرش شدند هفتهزار سال پس خدا بر ایشان رحم فرمود و بیت المعمور را که در

[illegible]

اسمان چهارم است برای ایشان قرار داد **و بروایتی** که از امام محمد باقر علیه السلام وارد شده انستکه بعد از اینکه ملائکه سؤال توبه کردند خدا امر بایشان فرمود که طواف کنند ببیت المعمور پس هفت سال بدور ان طواف کردند واستغفار نمودند **و بروایتی** انستکه ملائکه بر خدا منت گذاشتند بر عبادت خود وگفتند که ما کار نیکو کردیم که خدا خواست ظاهر سازد ما خلق فرمایند همانا ما خزان خدا وهسابکان او بشیم پس چون سر از سجده بر داشتند خطاب رسید که (اَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) پس دانستند که در خطیئه واقع شده اند وپناه بعرش بردند وشاید که مراد بعرش محمد وال محمد باشد چنانکه خواهی شنید **و در** بعضی از کتب مسطور است که بعد از انکه ملائکه گفتند (اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا الخ) خطاب بایشان رسید که ای ملائکه در میان ادمیان کسانی را بوجود باورم که شفیع گناهکاران باشند وشما نیز ایشان را شفیع خود سازید اگر بواسطه ایشان نمیبود هیچ خلقی خلق نمیفرمودم عرض کردند خدا وندا ایشان چه کسانند نامهای ایشان چیست ندا رسید که اسما نگر نظر بساق عرش کنید نظر کردند پنج نور دیدند که تمام عرش از اینها منور بود در پایه یکی نوشته بخط قدرت که (هٰذَا نُورُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى) ودر پایه دیگری (هٰذَا نُورُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى) ودر پایه سیم هٰذَا نُورُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ) ودر پایه چهارم) هٰذَا نُورُ الْحَسَنِ الْمَسْمُومِ) ودر پایه پنجم) (هٰذَا نُورُ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ بِكَرْبَلَاءِ) ثبت بود ونورهای دیگر در یمین ویسار عرش مشاهده نمودند عرض کردند که معلوم است که ایشان برگزیدگان تواند که نام ایشان را با نور ایشان در عرش خود قرار داده چرا دو تن را مسموم وشهید یاد کرده خطاب رسید که طایفه از منافقین ایشان را شهید خواهند نمود پس ملائکه بر کشندگان ایشان لعنت کردند **و بدانکه** مراد بنسناس در حدیث سابق شاید جماعتی بوده اند بشکل انسان ولکن عاری از شعور انسانیت چنانکه ابن عباس میگوید) (ذَهَبَ النَّاسُ وَبَقِيَ النَّسْنَاسُ) (وگویند که الان نیز در اطراف یمن میباشند واهل یمن انها را صید میکنند یعنی جمعی از مردم یمن بصید نسناس بیرون رفتند سه نسناس دیدند انها را دنبال کردند یکی از انها را گرفتند ذبح نمودند گفتند چه خوب فربه است یکی از ان دو نسناس که فرار کرده بودند ومخفی شده بودند گفت که چرا فربه نباشد که فلان گیاه خورده است پس انرا یافتند ذبح کردند ان نسناس دیگر که مخفی شده بود گفت من هیچ نمیگویم که مرا بکشند او را نیز گرفتند و

کشتند وشاید که مراد خلقی باشند غیر از جن وبشکل انسان نبوده باشند زیرا که از بعضی اخبار چنان مستفاد میشود که این شکل مخصوص این نوع خلق است وپیش از این نبوده است چنانچه شعور کامل وتمیز مخصوص مخصوص این نوع است اگرچه پیش از خلق ادم خلق بسیار فرموده **و از** انجمله خلقی بودند که مانند جانوران است که انواع واصناف انها را جز خدا کسی نمیداند که ما چنان نفس میکشند هوا را میکشند طعامهاشان که بجز اب بود لباسشان برگ درختان ودر هنگام گرمای ... بودند که هوا را سرد میکردند وهرگاه سرفه میکردند مار از دهن ایشان بیرون میامد ... ایشان زفاف عروسی نمیدانستند بلکه زنان باشنیدن نفس مردان ابستن میشدند واز جمله پادشاهان ایشان بنی بود بصورت مار وپای نداشت ولکن دو دست داشت ویازده سر داشت او را یازده برادر بود که همه بصورت او بودند واین جماعت همه در زمین شش هزار سال در زمین بودند که زنی میکردند ودر این مدت هیچ از رسوم ادمیت ندانستند مگر انکه چون میخواستند گوشت را بخورند سنگ را گرم میکردند وگوشت را بروی او میانداختند چون بریان میشد میخوردند **و در** کتاب معارج الیقین وغیر او رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم روایت شده که موسی بن عمران عرض کرد پروردگارا میخواهم بدانم که زمین را کی خلق کردی خطاب رسید که ای موسی) (اِنَّمَا سَئَلْتَنِي عَنْ غَوَامِضِ عِلْمِي) (سؤال کردی از من چیزی را که بوشیده ومخفی است وبغیر از من کسی را بر او اطلاعی نیست ونبوده عرض کرد پروردگارا ... میخواهم که بدانم فرمود ای موسی او فرزند ادم دنیا را صد هزار سال وپنجاه هزار سال خراب افتاده بود پس اول عمارت کردم وتا پنجاه هزار سال معموره بود پس خلق فرمودم خلقی را بر صورت گاو که) (يَأْكُلُونَ رِزْقِي وَيَعْبُدُونَ غَيْرِي) وتا پنجاه هزار سال روزی من میخوردند وعبادت غیر من میکردند تا پنجاه هزار سال پس هلاک کردم همه ایشان را در یک ساعت ومتنفسی از ایشان باقی نگذاشتم پس دنیا را دوباره خراب کردم وتا پنجاه هزار سال خراب افتاده بود پس دوباره عمارتش کردم وتا پنجاه هزار سال اباد بود پس در دنیا دریائی خلق کردم وتا پنجاه هزار سال دریا بود ولکن هیچ کس وهیچ چیز نبود که از این دریا بیاشامد پس جانوری خلق فرمودم ودر یک نفس تمام اب این دریای بی پایان را اشامید وقطره از این اب باقی نگذاشت پس خلقی را افریدم کوچکتر از زنبور وبزرگتر از پشه پس بر این جانور مسلط شد واو را نیست ونابود نمود پس دنیا پنجاه هزار سال دیگر خراب وویران افتاده بود ودر این مدت همه دنیا ... بود پس خار ...

را خلق فرمودم و تمام این بنی را نابود ساخت پس در یکساعت هلاک شد پنجاه هزار سال دیگر دنیا
خراب افتاد و بعد از ان پنجاه هزار سال دیگر عمارت کردم پس آفریدیم سی نوع آدم بعد از
نوع دیگر که در میان هر یک تا دیگری هزار سال بود که مجموع سی هزار سال بود پس همه را فانی
نمودم پس دو دنیا پنجاه هزار شهرستان بنا کردم از نقره **و در روایتی** هشتاد هزار شهر که
هر کدام هفت برابر این معموره دنیا بود و ارتفاع هر شهری ما بین زمین و آسمان بود و در هر شهری صد
هزار قصر بنا کردم از طلای سرخ پس پر کردم این شهرها و قصرها از خردلکه شیرینتر از عسل و سفید
تر از برف بود پس مرغ کوری را آفریدیم و باو گفتم که این دانه ها روزی تو است و این خردلها تمام
کنی عمر تو تمام شود پس آن مرغ از آن دانه ها میخورد تا در آنها نقصان دید از مردن ترسید و قرار داد
که ماهی یکدانه بخورد باز نقصان دید سالی یکدانه خورد گاه بود که خردلی را دو نصف کردی و هر
سالی نصف خردلی خوردی تا تمام آن دانه ها تمام شد و چون خواستم او را بمیرانم بدرگاه ما نالید
گفت (الْوَيْلُ لِي مِنْ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَمَرَارَتِهِ) یعنی وای بر من از شدت جان کندن و تلخی
آن پس گفت ای خداوند مرا عمر دراز دادی و روزی بسیار بمن ارزانی فرمودی اکنون از تو سؤال
میکنم که سکرات مرگ را بر من آسان کنی پس او را قبض روح نمودیم و دیگر باره دنیا خراب افتاد تا پنجاه
هزار سال بعد از آن آبادان کردیم دنیا را ابتدای خلقت آدم و ابتدای این تغییر در روز جمعه وقت نماز
ظهر بود پس آدم را خلق فرمودم و هیچکس جز او را با او خلق نفرمودم و خلق نفرمودم او را مکرم برای
ظهور محمد و آل محمد و بالجمله چون خدا خواست که نور محمد را در این عالم اجسام ظاهر فرماید اراده خلقت
حضرت آدم را فرمود تا او را صندوق این سر و مظهر این نور نماید پس خطاب بجبرئیل شد که از زمین
قطعه خاکی بردار و بیاور که (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ) و صلصال گل خشک خام را گویند
که چون دست بر او زنند از غایت خشکی صدا کند و چون ابلیس بر این راز مطلع شد و دانست که از
خدا خلقی خواهد آفرید و او را تاج تکریم بر سر خواهد گذاشت بنزد زمین آمد و گفت خدا
میخواهد از تو خلقی بیافریند و او را باتش عذاب فرماید این بگفت و برفت چون جبرئیل آمد که از
زمین خاک بردارد زمین امتناع کرد و گفت پناه میبرم بخدا اگر از من چیزی برداری جبرئیل
برگشت میکائیل آمد این سخن شنید و برگشت و اسرافیل نیز آمد و برگشت و عاقبت الامر عزرائیل

آمد زمین هر چه امتناع نمود قبول نکرد پس از تمام زمین از بلندیها و پستیها از سفید و سیاه و نرم
و درشت و از هر گونه مشتی برداشت و باهم ممزوج ساخت و در میان مکه و طایف ریخت و لهذا
موکل بقبض ارواح شد و بروایتی آنکه چون عزرائیل خاک را برداشت و آورد خطاب رسید که چرا خلق
مرا ستم کردی گفت از ترس تو خطاب رسید که چون تو بر خاک مسلط شدی قبض روح خلایق را بدست تو دادم
گفت یزدان که بعلم روشنم (که تو را جلاد این خلقان کنم) عرض کرد الها خلق با من دشمن خواهند شد و
مراد شمن خود پندار خواهند کرد (گفت یا رب دشمنم گیرند خلق) (چون فشارم خلق را در مرگ حلق)
تو روا داری خداوندا سنی (که مرا مبغوض دشمن رو کنی) (خطاب باو شد که هر کدامی را سببی بگیرم تا
مردن خود را از آن مرض دانند و تو را دشمن ندانند) (گفت اسبابی پدید آرم عیان از تب و قولنج و سرسام و سنان
که بگردانم نظرشان را ز تو در مرضها و سببهای سه تو گفت یا رب بندگان هستند نیز که سببها را بدرند ای عزیز
گفت یزدان آنکه باشد اهل دل پس تو را کی بیند او اندر میان پس عزرائیل آن گل را سرشت و تا چهل روز
ابر رحمت بر آن خاک بارید سایه از سر او بر نداشت تا آنکه گل چسبنا شد و بر حد استعداد صورت رسید و
بروایتی آنکه گل آدم ساخته شده در بهشت افتاده بود و از بهشت او را بزمین آوردند و در حدیثی
که از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست مذکور است که خطاب بجبرئیل شد که چهار آب بیاور یکی
شیرین و یکی شور و یکی تلخ و دیگری گندیده پس آن آبها را در آن خاکها ریخت پس آب شیرین در حلق
آدم قرار گرفت و آب شور در چشمهای آن و آب تلخ در گوشهای آن و آب گندیده در دماغ آدم ماند
پس آن گل خشک گردید مانند سفال کوزه گران **و از** حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود (فاغترف
جل جلاله من الماء العذب الفرات غرفة بيمينه وكلتا يديه يمين فصلصلها فجمدت فقال لها
ومنك اخلق النبيين والمرسلين وعبادي الصالحين والائمة المهديين الدعاة الى
الجنة واتباعهم الى يوم القيمة ولا اسئل عما افعل وهم يسئلون) (یعنی پس برداشت خدا
بدست راست خود مشتی از آب شیرین خوشگوار پس ممزوج گردانید او را با خاک پس او را
گل خشک خام گردانید و باو گفت که از تو خلق میفرمایم پیغمبران و بندگان شایسته خود را و پیشوایانی
که مردم را براه بهشت هدایت میکنند و تابعین ایشان را تا روز قیامت و در کارهای من چون و چرا
نشود و لکن خلق از کارهای ایشان پرسیده شوند ثم اغترف من الماء المالح الاجاج غرفة

فصلصلها فجعلت وقال منك اخلق الفراعنة والجبابرة واخوان الشیاطین والعتاة الی النار ودعاتهم الی یوم القیمة ولا اسئل عما افعل وهم یسئلون (یعنی پس کرفت مشتی از آب شور تلخ و ابس او را کل خشک کردانید و باو کفت که از تو خلق خواهم کرد سرکشان و جباران و ملازمان شیاطین و خوانندکان مردم را بر راه جهنم و آنکسانی که متابعت ایشان نمایند تا روز قیامت و پرسیده نمیشوم از هر کاری که میکنم بجهت آنکه حکیم عادلم و مردم پرسیده میشوند از کارهائیکه میکنند) (وشرط فی ذلک البداء فیهم ولم یشترط فی اصحاب الیمین) (یعنی قرار فرمود خداوند در آنکسانیکه از آب شور خلق فرمود بدا را یعنی ایشان مجبور بر اعمال بد نیستند بلکه اکر اطاعت کنند در زمرهٔ سعدا نوشته شوند و این قرار در اصحاب یمین که از آب دست راست خدا خلق شده اند نشد یعنی اعمال بد از ایشان صادر نمیشود زیراکه مقتضی شر در ایشان نمیباشد نه آنکه مختار نباشند و این مطلب یعنی محو شقی که از طینت بد خلق شده است از دیوان اشقیا و ثبت او در دیوان سعدا از فضل خدا است و تفصیل این کلام در بیان جملهٔ الفلاح خواهد آمد و کسیرا نرسد که بکوید که پس شقی چه تقصیر است در اعمال بد و واز برای سعید چه فضل است در اعمال نیک و زیراکه خدا شقی را از طینت بد و سعید را از طینت خوب آفرید بجهت آنکه نبوده است این مطلب مکر بعول شقی این طینت را و استعداد سعید از برای این طینت و خدا اجابت فرموده است سؤال هر سائلی را با نچه خواسته است و از اینجا ظاهر میشود حدیثی که در کافی در باب خیر و شر از معویة بن وهب روایت کرده کفت از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که میفرمود از جمله وحیهای خدا بموسی ابن عمران) (انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت الخیر واجریته علی یدی من احب فطوبی لمن اجریته علی یدیه وانا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت الشر واجریته علی یدی من اریده فویل لمن اجریته علی یدیه) (یعنی منم خدائیکه جز من خدائی نیست خلق آفریدم و خیر را خلق فرمودم و جاری کردم خیر را بر دست هر کس که او را دوست دارم و خلق فرمودم شر را و جاری کردم او را بر دست هر کس که خواستم پس خوشا حال آنکس که خیر را بر دستش جاری کردم و وای بر آنکس که بد برا بدستش جاری نمودم و در حدیث دیگر روایتی است که) (وویل لمن یقول کیف ذا وکیف ذا) (یعنی وای بر آنکس که در این کار من چون و چرا کند و بکوید چکونه از اخیر بدستش جاری کردن این را شر و ظاهر آنستکه مراد از خلق خیر خلق اسباب آن باشد و همچنین خلق شر و مراد بجاری کردن

خیر همان توفیق و اعانت است چنانکه مراد بجاری کردن شر همان خذلان و واکذاشتن است و تفصیل این مطلب معنای دیکر دارد و بالجمله تتمهٔ حدیث سابق اینستکه) (ثم خلط المائین جمیعا فی کفه فصلصلهما ثم کفاهما قدام عرشه وهما سلالة من طین ثم امر ملائکة الجهات الشمال والجنوب والصبا والدبور ان یجولوا علی هذه السلالة من الطین فامروها وانشؤها ثم جزؤها وفصلوها واجروا فیها الطبایع الاربع المرتین والدم والبلغم فجالت الملائکة علیها واجروا فیها الطبایع الاربع) (یعنی پس خدا این دو آب را که شیرین و شور بودند باهم مخلوط و ممزوج فرمود در کف قدرت خودش پس از دو آب کل خشک نمود و در پیش روی عرش خود انداخت و در حالی که از دو آب خلاصه و بیرون آمده شده از کل شده بود پس امر فرمود ملائکه را که در چهار جهت عالم بودند از شمال و جنوب و صبا و دبور که طواف و جولان نمایند بر این کل و خلق و انشاء صورت نمایند از برای او پس آن کل را از هم جدا کردند جزء جزء و منفرق ساختند و چهار طبیعت را که سودا و صفرا و خون و بلغم باشد در او قرار دادند) (فالدم من ناحیة الصبا والبلغم من ناحیة الشمال والمرة الصفراء من ناحیة الجنوب والمرة السوداء من ناحیة الدبور) (یعنی پس خون از جهت صبا در او پیدا شد و بلغم از جهت شمال و صفراء از طرف جنوب و سودا از طرف دبور پس بدن کامل شد و دوستی زنان و طول امل و حرص از جهت باد سوداء است و میل بطعام و شراب و نیکی و حلم و رفق از جهت بلغم است و غضب و سفاهت و شیطنت و سرکشی و عجله در امور از جهت صفراء است و میل بفساد و شهوات و لذتها و مرتکب شدن محرمات از جهت خون است و مخفی نماند که مراد از دست خدا در این حدیث ملکی است که موکل بر دست راست خاک و مامور باین عمل بود زیراکه این ملک محل قدرت خدا بود و اطلاق دست بر قدرت بجهت آنستکه آثار قدرت اغلب بظهور میرسد چنانچه تفصیل این مطلب را خواهی شنید و شاید که مراد از یمین در این حدیث نفس قدرت باشد چنانچه فرموده) (وکلتا یدیه یمین) (یعنی هر دو دست او یمین است و این اشارت باینستکه قدرت خدا بر همه چیز مساوی است و نه چنانست که قدرت بر چیزی زیادتر و بر چیزی دیکر کمتر باشد چنانکه قوت دست راست نسبت بدست چپ چنین است و بر هر تقدیر بر دارند مشتی از خاک بجهت خلقت آدم ع همان کسی است که مامور باین

کار شده بود و در حدیث ابرهیم که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که (لمّا اراد الله ان یخلق آدم بعث جبرئیل فی اوّل ساعة من یوم الجمعة فقبض بیمینه قبضة بلغت قبضته من السّماء السّابعة الی السّماء الدّنیا واخذ من کلّ سماء تربة وقبض قبضة اخری من الارض السّابعة العلیا الی الارض السّابعة القصوی فامر الله کلمته فامسک القبضة الاولی بیمینه والاخری بشماله الخ) یعنی چون خدا خواست که آدم را خلق فرماید فرستاد جبرئیل را در ساعت اول از روز جمعه پس برداشت بدست راست خود قبضه که فرو گرفت و رسید از آسمان هفتم تا آسمان اوّل پس از هر آسمانی خاکی برداشت و برداشت بدست چپ خود قبضه دیگر را از زمین اول تا زمین هفتم پس خدا امر فرمود کلمه خود را یعنی جبرئیل را یا خاصه دیگر از خواص خود را پس نگاه داشت قبضه اول را بدست راست و قبضه دوم را بدست چپ پس کفت بان قبضه که در دست راست داشت که از تو است پیغمبران و اوصیای ایشان و اهل ایمان و سعادت و کفت بان قبضه که در دست چپ داشت که از تو است سرکشان و اهل کفر و شرک پس ابزد و کل را باهم ممزوج نمود و در این حدیث تفسیر (فالق الحبّ والنّوی) را طینه مؤمن و کافر نموده اند حبّ را طینه مؤمنین که محل محبت خدا و نوی را طینه کفار که از هر خیر دورند و تفسیر حی را بمؤمن و میت را بکافر نموده اند (فالحیّ المؤمن الّذی یخرج طینته من طینة الکافر والمیّت الّذی یخرج من الحیّ هو الکافر الّذی یخرج من طینة المؤمن فالحیّ المؤمن والمیّت الکافر وذلک قوله) (اومن کان میتاً فاحییناه) فکان موته اختلاط طینته مع طینة الکافر وکان حیوته حین فرّق الله بینهما بکلمته الخ یعنی پس زنده از مرده بیرون میاید همان مؤمنی است که طینت او از طینت کافر بیرون میاید و مرده که از زنده بیرون میاید همان کافر است که از طینت مؤمن خارج میشود پس زنده مؤمن است و مرده کافر چنانچه خدا میفرماید یا کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم پس مردن مؤمن مخلوط بودن طینت او است با طینت کافر و حیوة او انوقت است که خدا میانه این دو طینت را تفریق میکند باظهار ایمان مؤمن و کفر کافر و در روایت زراره است که (انّ الله تعالی قبض قبضة من تراب التّربة الّتی خلق منها آدم فصبّ علیها الماء العذب الفرات ثمّ ترکها اربعین صباحاً ثمّ صبّ علیها الماء المالح الاجاج فترکها اربعین صباحاً فلمّا اختمرت

الطّینة اخذها فعرکها عرکاً شدیداً فخرجوا کالذّرّ من یمینه وشماله وامرهم جمیعاً ان یقعوا فی النّار الخ) یعنی خدا کرفت قبضه از ان خاکی را که از ان آدم را خلق فرمود پس ریخت بر او آب شیرین خوشگوار را پس ان خاک را چهل روز کذاشت و بعد از ان ریخت بر او آب شور تلخ را تا چهل روز دیگر انخاک را واکذاشت پس چون این کل را سرشت مالیدن دا بر هم مالیدنی شدید پس بیرون امدند از او بنی آدم مانند ذر از راست و چپ و امر فرمود انها را که وارد اتش شوند پس انها که در طرف راست بودند اطاعت کردند و اتش بر ایشان سرد و با سلامت شد و انها که اصحاب شمال بودند امتناع نمودند از رفتن با تش و اطاعت نکردند و در روایت دیکر زراره است که چون اصحاب شمال دیدند که اصحاب یمین با تش رفتند و سالم بیرون امدند عرض کردند که خداوندا ما را اقاله فرما خطاب رسید که (قد اقلتکم فادخلوها فذهبوا فهابوها) یعنی اقاله فرمودم شما ها را از کناه شما که داخل اتش شوید این اتش را پس بجانب اتش رفتند و ترسیدند که داخل شوند پس طاعت و معصیت در همانجا بر اهل ان قرار کرفت (فلا یستطیع هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء ولا هؤلاء من هؤلاء) یعنی پس نمیتوانند که اهل طاعت از اهل معصیت شوند و نه بر عکس و بالجمله کل آدم را در میان مکه و طایف خداوند عالم بید قدرت خود سرشت و بصورت مخصوصه خود که خلق آدم علی صورته تصویر آدم نمود و تا چهل روز و بروایتی تا چهل سال و بروایتی چهل هزار سال او را ترتیب فرمود که (خمّرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً) یعنی سرشتم کل آدم را چهل روز و شاید که مراد روز خدائی باشد و در این مدت نمونه از تمام عالم در جسد آدم قرار داد و او را نموذج عالم امکان قرار داد چنانکه در مقام تطبیق عالم انفس با آفاق بیان این مطلب شده است

لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد یعنی بر خدا مشکل نیست که همه عالمها را در یکنفر جمع فرماید این سرشت آدم از انجا بافت که مجلای نور محمّد وال محمّد و مرات جمال ایشان و صندوق سرادقات ایشان بود پس این جامعیت اشاره است بجامعیت نور محمّد وال محمّد که در آدم ظهور کرد تا صورت مناسب معنی باشد و کذشتن این مدت نه بجهت عجز خدا بود تعالی عن ذلک علوّاً کبیراً بلکه بجهت احترام و اعظام نور محمّد وال محمّد بود و بجهت ان بود که ملائکه بدانند که این خلقت اعتنائی نزد خدا دارد و این خلق نزد او مکرم است و شاید که بجهت تعلیم عباد باشد تا در کارهای خود شتاب

نمایند چنانکه زمین و اسمانرا در مدت شش روز افریدالکر میخواست که از چشم برهم زدن خلق میفرمود
واستبعاد نکنی که چگونه انسان میشود که بی پدر و مادر متکون شود والا استبعاد قدرت خدا کرده
خواهی بود (وَاللّٰهُ عَلیٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) قَالَ بعضُ العارفین اعلم ان الانسان اخرجه بقدرته لامن اب
وام واخرجه عن التراب جعله حیاناطقا کاملا (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) واختاره من سایر
الموجودات واکرمه بخلافته ولم یکن مثله مثله لا فی الصورة ولا فی الهیئة ولا فی الحقیقة وقد
ختم الله به اسباب الخلقة ودائرة انواع الموجودات وصوره باحسن صورة وهو مثال الشجرة
الندرة عن علم العز وامر الملائکة بسجوده وخدمته وتعبده ووضع قوائم سریره علی اکتاف
الاملاک واسراره فی اطباق الافلاک ثم شق جنبه واخرج منه زوجه حواء وهی بنت ادم
وزوجة ادم فکان ادم مولودا بلا والد ولا والدة وحوا مولودة بلا والدة ثم استمرت الخلق
واستولی علیه حقایق الامر وکثر النوع بالتوالد حتی التبس کیفیة خلق الانسان الاول علی
اکثر الظنون بطول الزمان فظنوا ان لا یمکن کون الولد من غیر اب وام وانکر بعض الجهال
او اکثر الضلال خلق ادم من الطین **و در** کتاب کشف الحقایق که از تالیفات شیخ عزیز نسفی
است مسطور است که اهل حکمت میگویند که انسان امکان ندارد که بی پدر و مادر در وجود
اما لازم نیست که پدر و مادر انسان هم از نوع انسان باشد زیرا که انسان جمله موالید را پدر و
مادر عناصر وافلاک امد نداخر نمی بینی که در حالت واب هوا و سرکه و کوشت چندین نوع حیوانات
پیدا میایند که مادر و پدر ایشان هم از نوع ایشان نیست وبعضی از حیوانات هستند که انها را
خلق الساعة میکویند و مادر و پدر ایشان هم از نوع ایشان نیست ومعتمدان نقل میکنند که
در ساحل بحر که در جوار هند است ولایتی است که از ولایت معدن میکویند در انجا هر
سال در وقت معینی باران بسیار امد در ان باران چیزها اید مانند مش کوسفند و ان چیزها
زنبور عسل پیدا اید پس هر سال از ان چیزها اید اهل انجا شادی کنند که دانند در ان سال عسل
بسیار خواهد بود پس معلوم شد که لازم نیست که مادر و پدر حیوانات هم از نوع ایشان باشد
وانسان یکنوع است از انواع حیوانات پس انسان را هم لازم نباشد که مادر و پدری از نوع او باشد
وبالجمله چون این مدت سرامد وارکان اعضای ادم را تسویه کردند وطبایع او را برابر نمودند خدا از

روح خود یعنی روحی که خلق فرموده بود وشرافتش داده بود در قالب ادم دمید چنانکه فرمود (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) واین در روز جمعه دهم ماه محرم که روز عاشورا است بود وحضرت صادق ع
را از این ایه سوال کردند فرمودند (هذه روح مخلوقة والروح التی فی عیسی مخلوقة) و نیز فرمود
وانما اضافه الی نفسه لانه اصطفاه علی سایر الارواح کما قال لبیت من البیوت بیتی ولرسول
من الرسل خلیلی واشباه ذلک وکل ذلک مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر) و نیز
از امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدند از معنی این (ان الله خلق ادم علی صورته) فرمود
هی صورة محدثة مخلوقة اصطفاها الله واختارها علی سایر الصور المختلفة فاضافها الی
نفسه کما اضاف الکعبة الی نفسه والروح الی نفسه فقال بیتی ونفخت فیه من روحی
و در روایتی است که چون جبرئیل روح را نزد قالب ادم اورد نظر کرد قالبی دید تنگ و تیره
بهر اسید واو را دشوار امد که داخل ان شود ندا رسید که (اُدْخُلْ کَرْهًا وَاخْرُجْ کَرْهًا) یعنی
داخل این قالب شو از روی کراهت وخارج شو از روی کراهت یعنی چون داخل شوی چندان
الفت کیری که از بیرون امدن عصیانها داشته باشی پس روح در بدن داخل شد از جانب سر
و بهر جا که میرسید ان موضع کوشت و پوست میشد و روح صد سال که در ساقها و صد سال
در قدمهای او **و در** بعضی از کتب مسطور است که چون خواستند که روح را در بدن ادم
بدمند او را با چندین هزار ملک با کمال احترام واعظام داخل این قالب عظیم نمودند و بعضی گفته
اند که این روح پیش از قالب ادم موجود نبود بلکه با قالب و بالفعل موجود شد چنانچه در سایر
حیوانات و جمعی گفته اند که از پیش موجود بود بجهت حدیث (إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ
بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ) یعنی خدا خلق فرمود روحها را پیش از جسدها بچهار هزار سال پس این
روح که در او دمید مانند نور خورشید است که در خانه مینابد خانه را روشن میکند واگر
چه روشنائی خانه پیدا میشود ولیکن این نور از پیش از ساختن این خانه موجود بوده است و
چون محل یافته است بران تابیده است و بعضی گفته اند که این مطلب مانند که شخص صورت
خود را در اینه یا اب صاف مقابل کند پس چنانکه این عکس که نمودار میشود از مجرد این مقابله حادث
میشود واز پیش نبوده روحیکه در قالب مید میشود نیز چنین است **و در** کتاب جام جهان
مسطور است که بدان واگاه باش که تو از عالم قدس امده و ان شهر و دیار تو است که عقل اول الی

[illegible] صد سال

نکند و بهشت باین کمال که شنیدی که (اَعْدَدْتُ لِعِبَادِیَ الصَّالِحِینَ مَا لَا عَیْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَی قَلْبِ بَشَرٍ) دهلیز آن مقامست و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وصف آن فرموده که (اَکْثَرُ اَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهُ) کسیکه از صد دکاء خانه غافل باشد و در دهلیز نشیند ابله بوده دریغ استعداد آن ندارم که وصف شهر تو گویم و چه کنم که ولایت خود را فراموش کرده‌ام

دل چه از ازل رخ دلدار دیده ... از جام وصل ساغر عشرت کشیده ... بی عشق یار خویش چرا آرمیده

تو عندلیب باغ وصالی همی بزد ... کاندر خرابه شبوه بومان خریده ... بکشای بال و سوی نشیمن گرای زود

کانجا بکوشهای لطف خدا پروریده ... خود را مکن حریص پی جیفه کز عدو ... روح معلک و بقالب پوسیده

از بهر چیست این همه تیمار و صل او ... کوئی که هرگزش بو زمانی ندیده ... هر دم صد آوا جعبه‌ئی بگوش

تو نیز زده ز جهل و دم اندر کشیده ... آخر شنیده که سید عالم فرمود ... اِنَّ اللهَ خَلَقَ الْاَرْوَاحَ

قَبْلَ الْاَجْسَادِ بِاَرْبَعَةِ الْاٰفِ عَامٍ) البته در این مدت قالبی نبوده و روح را مقامی و مقری بوده پس روح را بقالب آوردند چنانچه فرمود (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِینَ) پس ببین که از برای او چه مقام بوده که قالب اَسْفَلَ السَّافِلِینَ او جسد است و باز بهمان مقام دعوتش میکنند که یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی اِلَی رَبِّكِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً و نیز در کتاب مسطور است که نام تو که انسان است از بهر آنست که انسان مشتق از انس است و انس آنست که اول بحضرت عزت بود و چون بعالم اسفل قالب آمد آن انس و مقام را فراموش کرد نامی مناسب نسیان بر او کذاشتند و او را به (یَا اَیُّهَا النَّاسُ) خطاب کردند و گفته اند که (سُمِّیَ الْاِنْسَانُ اِنْسَانًا لِاَنَّهُ نَاسٍ) و خدا بسید عالم فرمود که (وَذَکِّرْهُمْ بِاَیَّامِ اللهِ) تا باشد که مهر و محبت در دل ایشان بجنبد و قصد وطن اصلی کنند که (لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ) محبت وطن عین ایمان است که (حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِیمَانِ) گویند که طفلی را بخدمت رسول آوردند او را بوسه داد و گفت (هٰذَا قَرِیبُ الْعَهْدِ مِنْ رَبِّی) چون طفل از مادر متولد شود در هر ساعتی که شوق حضرت حق بر او غلبه کند فریاد و زاری بر می آرد و از رنج مفارقت در طپیدن می‌آید مهرت ز دل ز حالت از دیده من هرگز نرود ای نگزیده من بعد از صد سال اگر بجوئی یابی مهر تو در استخوان پوسیده من و بهیچ چیز سکوت نگیرد مگر با و از خوش از بهر آنکه هنوز سماع (اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ) با او باقی است

و چون مرد سالک مدتی ریاضت کشد جمله این احوال بیادش آید چون بیکبار طفل را بکذارند چون پیل یاد هندوستان افتد فریاد بر آورد و مادر مهربان پستان در دهان او نهاده تا با آن الفت گیرد و آن اصلی فراموش کند تا بحد بلوغ رسد پس کار وی انس بعالم محسوس است و فراموش کردن عالم غیب و از ابی علی روایت کنند که گفت بخاطر دارم که در عالم ارواح بودم چون از عالم قرب باین عالم میآمدم روح مرا از آسمانها میکذرانیدند بهر آسمان که میرسیدم اهل آن آسمان میگفتند که دیگر باره این بیچاره را از عالم قرب بعالم بعد میفرستند از انس بوحشت میبرند و از وسعت بتنگنای سرای دنیا و از اعلی باسفل میآیند از تدبیر این حال تأسف میخوردند پس خطاب عزت بایشان رسید که پند او بیکه فرستادن او بدنیا از بهر خاری او است بعزت من که اگر در مدت خود بکار دو دنیا بر سر چاهی دلو ابی بر ریسمان گیرد از بهر زالی بر هر دو در راه بهتر از آنکه صد هزار سال در حظایر قدس بتسبیح و تهلیل من مشغول باشد شما کلیم (کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ) در کشید کار خدائی من و اکنار بیکر لِمَن اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) آه و حدیث (کَانَتِ الْاَرْوَاحُ جُنُودًا مُجَنَّدَةً فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاکَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ) نیز دلالت دارد بر اینکه روح از پیش موجود است و اخبار دیگر نیز دلالت دارد و غالب در مقام تفصیل این مطلب نیستیم و شاید که مراد از روح در (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی) روح القدس و روح النبوة باشد که رشحه از رشحات روح محمد است و از این جهت است که خداوند عالم او را نسبت بخود کرده است و سجود ملائکه را معلق آن نموده است و رشحه نیست که این روح سابق بر همه ارواح و اجسام است و از بعضی روایات چنان مستفاد میشود که روح پنج روح است اول روح القدس و آن روحی است که مخصوص پیمبران و اوصیای ایشان است که بواسطه او حقایق همه اشیاء را میدانند و بر هر کاری قدرت دارند دوم روح الایمان است که بآن واسطه خدا را عبادت میکنند از روی اخلاص سیم روح القوه که بآن جهاد میشود و حملهای سنگین بر داشته میشود چهارم روح الشهوة است که بآن طعام خورده میشود و نکاح میشود پنجم روح البدن است که بآن حرکت کنند و سیر مینمایند و تمام این پنج روح را انبیاء و اوصیا میباشد و شاید که این روح که در آدم دمیده شد مجموع این روحها باشد و در اهل ایمان چهار روح است و در کفار و سایر حیوانات سه روح است چنانچه فرمود (اُولٰئِكَ کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ) و تواند بود که مراد از روح همان نور محمد باشد که در صلب آدم نهاده شد در هیکل او محجب گشت و بسبب آن آدم

در گردش نور محمد و علی در صلبها

زنده شد و حرکت نمود و روان گشت چنانکه اخبار بسیار بر این مطلب دلالت دارد و از انجمله شیخ طوسی در امالی خود از رسول خدا روایت کرده است که فرمود خلق شدم من و علی علیه السلام از یک نور و تسبیح میکردیم خدا را در طرف راست عرش پیش از خلقت آدم بدو هزار سال (فَلَمَّا اَنْ خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ جَعَلَ ذٰلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَلَقَدْ رَكِبَ نُوحٌ فِي السَّفِينَةِ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنَا اللّٰهُ مِنْ اَصْلَابٍ طَاهِرَةٍ اِلَى اَرْحَامٍ طَاهِرَةٍ زَكِيَّةٍ حَتّٰى انْتَهٰى بِنَا اِلٰى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَمَنَا نِصْفَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي صُلْبِ عَبْدِ اللّٰهِ وَجَعَلَ عَلِيًّا فِي صُلْبِ اَبِي طَالِبٍ وَجَعَلَ فِيَّ النُّبُوَّةَ وَجَعَلَ فِي عَلِيٍّ الْوِلَايَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالْفُرُوسِيَّةَ وَشَقَّ لَنَا اسْمَيْنِ مِنْ اَسْمَائِهِ فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَاَنَا مُحَمَّدٌ وَاللّٰهُ الْاَعْلٰى وَهٰذَا عَلِيٌّ) یعنی چون خدا خلق فرمود آدم را قرار داد این نور را در صلب او و سوار شد نوح در کشتی و ما در صلب او بودیم پس ما را میگردانید خدا از صلبهای پاک برحمهای پاک تا بعبد المطلب منتهی شدیم پس دو قسمت شدیم و قرار داد مرا در صلب عبد الله و علی را در صلب ابی طالب و قرار داد در من پیغمبری را و در علی وصایت و امامت و فصاحت و مردانگی را و قرار داد از برای ما دو اسم از اسمهای خود پس خدا محمود است و من محمد و خدا اعلی است و برادرم علی است **و از** حضرت امام محمد باقر روایت شده که فرمود ما اول خلق هستیم که بندگی خدا کردیم و ما اول کسی هستیم که تسبیح او کردیم و ما ئیم سبب آفرینش و ما ئیم سبب تسبیح کردن ایشان و بندگی کردن ملائکه و بنی آدم و مردم بسبب ما خدا را شناختند و توحید کردند و خدا بسبب ما اکرام کرد هر که را اکرام کرد از بندگان خود و بما اجر و ثواب عطا فرمود هر که را عطا کرد و بما عقاب کرد هر که را عقاب کرد (وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ قُلْ اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِينَ) پس رسول خدا اول کسی بود که بندگی خدا کرد و اول کسی بود که نفی شریک از او کرد و بعد از پیغمبر ما اهل بیت هستیم که خدا را بیگانگی پرستیدیم پس انوار ما را در صلب آدم جای دادند و پیوسته این نور منتقل میشد از اصلاب بارحام و در هیچ صلبی قرار نگرفت مگر آنکه بر همه مردم آشکار میشد که آن صلب از نور ما خالی شده و مشرف میگردانید صلبی را که در او قرار یافته بود تا آنکه در صلب عبد المطلب مدفون برحم مادر عبد الله ابن جد را انجاد و جزء شد جزوی در صلب عبد الله و جزوی در صلب ابی طالب این است که خدا میفرماید (وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ) (یعنی در اصلاب انبیاء و معصومین و ارحام زنان طاهره که خدا پرست و سجده کننده گان بودند و باز در اصلاب طاهره و ارحام مطهره بودیم تا این زمان و کسیکه گمان کرده است که ما چنین نبوده ایم بلکه پدران و مادران دیگران

ما را از ایشان انداخته دروغ گفته است و از بعضی از کتب اهل سنت از جابر بن عبد الله از رسول خدا روایت کرده است که فرمود خدا پارچه از نور فرود آورد و آن را در صلب آدم جای داد و از آنجا آورد تا آنکه ان را بدو نیم کرد نیمی در صلب عبد الله و نیمی در صلب ابی طالب نیم مرا منصب نبوت و علی را منصب وصایت داد **و نیز از** عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من و علی نور بودیم در برابر عرش پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال و چون آدم را آفریدند آن نور در پشت او جای گرفت و پیوسته خدا آن نور را از صلبی بصلبی منتقل کرد تا آنکه در صلب عبد المطلب قرار گرفت پس از آنجا بیرون آورد و بدو نیم کرد نیمی در صلب عبد الله و نیمی در صلب ابی طالب پس علی از من است و من از علی گوشت او گوشت بدن منست و خون او خون منست کسیکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته و بخدا اینکه دوست دارم و کسیکه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من نیز او را دشمن دارم و از ابن حنبل اخبار از طرق شیعه و سنی بحد تواتر است و با جمله چون روح را در مید آدم دمید شد عطسه زد و بروایتی آنکه اول روح بجسم او بینی دمیده شد چون بدماغش رسید عطسه زد و الهام شد که بگوید (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) **و حمیری** روایت کرد در کتاب مجموع رائق که از تالیفات شیخ هبة الله است از ابن مسعود روایت کرده است که رسول فرمود (فَاَوْحَى اللّٰهُ يَا آدَمُ حَمِدْتَنِي فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْلَا عَبْدَانِ اُرِيدُ اَنْ اَخْلُقَهُمَا فِي آخِرِ الدُّنْيَا لَمَا خَلَقْتُكَ) یعنی پس خدا بجانب او وحی فرستاد که ای آدم حمد مرا بجای آوردی قسم بعزت و جلال خودم که اگر نمیخواستم که در آخر الزمان دو بنده را خلق فرمایم یعنی ظاهر فرمایم ایشان را هر آینه ترا خلق نمیفرمودم (قَالَ اَيْ رَبِّ فَمِنِّي يَكُونَانِ وَمَا اِسْمُهُمَا فَاَوْحَى اللّٰهُ اَنِ ارْفَعْ رَاْسَكَ فَرَفَعَ رَاْسَهُ فَاِذَا تَحْتَ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ عَلِيٌّ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ اُقْسِمُ بِعِزَّتِي اَنِّي اَرْحَمُ مَنْ تَوَلَّاهُ وَاُعَذِّبُ مَنْ عَادَاهُ) آدم عرض کرد پروردگارا این دو بنده در چه زمان خواهند بود و نام ایشان چیست پس بجانب او وحی شد که ای آدم سر بالا کن چون سر بالا کرد دید که در زیر عرش نوشته است که نیست خدائی جز خدا و محمد پیغمبر رحمت و علی علیه السلام کلید بهشت است سوگند خورده ام بعزت خود که رحم کنم هر که علی را دوست داشته باشد و عذاب کنم هر که او را دشمن داشته باشد **و از** کتاب فرائد السمطین که تالیف یکی از علمای اهل سنت است نقل شده است که از ابو هریره روایت کرده که

رسول خدا فرمود چون خدا آدم را آفرید روح را دمید بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در
رکوع و سجود بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من از خاک آفریدی خطاب شد که نه عرض کرد پس کیستند
این اشباحی که در هیئت و صورت خود مشاهده میکنم خطاب رسید که ای آدم ایشان از فرزندان تو اند
واگر ایشان نبودند ترا نمی آفریدم بجهت ایشان پنج نام از نامهای خود مشتق فرموده ام واگر ایشان
نبودند نمی آفریدم بهشت را و نه دوزخ را و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس
و نه جن را من محمودم و این محمد است و من عالیم و این علی و من فاطرم و این فاطمه و من احسانم و این حسن
و من محسنم و این حسین بعزت و جلال خود قسم خورده ام که در دل هر کس بقدر ذره از عداوت ایشان باشد
ببوزانم ای آدم چون ترا حاجتی باشد بانوار ایشان توسل جوی که حاجت برآورم **و قاضی**
ابو عمرو که از مشایخ اهل سنت در کتاب خود از ابن عباس روایت میکند که رسول خدا فرمود که آدم نظر
کرد با شباحی که در حول عرش میدرخشید (فَقَالَ یَا رَبِّ اِنِّی اَرَیٰ اَنْوَارَ اَشْبَاحٍ تُشْبِهُ خَلْقِی فَمَا هِیَ) (و
عرض کرد پروردگارا من می بینم نورهای شبحهائی را که شبیه مننَد در صورت) (قَالَ هٰذِهِ الْاَنْوَارُ
اَشْبَاحُ اِثْنَیْنِ مِنْ وُلْدِكَ اَحَدُهُمَا اِسْمُهُ مُحَمَّدٌ اَبْدَءُ النُّبُوَّةَ بِكَ وَاَخْتِمُهَا بِهٖ وَالْاٰخَرُ اَخُوهُ وَابْنُ اَخِی
اَبِیهِ اِسْمُهُ عَلِیٌّ اُؤَیِّدُ مُحَمَّدًا بِهٖ وَاَنْصُرُهُ عَلٰی یَدِهٖ وَالْاَنْوَارُ الَّتِی حَوْلَهُمَا اَنْوَارُ ذُرِّیَّةِ هٰذَا النَّبِیِّ
مِنْ اَخِیهِ وَهٰذَا یُزَوِّجُهُ ابْنَتَهُ تَكُونُ لَهُ زَوْجَةً یَتَّصِلُ بِهَا اَوَّلُ الْخَلْقِ اِیمَانًا بِهٖ وَتَصْدِیقًا
لَهُ اَجْعَلُهَا سَیِّدَةَ النِّسْوَانِ وَاَفْطِمُهَا وَذُرِّیَّتَهَا وَمُحِبِّیهَا مِنَ النَّارِ اِنْ یَنْقَطِعُ الْاَسْبَابُ وَالْاَنْسَابُ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِلَّا نَسَبَهُ وَسَبَبَهُ فَسَجَدَ اٰدَمُ شُكْرًا اَنْ جَعَلَ ذٰلِكَ فِی ذُرِّیَّتِهٖ فَعَوَّضَهُ اللّٰهُ عَنْ
ذٰلِكَ السُّجُودِ اَنْ اَسْجَدَ لَهُ مَلٰئِكَتَهُ) (یعنی پس عرض کرد که خداوندا من میبینم ملائکه نورها
اشخاصی که شبیه منند این نورها از کیست خطاب رسید که این نورهای اشباح دو شخص
از فرزندان تو است که اسم یکی از آن دو محمد است که ختم نبوت باو میکنم پس پیغمبری بعد از او نمی
باشد چنانکه ابتدای نبوت تو کردم دیدنی در عالم صورت و اندیکری برادر و پسر عم اوست که علی نام
دارد تایید میکنم باو محمد را و یاری مینمایم او را بدست او و آن نورها که در اطراف این دو نور میبینی نورهای
فرزندان محمد است که از علی پیدا خواهد شد و این محمد دختر خود را بهمین علی خواهد داد که پیش
از همه خلق ایمان باو بیاورد و تصدیق رسالتش را مینماید و این دختر پیغمبر که علی زن و مجبش

سینا بقرار میدهم او را سیدهٔ همه زنان و قطع میکنم و باز میدارم او را و فرزندان و دوستان
را از آتش جهنم و در روز قیامت جمیع نسبها و دستاویزها بریده میشود مگر نسبت نعلی علیه
و دستاویزهای او پس چون آدم اینچنان شنید بسجده در افتاد و خدا را شکر کرد که این را در
از ذریه او شد ند و خداوند عالم عوض اینسجده شکر ملائکه را فرمود تا او را سجده کردند بدرستی
که ملائکه خدام دوستان محمد و آل محمدند **و از** کتاب خصایص که از کتب اهل سنت است نقل
شده که ابن عباس گفت که (لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ اٰدَمَ وَنَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهٖ عَطَسَ فَقَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِینَ فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ یَرْحَمُكَ رَبُّكَ فَلَمَّا اَسْجَدَ لَهُ الْمَلٰئِكَةُ تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ فَقَالَ یَا
رَبِّ خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ اَحَبُّ اِلَیْكَ مِنِّی قَالَ نَعَمْ وَلَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ) (یعنی بعد از آنکه
آدم را خلق فرمود و روح در او دمید عطسه زد پس حمد خدا گفت و خدا او را تسمیت کرد
چون ملائکه را بسجده او امر فرمود عجب او را فرو گرفت و تمام ذکر او از همه خلق بهتر است
که ملائکه مرا سجده کرده است عرض کرد پروردگارا آیا خلقی بهتر از من آفریده از من بر تو محبوبتر
باشد خطاب رسید بلی خلقی از تو بهتر آفریده ام که اگر بسبب ایشان نبود ترا خلق نمی فرمودم
فَقَالَ یَا رَبِّ فَاَرِنِیهِمْ فَاَوْحَی اللّٰهُ اِلٰی مَلٰئِكَةِ الْحُجُبِ اَنْ اِرْفَعُوا الْحُجُبَ فَلَمَّا رُفِعَتْ الْحُجُبُ اِذًا
اٰدَمُ بِخَمْسَةِ اَشْبَاحٍ قُدَّامَ الْعَرْشِ فَقَالَ یَا رَبِّ مَنْ هٰؤُلَاءِ قَالَ یَا اٰدَمُ هٰذَا مُحَمَّدٌ نَبِیِّی وَهٰذَا
اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیِّی الخ) (یعنی عرض کرد که پروردگارا بنما بمن ایشان را پس خطاب بملائکه
که موکل حجابات بودند رسید که پرده ها را بردارید پس چون برداشتند آدم نظر کرد پنج شبح در
پیش روی عرش دید عرض کرد که اینها چه کسانند خطاب رسید که این محمد پیغمبر من و این علی امیر
مؤمنان و ولی من است و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این دو حسن و حسین پسران علی و
نبیره های محمد ندای آدم اینها از فرزندان تو خواهند بود پس آدم خورسند گشت) (فَلَمَّا اقْتَرَفَ
الْخَطِیئَةَ قَالَ یَا رَبِّ اَسْئَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ لَمَّا غَفَرْتَ لِی فَغَفَرَ
اللّٰهُ لَهُ فَهٰذَا الَّذِی قَالَ اللّٰهُ فَتَلَقّٰی اٰدَمُ مِنْ رَبِّهٖ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ) یعنی پس چون ترک
اولی از آدم صادر شد خدا را باین پنج بزرگوار قسم داد از خطایش درگذشت و با جمله حضرت آدم
را خلعت وجود پوشاندند و روح در قالبش دمیدند بحسب حال او در آن وقت تکمیلش کردند

واستعداد ظهور نور محمد وآل محمد را داد واو دیدند و شربتی از شراب عشق محمد وآل محمد بآدم چشانیدند
اشباح انوار محمد وآل محمد را از بالای عرش مکرم بصلب حضرت آدم نقل نمودند پس سراسر وجود آدم را
نور پیشانی او پر نور کردند) (وهو یشرق فی جبهته کالشمس فی دوران افلاکها او کالقمر فی دیجور لیلة
ظلمائها) (یعنی آن نور مقدس در پیشانی آدم میدرخشید مانند خورشید در آسمانها یا مانند ماه
در تاریکی شب تار **و در** روایتی که در بعضی از کتب سنت اهل سنت مسطور است مذکور است که) (
فلما انتقل نوره الی آدم ملأ برا وبحرا وشاهد اسمه مکتوبا علی العرش سطرا فکانت الملائکة
تتعجب من نوره وتنادیه یا آدم لقد اعطیت عزا وفخرا) (یعنی پس چون نور محمد بآدم منتقل شد
پر کرد بر و بحر عالم را نور آدم و دید اسم خود را که بر عرش نوشته است بیکسطر پس ملائکه از نور آدم
تعجب میکردند و باو میگفتند که ای آدم داده شده تو بزرگی و فخر را) (وکانت حوا لما کان النور
فی جبهة آدم تقول وهی متعجبة من ذلک النور ما هذا النور الذی اراه فی جبینک فیقول هذا
نور شیء من ذریتی یکون اعظم الخلق عند الله واکرمهم علیه) (یعنی حوا بآدم میگفت
در حالیکه از این تعجب داشت که این چه نور است که در پیشانی تو مشاهده میکنم پس آدم میگفت که
این نور پیغمبریست از فرزندان من که در نزد خدا از همه خلق بهتر است وشان او از همه کس عظیم تر است
فلما وقع آدم فی المعصیة بکی علی زلته ثلثمائة عام حتی جرت من دموعه الانهار ونبت العشب
وغاصت رجلاه فی الارض فبینما هو ذات یوم فی سجوده وهو یبکی اذ نظر فرای علی ساق
العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فقال آدم یا رب بحق محمد الذی کتب اسمه علی
ساق العرش الا ما غفرت لی خطیئتی فهبط الامین جبرئیل باذن الملک الجلیل وقال
یا آدم ارفع راسک فقد غفر لک ربک ثم اقتلعه من الارض کما تقتلع احدکم الشجرة
فتاب علیه وهو التواب الرحیم واوحی الله الی آدم وعزتی وجلالی لو سألتنی بنفسک
فلو سألتنی بحق نبیی محمد بجمیع مذنبی خلقی لشفعتک فیهم لانه نبی عظیم القدر عندی
وتفصیل معنای این فقرات در جای دیگر خواهد آمد **و حضرت** علی بن الحسین علیهما السلام
از پدر خود حسین بن علی از علی علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود (یا عباد
الله ان آدم لما رای النور ساطعا من صلبه اذ کان الله قد نقل اشباحنا من ذروة العرش

الی ظهره رای النور ولم یتبین الاشباح فقال یا رب ما هذه الانوار) (یعنی بدرستیکه آدم
خدا که به باز اینکه خداوند عالم منتقل فرمود اشباح ما را از بالای عرش بپشت آدم و نور ما را دید که از صلب
او ساطع است واشباح ما را ندید عرض کرد پروردگارا این نورها چیست) (فقال انوار اشباح نقلتهم
من اشرف بقاع عرشی الی ظهرک ولذلک امرت الملائکة بالسجود لک اذ کنت وعاء لتلک
الاشباح فقال آدم یا رب لو بینتها لی فقال الله انظر الی ذروة العرش فنظر آدم علیه السلام و
وقع نور اشباحنا من ظهر آدم علی ذروة العرش فانطبع فیه صور انوار اشباحنا التی فی ظهره
کما ینطبع وجه الانسان فی المرآة الصافیة فرای اشباحنا فقال ما هذه الاشباح یا رب)
یعنی پس فرمود خدا که اینها انوار اشخاصی هستند که نقل فرموده ام اینها را از شریفترین بقعهای عرش
خود به پشت تو واز این جهت امر فرمودم ملائکه را که تو را سجده کنند زیرا که تو محل این انوار شدی
پس بجهت شرافت این انوار تو را مسجود ملائکه مکرم کردانیدم عرض کرد پروردگارا میخواهم صاحب این
نورها را ببینم خطاب رسید که ای آدم به بالای عرش نظر کن و نور اشباح ما از پشت آدم بر بالای عرش
افتاد پس جای گرفت در آنجا عکس نور اشباح ما که در پشت او بود مانند جا گرفتن صورت انسان
در آینه صاف پس دید شبحهای ما را یعنی عکس اینها را نه اصل اینها را عرض کرد خداوندا این اشباح
چه کسانند) (قال الله هذه اشباح افضل خلائقی وبریاتی هذا محمد وانا الحمید المحمود
فی فعالی شققت له اسما من اسمی وهذا علی وانا العلی العظیم شققت له اسما من
اسمی وهذه فاطمة وانا فاطر السموات والارض فاطم اعدائی من رحمتی یوم فصل قضائی و
فاطم اولیائی عما یعرهم ویشینهم فشققت لها اسما من اسمی وهذا الحسن وهذا الحسین
وانا المحسن المجمل شققت اسمیهما من اسمی هؤلاء خیار خلیقتی وکرام بریتی بهم آخذ وبهم
اعطی وبهم اعاقب وبهم اثیب فتوسل بهم الی یا آدم واذا دهتک داهیة فاجعلهم الی
شفعاءک فانی آلیت علی نفسی قسما حقا ان لا اخیب بهم املا ولا ارد بهم سائلا فلذلک حین
زلت منه الخطیئة دعا الله بهم فتیب علیه وغفرت له) (یعنی خدا فرمود که اینها که تو می بینی
شبحهای بهترین مخلوقات وشریفترین موجودات منند این محمد است و منم حمید محمود اسم او
را از اسم خود بیرون آوردم واین علی است ومنم علی عظیم اسم او را از اسم خود مشتق کردم واین

فاطمه است و منم خلق کننده آسمانها و زمینها و قطع کننده دشمنان خود از رحمت خود در روز جزا و بازدارنده دوستان خود را از هر بلی و شدتی پس اسم او را نیز از اسم خود مشتق کردم و این حسن و حسین است و من احسان کننده و صاحب جمیلم اسم این دو را نیز از اسم خود مشتق کرده ام ای آدم این اشخاص بهترین خلق منند بواسطه ایشان میگیرم و میدهم و عقاب میکنم و ثواب میدهم پس تو ایشان را در حاجتهای خود وسیله گردان و چون تو را محنت بزرگی روی دهد ایشان را در پیش من شفیع خود گردان من هر آینه قسم محکم خورده ام بذات خود که هیچ آرزومندی که بایشان متوسل شود نا امیدش نگردانم و هیچ سؤال کننده که مرا بایشان سؤال کند دست رد بر سینه اش نگذارم و از این جهت بود که چون زلت اولی از او صادر شد خدا را بایشان قسم داد پس آمرزیده شد و توبه اش قبول گشت **و صدوق** در کتاب معانی الاخبار باسناد خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی فرمود که (لما خلق الله آدم و نفخ فیه من روحه و اسجد له ملائکته و اسکنه جنته و زوجه حوا امته رفع طرفه نحو العرش الخ) (یعنی بعد از اینکه خدا آدم را آفرید و روح در وی دمید ملائکه را بسجده او امر فرمود و او را در بهشت مسکن داد و حوا را بتزویج او درآورد سر بجانب عرش بلند کرد پنج سطر نوشته دید عرض کرد اینها کیانند خطاب رسید که هؤلاء الذین اذا شفع الخلق بهم الی شفعتهم) (یعنی اینها کسانی هستند که اگر خلق ایشان را در نزد من شفیع سازند قبول شفاعت ایشان مینمایم عرض کرد قدر ایشان را شناختم اسم ایشان چیست خطاب رسید که اما اول پس من محمودم و او محمد و اما دوم پس من عالیم و او علی است و سیم من فاطرم و او فاطمه و چهارم من محسنم و او حسن است و پنجم من صاحب احسانم و او حسین است **و در** بعضی از کتب اهل سنت مسطور است که بعد از آنکه نور محمد در پیشانی آدم که موضع سجود است قرار گرفت عرض کرد خداوندا میخواهم که مرا نصیبی از این نور باشد در موضعی دیگر از اعضای خودم) (فنقله الله الی اصبعه السبابة من یده الیمنی فکان آدم یسبح فیسبح ذلک النور فی اصبعه فلذلک سمیت تلک الاصبع المسبحة) (یعنی پس نقل فرمود خدا این نور را بانگشت سبابه از دست راستش و پس آدم ذکر خدا میکرد و این نور نیز تسبیح خدا میکرد و این است و از این جهت است که این انگشت را مسبحه میگویند یعنی تسبیح کننده) (قال آدم هل بقی من هذا

النور شیء قال الله بقی نور الائمة) (یعنی آدم عرض کرد خدایا آیا از این نور چیزی باقی ماند است خطاب رسید که نور امامان عرض کرد که نور ایشان را در بقیه انگشتان من قرار بده پس قرار داد خدا نور علی را در انگشت میانین و نور فاطمه را در انگشت بنصر و نور حسن را در انگشت خنصر و نور حسین را در انگشت ابهام) (فما زالت تلک الانوار تتلألؤ فی اصابع آدم طول مقامه فی الجنة حتی اصاب المعصیة فرد الله تلک الانوار الی ظهره) (یعنی پیوسته این نورها در انگشتان آدم میدرخشید تا در بهشت بود که پانصد سال باشد تا از او صادر شد آنچه صادر شد پس خدا این نورها را از انگشتان او به پشتش برگردانید و او را از دیدن نورها محروم کرد **و در** کتاب شواهد النبوة از بعضی کتب نقل کرده است که حقتعالی نور محمد را در پیشانی آدم نهاد و شبها مانند شمع روشن بود و اولاد آدم از آن تعجب مینمودند آدم از بسیاری تعجب فرزندان تمنا کرد که آن نور را ببیند حقتعالی امر کرد که آن نور بسر انگشت مسبحه وی آمد گفت خدایا این چه نور است ندا رسید که این نور فرزندی از فرزندان تو که نام او محمد است پس با آن انگشت اشارت کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بدین سبب این انگشت انگشت شهادت شد پس آن نور بمرکز خود قرار گرفت **و نیز** در کتاب روایت کرده است که نور محمد در پیشانی آدم بود و نور پیغمبران دیگر در قفای او و نور آل محمد و آل محمد را در هیکل آدم صفی قرار دادند و آدم بسبب آن محل عنایت خدا شد خطاب بملائکه رسید که از جنان تخت زرین بیاورند که چهل فرسخ در چهل فرسخ باشد مکلل بدر و یاقوت پس آن تخت را فرشتگان با کمال احترام از بهشت بزمین آوردند و هفتصد هزار فرشته گرداگرد تخت ایستادند و ابلیس نیز در میان ایشان بود پس آدم صفی را با تمام اعضایش روی آن تخت نشانیدند و در مقابلش صف زدند **و در** روایتی است که ملائکه در عقب آدم ایستادند آدم عرض کرد که خداوندا سبب چیست که ملائکه در عقب من می ایستند خطاب رسید که چون نور محمد در صلب تو است ملائکه بجهت احترام او بجهت آنکه نظر کنند باو در عقب وا ایستاده اند عرض کرد که پروردگارا این نور را در پیش روی من قرار ده تا ملائکه در پیش روی من بایستند پس آن نور در جبین من قرار گرفت و ملائکه همه در پیش روی آدم بجهت احترام آن نور مکرم صف زدند خطاب عزت در رسید که ای ملائکه (اسجدوا

لِادَمَ) (یعنی برای ادم سجده کنید بجهت انکه محل نور محمد وال محمد شده است و از بعضی اخبار مستفاد میشود که این خطاب بایشان سه بار رخ داد یکی انکه ایشان و ادم در زمین بودند و در اینها (فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ) (بنزد لانکه بر اینمطلب ارده و دیگر روایتی است که امر مملائکه شد تا تخت ادم را بردارند و باسمان برند) (قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِینَ فَلَمَّا رَکَّبَ اللّٰهُ نُورَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ فِی قَلْبِ ادَمَ اسْتَحَقَّ بِحَمْلِ ذٰلِکَ النُّورِ لِسُجُودِ الْمَلَائِکَةِ فَفِی الْحَقِیقَةِ اَمَانَةُ اللّٰهِ نُورُ نُبُوَّتِهِ الَّتِی عَرَضَهَا اللّٰهُ عَلَی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ فَبِذٰلِکَ النُّورِ وَتِلْکَ الْاَمَانَةِ قَالَ اللّٰهُ لِلْمَلَائِکَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدَ الْمَلَائِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلَّا اِبْلِیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ فَاِنَّ السُّجُودَ کَانَ لِلنُّورِ الْمَحْضِ وَالسَّاجِدُ کَانَ مِنْ جِنْسِ النُّورِ وَمِنْ ضَرُورَةِ النُّورِ وِجْدَانُ الظُّلْمَةِ بِجِذَائِهِ بِضِدِّیَّتِهِ وَکَانَ اِبْلِیسُ مُسْتَکْبِرًا بَیْنَ یَدَیْ ادَمَ لِیَصِحَّ تَقَابُلُ الظُّلْمَةِ وَالنُّورِ ثُمَّ لَمَّا وَصَلَتِ النُّبُوَّةُ مِنْ نُورِ ادَمَ اِلَی جِسْمِ مُحَمَّدٍ بِلَغَتِ الْاَبْلِیسِیَّةُ وَهِیَ الظُّلْمَةُ الْمَحْضَةُ مِنِ اسْتِکْبَارِ اِبْلِیسَ اللَّعِینِ اِلَی هَیْکَلِ اَبِی جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ اللَّعِینِ وَاَمْثَالِهِ حَتّٰی قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَالِهِ وَسَلَّمَ اِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ شَیْطَانًا وَلِی شَیَاطِینُ کَثِیرَةٌ) **و در روایتی** خدا اسبی از مشک اذفر بید اورا و بال داد از در و مرجان و اورا فرمود تا سوار شد و در اسمانها میگردید بفرشتگان سلام میکرد باین طریق که (اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ) (وایشان در جواب میگفتند) (عَلَیْکَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یَا خَلِیفَةَ اللّٰهِ) (پس خدا از روی تعظیم خطاب کرد که ای ادم سلام و تحیت من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت پس فرشتگان را امر بسجود ادم فرمود پس همه بسجده در افتادند و ادم را از روی تعظیم سجده کردند مگر ابلیس که از سجده استکبار نمود چنانکه تفصیل حالش را خواهی شنید وظاهر اینستکه این سجده نیز برای ادم بود بلکه برای ان نوری که در ادم طالع شده بود ملک در سجده ادم زمین بوس نبث کرد که در حسن تو چیزی یافت بیش از حد انسانی **و در** بعضی از کتب است که چون ادم را سجده کردند امر شد که تخت او را بر داشته به بهشت برند پس ملائکه تخت را برداشته ایستادند و حور و غلمان همه بنظاره ادم امدند و در ان نور که وجود ادم تابیده بود نگاه میکردند ولکن ادم را خبر نبود که بجهت چه در روی نظر میکنند از جبرئیل سؤال کرد که برای چه در من نظاره

میکنند گفت مقصود تو نئی گفت پس مقصود کیست گفت ان نوریست که در پیشانی تواست گفت چه نوراست گفت نور محمد گفت محمد کیست گفت فرزندی از فرزندان تواست اگر او مقصود نبودی هیچ چیز خلق نمیشد گفت یا جبرئیل مرا فرزندی باین بزرگواری باشد که اهل بهشت در نور او نظاره کنند و من از او محروم باشم میخواهم من نیز این نور را ببینم پس ان نور را در انگشتان او قرار دادند و ادم بان شادی میکرد تا وقتی که دست بر درخت گندم نهاد نور از انگشت او گرفته شد در پشت وی قرار گرفت **و در** کتاب احتجاج طبرسی روایت شده است که منافقین که قصد کشتن علی کرده بودند و تدبیر ایشان باطل شده بود بنزد رسول خدا امدند بجهت تلبیس امر پرسیدند که ایا علی افضل است یا ملائکه مقربین حضرت فرمودند که شرافت ملائکه بجهت دوستی محمد و علی است و دوستان علی از ملائکه افضلند و در این حدیث میفرماید فَلِذٰلِکَ قَالَ فَاسْجُدُوا لِادَمَ لِمَا کَانَ مُشْتَمِلًا عَلَی اَنْوَارِ هٰذِهِ الْخَلَائِقِ الْاَفْضَلِینَ وَلَمْ یَکُنْ سُجُودُهُمْ لِادَمَ وَاِنَّمَا کَانَ ادَمُ قِبْلَةً لَهُمْ یَسْجُدُونَ نَحْوَهُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ (و تمام این حدیث و معنای تفضیل را انشاء الله در وسیله بعد ذکر خواهیم کرد) و باید دانست که سجده ملائکه همان اقرار بر مقام محمد وال محمد است نه سجود عبودیت است هماناً این سجود مخصوص بخدا است چنانکه در بعضی اخبار تصریح بان شده است **و در** بعضی اخبار وارد است که چون ادم عطسه زد و حمد یافت پس حمد خدا کرد و جمیع اسمهای مخلوقات را ملهم شد و جمیع خواص اشیاء را دانست و این بجهت نور محمد وال محمد بود پس چون خدا خواست که فضل ادم را بر ملائکه ظاهر کند امر فرمود فرشتگان را تا منبری بر اسمان هفتم نهادند بر بالای ان کرسی از نور گذاشتند و فرشتگان در پای ان منبر جمع شدند پس خطاب بایشان شد که خبر دهید مرا بنام انها که بر شما معروض شد اگر هستید راستگو بانکه شما سزاوارترید بخلافت از ادم و شما با وجود دیدن سمیات علم بنامهای ایشان ندارید پس چگونه سزاوارتر باشید بخلافت) (وَعَلَّمَ ادَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلَائِکَةِ فَقَالَ اَنْبِئُونِی بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ) وچون فرشتگان بعجز خود معترف شدند خطاب بادم رسید که بر بالای منبر برو پس بالا رفت و خبر داد ایشان را از اسمهای جمیع موجودات) (قَالَ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ

بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) پس ملائکه بافضلیت آدم اعتراف کردند و خدا امر فرمود ایشان را تا منبر آدم را برداشته و در هفت آسمان بگردانند پس او را در آسمانها گردانیدند تا صد سال و عجایب آسمانها را باو نمودند پس او را به بهشت جای دادند چنانکه تفصیلش بیاید **و بعضی** از محققین گفته است که مراد باسمائها الفاظ است زیرا که دانستن لفظ مایهٔ فخر بر ملائکه نمیشود بلکه مراد حقایق مخلوقات است که اسباب و جوانبها و رب النوع آنها است که بسبب آنها خلق شده اند و روزی داده شده اند یا آنکه مراد خلق شدن او است از اجزاء مختلفه و قوای متباینه و مستعد بودن او است از برای ادراک جمیع مدرکات از معقولات و محسوسات و متخیلات و موهومات و از این جهت است که آدم صاحب ترقیات مختلفه است و مقام معلومی از برای سیران نیست بخلاف ملائکه که ایشان را مقام معلوم باشد چنانکه وارد شده که ساجد ایشان همیشه ساجد و راکعشان همیشه راکع و قائمشان همیشه قائم است و ایشان مجبول بر طاعت اند بجهة یکرنگی مرتکب معصیت نشوند هرگز بر یکدیگر بغض و حسد نداشته باشند همانا هر یکی را کاری در خور است مخصوص او مانند چشم و گوش و سایر حواس تو پس چشم را که کارش دیدنست هرگز بر گوش که کارش شنیدن است حسد نباشد و گوش را بر چشم بغضی نباشد همه در کار خود مطیع و منقاد ند) (لَا يَعْصُونَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) و همین مطلب را جمعی تعبیر کرده میشود که مراد از تعلیم اسما فرا دادن آدم است مظهر جمیع اسما و صفات و آئینه همه آنها و اشاره است بجامعیت او و بهتر بودنش از همه عالم چنانکه فرمود اَتَزْعَمُ اَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ فَلَا حَاجَةَ لَكَ مِنْ خَارِجٍ فَفِكْرُكَ فِيكَ فَلَا تَفَكَّرُ پس انسان کتاب جامع خدا است که نیست رطب و یابس الا اینکه در او است

ای نقد اصل و فرع ندانم چه جوهری
کز آسمان برتری و از ذره کمتری
خاکی اگر بظلمت هستی مقیدی
عرشی اگر بنور الهی منوری
نام تو در مدارج رتبت مقدمی
هر چند در مراتب تکوین مؤخری
از حیرت جمال تو دارند قدسیان
در یکدیگر نظاره که یارب چه مظهری

و شاید که مراد از امانت که انسان حمل نمود و سایر مخلوقات از حملش امتناع کردند همین مقام جامعیت و جمع اضداد و احدیت جمع باشد و تفصیل این مجمل را

مقامی دیگر باشد این مختصر گنجایش آن را ندارد و بعضی هم آدم را سرا تطبیق با عقل و نفس و قوی کرده اند عقل را بمنزله آدم و نفس را بمنزله شیطان و قوی را بمنزله ملائکه فرض کرده اند و تفصیل این مطلب نیز مناسب این مختصر نباشد پس به همین قدر اکتفا نمائیم فالحمد لله

بیان وسیله رانده شدن ابلیس از درگاه الٰهی بجهت خاضع نشدن او برای نور محمد و آل محمد اجمعین

نَحْمَدُكَ اللّٰهُمَّ يَا مَنْ اَرَانَا فِي كُلِّ شَيْءٍ آيَاتِهِ فَجَعَلَ فِي كُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا اِلَى صِفَاتِهِ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ فَدَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَشَرَّفَ مَنِ اسْتَضَاءَ بِاَنْوَارِهِمْ عَلَى سَائِرِ بَرِيَّتِهِ فَبِوِلَايَتِهِمْ فَازَ الْفَائِزُونَ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ فَالصَّلٰوةُ عَلَى مَنِ اعْتَرَفَ بِجَلَالَةِ شَانِهِ وَعَظَمَةِ اَمْرِهِ مَلَائِكَةُ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَسُكَّانُ سَمٰوَاتِهِ وَاَرْضِهِ وَجَمِيعُ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَحَاوِي مَرَاتِبِ الْاَصْفِيَاءِ وَجَامِعِ الْاَسْمَاءِ وَالشُّئُونِ وَمَظْهَرِ الْكَافِ وَالنُّونِ وَعَلَى آلِهِ وُلَاةِ اَمْرِ اللّٰهِ وَخَزَنَةِ عِلْمِ اللّٰهِ وَعَيْبَةِ سِرِّ اللّٰهِ الَّذِينَ بِهِمْ لِلْخَلْقِ اَوْتَادٌ وَلِلْحَقِّ عِبَادٌ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَى الْمُنْكِرِينَ لِفَضَائِلِهِمْ وَالْجَاحِدِينَ لِعُلُوِّ فَضْلِهِمْ وَالْمُعْرِضِينَ عَنْ وِلَايَتِهِمْ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ اِلَى يَوْمِ الدِّينِ **اما بعد** بر ارباب خرد پوشیده نیست که صاحب طینت پاک که سرشت فطرتش با ارباب رحمت و سعادت شده باشد و در ماده خلقتش شوب خبث و شقاوت نباشد چون عرض مقام محمد و آل محمد بر او شود بی استکبار و استنکاف از برای ایشان خاضع و خاشع گردد و طوعا و رغبة در مقام تسلیم آید و سراسر وجود خود را و تمامی حرکات و سکنات خود را مطیع ایشان گرداند و ندای یَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ) را لبیک گوید پس بسعادت ابدی و فیض سرمدی فائز شود و در بارگاه قدس احدی عزیز و محترم گردد و محل نظر خدا و مورد عنایات لا تعد و لا تحصی گردد و چون اجلش از این عالم فانی منقطع شود در عالم باقی و در حظایر قدس الهی در نزد خدا مرزوق باشد و روح او را بجهت احترام و تبرک ملائکه با آسمانها بالا برند و در هنگام مردنش فرشتگان رحمت با روهای چون آفتاب در بالینش حاضر شوند و ملک

الموت را گویند که جسدش را معطر نماید که این بنده را چون مطیع محمد و آل محمد است باسانی قبض نما
پس چنان او را قبض نماید که شخصی نفس بکشد یا قطره آبی از دهن مشکی بچکد پس فرشتگان روح او را در حریر
بهشتی پیچیده باسمان اول بالا برند سکان این آسمان گویند که این بوی خوش چیست که از شما استشمام
میکنیم فرشتگان گویند این بوی روح فلان پسر فلان است که دوست و مطیع محمد و آل محمد بوده است پس در
آسمان را بگشایند و ملائکه باستقبال این روح شتابند تا او را باسمان دوم رسانند پس اهل این
آسمان نیز استشمام بوی خوش نمایند و از فرشتگان سؤال کنند و جواب شنوند تا او را باسمان هفتم
ببرند عرض کنند پروردگارا روح فلان مؤمن را آورده‌ایم خطاب رسد که بنویسید نام او را در
علیین که از مطیعان محمد و آل محمد است و اما آنکه طینتش پلید و گلش با آب متفاوت خمیر شده باشد
چون شرف محمد و آل محمد و مقام ایشان را بر او ظاهر نمایند از روی نخوت و تکبر اعراض نماید و اقرار بمقام
ایشان نکند و قلاده اطاعت ایشان را بر گردن ننهد و ایشان را مانند خود پندارد (اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا)
و ایشان گوید پس خود را از سعادت ابدی و فیوضات سرمدی محروم نماید (اِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا
عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ) و چون هنگام مردنش رسد فرشتگان عذاب با روهای سیاه بربا
لینش فرود آیند و با ملک الموت گویند که جان این ملحد را بسختی بگیر پس ملک با بانگ سهمناکی بر آن
زند که ای جان پلید بیرون آی پس روح در تن بلرزد و پنهان شود ملک او را بقلابهای آتشین بدشواری بیرون
آورد و بدست ملائکه عذاب سپارد و ایشان او را در پلاس دوزخ پیچیده باسمان عروج نمایند و از بوی
بد آن ملائکه متنفر باشند گویند این چه بوی بد است که استشمام میکنیم گویند این بوی روح فلان است
که از اطاعت محمد و آل محمد استکبار ورزیده است گویند که ما مأذون نیستیم که در آسمان بر روی چنین کسی بگشائیم
پس خطاب رسد که نام این ملحد را در سجین که طومار دشمنان محمد و آل محمد است ثبت نمائید پس آن
روح را بزمین اندازند و تا قیامت معذبش سازند **و صدوق** ره در کتاب معانی الاخبار
بسند خود از رسول خدا روایت کرده که بعلی فرمود (یا عَلِیُّ مَنْ اَحَبَّنِی وَ اَحَبَّکَ وَ اَحَبَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ
فَلْیَحْمَدِ اللّٰهَ عَلٰی طِیبِ مَوْلِدِهِ فَاِنَّهُ لَا یُحِبُّنَا اِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ وَ لَا یُبْغِضُنَا اِلَّا مَنْ خَبُثَتْ وِلَادَتُهُ)
یعنی ای علی هر کس مرا و ترا و امامان از ذریه تو را دوست داشته باشد پس باید حمد کند خدا را بر پاکی
ولادت خود که حلال زاده است زیرا که دوست نمیدارد ما را مگر هر کس که حلال زاده باشد و دشمن

نمیدارد ما را جز هر کس که حرام زاده باشد **و نیز** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمود (مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا عَلٰی قَلْبِهِ فَلْیُکْثِرِ الدُّعَاءَ لِاُمِّهِ فَاِنَّهَا لَمْ تَخُنْ اَبَاهُ) (یعنی
هر کس که برد دوستی ما را در دل خود بیابد پس بر مادر خود دعای خیر نماید زیرا که او با پدرش خیانت نکرده
است **و نیز** از رسول خدا روایت کرده که فرمود (مَنْ اَحَبَّنَا اَهْلَ الْبَیْتِ فَلْیَحْمَدِ اللّٰهَ عَلٰی اَوَّلِ النِّعَمِ
یعنی هر کس ما اهل بیت طهارت را دوست داشته باشد پس باید خدا را حمد کند بر اول نعمتها و با
لاترین نعمتها پرسیدند که اول نعمتها چیست فرمود (طِیبُ الْوِلَادَةِ وَ لَا یُحِبُّنَا اِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ
وَ لَا یُبْغِضُنَا اِلَّا مَنْ خَبُثَتْ وِلَادَتُهُ) (یعنی اول نعمتها حلال زادگی است و دوست نمیدارد ما را
مگر حلال زاده و دشمن نمیدارد ما را مگر حرام زاده **و نیز** بسند خود از حضرت صادق روایت
کرده است که روزی ابلیس نزد موسی بن عمران حاضر شد در حالیکه آنحضرت با خدا مناجات میکرد
پس ملکی از ملائکه با ابلیس گفت که چرا در اینجا ایستاده و از او چه میخواهی و حال آنکه او در حال مناجات
است ابلیس گفت (اَرْجُو مِنْهُ مَا رَجَوْتُ مِنْ اَبِیهِ آدَمَ وَ هُوَ فِی الْجَنَّةِ) (یعنی امید دارم از
او آنچه از پدرش آدم امید داشتم و حال آنکه او در بهشت بود یعنی میخواهم او را از رب دهم با اینکه در محل
قرب است با آنکه مرادش آن بود که میخواهم مغرورش کنم تا تمنای مقام بلند کرد در خود او نماید یعنی
مقام محمد و آل محمد) (وَ کَانَ فِیمَا نَاجَاهُ اَنْ قَالَ لَهُ یَا مُوسٰی لَا اَقْبَلُ الصَّلٰوةَ اِلَّا لِمَنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِی
وَ اَلْزَمَ قَلْبَهُ خَوْفِی وَ قَطَعَ نَهَارَهُ بِذِکْرِی وَ لَمْ یَبِتْ مُصِرًّا عَلَی الْخَطِیئَةِ وَ عَرَفَ حَقَّ اَوْلِیَائِی وَ اَحِبَّائِی
یعنی و از جمله چیزها اینکه خدا با موسی مکالمه کرد این بود که ای موسی قبول نمیکنم نماز را مگر از هر کس که
از برای عظمت من متواضع شود و خود را ذلیل داند و ترس مرا شعار قلب خود کند و پیوسته بذکر
من اشتغال داشته باشد و بر معصیت من مداومت نکند و حق دوستان و مطیعان مرا بشناسد
موسی عرض کرد پروردگارا آیا قصد فرموده‌ای بدوستان خود که شناختن حق ایشان لازم است ابرهیم
و اسحق و یعقوب را خطاب رسید که ایشان نیز از دوستان منند الا اینکه مراد من از دوستان که
شناختن حق ایشان لازم است (مَنْ مِنْ اَجْلِهِ خَلَقْتُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ وَ مِنْ اَجْلِهِ خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ)
یعنی آنکس است که از جهت او خلق فرمودم پدر و مادرت آدم و حوا را و بهشت و دوزخ را عرض
کرد که آنکس کیست (مَنْ هُوَ یَا رَبِّ) (خطاب رسید که آنکس محمد است که اسم او را از اسم خود بیرون

اودیدم ومنم محمود) (فقال موسى اجعلني من امته قال انت يا موسى من امته اذا عرفته وعرفت منزلته ومنزلة اهل بيته ان مثله ومثل اهل بيته كمثل الفردوس في الجنان لايبيس ورقها ولايتغير طعمها) (یعنی موسی عرض کرد که پروردگارا مرا از امت ان محمد قرار ده خطاب رسید که تو از امت او هستی اگر حق او را بشناسی و منزلت او و منزلت اهل بیت او را در نزد من بدانی بدرستیکه مثل محمد و اهل بیتش مثل درخت فردوس است که برگهایش هرگز نمیخشکد و طعمش تغیر نمیکند) (فمن عرفهم وعرف حقهم جعلت له عند الجهل حلما وعند الظلمة نورا اجيبه قبل ان يدعوني واعطيه قبل ان يسئلني) (یعنی پس هر کس بشناسد ایشان را و بداند حق ایشان را قرار میدهم از برای او در جهل علم و در ظلمت نور را و اجابت میکنم او را پیش از انکه مرا بخواند و عطا میکنم او را پیش از انکه از من سوال کند و بالجمله عرض اطاعت محمد و ال محمد امتحان هر سعید و شقی است و سبب ظهور حقیقت امر هر ملحد و شقی است والا نماز و روزه و سایر اعمال خیر هیچکس بحقیقت امتحان نشود بلکه امر مشتبه بماند وچه بسیار کسانند که در امر نماز و امثال ان نهایت اهتمام دارند و لکن در مقام اطاعت محمد و ال محمد منکر و مستنکف اند و ان عبادتهای ایشان برایشان خردلی ثمره نبخشد چنانکه خداوند در حق ایشان (عاملة ناصبة) میفرماید پس علامت سعادت خضوع و اطاعت از برای محمد و ال محمد است و علامت شقاوت اعراض از اطاعت ایشان است خوش بود که محک تجربه اید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و مطیع محمد و ال او نشود الا هر کس که از هوای نفس خود بگذرد و خود را تسلیم صرف نماید از برای ایشان و خودبینی و خودستائی را از خود دور کند و جامه غرور را از تن بیرون نماید وجز رضا و طاعت محمد و ال محمد نخواهد حضرت علی بن الحسین میفرماید (اذا رأيتم الرجل قد حسن سمته وهديه وتماوت في منطقه وتخاضع في حركاته فرويدا لايغرنكم فما اكثر من يعجزه تناول الدنيا وركوب الحرام منها لضعف نيته ومهانته وجبن قلبه فنصب الدين فخا فهو لا يزال يختل الناس بظاهره فان تمكن من حرام اقتحمه واذا وجدتموه يعف عن المال الحرام فرويدا لايغرنكم فان شهوات الخلق مختلفة فما اكثر من ينبو عن المال الحرام وان كثر و يحمل نفسه على شوهاء قبيحة فياتي منها محرما فاذا وجدتموه يعف عن ذلك فرويدا لا يغرنكم حتى تنظروا ما عقله فما اكثر من ترك ذلك اجمع ثم لايرجع الى عقل متين فيكون

ما يفسده بجهله اكثر مما يصلحه بعقله فاذا وجدتم عقله متينا فرويدا لايغرنكم حتى تنظروا مع هواه يكون على عقله او يكون مع عقله على هواه وكيف محبته للرياسات الباطلة وزهده فيها فان في الناس من خسر الدنيا والاخرة بترك الدنيا للدنيا ويرى ان لذة الرياسة الباطلة افضل من لذة الاموال والنعم المباحة المحللة فيترك ذلك اجمع طلبا للرياسة حتى اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد فهو يخبط خبط عشواء يقوده اول باطل الى ابعد غايات الخسارة ويمده ربه بعد طلبه لما لايقدر عليه في طغيانه فهو يحل ما حرم الله ويحرم ما احل الله لايبالي ما فات من دينه اذا سلمت له رياسته التي قد يتقي من اجلها فاولئك الذين غضب الله عليهم ولعنهم واعد لهم عذابا مهينا ولكن الرجل كل الرجل هو الذي جعل هواه تبعا لامر الله وقواه مبذولة في رضا الله يرى الذل مع الحق اقرب الى عز الابد من العز في الباطل ويعلم ان قليل ما يحتمله من ضرائها يؤديه الى دوام النعيم في دار لا تبيد ولاتنفد وان كثير ما يلحقه من سرائها ان اتبع هواه يؤديه الى عذاب لاانقطاع له ولايزول فذلك الرجل نعم الرجل فبه فتمسكوا وبسنته فاقتدوا والى ربكم فيه فتوسلوا فانه لاترد له دعوة ولاتخيب له طلبة) (وحاصل این فقرات همان است که اشاره بان نمودیم که شخص هیچ حالی از حالات امتحان نمیشود و نباید فریب او را خورد مگر بترک هوای نفس و بذل وجود در رضای خدا و چون شخص باین مقام برسد حاصل باشد لامحاله اعتراف بمقام ان کسانیکه خدا ایشان را بر مردم زیاده داده است خواهد نمود و تمکین اولیای خدا را خواهد کرد و از اطاعت ایشان سر نخواهد پیچید و منیت چنین کسی مگر انکه خدا او را برحمت خود صنع فرموده باشد و طینتش از نور سرشته شده باشد چنانکه فرمود) (ان الله خلق المؤمنين من نوره وصبغهم في رحمته فالمؤمن اخو المؤمن لابيه وامه ابوه النور وامه الرحمة) (همانا هر کس نورانی است متواضع و خاضع است از برای محمد و ال محمد و هر کس ظلمانی است عاصی و طاغی است و فرمان بردار محمد و ال محمد نیست و او شریک شیطان است بلکه از اجزاء وجود او است چنانکه شیطان نزد ولادت او شریکست بلکه از اجزای وجود او است چنانکه شیطان نزد ولادت او شریکست بلکه او فرزند شیطان است زیرا که شیطان رانده درگاه نشد مگر بجهت استکبار او از خضوع

مهینا

شدن از برای ادم که محل ظهور نور محمد وال محمد بود واین نبود مگر بجهت انکه فطرتش پلید وخلقتش
از اتش بود اگرچه بحسب ظاهر در میانه ملائکه بود وامرش بر همه پوشیده بود وباین امتحان
پرده از روی حقیقتش برداشته شد وعبادت چندین هزار ساله اش بی حاصل گشت)(واذ
قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین)(ونیز
میفرماید)(واذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین فاذا سویته ونفخت فیه من
روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر وکان من الکافرین
قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین قال انا
خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین قال فاخرج منها فانک رجیم وان علیک
لعنتی الی یوم الدین الخ)(وچون سخن باینجا انجامید لاباس که مختصر اشارتی ببعضی از احوال
ابلیس نمائیم تا طالبان عبرت نمایند واز معصیت خدا بپرهیزند پس بدانکه در اصل خلقت
ابلیس اختلاف کرده اند مشهور قول اول انکه او از جن است بجهت انکه خدا در حقش میگوید)(کان
من الجن)(پس او فرزندان طارنوس است که ابو الجان است وپیغمبر اجنه بوده است وچنانکه خدا ادم
را از خاک افرید وجفت او را از پهلویش خلق فرمود طارنوس را نیز از اتش خلق فرمود چنانکه فرموده
(والجان خلقناه من قبل من نار السموم)(ونیز فرموده)(وخلق الجان من مارج من نار) یعنی
خلق فرمود جان را از اتش بی دود وبعضی گفته اند که مارج اسم زن بوده است که مانند ادم بی پدر و بی
مادر متکون شد از اتش واز پهلوی او جفت او که مارجه باشد بوجود امد وهمه دیوان از نسل این دو
بودند وایشان در روی زمین بسیار شدند وتا چهارصد هزار سال عمر کردند ودر میان ایشان مرسلی بود
ودر ابتدای جهان را اراسته نمودند وطریقت خداپرستی داشتند تا انکه کفر وشرک در میان
ایشان رواج گرفت وبزرگان ایشان اداب بت پرستی باولادشان اموختند ودر ان ملت کتابها
نوشتند وگویند که الان نیز رسوم ایشان در میان کفار هندوستان معمول است وچون خدا خواست
که ایشان را برطرف کند پری را که جن گویند افرید پس بر دیوان غالب امدند وایشان را از روی
زمین برانداختند واول جنی که خدا افرید طارنوس بود وبعضی گویند که سوما نست بود پس جفت او
را از پهلوی او خلق فرمود وابلیس نیز از اولاد این دو باشد واو از جمله اطفالی است که ملائکه ایشان را

اسیر

اسیر کردند وباسمان بردند چنانکه گذشت دوم انکه او از ملائکه است که اسم ایشان جن است وایشان
نوع پستی از ملائکه هستند که سایر ملائکه ایشان را نمی بینند چنانکه ما ملائکه را نمی بینیم واز این
جهت ایشان را جن میگویند زیرا که مشتق از جن که بمعنی ستر است می باشد واین)(وکان من الجن
را نیز همین طریق جواب داده اند واز کعب الاحبار نقل شده است که در توریة مسطور است که
ابلیس از قبیله فرشتگانی بود که خدا ایشان را شهوت داد پس او را بحکومت بر روی زمین فرستاد
وبتوالد وتناسل هفتاد قبیله شد وهر قبیله هفتاد هزار گردیدند وهر گروهی هفتاد هزار
نفر همه حق پرست وخداشناس ومطیع بودند وچون مدت مکث ایشان بطول انجامید بمرد و نا
فرمانی اغاز کردند وقصد زن وفرزند یکدیگر نمودند وبنای قتل وفساد گذاشتند وچون
ابلیس اینحال بدید با هزار نفر از صلحا انقوم عزلت اختیار نمودند ودر مکانی خالی از اغیار بعبادت خدا مشغول
بودند گاهی در قیام وگاهی در رکوع وگاهی در سجود وابلیس از همه انها در عبادت ممتاز بود مکانی
بر زمین که در او عبادت خدا نکرده بود پس بخواهش اهل اسمانها او را باسمان بردند ودر بعضی
از کتب مسطور است که انکسانیکه مامور بسجده ادم بودند جمعی از ملائکه بودند که حقتعالی ایشان را
با ابلیس بزمین فرستاد در وقتی که خلق اسمان کرده وایشان را جن میگفتند واخص ملائکه
بودند در عبادت وابلیس عجب وکبر راه بنفس خود داده وخدا براو مطلع بود امر کرد باو
که با جماعتی که تابع او بودند سجده ادم کنند تا نفاق او ظاهر گردد وبالجمله بوجوهی چند استدلال
بر این قول کرده اند ولکن انها ضعیفست واکثر محققین انکار این قول نموده اند واستدلال
کرده اند باینه)(لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون)(وبایه)(وجاعل الملائکة رسلا
زیرا که رسولان خدا از فسوق منزه هستند وباینکه ملائکه از نور مخلوقند وتناسل واکل وشرب
ایشان روا نیست وشبهه در ان نیست که ابلیس از اتش خلق شد چنانکه میگوید)(خلقتنی
من نار)(واو را نسل واولاد است چنانکه میگوید)(افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی
وبعضی از اول جواب داده اند باینکه مراد خازنان جهنم است چنانکه از اول ایه مفهوم میشود واز
دوم باینکه دلالت بر عصمت ندارد باینکه میشود مراد بعضی انها باشند واز سیم باینکه بودن
ایشان از اتش دلالت ندارد که از ملائکه نباشند زیرا که نار ونور دو جوهر مضی اند الا انکه نار

ملکدر

فرشته در پای منبرش جمع میشدند که علمائیکه جز خدا نمیدانست واو ایشانرا موعظه میکرد
وعلم می اموخت ودر مجالس خاص فضائل خود را برای ایشان حکایت میکرد وبراهین بران اقامه
مینمود وبالجمله در این مدت امر ابلیس بر ملائکه مخفی بود بلکه خود او نیز مغرور عبادت کامل
ان بود که احدی با او برابری نکند واگر خدا او را امر باطاعت دیگری نماید خلاف حکمت ملکیه مرتکب باشد
ولهذا در دل چنان گرفت که اگر او را باینگونه امر فرماید اطاعت نکند این بود تا انگاه که خدا کلیه
را بر پشت واو را در میانه ملئکه وطایف انداخت روزی ابلیس با گروهی از ملائکه بر این کلام گذشت
بایشان گفت که خدا از این گل شخصی خواهد افریند اگر او را بر ما تفضیل دهد ما را با طاعت او امر نماید
چه خواهید کرد گفتند هرچه خدا ما را امر فرماید چنان خواهیم ولکن ابلیس در دل گرفت که اطاعت نخواهم
کرد بلکه این شخص را هلاک خواهم کرد ولکن اظهار این مطلب را نزد ملائکه نکرد تا انوقت که خدا فضل
ادم را بر ملائکه ظاهر نمود بجز دادن ایشان را از انچه بر ایشان پوشیده بود از امر اسمانها وزمینها
وحقایق موجودات وخواص انها پس امر نمود ایشان را که ادم را سجده کنید یعنی اقرار بفضل او
نمایید با انکه او را قبله سجده من قرار دهید مانند کعبه یا او را تحیت وتعظیم نمایید بجهت انکه محل اثار
قدرت ومظهر انوار جمال وجلال ما است پس این امر محک نقد ایشان وکوره ازمایش ایشان گشت پس ملائکه
بی تامل بسجده در افتادند وابلیس چون بسته زنجیر هوا وغرور بود از سجده امتناع نمود وعرض کرد
(رب اعفني من السجود لادم وانا اعبدك عبادة لم يعبدكها ملك مقرب ولا نبي مرسل)
یعنی پروردگارا مرا از سجده ادم معذور دار من در عوض این سجده تورا عبادتی کنم که نه ملک
مقرب تواند ونه پیغمبر مرسل خطاب رسید که ای ابلیس (لا حاجة لي في عبادتك انما عبادتي
من حيث اريد لا من حيث تريد) یعنی مرا حاجت بعبادت تو نیست عبادت من ان است
که تو بخواهی یعنی باید عبادت موافق امر من وبطریق ماخوذ از من باشد نه بهوای نفس تو پس
با وعبادت سد که ای ابلیس چه تورا از سجده ادم مانع شد عرض کرد که بجهت انکه مرا بر او فضل
باشد زیرا که مرا از اتش نورانی خلق فرمودی واو را از خاک ظلمانی پس ترجیح او بر من موافق
عدل وحکمت نباشد) (خلقتني من نار وخلقته من طين)

سد عزازیلی از این مستی ابلیس | خواجه ام من نیز خواجه زاده ام
که چرا ادم شود بر من رئیس | صدهنر را قابل وامادهام

در هنر من از کسی کم نیستم | تا بخدمت پیش دشمن بیستم
من ز اتش زاده ام او از وحل | پیش اتش
مر وحل را چه محل | او کجا بود اندران روزی که من
صدر عالم بودم وفخر زمن | وابن اعتقاد
موجب کفر ابلیس شد که امر خدا را بی حکمت ومصلحت دانست وبراو اعتراض نمود نه انکه جحود وحدانیت خدا
را نموده باشد **ودر** کتاب احتجاج در جواب علی علیه السلام از شبهات زندیق مذکور است که
فرمود (فان ذلك كله لا يغني الا مع الاهتداء وليس كل من وقع عليه اسم الايمان كان حقيقا
بالنجاة مما هلك به الغواة فلو كان كذلك لنجت اليهود مع اعترافها بالتوحيد واقرارها
بالله ونجا سائر المقرين بالوحدانية من ابليس فمن دونه في الكفر) (یعنی مجرد عمل صالح
واسم ایمان کفایت نمیکند مگر بهدایت والا یهود نیز اقرار بتوحید دارند وهم چنین
ابلیس وامثال او پس باید انها نیز نجات بیابند با انکه مسلم نیست) (ومن سلم الامور لمالكها لم يستكبر
عن امره كما استكبر ابليس عن السجود لادم واستكبر اكثر الامم عن طاعة انبيائهم فلم ينفعهم
التوحيد كما لم ينفع ابليس ذلك السجود الطويل فانه سجد سجدة واحدة اربعة الاف عام
لم يرد بها غير زخرف الدنيا والتمكين من النظرة فكذلك لا تنفع الصلوة ولا الصدقة
الا مع الاهتداء الى سبيل النجاة وطرق الحق) (هر کس تسلیم نماید امرها را از برای مالک انها
از امر خدا تکبر نمیکند چنانکه ابلیس از سجده ادم تکبر نمود وچنانکه اکثر امتها از طاعت پیغمبران
خود تکبر کردند پس توحید ایشان ثمره بر ایشان نداشت چنانکه ابلیس را از سجده در عرض چهار هزار
سال کرد ثمره نبود جز زینت دنیا ومهلت داشتن ودر دنیا پس نماز وصدقه ثمره نکند مگر با
هدایت براه نجات وطریق حق **ودر** بعضی از کتب تفسیر در تفسیر ایه (ولقد خلقناكم ثم
صورناكم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس لم يكن من الساجدين قال ما منعك
الا تسجد اذ امرتك قال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين) که در سوره اعراف
مسطور است که اگر گویند چگونه گفت ما منعك وابلیس ممنوع نبود از سجده گوئیم انچه صارف
بود او را از سجده از اعتقاد باطل ان را مانع خواند بر توسع چنانکه داعی را حامل وباعث خوانند
وانکه حکایت جواب ابلیس باز کرد که او گفت مانع وصارف من ان بود که از او بهترم برای انکه مرا از اتش
افریدی واو را از گل خطا است هم در اصل وهم در علت برای انکه عبادت خدا را باشد ونفع مصلحت ما

وقدیم تعالی برای منفعت بنده فرماید و را نرسد که اعتراض کند از انجا که او مصلحت نداند و انکه
نیز مخلی بود در تعلیل تفضیل خود بر ادم برای انکه هر دو را خدا افرید بحسب مصلحت یکی را از اتش
و یکی را از گل و هیچ کدام را در ان اختیاری و فعلی نبود و تفضیل بچیزی باشد از جهت بنده بینی که گفت
(اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیکُمْ) (دیگر انکه مسلم نیست که اتش بهتر از خاک است برای انکه خیر و برکت
منافع باشد و منافع در خاک بیشتر است از اتش چه زمین مستقر ادمی و جمله حیوانات است و جای
متصرف و کشتن ایشان است مرده و زنده چنانکه گفت) (اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتًا اَحْيَاءً وَاَمْوَاتًا
و جای بذر حبوبات و تخم کارند را و یکی را هفتصد کند و بیشتر ده هدوشاعر گفت) (فالارض
معقلنا وكانت امنا فيها مقابرنا ومنها نخرج وعبد الله بن عباس گفت) (اَوَّلُ مَنْ قَاسَ اِبْلِيسُ
فَاَخْطَأَ الْقِيَاسَ فَمَنْ قَاسَ الدِّينَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِهِ قَرَنَهُ اللّٰهُ مَعَ اِبْلِيسَ) (اگر گویند چرا ابلیس اعتراض
کرد بر خدا با انکه او دانست که خدا جز حکمت و صواب نفرماید جواب گوییم که نزدیک ما چنان است که
ابلیس خداشناس نبود و در وقتیکه خدا را عبادت میکرد منافق بود برای انکه ارتداد با طلست و لقوله
تعالی وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (تمام شد کلام صاحب تفسیر و شاید که کفرش از ان روز بود که مغرور شد
بعبادت خود و قصد نافرمانی نمود در اطاعت عمر خودش چنانکه گذشت و حضرت صادق علیه
السلام فرمود) (اِنَّمَا خُلِّدَ اَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِاَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا اَنْ لَوْ خُلِّدُوا فِيهَا اَنْ
يَعْصُوا اللّٰهَ اَبَدًا وَاِنَّمَا خُلِّدَ اَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِاَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا اَنْ لَوْ بَقُوا
فِيهَا اَنْ يُطِيعُوا اللّٰهَ اَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِّدَ هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ الخ) (یعنی سبب انکه کفار مخلد در اتش
خواهند بود انستکه نیت و قصد ایشان در دنیا این بود که اگر همیشه در دنیا مخلد باشند
همیشه نافرمانی خدا نمایند و اهل ایمان که در بهشت مخلد میباشند بجهت انستکه قصد
ایشان اطاعت خدا است اگرچه همیشه در دنیا باشند پس هر یک از این دو طایفه بنیت خود
مخلد شدند و رسول خدا فرمود) (نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ
وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلٰى نِيَّتِهِ) (یعنی نیت مؤمن از عملش بهتر است زیرا که این نیت باعث صحت عملش
میباشد و نیت کافر از عملش بدتر است زیرا که باعث خلود در جهنم میشود و هر عمل کنند
بر نیتش عمل میکند یعنی اگر نیتش طاعت است عملش طاعت و اگر قصدش نافرمانیست عملش

عصیان میشود و شاید که مراد از اینکه شیطان از جمله کفار بود ان باشد که جاحد فضل خلیفه خدا
یعنی ادم صفی الله شد و کفر در لغت بمعنی پوشاندن است و الا بنابعید است که این ملک
در زمینها و اسمانها عبادت خدا کند و معلم ملائکه شود و با این وجود خداشناس نباشد و
لکن مستبعد نیست که غرور و کبر او را از فضل ادم کور نماید چنانکه بسیار کسان که در علم و زکا
بحد کمال بودند از روی غرور اعتراف بفضل اولیاء و انبیاء نمیکردند و بعضی صوفیه را گمان است
که شیطان سرامد همه موحدان است و او را سید الموحدین میگویند و بالجمله غرور شیطان
باعث از ان شد که ان نور معنوی که در وجود ادم ودیعت بود ندید بلکه ظاهر بدن خاکی او ز مشاهده
نور باطنی کور شد اول انکه کرد قیاسها نمود پیش انوار خدا ابلیس بود گفت نار از خاک
بی‌شک بهتر است من ز نار او ز خاک اکدرست پس قیاس فرع بر اصلش کنیم او ز ظلمت ما ز نور
روشنیم گفت حق نی بلکه لا انساب شد زهد و تقوی فضل را محراب شد این نه میراث
جهان فانی است که بانسابش بیابی جانیست بلکه این میراثهای انبیاست وارث این جانهای
اتقیا است و این کبر اول معصیتی بود که خدا بان عصیان شد و لهذا اکبر هم کبائر
گشت و حقیقت کبر اغماض از حق و اعتراف نکردن بانست عبد الاعلی میگوید که از حضرت صادق علیه
السلام پرسیدم که کبر چیست فرمود) (اَعْظَمُ الْكِبْرِ اَنْ تَسْفَهَ الْحَقَّ وَتَغْمِصَ النَّاسَ قُلْتُ وَ
مَا سَفَهُ الْحَقِّ قَالَ يَجْهَلُ الْحَقَّ وَيَطْعَنُ عَلٰى اَهْلِهِ) (یعنی عظیمترین مراتب کبر انستکه
حق را نشناسی و بر اهل حق طعن زنی و انحضرت فرمودکه در جهنم وادی است از برای متکبرین که او را
سقر میگویند وقتی بخدا از شدت حرارت شکایت کرد و از خدا خواست که اذن بدهد
که یک نفس بکشد پس نفس کشید همه جهنم را سوزانید شبهه نیست که بالاترین همه حقها حق
محمد و ال محمد است پس انکار ان بالاترین همه مراتب کبر است و شیطان نیز بهمین کبر رانده درگاه
شد و از این جهت که چون ابوبکر غصب حق علی نمود اول کسی که با او بیعت کرد شیطان بود یعنی
من از تو راضی هستم چنانکه من حق ادم را اغماض کردم که هیکل نور محمد و ال محمد بود تو حق ال محمد
را اغماض کردی کلینی ره در روضه کافی بسند خود از جابر روایت میکند که حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که) (لَمَّا اَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْغَدِيرِ صَرَخَ اِبْلِيسُ

فرح وغم ابلیس در غدیر خم

فی جنوده صرخة فلم یبق احد منهم فی بر ولا بحر الا اتاه فقالوا یا سیدهم ومولاهم ما ذا دهاک فما سمعنا لک صرخة اوحش من صرختک هذه فقال فعل هذا النبی فعلا ان تم لم یعص الله ابدا) (یعنی لز روز که رسول خدا دست علی را گرفت واظهار مقام او را بر خلق فرمود وامر خلافت او را محکم کرد در روز غدیر خم ابلیس فریاد سهمناکی بر آورد پس نماند در بر و بحر عالم شیطانی مگر آنکه بنزد او حاضر شدند وگفتند ای آقای ما چه حادثه رو داده که صیحه زدی که هرگز از تو چنین نشنیده بودیم گفت این پیغمبر کاری کرده که اگر بانجام برسد دیگر هرگز خدا عصیان نخواهد شد گفتند ای سید ما تو آن بودی که آدم صفی را فریب دادی که پدر این گروه است پس فریب ایشان بر تو سهل باشد پس شیطان باین سخن تسلی یافت) (فلما قال المنافقون انه ینطق عن الهوی وقال احدهما لصاحبه اما تری عیناه تدوران فی راسه کانه مجنون یعنون رسول الله صرخ ابلیس صرخة یطرب فجمع اولیائه فقال اما علمتم انی کنت لادم من قبل قالوا نعم قال آدم نقض العهد ولم یکفر بالرب وهؤلاء نقضوا العهد وکفروا بالرسول) (یعنی چون اهل نفاق بیکدیگر گفتند که آیا نمی بینی که چگونه چشمهای محمد در گردش است وگفتند که این کار را از روی میل خود وخواهش نفس خود کرد پیغمبر را در این کار نسبت بجنون دادند و نه از وحی خدا شیطان صیحه از روی طرب زد پس دوستان خود را جمع کرد وگفت آیا ندانستید که من آدم را فریب دادم گفت چرا میدانیم گفت آدم عهد خدا را در خوردن از شجره منهیه شکست ولکن کافر نشد واین جماعت عهد پیغمبر را شکستند وباو کافر شدند زیرا که او را نسبت بجنون دادند) (فلما قبض رسول الله واقام الناس غیر علی لبس ابلیس تاج الملک ونصب منبرا وقعد فی الوثبة وجمع خیله ورجله ثم قال لهم اطربوا لا یطاع الله حتی یقوم الامام) (یعنی چون رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم وفات کرد ومردم ابوبکر را بخلافت نصب کردند ابلیس تاج سلطنت خود را بر سر گذاشت وبر منبر خود را نصب کرد ودر علمهای ضلالت خود نشست وسواره وپیاده لشکر خود را در پای علم خود جمع کرد وبه ایشان گفت که طرب سازکنید که خدا اطاعت نخواهد شد تا آنکه امام بر حق نصب شود پس حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه این آیه را خواند که) (ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه

بیعت با شیطان

فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین) (وبعد فرمود) (کان تاویل هذه الایة لما قبض رسول الله والظن من ابلیس حین قالوا لرسول الله صلی الله علیه واله وسلم انه ینطق عن الهوی فظن بهم ابلیس ظنا فصدقوا ظنه) (یعنی تاویل این آیه بعد از وفات رسول ظاهر شد زیرا که ابلیس گمان ضلالت داشت باین قوم که میگفتند که رسول از روی هوای نفس تکلم میکند در حق علی وایشان ظن ابلیس را راست آوردند پس گمراه شدند ونیز بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت میکند که گفت آنوقت که رسول خدا وفات کرد مردم ابوبکر را خلیفه کردند من بخدمت علی علیه السلام رسیدم در حالیکه پیغمبر را غسل میداد پس او را از این واقعه خبر دادم وگفتم الان ابوبکر بر منبر رسول خدا نشسته است ومردم با او بیعت میکنند او راضی نمیشوند که کسی با او بیک دست بیعت کند مردم بدو دست او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان هل تدری من اول من بایعه علی منبر رسول الله) (ای سلمان آیا دانستی که اول کس که با او بیعت کرد کی بود عرض کردم ندانستم الا آنکه در سقیفه بنی ساعده بشر بن سعد ابو عبیده جراح وعمر با او بیعت کردند فرمود که از این نمی پرسم میگویم اول کس که بر منبر او را بیعت کرد کی بود گفتم نمیدانم) (ولکنی رأیت شیخا کبیرا متوکئا علی عصاه بین عینیه سجادة شدید التشمیر صعد الیه اول من صعد وهو یبکی) (یعنی ولکن پیر مردی را دیدم که بر عصای خود تکیه کرده بود ودر پیشانی او آثار سجده ظاهر بود واول کس بود که بر منبر بالا رفت وگریه میکرد ومیگفت) (الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رأیتک فی هذا المکان ابسط یدک فبسط یده فبایعه ثم نزل فخرج من المسجد) (یعنی حمد خدائی را که نمیرانید مرا تا تو را در این مکان دیدم بده بمن دست خود را تا با تو بیعت کنم پس ابوبکر دست خود را پیش آورد وآن پیر مرد با او بیعت کرد واز مسجد بیرون رفت حضرت فرمود) (هل تدری من هو) (آیا شناختی که آن شخص کی بود عرض کردم نه) (ذاک ابلیس اخبرنی رسول الله ان ابلیس ورؤساء اصحابه شهدوا نصب رسول الله ایای للناس بغدیر خم بامر الله فاخبرهم انی اولی بهم من انفسهم وامرهم ان یبلغ الشاهد الغائب فاقبل الی ابلیس ابالسته ومردة اصحابه فقالوا ان هذه امة مرحومة ومعصومة وما لک وما لنا علیهم من سبیل وقد علموا امامهم ومفزعهم بعد نبیهم فانطلق ابلیس کئیبا حزینا) (یعنی این پیر مرد ابلیس بود که با او بیعت کرد ورسول خدا مرا خبر داد که ابلیس وسرکردها

اصحابش در آن روز که رسول او را بر خلق امام کرد حاضر بودند و میشنیدند آنچه را در حق من پیغمبر فرمود پس خود
شیطان شدند و باو گرویدند و گفتند که این امت دیگر نافرمانی خدا نکنند ما و نور از ایشان دین سستی و زاهی بباشد
زیرا که امام و پیشوای خود را شناختند و دانستند که بعد از پیغمبر خود بکی رجوع نمایند پس شیطان در
آن روز محزون و مغموم رفت) (وَاَخبَرَنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ لَو قُبِضَ اَنَّ النَّاسَ
يُبَايِعُونَ اَبَا بَكرٍ فِي ظِلِّ بَنِي سَاعِدَةَ بَعدَ مَا يَختَصِمُونَ ثُمَّ يَأتُونَ المَسجِدَ فَيَكُونُ اَوَّلُ مَن بَايَعَهُ عَلَى
مِنبَرِي اِبلِيسُ فِي صُورَةِ رَجُلٍ شَيخٍ مُشَمِّرٍ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا ثُمَّ يَخرُجُ فَيَجمَعُ شَيَاطِينَهُ وَاَبَالِسَتَهُ
فَيَنخُرُ وَيَكسَعُ وَيَقُولُ كَلَّا زَعَمتُم اَن لَيسَ لِي عَلَيهِم سَبِيلٌ فَكَيفَ رَاَيتُم مَا صَنَعتُ بِهِم حَتَّى
تَرَكُوا اَمرَ اللهِ وَطَاعَتَهُ وَمَا اَمَرَهُم بِهِ رَسُولُ اللهِ ص) (یعنی و نیز رسول خدا مرا خبر داد که چون وفات
کند مردم در سقیفه بنی ساعده با ابابکر بیعت کنند و اول کسی که با او بیعت کند خواهد بود
که بصورت پیرمردی دامن برکرده بر منبر بالا رود و بیعت کند و بگوید آنچه ذکر شد و بعد بیرون
رود و لشکر خود را جمع نماید از سرور و نخوت برکشد و دست بر دست بر خود زند و با ایشان بگوید که شما گمان
کردید که مرا بر این امت راهی نیست پس دیدید که با ایشان چه کردم تا آنکه امر و اطاعت خدا را ترک
کردند و نافرمانی رسول نمودند و بالجمله پس چنانکه ابلیس از پیش نافرمانی خدا نمود در باب سجده آدم
این منافقان نیز پیش از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیت نافرمانی او را داشتند در باب
اطاعت علی علیه السلام و در دل چنان گرفتند که اگر رسول علی را بر ایشان امیر کرداند قبول نکنند
و سر از طاعتش بپیچند چنان کردند تا آنکه شایستگی علی را برای خلافت میدانستند چنانکه در خطبه
شقشقیه فرمود) (وَاللهِ لَقَد تَقَمَّصَهَا ابنُ اَبِي قُحَافَةَ وَاِنَّهُ لَيَعلَمُ اَنَّ مَحَلِّي مِنهَا مَحَلُّ القُطبِ
مِنَ الرَّحَى يَنحَدِرُ عَنِّي السَّيلُ وَلَا يَرقَى اِلَيَّ الطَّيرُ) (یعنی قسم بخدا که ابی بکر جامه خلافت را
پوشید و حال آنکه میدانست نسبت من بخلافت نسبت قطب است با آسیا یعنی چنانکه آسیا
بی قطب گردش نباشد امر خلافت را بی من نظام نباشد و رفعت منزلت من چون جاهای بلند
از جبال است که سیل از آنجا فرو میریزد و چون آسمان است که هیچ مرغ آنجا پرواز نتواند
کرد و تفصیل معنای این فقرات را در کتاب علیمیه ایراد نموده ام و ابن ابی الحدید از ابن عباس
حکایت کرده که گفت روزی بر عمر داخل شدم در ایام خلافتش و از برای او یک صاع خرما

بر روی حصیری نهاده بودند و میخورد مرا تکلیف کرد یکدانه برداشتم و او همه را خورد و سبوی آبی
در پیش او بود آن را نیز بیاشامید و بر بالش خود تکیه کرد و حمد خدا کرد پس گفت ای عبدالله پسر
عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی
میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان آب میکشد و مشغول
خواندن قرآنست گفت آیا از نفس او ادعای خلافت چیزی باقی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان
میکند که رسول خدا گاهی در حق او سخنی چند میگفت که اثبات حجتی نمیکرد و صریح نبود و
گاهی از جهت محبتی که با او داشت میل از حق بسوی باطل در باب او مینمود و در مرض موت
خواست تصریح باسم او کند من منع کردم او را برای شفقت بر امت و محافظت بر اسلام و بحق
خانه خدا که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و بر او خواهند شورید پس رسول خدا دانست
اینکه من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و در روضه
کافی از امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که فرمود) (فَقَالَ المُنَافِقُونَ عِندَ ذَلِكَ
بَعضُهُم لِبَعضٍ اَمَا يَكفِي مُحَمَّدًا اَن يَكُونَ قَهَرَنَا عِشرِينَ سَنَةً حَتَّى يُرِيدَ اَن يُحَمِّلَ اَهلَ بَيتِهِ عَلَى
رِقَابِنَا فَقَالُوا مَا اَنزَلَ اللهُ هَذَا وَمَا هُوَ اِلَّا شَيءٌ يَقُولُهُ يُرِيدُ اَن يَرفَعَ اَهلَ بَيتِهِ عَلَى
رِقَابِنَا وَلَئِن قُتِلَ مُحَمَّدٌ اَو مَاتَ لَنَنزِعَنَّهَا مِن اَهلِ بَيتِهِ ثُمَّ لَا نُعِيدُهَا فِيهِم اَبَدًا الخ)
یعنی بعد از آنکه رسول خدا از جانب خدا با ایشان فرمود که من بر رسالت خود اجری و مزدی نمی
خواهم مگر دوستی اهل بیت من اهل نفاق با یکدیگر گفتند که آیا کفایت نمیکند محمد را که مدت بیست
سال است که ما را بحکم خود کرده است و حال میخواهد که اهل بیت خود را نیز بر ما مسلط کرداند
و این چیزیست که او از پیش خود میگوید نه بفرمان خدا و اگر محمد وفات کند خلافت را از اهل بیتش
خواهیم گرفت و هرگز با ایشان نخواهیم داد و اطاعت ایشان نخواهیم کرد و در بعضی از
کتب مسطور است که آن روز که رسول خدا در غدیر خم علی را بر خلق ظاهر فرمود و عهد و میثاق
ولایتش را از ایشان گرفت و در این باب کمال اهتمام و مبالغه فرمود این خبر در اطراف منتشر
گردید حارث بن نعمان فهری بر ناقه خود سوار شد و بخدمت رسول آمد و گفت یا محمد امر کردی ما
را و گفتی که سیصد و شصت معبود را رها کنید و بگویید خدا یکیست بگفتیم و اطاعت کردیم

که بگو شید که من رسول خدا ایم گفتیم گفتی پنج نماز بجا آورید قبول کردیم گفتی ماه رمضان را روزه
بدارید گرفتیم گفتی زکوة مال بدهید دادیم گفتی حج کنید پذیرفتیم امر بجهاد فرمودی قبول
کردیم راضی نشدی با این جمله (حَتّی رَفَعْتَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّكَ وَرَفَعْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ عَلَیْنَا فَقُلْتَ مَنْ کُنْتُ
مَوْلاهُ فَهٰذَا شَیْءٌ مِنْكَ اَمْ مِنَ اللهِ) (یعنی تا اکر نبی بازوی علی را و بلندش کردی و بر ما تفضیلش
دادی و در حقش من کنت مولاه گفتی آیا این کار را از پیش خود کردی یا از جانب خدا مامور بودی
حضرت فرمود (وَاللهِ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ اَنَّ هٰذا مِنَ اللهِ) (یعنی بآن خدائیکه جز او خدائی نیست
قسم که این کار را از جانب خدا کردم چون حارث این بشنید پشت با حضرت کرد و رو براحله خود نهاد
و میگفت) (اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ هٰذا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ اَوِ
ائْتِنا بِعَذابٍ اَلیمٍ) (یعنی بار خدایا اگر اینکه محمد در باره علی میکوید حق است و از جانب تو است
بر ما از آسمان سنگ ببار یا ما را از نزد خود عذابی بفرست این سخن هنوز در دهانش بود که از آسمان
سنگی بیامد و بر فرق او خورد و در جای خود بمرد پس خدا این آیت نازل فرمود) (سَئَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ
واقِعٍ لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ مِنَ اللهِ ذِی الْمَعارِجِ) (یعنی سؤال کرد سؤال کننده از عذابی که واقع
است از برای کفار و از برای او دفع نیست **و در** بعضی از تفاسیر است که خود رحمت فرستاد
و این شخص عذاب خواست کفتند چون نور از رحمت نفعی نیست کس عذاب را از تو دافع نیست
بلی مجرد اینکه شخص اقرار بتوحید خدا نماید امر ایمانش درست نمیشود تا آنکه در مقام اطاعت پیغمبر
امتحان شود تا معلوم شود که شقی خواهد بود یا سعید و مجرد اقرار بخدا و پیغمبر نیز موجب اطمینان نمیشود
نمیشود تا آنکه در مقام اطاعت وصی امتحان شود و همچنین وصی بعد از وصی و چه بسیار کسان
که در مقام توحید ثابت قدم بودند و پای ایشان در مقام پیغمبر لرزید و مانند شیطان رانده شدند
و عملها ایشان حبط شد و چه بسیار مؤمنین بر پیغمبر که در مقام وصی بلا فصل حکم بکفرشان
شد و همچنین در جمیع اوصیا و توان گفت که هر مقامی کشف از مقام پیشین میکند پس آنکس که در مقام
نبوت کافر شد در مقام توحید نیز کافر بوده است اگر چه بحسب ظاهر اقرار . . . با او را شیطان که
وَکانَ مِنَ الْکافِرینَ) (نیز معلوم میشود و هر کس که در مقام ولایت کافر شد . . . از آن . . . ند
که در مقام نبوت نیز کافر بوده است و همچنین است اگر کسی قرضا انکار جمیع پیغمبران نمود

با ایشان اقرار کرد و لکن آخر پیغمبران را انکار کرد چنان باشد که همه پیغمبران را انکار کرده باشد
و عبادتش بهدر رود **و** صدوق ره در اعتقادات خود از رسول خدا روایت کند که فرمود
(مَنْ جَحَدَ عَلِیّاً اِمامَتَهُ بَعْدی فَکَاَنَّما جَحَدَ نُبُوَّتی وَمَنْ جَحَدَ نُبُوَّتی فَقَدْ جَحَدَ اللهَ رُبُوبِیَّتَهُ
یعنی هر کس امامت علی را بعد از من انکار کند پس گویا نبوت مرا انکار کرده است و آنکس که نبوت مرا
انکار کند گویا خدائی خدا را منکر شده است **و نیز** از آنحضرت روایت کرده که فرمود)
(اَلْاَئِمَّةُ مِنْ بَعْدی اِثْنا عَشَرَ اَوَّلُهُمْ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَآخِرُهُمُ الْقائِمُ طاعَتُهُمْ طاعَتی وَمَعْصِیَتُهُمْ
مَعْصِیَتی مَنْ اَنْکَرَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ اَنْکَرَنی) (یعنی امامان بعد از من دوازده نفر ند اول
ایشان علی و آخر ایشان قائم است طاعت ایشان طاعت من است و نافرمانی ایشان نافرمانی منست
و هر کس یکی از ایشان را انکار کند مرا انکار کرده باشد **و نیز** از صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود) (اَلْمُنْکِرُ لِآخِرِنا کَالْمُنْکِرِ لِاَوَّلِنا) (یعنی آنکس که آخر ما را منکر شود مثل آنکس است
که اول ما را انکار کرده باشد **و در** تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله مسطور است
که) (اِنَّ مَنْ لا یُؤْمِنُ بِالْقُرْآنِ فَما آمَنَ بِالتَّوْراةِ لِاَنَّ اللهَ اَخَذَ عَلَیْهِمُ الْاِیمانَ بِهِما لا یَقْبَلُ
الْاِیمانَ بِاَحَدِهِما اِلّا بِالْاِیمانِ بِالْآخَرِ فَکَذٰلِكَ فَرَضَ اللهُ الْاِیمانَ بِوِلایَةِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ
کَما فَرَضَ الْاِیمانَ بِمُحَمَّدٍ فَمَنْ قالَ آمَنْتُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَکَفَرْتُ بِوِلایَةِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ فَما آمَنَ
بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ) (یعنی هر کس بقرآن ایمان نیاورد بتورات ایمان نیاورده است زیرا که خدا ایمان
بهر دو را لازم کرده است و قبول نمیفرماید ایمان بیکی از آنها را مگر با ایمان بدیگری و همچنین است
خدا واجب کرده است ایمان بولایت علی علیه السلام را چنانکه واجب کرده است ایمان بمحمد
را پس هر کس بگوید که من ایمان بنبوت محمد دارم و بولایت علی علیه السلام کافرم پس بنبوت محمد نیز
ایمان نیاورده است) (اِنَّ اللهَ اِذا بَعَثَ الْخَلائِقَ یُنادی مُنادٍ رَبِّنا نِداءً تَعْریفِ الْخَلائِقِ فی
اِیمانِهِمْ وَکُفْرِهِمْ فَقالَ اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ وَمُنادٍ آخَرُ یُنادی مَعاشِرَ الْخَلائِقِ ساعِدوهُ
عَلی هٰذِهِ الْمَقالَةِ الخ) (یعنی چون روز قیامت شود منادی خدا در میان خلق ندا کند تا مؤمن
و کافر از هم جدا شوند پس اول منادی میگوید الله اکبر و منادی دیگر ندا میکند که ای معاشر
خلق هر چه این منادی میگوید بگوئید و او را مساعدت نمائید بر گفتار او پس در هر دو آنکسان که

دراینکه اقرار بولایت علی عمده است

بوحدت خدا اقرار نداشتند زبانشان لال میشود و نمیتوانند که این تکبیر را بگویند و سایر خلق
میگویند پس منادی دیگر باره ندا میکند که (اشهد ان لا اله الا الله) (پس همه مردم میگویند
این کلمه را مگر اهل شرک از بت پرستان و مجوسان و امثال اینها پس ایشان گنگ میشوند و باز دیگر
منادی ندا میکند که اشهد ان محمداً رسول الله پس یهود و نصاری که منکر رسالت محمد بودند زبانشان
باین کلمه نمیگردد و سایر خلق از مسلمانان این کلمه را میگویند پس منادی دیگر از عرصات محشر ندا
میکند که چرا این جماعت را که اقرار بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کردند بجانب بهشت نمی برید پس
ندا از جانب خدا میرسد که ایشان را ببهشت نبرید) (وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابی
طالب و آل محمد) (یعنی نگاه دارید این مردم را تا پرسش شوند از ولایت علی و اهل بیت طهارت)
الا ان امرهم مع الشهادة بمحمد شهادة اخری فاذا جاؤا بها فعظموا ثوابهم و اکرموا مآبهم
وان لم یاتوا بها لم ینفعهم الشهادة لمحمد بالنبوة و لا لی بالربوبیة فمن جاء بها فهو من
الفائزین و من لم یات بها فهو من الهالکین) (یعنی من امر فرمودم ایشان را علاوه
بر اقرار بمحمد اقرار دیگر پس اگر آن اقرار را نیز آورده اند ثواب ایشان را بزرگ و منزل ایشان را
نیکو کرداند و الا اقرار بمحمد ایشان را منفعتی نبخشد و نه اقرار بخدائی من پس رستگار آنکس است که این
اقرار را داشته باشد و هالک آنکس است که این اقرار را نکرده باشد و در این هنگام که این سخن را میشنوند
بعضی میگویند که علی را دوست میداشتیم و آل محمد را محب بودیم و در این سخن کاذبند و گمان میکنند
که این دروغ برای او منفعتی خواهد داشت و او را از این ورطه نجات خواهد داد پس گفته میشود که علی
علیه السلام در این مطلب شاهد است پس علی صلوات الله علیه میگوید که بهشت شاهد دوستان
من و دوزخ شاهد دشمنان من است پس هر کدام که در این دعوی صادق باشند باد بهشتی و
نسیم آن بجانب ایشان میوزد و او را برداشته ببهشت میرساند و در مقام قرب حق محلش میدهد و هر کس
که در این دعوی کاذب باشد سموم جهنم او را میرباید و بهوا بلندش میکند و باتش جهنم واردش
مینماید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی فرمود که تو بهمین طریق قسیم جنت و ناری باتش
میگوئی که این مال من است و او را مگیر و این مال تو است او را بگیر و تفصیل این مطلب نیز خواهد آمد
پس تا شخص بمقام امتحان نیاید صدق دعوایش معلوم ندارد هر کس را میسر است که دعوی نماید

اخراج ابلیس از آسمان

ولی نقیض دعوی باین معنی مشکل است) (احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون الخ
وکل یدعی وصلاً بلیلی و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا انبجست دموع من عیون تبین من
بکی ممن تباکی ان شغالی رفت اندر خم رنگ و اندر آن خم کرد یکساعت درنگ چونکه در آمد
پوستش رنگین شده که منم طاوس علیین شده بانگ طاوسان کنی گفتا که لا پس نهٔ
طاوس خواجه بوالعلا و بالجمله چون ابلیس پر تلبیس بر امر خدای حکمت اعتراض کرد و در سجدهٔ آدم
موافقت با سایر ملائکه نکرد و حال آنکه بنده باید جمیع اوامر خدا را از روی حکمت و مصلحت بداند
و در اطاعتش بی چون و چرا عزم را محکم کند چنانکه در یکی از حدیثهای خود پیغمبر ما چنانچه در مجالس
صدوق مذکور است که (یا ابن آدم اطعنی فیما امرتک و لا تعلمنی ما یصلحک) یعنی ای پسر آدم در هر
چه ترا امر فرمایم اطاعت من کن و یاد مده بمن آنچه مصلحت تو در آن است زیرا که من بمصالح امور داناترم و
در اینوقت امر شیطان بر ملائکه ظاهر شد و دانستند که او مطیع و منقاد نیست و معلوم آنها شد که او
صاحب غرور و گرفتار کبر و حسد و شرور است پس خطاب عتاب آمیز باو شد که) (فاخرج منها فانک
رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین) (یعنی چون تو خود را بر خلیفه ما ترجیح دادی و امر
ما را فرمان نبردی پس از آسمان که مسکن ملائکه منست که هرگز عصیان امری نمیکنند و از شوائب
نخوت و خودبینی دورند بیرون رو و پس تو از درگاه ما رانده شده و از دربار قدس مطرود و از باب رحمت ما
مردودی و بر تو است لعنت من تا روز قیامت و بعضی گفته اند که ضمیر منها راجع ببهشت است یعنی از
بهشت بیرون رو که جای عاصیان نیست و نیز میفرماید) (فاهبط منها فما یکون لک ان تتکبر فیها فاخرج
انک من الصاغرین) (یعنی پس از آسمان فرو شو و از مقام ملائکه بیرون شو زیرا که تو را استحقاق صفت کبریا نیست
یعنی این صفت مرا مخصوص است که خالق اشیاء و از هر نقص و حاجت مبرایم چنانکه فرمایند) (العظمة ردائی
والکبریاء ازاری الخ) (پس بیرون شو از آسمان یا بهشت که جای متکبران نیست زیرا که هر که تواضع کند
خدا بلندش کند و هر که تکبر نماید پستش نماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود) (لا یدخل الجنة
من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر) (یعنی داخل جنت نمیشود هر کس که بقدر مثقال ذره کبر در دلش
باشد) (انک من الصاغرین) (یعنی تو ای ابلیس از جمله ذلیلان و خواران هستی یعنی این ذلت و خواری
ثمره کبر و غرور تو است تکبر عزازیل را خوار کرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود) (والکبر

در مذمت تکبر

بردائه آنه فمن نازع الله ردائه اکبه الله الا سفالا) (یعنی کبر مخصوص خدا است پس هر کس منازعه کند با
خدا در این صفت خدا بهم میفرماید خدا او را مکر خواری و ذلت و نیز فرمود) (ان المتکبرین یجعلون فی
صورة الذر یتوطاهم الناس حتی یفرغ الله من الحساب) (یعنی محشور میشوند اهل کبر در روز
قیامت بصورت مورچه و پامال میکنند ایشان را مردم تا وقتی که خدا از حساب خلق فارغ میشود و نیز
فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه بر سر او لجامیست و ملکی او را نگاه داشته است پس چون تکبر میکند
ملک باو میگوید که پست شو خدا ترا پست کند پس آن شخص خود را در پیش خود بزرگ میبیند و
در نظر مردم پست می نماید و چون فروتنی میکند ملک باو میگوید که بلند شو خدا ترا بلند کند پس
او خود را در پیش خود پست می بیند و در نظر مردم بزرگ مینماید و اگر کسی گوید که اگر ابلیس ترک
اطاعت امر خدا فرمود آدم ع نیز ترک امتثال نهی خدا فرمود و عصیان چنانکه در ترک امر هست در ترک
نهی نیز هست پس چه شد که ابلیس رانده درگاه شد و مردود ابدی گشت و آدم ع مغفور و مقرب درگاه
و بعضی شد گوییم که این مطلب جوابهای بسیار دارد که بعضی از آنها خواهد آمد و از آنجمله است که
آدم ع استعداد آمرزش و توبه داشت و از آنجهت است که طالب توبه بود و انابه شد چنانکه خواهد آمد
و ابلیس را این استعداد نبود بلکه غرورش مانع شد از آنجمله است که هر عصیانی نسبت بخودش توبه دارد
مثلا ترک نماز تا قضای آن نشود توبه نباشد حق الناس تا رضای آنها حاصل نشود توبه میسر نگردد و کفر
تا ایمان نیاورد برطرف نشود و خواهی دانست که آدم از آنجهت مواخذ شد که تمنای مقام محمد و آل محمد کرد
و چون دانست که این معانی نیست که تمنای آن نشود بانوار ایشان ملتجی شد آمرزیده گشت و گناه ابلیس
آن بود که آدم را سجده نکرد و بر او تکبر نمود و توبه اش آن بود که پشیمان شود و سجده کند و سجده نکرد
و در بعضی از تفاسیر مسطور است که چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر
دنبال کشتی جای گرفت نوح فرمود ای ابلیس بواسطه استکبار خود را و مردم را هلاک کردی گفت اکنون
چکنم گفت توبه کن گفت آیا توبه من قبول باشد نوح عرض کرد بار الها اگر ابلیس توبه کند از او قبول میکنی
خطاب آمد که اگر قبر آدم را سجده کند توبه او را قبول کنم نوح این مطلب را با ابلیس اعلام کرد ابلیس جواب داد
که من آدم را وقتی که زنده بود سجده نکردم حالی که مرده است سجده خواهم کرد پس معلوم شد که فطرت
او مانع از توبه او است والا خدا عفا الذنوب است و در کتاب احتجاج از حضرت امام حسن

عسکری

ذکر غزوهٔ تبوک

عسکری علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود) (عصی الله ابلیس فهلک لما کان معصیته الکبر علی
آدم وعصی الله آدم باکل الشجرة فسلم ولم یهلک لما لم یقارن بمعصیته الکبر علی محمد وآله
الطیبین وذلک ان الله تعالی قال یا آدم عصانی فیک ابلیس وتکبر علیک فهلک ولو تواضع
لک لامری وعظم عز جلالی لافلح کل الفلاح کما افلحت وانت عصیتنی باکل الشجرة وعظمتنی
بالتواضع لمحمد وآل محمد فتفلح کل الفلاح وزال عنک وصمة الزلة فادعنی بمحمد وآله
الطیبین لذلک فدعا بهم فافلح کل الفلاح لما تمسک بعروتنا اهل البیت) (یعنی نافرمانی
کرد ابلیس خدا را پس کارش تباه و روزگارش تباه شد بجهت آنکه معصیتش تکبر بر آدم خلیفة الله
بود و نافرمانی کرد آدم بخوردن شجره منهیه پس نجات یافت بجهت آنکه تکبر بر محمد و آل محمد نکرد و خطاب
باو رسید که ای آدم ابلیس مرا در باب تو نافرمانی کرد و بر تو بزرگی نمود پس هلاک شد و خاسر گردید و هر
گاه از برای تو تواضع کرده بود و پاس جلال مرا نگاه داشته بود و مخالفت امر من نکرده بود هر آینه رستگار
میشد چنانکه تو رستگار شدی و تو نافرمانی من کردی ولکن تعظیم من نمودی باینکه تواضع کردی از برای محمد و
آل محمد پس رستگار شدی و زایل شد از تو عیب لغزش تو پس بخوان مرا بمحمد و آل محمد پس خواند خدا
را بایشان پس رستگار شد و بمقام بلند رسید بجهت آنکه متمسک شد بعروة الوثقی ما اهل بیت
عصمت و ملتجی شد بما خانواده نبوت و طهارت و این کلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در آنوقت که بغزوهٔ تبوک کوچ داده بودند فرمود در جواب منافقین که از فضل علی پرسیده بودند و
تبوک بتقدیم تای دو نقطه بر بای یک نقطه مضموم اسم قلعه و چشمه ایست که لشکر اسلام برای دفع لشکر
روم بانجا آمدند و این غزوه آخر غزوات آنحضرت بود و چون مشتمل است بر فضل آل محمد لا باس که مجملی
از آن ذکر نمائیم حکایت شده است در سال نهم هجری که قافله از شام بمدینه آمدند و اهل
مدینه را اعلام کردند که پادشاه روم با لشکر انبوه آهنگ مدینه دارند و این بجهت آن بود که نصاری
بقیصر روم نوشته بودند که محمد وفات کرد و تابعان او بسبب قحط متفرق شده اند اگر بخواهی مملکت
او را بی زحمت توانی متصرف شد پس قیصر چهل هزار کس بجانب مدینه فرستاد و چون این خبر به
پیغمبر رسید لشکری فراهم آورد اگرچه بسیاری عذر آوردند چنانکه تفصیلش مناسب این مختصر
نیست پس چون خواست که از مدینه بیرون شود علی بن ابی طالب را خواست و باو فرمود) (ان جبرئیل

آتانی وقال لی یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام ویخصک بالتحیة والاکرام ویقول لک
یا محمد اما ان تخرج انت ویقیم علی او یقیم انت ویخرج علی ولا بد من ذلک فان علیا قد ندبته
لاحدی اثنتین لا یعلم احد کنه جلال من اطاعنی فیهما وعظیم ثوابه غیری) (یعنی جبرئیل
بر من نازل شده وگفت ای محمد خدای علی اعلی ترا سلام میرساند وبتحیت واکرام مخصوص میفرماید
ومیفرماید که یا تو بیرون رو وعلی در مدینه بماند وخلیفهٔ تو باشد ویا آنکه تو در مدینه بمان و
علی برای دفع دشمنان بیرون رود وازیکی از این دو چاره نیست علی را برای یکی از این دو خواسته ام که هر کس
مرا در این دو اطاعت کند هیچکس بزرگی آن وثواب آنرا در نزد من نداند جز من پس علی را در مدینه گذاشت
وخود بیرون شد شاید حکمتش آن باشد که بدانند که علی علیه السلام بعد از من خلیفه خواهد بود
واز این جهت منبر ومحراب را باو سپرد وحراست مدینه وعشیرت خود را باو داد ووزنان خود را
فرمود که فرمان علی داشته باشید که او را بر شما خلیفه کردم ودر بعضی کتب است که جبرئیل پیغمبر را
خبر داد که در این سفر جنگ نخواهد شد پس علی را بجای خویش بگذار تا بدانند که خلافت بعد از تو مخصوص
اوست وشاید که گذاشتن علی علیه السلام بجهت آن بود که جمعی از منافقین که از رفتن همراه پیغمبر
تخلف کردند با خود قرار داده بودند که اگر پیغمبر در این سفر مغلوب شود یا سفرش بطول انجامد خانهٔ
آنحضرت را غارت کنند وعیالش را از مدینه بیرون کنند وبا بودن علی علیه السلام در مدینه
از انجام این عمل مایوس شدند واز روی نفاق یا مکر گفتند که پیغمبر را از علی ملال بهم رسیده
است که او را همراه نبرده است پس چون این سخنان بگوش علی علیه السلام رسید سلاح جنگ در
پوشیده وخود را برسول صلی الله علیه وآله وسلم رسانید) (وقد وجد مما قالوا فیه) (یعنی
آنحضرت را از این سخن محزون ورنجیده شده بود) (فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ما اشخصک یا علی عن مرکزک) (یعنی رسول خدا باو فرمود چه چیز ترا از جای خود برخیزانید)
علی عرض کرد) (بلغنی عن الناس کذا وکذا) (یعنی رسید بمن از منافقین چنین سخنان ودر
بعضی روایات است که عرض کرد) (یا نبی الله زعم المنافقون انک انما خلفتنی استثقالا
یعنی اهل نفاق گمان کرده اند که تو مرا واگذاشته از روی عداوت پس رسول خدا باو فرمود) (اما
ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی) (یعنی آیا راضی نیستی که تو

مرا بمنزلهٔ هرون باشی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نیست ودر روایتی دیگر رسول خدا باو فرمود) (ارجع
یا اخی الی مکانک فان المدینة لا تصلح الا بی او بک فانت خلیفتی فی اهل بیتی ودار هجرتی
اما ترضی ان تکون منی الخ) (یعنی بجای خود برگرد ای برادر من بدرستیکه مدینه نظم نمیگیرد الا بوجود
من یا تو پس توئی خلیفهٔ من در اهل بیت من ودر خانه هجرت من وتو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی پس علی
علیه السلام بمدینه برگشت ودر دیوان علوی باین مطلب اشاره شده است که میفرماید

الا یا عدا الله اهل النفاق — واهل الاراجیف والباطل
یقولون لی قد قلاک الرسول — فخلاک فی الخالف الخاذل
وما ذاک الا لان النبی — جفاک وما کان بالفاعل
فسرت وسیفی علی عاتقی — الی الراحم الحاکم الفاضل
فلما رآنی هفا قلبه — وقال مقال الاخ السائل
امم ابن عمی فانبأته — بارجاف ذی الحسد عل
فقال اخی کنت من دونهم — کهرون موسی ولم یأتل

ودر این غزوه بود که منافقین تدبیر قتل پیغمبر وعلی را نموده بودند پس جمعی از ایشان بجهت کشتن علی علیه السلام در
مدینه ماندند وجمعی نیز از ایشان همراه پیغمبر رفتند حضرت امام حسن عسکری ع فرموده (لقد رام
الکفرة الفجرة لیلة العقبة قتل رسول الله علی العقبة ورام من بقی من مردة المنافقین
بالمدینة قتل علی بن ابی طالب ع فما قدروا علی مغالبة ربهم حملهم علی ذلک حسدهم لرسول الله
فی علی ع لما فخم من امره وعظم من شأنه) (یعنی کفار فجار در شب عقبه قصد کشتن رسول خدا
کردند وآن منافقین که در مدینه مانده بودند قصد کشتن علی را نمودند پس نتوانستند که بر خدا
غالب شوند وواداشت ایشانرا براین قصد حسد ایشان بر علی بجهت آنکه رسول خدا شأن علی
را بزرگ کرده بود واو را بر سایر مردم فضیلت داده بود وبالجمله چون علی از مدینه بیرون رفت
منافقین دانستند که علی مراجعت خواهد کرد) (فدبروا علیه ان یقتلوه وتقدموا ان یحفروا
له فی طریقه حفیرة طویلة قدر خمسین ذراعا ثم غطوها بخصر رقاق ونثروا فوقها
یسیرا من التراب بقدر ما غطوا به الخصر وکان علی طریق علی الذی لا بد له من سلوکه
علیه لیقع هو ودابته فی الحفیرة التی عمقوها وکان حوالی المحفور ارض ذات حجارة
ودبروا علی انه اذا وقع مع دابته فی ذلک المکان کبسوه بالاحجار حتی یقتلوه) (یعنی

پس منافقین تدبیر کردند که علی را بکشند پس بر هم کنند و که لابد از انجا باید بگذرد در چاهی عمیق
کندند که پنجاه ذراع بود پس پوشانیدند سر انچاه را بچوبهای نازک و بر روی انها خاک کمی بریختند و
بقدر یکران پنهان پیدا نباشد و در حوالی انچاه سنگستان بود و تدبیر کرده بودند که چون علی علیه السلام
بامر کبش بچاه افتد انچاه را با سنگ پر کنند تا علی را بکشند پس چون امیر المؤمنین ع نزدیک بان موضع
رسید (لوتی فرسه عنقه واطاله الله فبلغت جحفلته اذنیه وقال یا امیر المؤمنین حفر
لک ههنا ودبر علیک الحتف وانت اعلم فلا تمر فیه) (یعنی اسب انحضرت گردن خود را
بلند کرد و خدا انقدر گردن ان اسب را بلند نمود که لبهای او بگوش انحضرت رسید و عرض کرد که
یا امیر المؤمنین اینجا برای تو چاهی کنده اند اکنون تو بهتر میدانی از اینجا تو مگذر) پس علی فرمود
(جزاک الله من ناصح خیرا) (یعنی خدا ترا جزای خیر دهاد که مرا نصیحت دادی و خیرخواهی مرا
مینمودی) پس انحضرت امدند تا بانمکان رسیدند اسب از گذشتن بر انموضع ترسید علی علیه السلام
باو فرمود (سر باذن الله سالما سویا عجیبا شانک بدیعا امرک) (یعنی بگذر از این مکان باذن
خدا بسلامت تا امر عجیب و غریب از تو مشاهده شود پس ان اسب از انجا سالم بگذشت و خدا انمکان
را در زیر پای او سخت و صلب گردانید مانند سایر زمینها پس اسب سر بلند کرد و لبهای خود را بر گوش
علی علیه السلام گذاشت و عرض کرد (ما اکرمک یا مولای علی رب العالمین اجازک علی هذا
المکان الخاوی) (یعنی چه قدر عزیزی و مکرمی نزد پروردگار عالمیان که از چنین جای تو را گذرانید
علی فرمود که تو را نیز سلامت داد که خیرخواهی من کردی و در این حال جمعی با علی بودند بعضی در پیش
و بعضی از عقب انحضرت مرکب را برگردانید و فرمود (اکشفوا عن هذا المکان) (یعنی این
مکان را بگشایید و خاک را از او برطرف کنید چون انمکان را گشودند چاهی دیدند که احدی از او نمیگذرد
مگر انکه در او میافتد پس همه تعجب نمودند علی علیه السلام از ایشان پرسید که ایا میدانید
که کی این کار را کرده است گفتند نمیدانیم فرمود اسب من که بر او سوارم میداند پس فرمود ای اسب
(کیف هذا ومن دبر هذا) (یعنی این کار چگونه بوده است و کی این کار کرده است عرض کرد یا امیر
المؤمنین چون مردم خواهند که محکم کنند امری را که خدا او را شکسته میخواهد و یا شکسته نمایند
امری را که محکم میخواهد اراده خدا بر اراده خلق غالب شود یعنی منافقین خواستند که تو را

بکشند و خدا نخواست که با بی باشی و این کار انکه دیدی و فلان کرده اند هر یک را اسم برد تا ده نفر و ذکر کردند
اینکار را مگر بخواهش و موافقت بیست و چهار نفر که الان یا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
سفرند و ایشان اراده کشتن رسول را دارند بر عقبه دبّه و خدا حفظ خواهد کرد و غالب نشوند
بر ولی خدا کافران پس بعضی مردم بانحضرت گفتند که این مطلب را برسول خدا بنویس و بقاصد بدهند
روی نما تا انحضرت مطلع شود علی ع فرمود ان رسول الله الی محمد اسرع من رسولی وکتابه الیه
اسبق فلا یهمنکم هذا) (یعنی قاصد و نامه خدا بمحمد زودتر از پیک و نامه من میرسد و این خبر
را جبرئیل برسول خدا رسانید در عقبه ذی فتق پس انحضرت لشکر خود را جمع نمود و فرمود
اینک جبرئیل امین مرا از جانب رب العالمین خبر میدهد که با علی چنین و چنان کردند و
خدا کید ایشان را دفع نمود بلطف خود پس قصه علی را از اول تا باخر برای ایشان نقل فرمود
و ان بیست و چهار نفر از منافقان چون این سخنان شنیدند با یکدیگر گفتند که (ما امهر محمد
بالمخرقة فلو ان فخامسرجا اتاه او عیرا من المدینة من اهله اتاه وقع علیه ان علیا قتل
بحیلة کذا وهو الذی واطانا علیه اصحابنا فهو الان لما بلغه کتم الخبر وقلب علی صیده
یرید ان یسکن من معه لان لا یمدوا ایدیهم علیه والله ما لبث علیا بالمدینة الاحینه
ولا اخرج محمد الی ههنا الا حینه وقد هلک علی وهو ههنا هالک لا محالة) (یعنی چه استاد
کرده است محمد را بخرقه و حیله مکر کلب شده و با مرغ شده روی از جانب اهل این خبر را باور
است که علی کشته شده است بکینه فیمان ما که با ایشان قرار داده بودیم اکنون چون خبر باو رسیده
استاد را میپوشاند و ضدان را ظاهر میکند تا دل لشکر با خود ساکن کرده اند و کسی بر او دست
درازی نکنند قسم بخدا که علی را در مدینه نگاه نداشت مکر برای اجل او و محمد را بیرون نکرد مگر این
او کشته شده است علی در مدینه و محمد نیز البته در اینجا کشته خواهد شد) (ولکن تعالوا حتی
نذهب الیه ونظهر له السرور بامر علی علیه السلام لیکون اسکن لقلبه الینا الی ان نمضی
فیه تدبیرنا) (یعنی ولکن بیایید تا نزد او برویم شادی نمائیم بامر علی علیه السلام تا بما
خاطر جمع شود پس کیسه تو را در باره او بانجام رسانیم پس بخدمت ان حضرت رسیدند و او را بر
سلامت علی تهنیت گفتند و از روی نفاق و شیطنت عرض کردند (یا رسول الله اخبرنا

سؤال منافقين از فضل علی

عن علی علیه السلام أ هو افضل ام الملائكة المقربون) (یعنی خبر بده ما را که علی افضل و شانش بالاتر است یا ملائکه مقربین خدا حضرت فرمود) (وهل شرفت الملائكة الا بحبها لمحمد وعلی وقبولها لولايتهما وانه لا احد من محبی علی نظف قلبه من قذر الغش والدغل والغل ونجاسات الذنوب الا كان اطهر وافضل من الملائكة وهل امر الله الملائكة بالسجود لآدم الا لما كانوا قد وضعوه فی نفوسهم انه لا یصیر فی الدنیا خلق بعدهم اذا رفعوا عنها الا كانوا هم افضل منهم فاراد الله ان یعرفهم انهم قد اخطأوا فی ظنونهم واعتقاداتهم) (یعنی وآیا شرافت داده شد ملائکه مگر بسبب محبت محمد و علی و قبول ولایت این دو و نیست احدی از دوستان علی که از لوث اخلاق رذیله پاک و از نجاسات معاصی مبرا باشد الا آنکه او از ملائکه بهتر است چه جای امام فرمود ملائکه را بسجده آدم مگر بجهت آنکه ایشان در پیش خود چنان گمان کرده بودند که بعد از ایشان فاضلتر و بهتری نخواهد بود پس خدا خواست که خطای ایشان را واضح گرداند) (فخلق آدم وعلمه الاسماء كلها ثم عرضها عليهم فعجزوا عن معرفتها فامر الله آدم ان ینبئهم بها وعرفهم فضله فی العلم علیهم) (یعنی پس خلق فرمود آدم را و تمامت اسماء را باو تعلیم کرد و بعد ظاهر نمودن اسماء را بر ایشان و از معرفت آنها عاجز شدند پس آدم را امر فرمود که ایشان را خبر دهد از این اسماء و شناسانید خدا فضل آدم را بر ایشان در علوم و این اشاره است بآنچه از پیش ذکر کردیم) (ثم اخرج من صلب آدم ذریة طیبة منهم الانبیاء والرسل والخیار من عباد الله افضلهم محمد ثم آل محمد ومن الخیار الفاضلین اصحاب محمد وخیار امة محمد فعرف الملائكة بذلك انهم افضل من الملائكة اذا احتملوا ما حملوه من الاثقال وقاسوا ما هم فیه الخ) (یعنی پس بیرون آورد از صلب آدم فرزندان پاک زاد او را که از آنجمله پیغمبران و نیکان بنده گان خدا باشند و افضل ایشان محمد و آل محمدند و خوبان اصحاب و امتش نیز از خیار و افاضلند پس ملائکه بسبب این دانستند که ایشان از ملائکه افضلند اگر متحمل ارتکالیف شوند و با نفس و شیطان مجاهده نمایند و رنج عیال و مقاساة شدائد و ترس از دشمن داشته باشند و در طلب حلال برای عیال طی مسافات و قطع جبال و تلال نمایند و مشقت مخاطره و ترس دزدان و ظالمان داشته باشند) (فعرفهم الله ان الخیار من المؤمنین هذه البلایا الخ) (یعنی پس

در فضل امت محمد

اعلام کرد خدا ملائکه را که نیکان از اهل ایمان آنکه مبتلا بلاها میشوند با شیاطین نبرد میکنند و ایشان در فرامید هند با نفس اماره جهاد میکنند و او را از شهوات منع مینمایند با آنکه ترکیب شده است در ایشان از شهوت و مردی و دوستی لباس و طعام و عزت و ریاست و فخر و با آنکه راه یافته است شیطان و با ایشان و همچنین لشکر ایشان متحمل همه این مکاره و شدائد هر از اینها میشوند) (قال الله یا ملائکتی انتم من جمیع ذلك بمعزل لا شهوات الفحولة تزعجكم ولا شهوة الطعام تحفزكم ولا الخوف من اعداء دینكم ودنیاكم ینحت فی قلوبكم ولا لابلیس فی ملكوت سمواتی وارضی شغل فی اغواء ملائكتی الذین عصمتهم منه) (یعنی خدا بملائکه فرمود ای ملائکه من شما از جمیع این محنتها دورید و از زحمتهای دنیا آسوده اید نه شهوت مردی شما را بحرکت می آورد و نه میل طعام شما را حقیر میگرداند و نه ترس از دشمنان دین و دنیا در دلهای شما راه می یابد و نه ابلیس را در ملکوت من کاری باشد در گمراه کردن ملائکه من که حفظ فرموده ام ایشان را از شر شیطان) (یا ملائکتی فمن اطاعنی منهم وسلم دینه من هذه الآفات والنكبات فقد احتمل فی جنب محبتی ما لم تحتملوا واكتسب من القربات الی ما لم تكتسبوا) (یعنی ای ملائکه من پس هر کس از اهل ایمان که اطاعت من کند و دینش را نگاه دارد از آفات و ابتلا در این محنتها پس متحمل شده است در راه محبت من چیزی را که شما ها متحمل نشده اید و تحصیل نموده است از ثوابها چیزی را که شما ها تحصیل نکرده اید زیرا که عبادت با این همه موانع لا محاله صعب تر است از عبادتیکه هیچ مانع ندارد) (فلما عرف الله ملائكته فضل خیار امة محمد وشیعة علی وخلفائه واحتمالهم فی جنب محبة الله وربهم ما لا تحتمله الملائكة ابان بنی آدم الخیار المتقین بالفضل علیهم فلذلك قال فاسجدوا لآدم لما كان مشتملا علی انوار هذه الخلائق الافضلین) (یعنی پس چون شناسانید خدا فضل نیکان امت محمد و شیعیان علی علیه السلام و خلفای او را بر ملائکه و آنکه ایشان متحمل میشوند در راه محبت خدا چیزهائی را که ملائکه متحمل آن نمیشوند ظاهر فرمود فضل خوبان بنی آدم بر ملائکه و از این جهت ایشان را امر فرمود که آدم را سجده کنند برای که انوار این نیکان در صلب او بودند) (ولم یكن سجودهم لآدم انما كان آدم قبلة لهم یسجدون نحوه لله وكان لذلك معظما مبجلا) (یعنی ایشان آدم را سجده نکردند که او را معبود دانند

هکذا

بلکه آدم را مانند کعبه قبله سجود خود قرار داد و از این جهت آدم با شرافت شد مانند کعبه
(وَلا یَنبَغی لِأَحَدٍ اَن یَسجُدَ لِغَیرِ اللّٰهِ یَخضَعُ لَهُ خُضُوعَهُ لِلّٰهِ وَیُعَظِّمُهُ بِالسُّجُودِ لَهُ کَتَعظِیمِهِ لِلّٰهِ) (یعنی
روا نباشد از برای احدی اینکه غیر خدا را سجده نماید و از برای او خاضع شود چنانکه از برای
غیر خدا خاضع میشود و تعظیم نماید از برای او چنانکه از برای خدا تعظیم میکند) (وَلَو اَمَرتُ اَحَدًا
اَن یَسجُدَ لِغَیرِ اللّٰهِ لَاَمَرتُ ضُعَفاءَ شیعَتِنا وَسائِرَ المُکَلَّفینَ مِن شیعَتِنا اَن یَسجُدُوا لِمَن
تَوَسَّطَ فی عُلُومِ الاَوصِیاءِ سَیِّدَهُم وَصِیَّ مُحَمَّدٍ ﷺ وَمَحَضَ وِدادَ خَیرِ خَلقِ اللّٰهِ عَلِیٍّ بَعدَ مُحَمَّدٍ
وَاحتَمَلَ المَکارِهَ وَالبَلایا فِی التَّصریحِ بِاِظهارِ حُقُوقِ اللّٰهِ وَلَم یُنکِر عَلَیَّ حَقًّا اَرقُبُهُ عَلَیهِ
وَقَد کانَ جَهِلَهُ اَو اَغفَلَهُ) (یعنی اگر کسی را رخصت بودی که غیر خدا چون خدا سجده کند
هر اینه امر میفرمودم مردم را که سجده کنند عالم بعلوم همه اوصیاء و واسطه دانستن علمهای ایشان
و سید ایشان علی را که بهترین خلق خدا است بعد از من و صرف محبت خدا است و متحمل شده است بلاها
و مشقتها را در اظهار حقوق خدا و انکار نکرده است هیچ حقی را نه از جهالت و نه از غفلت و
بعد حضرت رسول فرمود) (عَصَی اللّٰهَ اِبلیسُ فَهَلَکَ) (تا آخر آنچه ذکر شد با ترجمه اش و چون
پیغمبر خواست که از این منزل کوچ دهد منادی خود را امر فرمود که ندا کند که احدی بر پیغمبر سبقت
نگیرد و از عقبه نگذرد تا پیغمبر از آنجا بگذرد و این بجهت آن بود که پیغمبر دانسته بود که جماعتی از
منافقین با خود قرار داده اند که در عقبه کمین کنند و چون پیغمبر از آن بگذرد او را شهید نمایند و از
جمله آن جماعت بود ند و در بسیاری از کتب مذکور است که این واقعه بعد از رجوع
از تبوک بود پس حذیفه را فرمود که در پای عقبه بنشیند و ببیند که کی از عقبه میگذرد حذیفه عرض
کرد که من میترسم که بر من مطلع شوند و مرا بکشند رسول فرمود که چون بپای عقبه میرسی نزد سنگی که
از همه سنگها بزرگتر است برو و با و بگو که (اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یَأمُرُکَ
اَن تَنفَرِجَ لی حَتّی اَدخُلَ جَوفَکَ ثُمَّ یَأمُرُکَ اَن تَنثَقِبَ فیکَ ثُقبَةً اُبصِرُ مِنهَا المارّینَ وَیَدخُلُ
عَلَیَّ مِنهَا الرَّوحُ لِئَلّا اَکُونَ مِنَ الهالِکینَ فَاِنَّها تَصیرُ اِلی ما تَقُولُهُ لَها بِاِذنِ اللّٰهِ رَبِّ العالَمینَ)
یعنی رسول خدا ترا امر میفرماید که شکافته شوی تا من در جوف تو داخل شوم و نیز ترا میگوید که
چنان فراهم آئی که سوراخی از تو بماند تا منافقین که از عقبه میگذرند ببینم و از آن سوراخ روح

هوا داخل شود تا هلاک نشوم پس چون حذیفه این پیام بآن سنگ رسانید از هم باز شد و حذیفه
را در جای خود داد بهمان طریق که پیغمبر فرموده بود پس نظر کرد دید که بیست و چهار نفر بر شترهای
خود سوار میآیند و بیکدیگر میگویند هر که را در اینجا ببینید او را بکشید تا خبر پیغمبر نرسد هر کس
برگردد و ببالای این عقبه نیاید تا مگر در روز پیش تدبیرها باطل شود و تمام این سخنان را حذیفه
بشنید پس آن جماعت متفرق شدند بعضی بر کوه بالا شدند و در آن راه که از آنجا عبور مینمایند کمین کردند و
بعضی در سفح جبل ایستادند از راست و چپ میگفتند الان محمد هلاک میشود چو تنها باین جا
برسد و اصحابش با او نباشند و چون ایشان در عقبه رفتند آن سنگ با حذیفه بسخن آمد با و
گفت الان بشتاب و این سخنان را با رسول خدا بازگو حذیفه گفت میترسم که مرا ببینند سنگ گفت آنکس
که ترا در من جای داد ترا نیز بسلامت به پیغمبر برساند پس حذیفه بیرون آمد خدا او را بصورت
مرغی کرد پرواز کنان نزد پیغمبر آمد و بصورت اول برگشت و آنچه دیده و شنیده بود بعرض
آنحضرت رسانید رسول فرمود با اینها را شناختی گفت که صورت خود را ملثم بسته بودند
ولکن چون مکان را خلوت دیدند لثام برداشتند و همه را شناختم پس اسمهای آنها را تا آخر
حضرت عرض کرد تا بیست و چهار نفر پس آنحضرت فرمود اگر خدا نخواهد که محمد را نگاه دارد همه خلق
نتوانند که او را آسیبی رسانند (اِنَّ اللّٰهَ بالِغُ اَمرِهِ فی مُحَمَّدٍ وَلَو کَرِهَ الکافِرُونَ) پس رسول خدا بر
ناقه خود سوار شد و حذیفه و سلمان و عمار همراه او شدند یکی مهار شترش را گرفت و یکی
از عقب میراند و یکی در جانبش میآمد آن منافقین در بالای عقبه دبهای چند را که سنگ در آنها
گذاشته بودند از بالای عقبه غلطانیدند تا شتر رسول رم کند و رسول را بیاندازد پس آمد باب
چون نزدیک رسول میرسید بلند میشد و از شتران حضرت میگذشت بطریقیکه آن شتر صدای
آنها را نمیشنید پس آنحضرت بسلامت از آنجا بگذشت و عمار را فرمود که بر سر عقبه رو و عصا
بر شتران ایشان بزن پس عمار رفت و شتران ایشان را بر ماند و ایشان از شتران در افتادند
بعضی را بازو شکست و بعضی را پا و بعضی را پیشانی) (فَاشتَدَّت لِذٰلِکَ اَوجاعُهُم فَلَمّا جُبِرَت
وَاندَمَلَت بَقِیَت عَلَیهِم آثارُ الکَسرِ اِلی اَن ماتُوا) (یعنی دردهای ایشان سخت شد و چون
جراحتهای ایشان بهبودی حاصل کرد آثار آن تا وقت مردن ایشان باقی ماند و حضرت امام حسن

عسکری علیه السلام فرمود) (وَلِذٰلِكَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فی حُذَیْفَةَ وَأَمِیرِ الْمُؤْمِنِينَ
إِنَّهُما أَعْلَمُ النّاسِ بِالْمُنافِقِينَ) (یعنی از این جهت رسول الله فرمود که حذیفه و علی اعلم مردمند بمنافقین
و در روایتی است که رسول خدا در حق این گروه نفرین فرمود که خداوندا این جماعت را بمرض دبیله
بمیران و دبیله شعلهٔ آتشی است که در دل ایشان میافتاد و سبب هلاک ایشان میشد و بعضی گفته اند
که واقعه عقبه در مراجعت از حجة الوداع که علی را بخلافت نصب فرمود نیز واقع شد و بالجمله در این آیات
تصریح است باینکه سبب و سپاهی شیطان همان تکبر بود و چون آدم علیه السلام متواضع شد از برای
محمد و آل محمد امر زینه گشت و بعضی گویند که این مطلب یعنی رانده شدن ابلیس و قبول شدن توبه آدم
تقدیر خدا بود خواسته و چنین شود و این چنین تر تیبش را کسی نمیداند و در بعضی اخبار وارد است
که خدا امر فرمود ابلیس را بسجده و خواست که سجده نکند و نهی فرمود آدم را از خوردن گندم و گندم بخورد
و بالجمله چون خدا ابلیس را لعنت فرمود و از صف ملائکه اش دور نمود همه ملائکه را امر فرمود که بر او
لعنت کنند و از او تبری جویند و چون ابلیس از رحمت خدا مأیوس گشت عرض کرد) (أَنْظِرْنِي إِلى
يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (یعنی مرا تا حشر مهلت ده تا روز قیامت و بعضی گفته اند که عقوبت مرا تأخیر
بینداز تا قیامت) (قالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) (یعنی خدا باو فرمود
که تو از جمله آنکسانی که مهلت داده شده تا آن وقتی که نزد من معلوم است که وقت ظهور حضرت
قائم باشد که بدست آنحضرت هلاک میشود پس دعای ابلیس در وقت سؤال او اجابت نشد همانا
روز بعث روز قیامت است نه زمان ظهور قائم علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که فرمود) (أَنْظِرْهُ إِلى يَوْمٍ يُبْعَثُ فِيهِ قائِمُنا فَإِذا بَعَثَ اللهُ قائِمَنا كانَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ
وَجاءَ إِبْلِيسُ حَتّى يَجْثُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلى رُكْبَتَيْهِ فَيَقُولُ يا وَيْلَهُ مِنْ هٰذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِناصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ
عُنُقَهُ) (و بروایتی او ما بین نفخهٔ اولی و ثانیه میمیرد و در بعضی از کتب تفسیر مسطور
است که اگرچه غرض ابلیس در مهلت خواستن این بود که خلق را گمراه کند لکن خدا را از دادن امهال
غرض این بود که تا تعریض کند او را بمنزلت ثواب وقت توبه و اعتذار را بر او موسع کرد اما اینکه او اختیار
توبه و ایمان نکند از خدا نباشد از او باشد بسوء اختیار و اما علم خدا بآنکه اختیار توبه و ایمان نخواهد
کردن مانع نباشد خدا را از این فضل برای این غرض و حامل و باعث نبود بر آن و چه چه علم تعلق دارد

بِشَیْءٍ عَلى ما هُوَ بِهِ و او را بر وجهی و صفتی نگرداند و چون این رانده شدن را بسبب آدم دانست با آدم
و آدمیان کینه ورزید عرض کرد) (فَبِما أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمانِهِمْ وَعَنْ شَمائِلِهِمْ وَلا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ) (یعنی پروردگارا بسبب
آنکه مرا بسبب تکبرم از درگاه راندی و حکم بضلالت و خواری من کردی قسم بتو که بر سر راه مستقیم بنشینم
و ایشان را از راه راست براه کج بگردانم پس بایشان احاطه نمایم از جمیع جهات ایشان از پیش و پس و
راست و چپ ایشان و بعضی گفته که مراد از پیش رو دنیا است و از خلف آخرت و از طرف راست حسنات
و از طرف چپ سیئات است و در روایتی است که مراد از) (ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ) آنکه
کار آخرت را در چشم ایشان خوار گردانم) (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) (آنستکه بگویم مال جمع کنند و بآن
بخل نمایند حق خدا و خلق را ادا نکنند تا بوارثان ایشان رسد بعد از مردن ایشان و مراد از) (أَيْمانِهِمْ)
آنستکه در امر دین بر ایشان شبهه القا نمایم و مراد از) (شَمائِلِهِمْ) (آنستکه و بعضی
گفته اند که مراد از) (مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ) (آنستکه ایشان را اغوا کنم تا حشر و حساب را منکر شوند و مراد از
وَمِنْ خَلْفِهِمْ) (آنستکه ایشان را در دل اندازم که اخبار امتان پیش دروغ است و معنی) (وَلا تَجِدُ
أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ) (آنستکه چنان کنم بیشتر ایشان را شاکر نیابی یعنی اکثر مردم را گمراه کنم و نمانند
بر طریق مستقیم مگر اندکی چنانچه در موضعی دیگر خدا از او حکایت میکند) (قالَ فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ) (یعنی قسم بعزت تو که همه بندگان ترا گمراه
خواهم کرد مگر بندگان ترا که از روی اخلاص ترا عبادت کنند و در روایتی است که از هزار
نفر یکی از خدا و بهشت است و بقیه از شیطان و جهنم اند و در بعضی از کتب از رسول خدا روایت شده
که فرمود بتحقیق خلق چهار صنف اند ملائکه و شیاطین و جن و انس و لعل که بجهت شعور و جزء و تکلیف
ایشان باشد و این اصناف ده جزء شد که نه جزء آنها ملائکه اند و یکجزء شیاطین و جن و انس اند و این سه
صنف نیز ده جزء شد نه جزء آن شیاطین و یکجزء جن و انس شد و این دو صنف نیز ده جزء شد نه جزء جن
و یکجزء انسان شد و انس صد و بیست و پنج صنف اند و صد صنف ایشان در بلاد هند است که جمیع آنها
اهل آتش اند و بر انواع مختلفه خلق شده اند بعضی را گوشها بیست مانند فیل و بعضی را یک پا است
و بعضی را دو پا نیست و بعضی را در راه رفتن اختیار نیست بلکه مانند مرتعش حرکت میکنند و بیست

در مذهب شیطان

چهار صنف از نهاد و بلاد و مسند ایشان نیز بر انواع مختلفه اند بعضی چشمشان در سر است و بعضی
پاهای ایشان چون فیل است و بعضی را هیچ موی در اعضا نیست و ایشان نیز از اهل آتشند باقی
مانده یک صنف و ایشان نیز ده جزء شدند نه جزء کافر و یک جزء اهل توحید و اهل توحید هفتاد و سه
فرقه اند یک فرقه شیعه و از فرقه نیز هفت طایفه اند و در روایتی است که سیزده طایفه اند و همه مدعی
دوستی علی میباشند و همه هالک و اهل آتشند مگر یک فرقه از آنها و بالجمله چون از شیطان صادر شد
خطاب باو رسید که (اُخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعِینَ)
یعنی از اینجا بیرون رو در حالتی که سرزنش کرده شده و خوار کرده شده قسم بخودم که هرکه از آدمیان
ترا متابعت کند پر کردانم جهنم را از ایشان که تابعان تواند و از تو و لشکر تو و در جای دیگر
میفرماید (قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَمِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ) (یعنی خدا
در جواب شیطان فرمود که من خدای حقم و گفتار من حق است که هر اینه پر میکنم جهنم را از تو و
از آنکسان که پیروی تو میکنند نیز در موضعی دیگر از او حکایت کرده (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ
لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَلَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ
إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
أَجْمَعِینَ) و نکته تکرار این قصه در قرآن تنبیه غافلان و متکبران است و بعضی گفته
اند که شیطان علاوه بر کفرش جبری مذهب بوده زیرا که نسبت غوایت را بخدا داده است بر ضد
آدم ع که نسبت ظلم را بخودش کرده است و گفت (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) گفت شیطان که بما اغویتنی

کرد فعل خود نهان دیو دنی　　گفت آدم که ظلمنا نفسنا　　او ز فعل حق نبد غافل چو ما
در گنه او از ادب پنهانش کرد　　زان گنه بر خود زدن او بر بخورد　　بعد توبه گفتش ای آدم نه من
آفریدم در تو آن جرم و محن　　نه که تقدیر و قضای من بد آن　　چون بوقت عذر کردی آن نهان
گفت ترسیدم ادب نگذاشتم　　گفت هم من پاس آنت داشتم　　هر که آرد حرمت او حرمت برد
هر که آرد قند لوزینه خورد

و ذکر بعضی از کتب مسطور است که جبری مذهب از ابلیس سو
حالا است برای آنکه ابلیس غوایت خود تنها بخدا حواله کرد و غوایت همه غاویان نیز بخود حواله کرد که
(لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ) و جبری غوایت همه غاویان بخدا حواله کند پس آنکه بلکه کفر بخدا حواله کند

در ایرادات شیطان

چنان باشد که همه کفرها را بخدا حواله کند و بعضی از مؤلفین ذکر کرده است که آنوقت که ابلیس از سجده
آدم امتناع نمود ملائکه او را ملامت کردند که مگر تو خدا را انکار میکنی یا نمیدانی که او عالم و
قادر است و هرچه خواهد تواند کرد و کسی بر او سؤالی نیست ابلیس گفت که من مسلّم دارم که او خدای
من و خدای همه جهان است و حکیم و عالم است و هر کار کند کسی بر او بحثی و سؤالی نباشد ولکن مرا چند
شبهه بر فعل و حکمت او میباشد اول آنکه چون او پیش از آفریدن من میدانست که از من نافرمانی
صادر خواهد شد چرا مرا آفرید و حکمت در آفریدنش من چه بود دوم آنکه چون مرا آفرید چرا مرا بمعرفت
و عبادت خودش تکلیف کرد و حال آنکه نه از طاعت من او را نفعی و نه از معصیت من او را
ضرری رسد سیم آنکه چون مرا آفرید و تکلیف نمود چرا بسجده آدم خاکی مرا امر فرمود و حال آنکه سجده جز
او را روا نباشد چهارم آنکه چون آدم را سجده نکردم چرا مرا لعنت کرد و مطرود ابدی نمود پنجم
آنکه چون مرا از درگاه خود راند چرا مرا مجال داد که در بهشت آدم را فریب دهم تا گندم بخورد
و از بهشت بیرونش کنند ششم آنکه چرا مرا بر بنی آدم مسلط کرد یا بینا ایشان را چنان آفرید
که مرا با ایشان راهی نباشد هفتم آنکه چون تا روز قیامت مهلت خواستم تا خلق را گمراه کنم
چرا مرا مهلت داد بایدم را فوراً هلاک نماید تا خلق از شر من آسوده شوند و معصیت نکنند
چون ابلیس این شبهات بگفت خطاب بملائکه رسید که او را بگوئید که اگر آنچه در اول گفتی صدق
که من مسلّم دارم که او خدای من و خدای همه جهانست و هیچ آفریده را بر او بحثی نیست از راه
بود چون چرا مشغول نشدی و از سر حکمت سوال میکردی و مخفی نماناد که شبهات ابلیس باند
تأمل منتفع است و بیان اجوبه این شبهات موجب طول این مختصر است **و از** حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت شده است که آنوقت که خدا با ابلیس گفت (وَإِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَى یَوْمِ
الدِّینِ) عرض کرد یا رب فکیف وانت العدل الذی لا یجور فثواب عملی بطل (یعنی پروردگارا
چگونه بر من لعنت ابدی میفرمائی و حال آنکه تو عادل هستی که ظلم نمیکنی پس اجر عبادتهای من
باطل خواهد بود خطاب رسید که از امر دنیا هرچه بخواهی مرا سؤال کن تا ثواب عمل تو شود گفت
مرا تا قیامت زنده دار خدای فرمود زنده باش عرض کرد مرا بر اولاد آدم مسلط کردان فرمود مسلط
کردم گفت مرا در رگهای ایشان چون خون قرار ده فرمود چنان کردم گفت از ایشان اگر یک فرزند شود

در بیان تسلط شیطان بر بنی آدم

از من دو فرزند باشد من ایشان را ببینم و ایشان مرا نبینند و بهر صورت که خواهم بر ایشان ظاهر شوم فرمود همه را اجابت کردم عرض کرد که زیاد کن مرا فرمود سینهای ایشان را منزل تو و فرزندان تو قرار دادم گفت (رب حسبی) (یعنی خداوندا مرا بس است قسم بعزت تو که ایشان را گمراه خواهم کرد و مخفی نماند که این مزدها نیز از باب فضل و مصلحت خدا است نه از باب استحقاق است و از آن روایات را شنیده که رسول خدا فرمود که جبرئیل مرا گفت که بر لوح محفوظ دیدم که بنده از بندگان خدا هفتاد سال عبادت کند و تمام عبادتش بمحل قبول باید چون روز قیامت شود خدا فرماید که این بنده برحمت من ببهشت برید گوید خدایا من هفتاد سال ترا عبادت کردم و ساعتی بر تو عاصی نشدم الحال هم برحمت تو ببهشت روم نه بعبادت خود ندا رسد بفرشتگان حساب بکنید محاسبه این بنده برسید و عبادتش را با آن نعمتها که باو داده ام بسنجید هر گاه طاعتش بر نعمت من فزون باشد بطاعتش بهشت برید و اگر نعمت من بر عبادتش زیادتی داشته باشد او را بدوزخ برید پس فرشتگان چون محاسبه نمایند و تمامت عبادت او را با روشنائی یک چشم او بسنجند نعمت روشنائی چشم چپ او از عبادت هفتاد ساله اش زیادتر شود چه جای سایر نعمتها که لا تعد و لا تحصی است ندا رسد که این بنده را بدوزخ برید عرض میکند الهی حال که من مستوجب عذاب دوزخ شده ام ترا بحق عظمت و بزرگی خودت قسم میدهم که جثه مرا انقدر بزرگ کن که تمام دوزخ را فرو گیرد و جای دیگر برای دیگران نباشد و عذاب تمام بندگانت را بمن بده خطاب رسد که ای بنده تو با این حقیری عطای کریمانه میکنی ما که از همه کریمان کریمتریم چگونه عطای کریمانه نکنیم پس فرماید که این بنده را ببهشت برید برحمت من نه بعبادت هفتاد ساله او **و نیز** در بعضی کتب است که عبادت چهارصد ساله عابد را با یک دانه اناری که هر روز برایش میاید میسنجند انار زیادتر میشود پس چگونه میشود که شیطان بعبادت خودش مستحق اجر شود **و در** کافی از رسول خدا روایت شده که خدا فرمود (لا یتکل العاملون علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی فانهم لو اجتهدوا و اتعبوا انفسهم اعمارهم فی عبادتی کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی و النعیم فی جناتی و رفیع الدرجات العلی فی جواری و لکن برحمتی فلیثقوا و فضلی فلیرجوا و الی حسن الظن بی فلیطمئنوا فان رحمتی عند ذلک تدرکهم و منی یبلغهم رضوانی و مغفرتی تلبسهم

در اینکه عبادت موجب نجات نیست

تلبسهم عفوی فانی انا الرحمن الرحیم و بذلک تسمیت) (یعنی اتکال نکنند کاران البته بناید عبادت خود تکیه کنند و ان را وسیله نجات خود دانند زیرا که ایشان اگر در همه مدت عمر خود عبادت کنند و خود را در عبادت من بتعب اندازند که عبادتی که شایسته من باشد ادا نکنند و مقصر باشند در مقابل انچه میخواهند از بهشت من نشود و لکن باید تکیه کنند برحمت و امیدوار باشند بفضل من و نیکو گردانند حسن ظن خود تا رحمت من ایشان را فرو گیرد زیرا که منم رحمن همه خلق و رحیم بندگان مؤمن خودم و باین دو اسم اسم گذاشته ام **و نیز** رسول خدا میفرماید اللهم ان احدا لا یبلغ من شکرک غایة الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکرا و لا یبلغ مبلغا من طاعتک و ان اجتهد الا کان مقصرا دون استحقاقک فاشکر عبادک عاجز عن شکرک و اعبدهم مقصر عن طاعتک لا یجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه و لا ان ترضی عنه باستحقاقه فمن غفرت له فبطولک و من رضیت عنه فبفضلک) یعنی الها احدی ترا شکر نمیکند مگر انکه احسان تو شکری دیگر براو لازم میکند و احدی نیست که ترا اطاعت کند اگر چه بسیار کوشش نماید الا انکه در جنب شایستگی و استحقاق تو مقصر باشد پس شاکرترین بندگان تو از شکر تو عاجز باشد و عابدترین بندگانت در طاعت تو مقصر باشد و احدی را باستحقاق خودش نمیامرزی بلکه هر کس را که میامرزی و از او راضی میشوی بفضل و عطای تست

باشد اگرم هزار سر اندر تن — و اندر سر و تن زبان هزارم بدهن
شکر تو اگر با این زبانها گویم — از عهده شکر تو برون نایم من

و از کتاب مجید خدا چنان مستفاد میشود که چون امر دنیا منقضی شود شیطان از تابعان خود بیزاری جوید و ضلالت ایشان را نسبت بخود ندهد) (و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم) (و حاصل معنایش علی الظاهر انستکه بعد از انقضاء امر دنیا شیطان بتابعان خودش میگوید که خدا شما را وعده قیامت و جزای اعمال نمود و وعده او حق بود و من شما را وعده خلاف کردم و من شما را جبر و اکراه نکردم بر اعمال و اعتقاد فاسد شما الا انکه شما را بامر باطل دعوت کردم و از من قبول

در اینکه شیطانها بسیار است

کردید پس مرا ملامت مکنید که سخن خدا را اگر نشنید با آنکه میدانستید که او دوست شما است و
سخن مرا باور کردید حال آنکه میدانستید که من دشمن شما هم پس امروز نه شما بفریاد من میرسید و نه من شما را
فریاد رسم

تو زمن تا خوچه نالی ای سلیم | تو بنال از شر آن نفس لئیم
تو خوری حلوا ترا دمل شود | تب بگیرد طبع تو مختل شود
بی گنه لعنت کنی ابلیس را | چون نه بینی از خود آن تلبیس را
نیست از ابلیس از تست ای غوی | که چه روبه سوی دنبه میروی
چونکه در سبزه بینی دنبه را | دام باشد این ندانی تو چرا
تو گنه بر من منه کژ مژ مبین | من ز بد بیزارم و از حرص و کین
من بدی کردم پشیمانم هنوز | انتظارم تا شبم آید بروز
متهم گشتم میان خلق و من | فعل خود بر من نهد هر مرد و زن

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر
موضع قرآن که وقال الشیطان است مراد ... است و در روایتی است که رسول گفت
شیطان تو او دو هم راهی میبیند از راه دیگر میرود یعنی میرسد که تو او را گمراه کنی و جمعی از صوفیه
میگویند که شیطان عاقبة الامر مرید شود و این سخن کفر محض و انکار ضروری دین است و بتفصیل
این مطلب موضع دیگر میخواهد بلی در روایتی است که خدا در روز قیامت آنقدر بنده کان
را در امیامرزد که شیطان نیز امیدوار برحمت میشود صدوق در مجالس بسند خود از ابراهیم
بن زیاد کرخی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود (اذا کان یوم القیمة نشر
الله تعالی رحمته حتی یطمع ابلیس فی رحمته) و از بعضی اخبار نیز مستفاد میشود
که او الحال هم گمان میکند که آمرزیده خواهد شد و نزد حضرت امیر المؤمنین او را دید و گفت یا
ابا الحارث ما ادخرت لیوم معادک) یعنی از برای قیامت چه ذخیره کرده گفت (حبک یا ابا
تراب) (یعنی دوستی تو را یا علی شیخ صدوق در مجلس سی و هفتم از کتاب مجالس خود بسند
از ابن عباس روایت میکند که گفت چون سن حضرت عیسی علیه السلام بهفت سال رسید خدا او را
بسوی بنی اسرائیل فرستاد در عقبه بیت المقدس که آن را عقبه افیق میگفتند ابلیس او را
ملاقات کرد و گفت (انت الذی بلغ من عظم ربوبیتک ان تکون من غیر اب) (یعنی تو
آنکسی هستی که از عظمت خدائی تو آنست که بی پدر بوجود آمدی عیسی فرمود بلکه عظمت آنکسی را
که مرا بی پدر ایجاد کرد و آدم و حوا را نیز بی پدر و مادر آفرید ابلیس گفت که آنکسی هستی که آن

در فریب ابلیس عیسی را

آنکه خدائی در گهواره در حال طفولیت سخن گفتی عیسی گفت نه بلکه خدا آنکسیست که مرا در کودکی
گویا کرد و اگر میخواست مرا لال فرموده بود ابلیس گفت) (فانت الذی بلغ من عظم ربوبیتک
انک تخلق من الطین کهیئة الطیر فتنفخ فیه فیصیر طیرا) (یعنی تو آنکسی هستی که از عظمت خدائی
خودت از گل صورت مرغ میسازی و در او میدمی پس مرغ زنده میشود فرمود) (بل العظمة للذی خلقنی
وخلق ما سخر لی) (یعنی بلکه عظمت آن خدائی راست که مرا خلق فرمود و این امر بدستم جاری کرد و گل
مسخر من نمود ابلیس گفت تو آنکسی هستی که از عظمت خدائی مریض را شفا میدهی فرمود بلکه عظمت آن
خدائیرا است که باذن او شفا میدهم مریضها را و اگر خواسته باشد مرا هم مریض میکند ابلیس گفت که
تو آنکسی هستی که از عظمت ربوبیت تو است که مرده را زنده میکنی فرمود بلکه عظمت آن خدائی را است که
باذن او زنده میکنم مردها را و اگر بخواهد مرا هم میمیراند و آنکس را که هم زنده کرده ام میمیراند ابلیس گفت
تو آنکسی هستی که از عظمت خدائی تو است که از دریا میگذری و پایت تر نمیشود فرمود بلکه عظمت
آن خدائی را است که دریا را ذلیل من کرده و هر گاه میخواست مرا غرق میکرد ابلیس گفت ای عیسی تو
آنکسی هستی که از عظمت ربوبیت تو است که روزی بر تو خواهد آمد که آسمانها و زمینها و آنچه
در آنها است در زیر دست تو خواهد بود و تو بالای همه خواهی بود تدبیر امور و قسمت روزیها باید
تو خواهد بود پس عیسی این سخن را عظیم شمرد از کلام ابلیس کافر لعین فرمود) (سبحان الله ملأ سمواته
وارضه ومداد کلماته وزنة عرشه ورضا نفسه) (ابلیس چون تسبیح عیسی را شنید دانست که
نمیتواند او را فریب دهد) (ذهب علی وجهه لا یملک من نفسه شیئا حتی وقع فی اللجة الخضراء
براه خود رفت و از خود بیخبر بود تا آنکه در لجه دریا افتاد ابن عباس میگوید خرجت
امرأة من الجن تمشی علی شاطئ البحر فاذا هی بابلیس ساجدا علی صخرة صماء تسیل دموعه
علی خدیه فقامت تنظر الیه تعجبا ثم قالت له ویحک یا ابلیس ما ترجو بطول السجود
یعنی پس بیرون آمد زنی از طایفه جن که راه میرفت در کنار دریا که ناگاه ابلیس را دید
که بر روی سنگ سختی سجده میکند و اشکش از چشمش جاری است بصورتش پس آن زن از روی
تعجب نظر با ابلیس کرد و گفت ای ابلیس چه امید داری با این طول دادن سجده) (فقال لها ایتها
المرأة الصالحة ابنة الرجل الصالح اذا ابر ربی عز وجل قسمه وادخلنی نار جهنم ان

أن یخرجنی من النار برحمته) (یعنی پس ابلیس بآن زن گفت که ای زن صالحه دختر هود صالح امید دارم
که چون خدا عمل بعبادت خود کند و مرا بجهنم برد اینکه مرا برحمت خودش از جهنم بیرون آورد و بالجمله باعث
رانده شدن ابلیس همانا غرور و خودپسندی بود و بهمین سبب از سجده کردن آدم ابا کرد پس شخص در
هیچ حال نباید که بعبادت خود مغرور شود بلکه باید همیشه ما بین خوف و رجا باشد و برحمت خدا
امیدوار شود نه بعبادت خود **روایت** شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بجبرئیل فرمود که جهنم را برای من وصف کن عرض کرد که (هی سوداء مظلمة) که هرگاه بقدر سر
سوزن از آتش جهنم بر زمین افتد آنچه بر روی زمین باشد میسوزاند و هرگاه جامه از جامهای
جهنم را در میان زمین و آسمان معلق نمایند همه اهل زمین از گند آن هلاک میشوند و هرگاه قطره
از زقوم آن بر زمین بریزد عیش و معاش اهل زمین را فاسد گرداند و هرگاه ملکی از آن نوزده
ملک که موکل جهنمند بر زمین مشرف شود از کراهت صورت او همه هلاک میشوند و هرگاه حلقه
از زنجیرهای جهنم بر زمین افکنده شود همه کوهها تا زمین خراب شود و بر جای خود قرار
نگیرد رسول خدا فرمود حسبی یا جبرئیل پس شروع بگریستن فرمود و جبرئیل نیز گریست حضرت
فرمود تبکی و انت بالمکان الذی فیه من ربک یعنی تو با آنکه ملک مقربی از ترس جهنم گریه
میکنی عرض کرد (لا آمن ان اکون عند الله علی غیر ما انا علیه بأن ابتلی بمثل ما ابتلی به ابلیس)
یعنی ایمن نیستم که در روز قیامت بر همین مقام باشم و شاید که مبتلا گردم بآنچه ابلیس مبتلا شد

وسیله بهترین زنان دنیا آنکه آدم و حوا از بهشت بیرون شدند بسبب تمنای مقام محمد و آل محمد و لهذا مراد از شجره که نهی شده بودند همین بود

الحمد لله المتجلی فی الاکوان بانوار جماله والمتفرد بالعظمة فی عز کبریائه وجلاله الذی احسن
کل شیء خلقه بعظیم نواله وکریم افضاله واقام عمد الامکان بوجود محمد وآله فاکرم
مقامهم وعظم شانهم وعرّف کل شیء جلالة امرهم وشرف محلهم ومنزلتهم وندب کل
شیء الی طاعتهم والتواضع لامرهم فمن اعتصم بهم فقد اعتصم بالله ومن تمسک بهم

فقد رکب سفینة النجاة واستمسک بالعروة الوثقی فالصلوة والسلام علیهم وعلی من اهتدی
بهم من شیعتهم ومحبیهم السالکین فی طریقتهم المثلی ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم
ومن یتولی عن ولایتهم ولم یرد الا الحیوة الدنیا **اما بعد** پس بر روندگان صراط
مستقیم هدایت و نوشندگان رحیق مختوم محبت و ولایت پوشیده و مخفی نیست که خداوند منان از راه
لطف و احسان استوار فرموده است عمود عوالم امکان را بوجود محمد و آل محمد و تفضیل داده است ایشان را
بر هر شیء و لازم کرده است اعتراف بفضل ایشان را بر هر چیز و قرار داده است مقام ایشان را فوق مقام
هر ملک مقرب و هر پیغمبر مرسل و بزرگ کرده است شأن ایشان را بکمال علو شأن ایشان و عظیم کرده است
امر ایشان را در همه مراتب اکوان بلند کرده است درجه ایشان را در فوق عالم امکان بحدیکه بعد از
خدا هیچکس با ایشان برابر نشود بلکه هیچکس را تمنای مقام ایشان روا نباشد) (فبلغ الله بکم
اشرف محل المکرمین واعلی منازل المقربین وارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق
ولا یفوقه فائق ولا یسبقه سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع حتی لا یبقی ملک مقرب و
لا نبی مرسل ولا صدیق ولا شهید ولا عالم ولا جاهل ولا دنی ولا فاضل ولا مؤمن صالح و
لا فاجر طالح ولا جبار عنید ولا شیطان مرید ولا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرّفهم
جلالة امرکم وعظم خطرکم وکبر شأنکم وتمام نورکم وصدق مقاعدکم وثبات مقامکم
وشرف محلکم ومنزلتکم عنده وکرامتکم علیه وخاصتکم لدیه وقرب منزلتکم منه

بحسن خلق و وفا کس بیار ما نرسد … ترا در این سخن انکار کار ما نرسد
هزار نقد ببازار کائنات آرند … یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد

یا اهل بیت رسول الله انکم … لاشرف الخلق ممن غاب او بادا
اعطاکم الله ما لم یعطه احدا … حتی ادعیتم لعظم الفضل اربابا
اشباحکم کن فی بدو الظلال له … دون البریة خداما و حجابا

شیخ صدوق ره در کتاب معانی الاخبار بسند خود
از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود (اذا سألتم الله لی فاسئلوه الوسیلة) (یعنی
چون برای من از خدا چیزی بطلبید وسیله را برای من طلب کنید عرض کردیم که وسیله چیست فرمود
که او درجه منست در بهشت که هزار مرقاة دارد که از مرقاتی تا مرقاتی دیگر بقدر دویدن اسب تندرو
یکماه بود و این مرقاتها بعضی از جوهر است و بعضی از یاقوت و بعضی طلا و بعضی نقره) (فیؤتی بها

یَوْمَ الْقِیٰمَةِ حَتّٰی تُنْصَبَ مَعَ دَرَجَةِ النَّبِیّینَ کَالْقَمَرِ بَیْنَ الْکَوَاکِبِ) (یعنی پس این درجه را بلند
منبر وسیله را در روز قیامت میاورند میان درجات پیغمبران میگذارند پس درجه من بنسبت
بدرجات انها مانند ماه تابان است نسبت بستارها الا فلا یبقی یومئذ نبی ولا صدیق ولا شهید
اِلّا قَالَ طُوبٰی لِمَنْ کَانَتْ هٰذِهِ الدَّرَجَةُ دَرَجَتَهُ فَیَأْتِی النِّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ یَسْمَعُ النَّبِیُّونَ
وَجَمِیعُ الْخَلْقِ هٰذِهِ دَرَجَةُ مُحَمَّدٍ) (یعنی باقی نمیماند در این روز هیچ صاحب مقامی از پیغمبران و
صدیقان و شهیدان مگر انکه میگوید خوشا بحال انکس که این درجه درجه او است پس از جانب خدا
ندا میشود بندائیکه همه پیغمبران و همه خلق میشنوند که این درجه درجه محمد مصطفی است پس میایم من
در حالیکه جامه از نور در بر و تاج سلطنت و اکلیل کرامت بر سر و علی بن ابی طالب علیه السلام
در پیش روی من بدستش علم من باشد که لواء حمد است و بر او نوشته است (لا اله الا الله المفلحون
هم الفائزون بالله) (پس چون بصف پیغمبران میگذریم و با ایشان میایستیم میگویند (هذان
ملکان مقربان لم نعرفهما ولم نرهما) (یعنی این دو بزرگوار دو ملک مقرب اند که ما ایشان
را نمی شناخته ایم و از پیش ایشان را ندیده بودیم پس چون از صف ملائکه میگذریم میگویند
که این دو بزرگوار دو پیغمبر مرسل اند تا انکه بنزد آن درجه میائیم و بان بالا میرویم و علی علیه السلام
از عقب من میاید پس من در درجه بالا قرار میگیرم و علی علیه السلام یکدرجه از من فروتر قرار
میگیرد پس باقی نمیماند پیغمبر مرسلی و نه صدیقی و نه شهیدی مگر انکه حسرت تمام ما میخورند
و میگویند خوشا بحال این دو بنده که چه بزرگ کرده است منزلت ایشان را در نزد خدا پس
ندائی از جانب خدا میرسد که همه پیغمبران و صدیقان و شهدا و اهل ایمان میشنوند که) (هذا
حبیبی محمد وهذا ولیی علی طوبی لمن احبه وویل لمن ابغضه وکذب علیه) (یعنی این بنده
که بر درجه بالا نشسته دوست من محمد است و اینکه یکدرجه از او فروتر نشسته ولی من علی است
هر کس او را دوست دارد خوشا بحال او و هر کس او را دشمن دارد و بر او بهتان ببندد است وای بر
حال او) (فلا یبقی یومئذ احد احبک یا علی الا استراح الی هذا الکلام وابیض وجهه
وفرح قلبه ولا یبقی احد ممن عاداک او نصب لک حربا او جحد لک حقا الا اسود
وجهه واضطربت قدماه) (یعنی پس انحضرت رو با علی کرد و فرمود یا علی پس باقی نمیماند

در این روز احدیکه ترا دوست داشته باشد مگر انکه بشنیدن این سخن راحت شود و خاطرش شاد و چهره اش
سفید و دلش خرم میگردد و باقی نمیماند احدیکه از دشمنان تو و غاصبان حق تو و منکران فضل تو
مگر انکه صورتش سیاه میشود و پاهایش میلرزد) (فبینا انا کذلک اذا ملکان اقبلا الی
اما احدهما فرضوان خازن الجنة واما الاخر فمالک خازن النار فیدنو رضوان فیقول
السلام علیک یا احمد فاقول السلام علیک ایها الملک من انت فما احسن وجهک
واطیب ریحک فیقول انا رضوان خازن الجنة وهذه مفاتیح الجنة بعث بها الیک رب
العزة فخذها یا احمد فاقول قد قبلت ذلک من ربی فله الحمد علی ما فضلنی به ربی
ادفعها الی اخی علی بن ابی طالب) (یعنی در این اثناء دو ملک بجانب من رو کنند یکی رضوان
خازن بهشت باشد و آن دیگری مالک موکل جهنم پس رضوان نزدیک من بیاید بر من سلام کند و
من جواب سلام او گویم و باو بگویم که کیستی ای ملک چه نیکو کرده است صورت ترا و چه پاکیزه
کرده است بوی ترا پس میگوید که من رضوانم که موکل بهشت میباشم و اینها کلیدهای بهشت که
خدا برای تو فرستاده است پس بگیر انها را ای احمد پس من انکلیدها را بگیرم و خدا را حمد
کنم و بدست برادرم علی علیه السلام دهم پس رضوان برود و مالک پیش اید بر من سلام کند و
من جواب سلامش رد کنم و باو بگویم) (من انت فما اقبح وجهک وانکر رؤیتک) (یعنی کیستی
تو چه زشت کرده است صورت ترا و چه ناخوش کرده است دیدار ترا گوید که من مالک موکل
آتشم) (وهذه مقالید النار بعث بها الیک رب العزة فخذها یا احمد) (یعنی اینها کلیدهای
جهنم است که خدا برای تو فرستاده است پس بگیر اینها را پس ان کلیدها را نیز قبول کنم و خدا را ثنا
و شکر گویم و بدست برادرم علی علیه السلام دهم پس مالک نیز بجای خود برگردد پس بیاید علی ع
و با او باشد کلیدهای بهشت و جهنم تا بنزدیک جهنم در حالتی که شعله او بلند شود و حرارتش شدید
باشد) (وقد تطایر شررها وعلا زفیرها واشتد حرها) (پس علی علیه السلام مهار جهنم را
بدست بگیرد و جهنم با انحضرت عرض کند که ای علی از من بگذر که نور تو اتش و شعله مرا خاموش کرد پس علی ع
میگوید ای جهنم بگیر این را و واگذار او را این دشمن منست و این یکی را واگذار دوست منست) (فلجهنم
یومئذ اشد مطاوعة لعلی من غلام احدکم فان شاء یذهبها یمنة وان شاء یذهبها یسرة

وَلَجَهَنَّمُ یَوْمَئِذٍ اَشَدُّ مُطَاوَعَةً لِعَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْمَا یَأْمُرُهَا بِهِ مِنْ جَمِیْعِ الْخَلَائِقِ) (یعنی جهنم در
انروز اطاعتش از علی زیادتر است از غلام یکی از شما ها نسبت بمالك پس اورا بهر طرف که خواهد
باشد می برد اگر بخواهد بسمت راست و اگر بخواهد بطرف چپ و اورا از همه خلایق مطیع و فرمانبردار
تر خواهد بود پس از این حدیث مستفاد میشود که درجهٔ محمد و آل محمد بالاترین همه درجات است بحدیکه
نه ملك مقرب را دست بانجا رسد و نه پیغمبر مرسل را و آنچه در روز قیامت برای خلق ظاهر
میشود از مقام ظاهر آنها است و نمونه و مثالی از حقیقت است تا خلق بر وجه اجمال مقام آنها
را ادراك نمایند و الّا ادراك تفصیل مقام حقیقتشان محال صرف باشد چنانکه بعلی فرمود
که نشناخت تورا مگر خدا و من و این منبر وسیله نیز شانی از شئون آنها و مرتبه از مراتب آنها است)
و حضرت امیر المؤمنین ع در خطبهٔ وسیله که بعد از هفت روز از وفات رسول گذشته و جمع قرآن
نموده انشا فرموده میفرماید) (اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَ نَبِیَّهُ مُحَمَّدًا الْوَسِیْلَةَ وَ وَعْدُهُ
الْحَقُّ وَلَنْ یُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ اَلَا وَاِنَّ الْوَسِیْلَةَ اَعْلَی دَرَجِ الْجَنَّةِ وَذِرْوَةُ ذَوَائِبِ الزُّلْفَةِ
وَنِهَایَةُ غَایَةِ الْاُمْنِیَّةِ لَهَا اَلْفُ مِرْقَاةٍ مَا بَیْنَ الْمِرْقَاةِ اِلَی الْمِرْقَاةِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْجَوَادِ مِائَةَ
عَامٍ وَهُوَ مَا بَیْنَ مِرْقَاةِ دُرٍّ اِلَی مِرْقَاةِ جَوْهَرٍ اِلَی مِرْقَاةِ زَبَرْجَدَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ لُؤْلُؤَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ یَاقُوْتَةٍ اِلَی
مِرْقَاةِ زُمُرُّدَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ مَرْجَانٍ اِلَی مِرْقَاةِ کَافُوْرٍ اِلَی مِرْقَاةِ عَنْبَرٍ اِلَی مِرْقَاةِ یَلَنْجُوْجٍ اِلَی مِرْقَاةِ
ذَهَبٍ اِلَی مِرْقَاةِ فِضَّةٍ اِلَی مِرْقَاةِ غَمَامٍ اِلَی مِرْقَاةِ هَوَاءٍ اِلَی مِرْقَاةِ نُوْرٍ) (یعنی خداوند وعده
فرموده است بپیغمبر خود مقام وسیله را و وعدهٔ خدا حق است و او خلاف نمیفرماید وعده
خود را بدانید که وسیله بالاترین درجات بهشت و رفیع ترین مراتب قرب و نهایت همه آرزوها
است تا انکه نهایت مقام و راحت من و این وسیله را هزار مرقاة است که از مرقاتی تا مرقاة دیگر
بقدر انستکه صد سال و بنخیه هزار سال اسب تندرو بدود و هر یك از این مرقاتها از یك جنس
مخصوصی است از زبرجد لؤلؤ و زمرد و مرجان و کافور و عنبر از اینها) (اَنَا فَتَنَا عَلَی کُلِّ الْجِنَانِ وَرَسُوْلُ اللّٰهِ
یَوْمَئِذٍ قَاعِدٌ عَلَیْهَا مُرْتَدٍ بِرَیْطَتَیْنِ رَیْطَةٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَرَیْطَةٌ مِنْ نُوْرِ اللّٰهِ عَلَیْهِ تَاجُ النُّبُوَّةِ
وَاِکْلِیْلُ الرِّسَالَةِ قَدْ اَشْرَقَ بِنُوْرِهِ الْمَوْقِفُ وَاَنَا یَوْمَئِذٍ عَلَی الدَّرَجَةِ الرَّفِیْعَةِ وَهِیَ دُوْنَ
دَرَجَتِهِ وَعَلَیَّ رَیْطَتَانِ رَیْطَةٌ مِنْ اُرْجُوَانِ النُّوْرِ وَرَیْطَةٌ مِنْ کَافُوْرٍ) (یعنی این درجه وسیله

سرآمد همه بهشتها است یعنی همه بهشتها واقع شده است در تحت ان و رسول خدا در این روز
بر این درجه می نشیند و بر خود در داکرده است دو جامه نازك نرم را جامهٔ از رحمت خدا و
از نور خدا و بر سر دارد تاج پیغمبری و رسالت و همهٔ عرصات را بنور جمالش روشن کرده است
و من نیز در این روز بر درجهٔ بلند از وسیله باشم و لکن از درجه رسول خدا یك درجه فرود
تر باشم و بر من خواهد بود دو جامهٔ نازك یکی از ارجوان نور و دیگری از کافور) (وَالرُّسُلُ وَ
الْاَنْبِیَاءُ قَدْ وَقَفُوْا عَلَی الْمَرَاقِیْ وَاَعْلَامُ الْاَزْمِنَةِ وَحُجَجُ الدُّهُوْرِ عَنْ اَیْمَانِنَا قَدْ تَجَلَّلَتْهُمْ
حُلَلُ النُّوْرِ وَالْکَرَامَةِ لَا یَرَانَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلَّا بُهِتَ بِاَنْوَارِنَا وَعَجِبَ مِنْ
ضِیَائِنَا وَجَلَالَتِنَا) (یعنی و سایر پیغمبران بر سایر مرقاتهای وسیله ایستاده باشند و نشانهای
هدایت و حجتهای حضرت رب العزة بر طرف راست ما باشند در حالیکه پوشیده باشند حلّهای نور
و کرامت را و نبیند ما را هیچ ملك مقرب و پیغمبر مرسل مگر انکه چشم او از نور ما خیره شود و در
مشاهدهٔ انوار جمال ما مبهوت گردد و از روشنائی نور ما و جلالت شان ما بعجب آید) (وَعَنْ
یَمِیْنِ الْوَسِیْلَةِ عَنْ یَمِیْنِ رَسُوْلِ اللّٰهِ غَمَامَةٌ بَسْطَةُ الْبَصَرِ یَاْتِیْ مِنْهَا النِّدَاءُ یَا اَهْلَ الْمَوْقِفِ طُوْبَی
لِمَنْ اَحَبَّ الْوَصِیَّ وَآمَنَ بِالنَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الْعَرَبِیِّ وَمَنْ کَفَرَ بِهِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ) (یعنی و از طرف
راست رسول خدا ابری پیدا شود که مقدار چشم انداز باشد و از این ابر ندائی ظاهر شود که ای اهل
عرصات خوشا بحال انکس که وصی پیغمبر آخر الزمان را دوست داشته است و به پیغمبر امی عربی ایمان
اورده بوده است و هر کس که باو کافر شده است وعده گاه او آتش است) (وَعَنْ یَسَارِ الْوَسِیْلَةِ
عَنْ یَسَارِ الرَّسُوْلِ ظُلَّةٌ یَاْتِیْ مِنْهَا النِّدَاءُ یَا اَهْلَ الْمَوْقِفِ طُوْبَی لِمَنْ اَحَبَّ الْوَصِیَّ وَآمَنَ بِالنَّبِیِّ
الْاُمِّیِّ لَهُ الْمُلْكُ الْاَعْلَی لَا فَازَ اَحَدٌ وَلَا نَالَ الرَّوْحَ وَالْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ لَقِیَ خَالِقَهُ بِالْاِخْلَاصِ
لَهُمَا وَالْاِقْتِدَاءِ بِنُجُوْمِهِمَا) (یعنی و از سمت چپ رسول خدا نیز ابری باشد و از انجا ندا شود که
ای اهل محشر خوشا بحال دوستان علی و مؤمنان بمحمد عربی که از برای او است امروز سلطنت و
مقام بلند و رستگار نخواهد شد احدی و داخل بهشت نخواهد شد هیچ کس مگر انکه دوستی
خود را از برای این دو بزرگوار خالص کرده باشد و با هل بیت این دو که ستارگان آسمان هدایتند
اقتدا کرده باشد و ظاهر انستکه این فقرهٔ اخیره کلام علی باشد نه کلام منادی و هم چنین است

این کلام (فانتفوا یا اهل ولایة الله ببیاض وجوهکم وشرف مقعدکم وکرم مآبکم وبفوز الیوم علی سرر متقابلین ویا اهل الانحراف والصد عن الله ورسوله وصراطه واعلام الازمنة ابتئسوا بسواد وجوهکم وغضب ربکم جزاء بما کنتم تعملون الخ) (یعنی پس ای اهل دوستی خدا یقین کنید که در روز قیامت رویهای شما سفید خواهد بود و در ان روز رستگار وفائز بر تختهای کرامت خواهد نشست وای اهل انحراف از حق وای کسانیکه از خدا و رسول اعراض کرده اید و مردم را از طاعت ایشان منع نموده اید یقین کنید بسیاهی صورتهای خود و غضب خدا برشما در روز قیامت واین پاداش کردارهای شما است) واین خطبه طولانیست و در روضه کافی مسطور است وبالجمله چنانکه احدی را نشاید که دعوی مقام محمد وال محمد را نماید احدی را نیز روا نباشد که تمنای مقام ایشان را نماید همانا تمنای مقام ایشان بان ماند که خلق ضعیف تمنای خدائی نماید پس چنانکه احدی را ممکن نیست رسیدن بمقام خدائی احدی را نیز ممکن نباشد رسیدن بمقام محمد وال محمد آدم صفی الله با انکه از اجله پیغمبران خدا بود وقتی این مقام را تمنا کرد از بهشت بیرون شد وبعد از انکه مدتها مورد بلاها وابتلاها گشته و در مقام خودش بکمال خود رسید دانست که این مقام تمنایش بیجا و آرزویش از آرزوهای محالست وچون سخن باینجا رسید بجملی از حال آدم و حوا اشارت نمائیم تا در طی ان مقصود بیان شود پس بدانکه چون خداوند عالم حضرت آدم را خلق فرمود خلق فرمود از او و بجهت انس او حوا را چنانکه فرموده (وخلق منها زوجها) و شبهه در این مطلب نیست ولکن کلام در انست که ایا حوا نیز خلقش از نو شد یا انکه از اجزاء آدم بوجود امد پس اخبار در این باب باختلاف وارد شده است **واز حضرت** امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود (خلقت من قصیراء جنب آدم والقصیراء هی الضلع الاصغر فابدل الله مکانه لحما) (یعنی خلق شد حوا از استخوان کوچک پهلوی آدم پس بدل فرمود خدا او را بگوشت **و در** جمله از روایات است که از ضلع چپ آدم خلق شد واز حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود که خدا حوا را از برای صحبت انس آدم افرید از آدم و حوا بیش باین نامیده شد که از حی خلق شد گویند که ملائکه خواستند آدم را امتحان نمایند گفتند این چه نام دارد گفت حوا گفتند چرا باین اسم مسمی شده گفت (لانها خلقت من حی) (یعنی بجهت انکه او از زنده خلق شده است و

دو روایتی است که حوا از جنب آدم خلق شد واو در خواب بود واز ابن مسعود وابن عباس روایت شده که چون آدم به بهشت رفت به بهشت تنهائی مستوحش بود خدا خواب برا و غالب ساخت تا بخواب رفت وبعد از ان استخوانی از پهلوی چپ او جدا کرد و حوا را از ان بیافرید با صورتی تمام وجمالی باکمال و حلهای بهشتی باو در پوشانید واو را بانواع زینتها بیاراست واو را امر نمود تا بر سر بالین آدم بنشست چون آدم بیدار شد نظر بان صورت کرد گفت (من انت) (یعنی تو کیستی) گفت زن هستم که از برای تو افریده شده ام تا تو بمن آرام بگیری و از تنهائی وحشت نکنی چون خواست که با او نزدیکی کند ملائکه با آدم گفتند که حکم الهی چنانست که مهر بدهی و بعد از ان با او مواصلت کنی گفت مهر او چه باشد گفتند که سه بار بر پیغمبر اخر الزمان واهل بیت او صلوات فرستی در بعضی کرد آدم بسبب وجود نور اعقاب پیغمبر مرسل سه بار صلوات فرستاد و با او نزدیکی کرد **واز حضرت** صادق علیه السلام مرویست که فرمود (ان الله خلق آدم من الماء والطین فهمة ابن آدم فی الماء والطین وان الله خلق حوا من آدم فهمة النساء الرجال فحصنوهن فی البیوت) (یعنی خدا آدم را از اب و گل خلق فرمود واز این جهت است که همت ایشان صرف اب و گل میشود برای بنای عمارات و خلق فرمود حوا را از آدم واز این جهت است که ایشان طالب مردانند پس حفظ کنید در خانها تا نگذارید که بیرون ایند و جمعی ذکر کرده اند که استخوانهای پهلوی چپ مرد یک استخوان کمتر از استخوانهای پهلوی چپ زنست بجهت انکه ذکر شد واز امیر المؤمنین علیه السلام قضیه معروفست که مبنی بر همین مطلب است **صدوق ره** در باب میراث از کتاب من لا یحضره الفقیه میفرماید که روایت شده است روزی شریح قاضی در مجلس قضاوت خود نشسته بود که ناگاه زنی وارد شد و گفت ای قاضی حکم بکن میان من وخصم من شریح گفت خصم تو کیست گفت توئی شریح گفت ظلم که بتو شده چیست گفت (ان لی ما للرجال وما للنساء) (یعنی الت مردی دارم وهم فرج زنان شریح گفت که علی ع در مثل تو حکم بمحل بول میکند یعنی اگر از الت مردی بول کنی مردی و اگر از فرج بول کنی زنی ان زن گفت که (انی ابول بهما جمیعا) (یعنی از هر دو بول میکنم و یکدفعه ایستند قاضی گفت که (والله ما سمعت اعجب من هذا) (یعنی قسم بخدا عجیبتر از این امر نشنیده ام ان زن گفت که از این عجیبتر دارم گفتند کدام است ان زن گفت که مرا معنی زوجی ولد

منه وجامعت جاریتی فولدت منی) (یعنی شوهرم با من نزدیکی کرد ومن از او آبستن شدم
وفرزند آوردم ومن با کنیز خود مجامعت کردم پس او از من آبستن شده وفرزندی آورده چون
شریح این واقعهٔ عجیبه را شنید دست بر دست خود زد از روی تعجب وبخدمت حلال مشکلات علی بن ابی طالب
رسید وعرض کرد که (لقد ورد علی شیء ما سمعت باعجب منه) (یعنی وارد شده است بر من مطلبی
که از آن عجیبتر نشنیده ام پس قضیه آن زن را بر آنحضرت بیان کرد وآن حضرت از آن زن هم سؤال کرد
گفت چنین است که شریح میگوید فرمود که شوهر تو کیست عرض کرد که فلان شخص است او را حاضر
ساختند باو فرمود (اتعرف هذه) (یعنی آیا این زن را میشناسی گفت بلی زوجه من است پس از
حکایت آن زن از وی جویا شد تصدیق کرد حضرت باو فرمود (لانت اجرء من الاسد حیث تقدم علیها
بهذا الحال) (یعنی تو را جرئت از شیر بیشتر است که با این حال با این زن نزدیکی میکنی پس قنبر را
فرمود که این زن را با زنی دیگر بخانه داخل نما تا دندهای او را بشمرد شوهرش عرض کرد یا امیر المؤمنین
لا آمن علیها رجلا ولا آمن علیها امرأة) (یعنی خاطر جمع از آن نیستم که زنی با او باشد که مبادا
با او دست درازی کند ونه مردی را اگر شاید با وی در آمیزد پس حضرت امر فرمود که شخصی از صلحای
کوفه که او را دینار الخصی میگفتند وخصیه کشیده بود حاضر ساختند وحضرت او را معتمد
واز او خاطر جمع بود باو فرمود که این زن را با وطاقی برده برهنه اش کن وامرش نما که لنگی ببندد پس اضلاع
پهلویش را شماره کن پس دینار چنان کرد ده استخوان در طرف راستش وهشت استخوان در پهلوی چپش
پس حضرت امر فرمود که او را جامه مردان بپوشانند وکلاه در سر ونعلین در پایش کنند واو را ملحق نمود
بمردان شوهرش عرض کرد که دختر عم مرا که از من فرزند دارد او را ملحق بمردان کردی فرمود) (انی حکمت
فیها بحکم الله تعالی ان الله تبارک وتعالی خلق حوا من ضلع آدم الایسر الاقصی واضلاع
الرجال تنقص واضلاع النساء تمام) (یعنی من در این زن در این واقعه بحکم خدا حکم فرمودم
زیرا که خدا خلق فرمود حوا را از دنده پائین از پهلوی چپ آدم ودنده های مردان ناقص است و
دنده های زنان تمام **ودر** کتاب غایة المطلوب ذکر کرده است این قضیه را بی ذکر شریح واز
جمله قضایای عجیبه آنحضرت شمرده است واین را قضیة الخنثی نامیده است قال وهی ان رجلا
جاء الی امیر المؤمنین علیه السلام وقال انی تزوجت امرأة وامهرتها جاریة فوطئتها ووطئت

المرئة الجاریة) (یعنی مردی خدمت علی علیه السلام رسید عرض کرد که زنی گرفته ام وکنیزی را بمهر او
داده ام ومن با آن زن نزدیکی کرده ام وآن زن با آن کنیز حضرت فرمود که تو از شیر جری تری بعد فرمود آیا
آن زن حیض میشود یا منی از او بیرون میآید گفت هم حیض میشود وهم منی میبیند فرمود بول از کدام
فرجش میکند گفتند از هر دو فرمود کدام یک بیشتر میآید گفتند از هر دو بیکدفعه فرمود از کدام یک
بول قطع میشود گفتند از هر دو بیکدفعه قطع میشود پس امر فرمود قنبر بر مرد عادلی دیگر را که استخوان
پهلوی او را بشمرد پس از جانب چپ ناقص بود امر فرمود که سرش را بتراشند وکلاه بر سرش بگذارند
وبمردانش ملحق فرمود جمعی خدمتش از سبب پرسیدند فرمود) (ان الله لما خلق آدم وحده
فی الجنة شکی الیه الوحشة فخلق له حواء من ضلعه القصیر من الایسر فآدم ناقص الضلع
من الایسر وکذا الرجال من اولاده والمرأة کاملة من الجانبین) (یعنی خدا خلق فرمود آدم
را تنها در بهشت پس بخدا از تنهائی شکایت نمود پس حوا را از پهلوی چپش خلق فرمود پس آدم
وفرزندان ذکورش از طرف چپ ناقص الضلعند وزن از دو جانب کامل الضلع است ودر این
کتاب مسطور است که) (وقد قیل ان الرجل یحب زوجته اکثر من سائر اهله لانها مخلوقة
من نفسه) (یعنی سبب آنکه مرد زن خود را از سایر خویشان خود بیشتر دوست دارد آنستکه
زن از اجزاء جسد او خلق شده است ومحمد بن طلحه که یکی از علماء اهل سنت است این قضیه
را در کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول ایراد نموده است) (قال ولما ولی علی امیر المؤمنین
رفعت الیه واقعة حارت عقول علماء وقتها فی حکمها وحارت لها فهومهم عن ادراکها
وفهمها ففوقت ید معرفته لکشف اشکالها صائب سهمها فانجلت بنور علمه وثاقب
حکمه ظلمة اشتباهها وغمة عمهها الی الآن قال فصارت المرأة التی هی خنثی اما للولد الذی
ولدته من زوجها وابا للولد الذی ولدته جاریتها من وطئها فاشتهرت قضیتها ورفعت
الی امیر المؤمنین فحضرت والجاریة وشرحت له حقیقة القضیة واذا المرأة التی هی خنثی
تحیض وتمنی وتوطأ وتطأ وقد حبلت واحبلت وصار الناس متحیری الافهام فی ذلک
وفی اصابة صوابها مضطربو الافکار فی کیفیة جوابها منتظرین من علوم امیر المؤمنین
ما یعملون به حکم فصل خطابها فاستدعی غلامیه برقا وقنبرا وامرهما ان یعتبرا

اَضلاعِ الخُنثی اِلی ان قالَ فَحَکَمَ بکونِ الخُنثی رَجُلاً وَفَرَّقَ بینَهُما وقضی بِه الاِمامُ فی ذلِکَ المَقدورِ
هذا القَضاءُ الَّذی قَضاهُ وَالحُکمُ الَّذی اَمضاهُ والتّأییدُ الَّذی اتاهُ تعالی بِه فَهذا
اِنّما یُجتَذَبُ جَناهُ وَیَطرَبُ مَعناهُ لِمَن اَکشِفُ خَفیَّ سِرِّهِ وَاَرفَعُ عَن وَجهِهِ مُسبَلَ سِترِهِ وَاَنا
الانَ اَکشِفُهُ وَاُوضِحُهُ وَاَصِفُهُ وَاَشرَحُهُ وذلِکَ اَنّه لمّا خَلَقَ اللّهُ آدَمَ وَحیداً اَرادَ لاِحسانِهِ
البِرِّ وَخَفیِّ حِکمَتِهِ فیهِ اَن یَجعَلَ لَهُ زَوجاً مِن جِنسِهِ یَسکُنُ کُلٌّ واحِدٍ مِنهُما اِلی صاحِبِهِ
فَلَمّا نامَ آدَمُ خَلَقَ اللّهُ مِن ضِلعِهِ القَصیرِ مِن جانِبِهِ الاَیسَرِ حَوّاءَ فانتَبَهَ فَوَجَدَها خالِقَهُ
عِندَهُ کَاَحسَنِ ما یَکونُ مِنَ الصُّوَرِ فَلِذلِکَ صارَ الرَّجُلُ ناقِصاً مِن جانِبِهِ الاَیسَرِ بِضِلعٍ
واحِدٍ وَالمَرأَةُ کامِلَةُ الاَضلاعِ مِنَ الجانِبَینِ فَالاَضلاعُ الکامِلَةُ اَربَعَةٌ وَعِشرونَ ضِلعاً
فی کُلِّ جانِبٍ اِثنا عَشَرَ فَالرَّجُلُ لِذلِکَ نَقَصَ مِنهُ ضِلعٌ واحِدٌ وَاَضلاعُهُ مِنَ الجانِبِ الاَیمَنِ
اِثنا عَشَرَ وَمِنَ الجانِبِ الاَیسَرِ اَحَدَ عَشَرَ وَبِاعتِبارِ هذِهِ الحالَةِ قیلَ لِلمَرأَةِ خُلِقَت
مِن ضِلعٍ اَعوَجَ لَن تَستَقیمَ لَکَ عَلی طَریقَةٍ فَاِنِ استَمتَعتَ بِها استَمتَعتَ بِها وَبِها عِوَجٌ وَاِن
ذَهَبتَ تُقیمُها کَسَرتَها وَلَقَد اَحسَنَ بَعضُ الاُدَباءِ فَنَظَمَ فی ذلِکَ
هِیَ الضِّلعُ العَوجاءُ لَستَ تُقیمُها الا اِنَّ تَقویمَ الضُّلوعِ انکِسارُها اَتَجمَعُ ضَعفاً وَاقتِداراً عَلَی الفَتی
اَلَیسَ عَجیباً ضَعفُها وَاقتِدارُها فَانظُر اِلی کَیفِیَّةِ استِخراجِ امیرِ المؤمنینَ بِنورِ عِلمِهِ وَثاقِبِ
فَهمِهِ وَکَمالِ اِدراکِهِ وَتأییدِ مَعرِفَتِهِ وَصائِبِ فِکرِهِ ما اَوضَحَ بِهِ سُنَنَ السَّدادِ وَسَبیلَ الرَّشادِ
وَاَظهَرَ تَرجیحَ جانِبِ الذُّکورَةِ عَلَی الاُنوثَةِ مِن مادَّةِ الایجادِ وَتَتَبَّعَ ما جَعَلَهُ لِلاَضلاعِ مِن صِفَتَیِ
النَّقصِ وَالکَمالِ فِی الاَعدادِ وَکَم مِن مِثلِ هذِهِ مِن قَضایا وَاَوزارِ الزِّیادِ جارٍ بِها اَلجَوادِ سارٍ بِها العِهادِ
لَو رامَ القَلَمُ حَصرَ اَعدادِها لَحَسَرَ لِسانُهُ عَنِ التِّعدادِ کُلٌّ مِنها یَشهَدُ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ عِندَ
الاِستِشهادِ بِغَزارَةِ عِلمِهِ المُستَفادِ مِنَ الطّارِفِ وَالتِّلادِ وَیُسَجِّلُ لَهُ بِذلِکَ بَینَ العِبادِ یَومَ
الاَشهادِ انتهی **و در** بعض اخبار انکار این مطلب شده است که حوّاء از پهلوی چپ آدم خلق
شده باشد از آنجمله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که در خدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه السّلام مذکور شد که جماعتی میگویند که خدا حوّا را از ضلع آدم آفرید حضرت
فرمود (سُبحانَ اللّهِ وَتَعالی عَن ذلِکَ عُلُوّاً کَبیراً یَقولُ مَن یَقولُ هذا اِنَّ اللّهَ تَعالی لَم یَکُن

لَهُ مِنَ القُدرَةِ ما یَخلُقُ لاِدَمَ زَوجَتَهُ مِن غَیرِ ضِلعِهِ وَیَجعَلُ لِلمُتَکَلِّمِ مِن اَهلِ التَّشنیعِ سَبیلاً
اِلَی الکَلامِ یَقولُ اِنَّ آدَمَ کانَ یَنکِحُ بَعضُهُ بَعضاً اِذا کانَت مِن ضِلعِهِ ما لِهؤُلاءِ حَکَمَ اللّهُ
بَینَنا وَبَینَهُم) (یعنی منزّه و متعالی است خدا از اینگونه سخنان هر کس که چنین بگوید اعتقاد
کرده است که خدا را آن قدرت نبوده که از برای آدم زوجه خلق کند از غیر آنکه از جزء آدم باشد و
چنین کسی قرار داده است از برای اهل تشنیع بر اسلام راهی به تشنیع تا بگویند که آدم با بعض اعضای
خودش جماع کرده است اینجماعت را که اینگونه سخنان میگویند خدا در میان ما و ایشان حکم
کند) بعد از آن حضرت فرمود که خدا بعد از آنکه آدم را از گل خلق فرمود و ملائکه را به سجده اش امر نمود
خواب را بر او مسلط کرد پس حوّا را از نور خلق فرمود و قرار داد او را در میان دو پایش تا آنکه زن تابع
مرد باشد پس حوّا حرکت میکرد که آدم بیدار شد ندا بجوا شد که از او دور شو پس چون آدم نظر
کرد زنی را دید شکل خودش و خوش صورت با او تکلّم کرد دید که بلغت او سخن میگوید گفت کیستی
تو حوّا گفت) (خَلقٌ خَلَقَنِیَ اللّهُ کَما تَری) (یعنی خلقی هستم که خدا مرا آفریده است چنانکه می بینی
آدم عرض کرد خداوندا کیست این خلق نیکو صورت که خوش میآید مرا که نزدیک او باشم و با او نظر
کنم خطاب رسید که) (هذِهِ اَمَتی حَوّاءُ اَفَتُحِبُّ اَن تَکونَ مَعَکَ فَتُؤنِسَکَ وَتُحَدِّثَکَ وَتَأتَمِرَ لاَمرِکَ
یعنی این کنیز من حوّا است آیا دوست میداری که این زن هم صحبت تو باشد و هر کار که با او فرمائی
اطاعت تو کند عرض کرد بلی و تا دایم که زنده ام تو را بر این نعمت شکر و ثنا میگویم خطاب رسید که
خواستگاری او را از من عرض کرد خواستگاری میکنم او را از تو الها بچه تو را راضی نمایم فرمود که حکم
دین مرا تعلیمش نما آدم قبول نمود فرمود او را بتو تزویج کردم پس ضم او را با خود آدم رو بجوا کرد و باو
گفت) (اِلَیَّ فَاَقبِلی) (یعنی بجانب من بیا حوّا امتناع کرد و گفت تو بجانب من بیا پس خدا امر
فرمود آدم را که بجانب حوّا برو پس آدم برخواست بجانب حوّا رفت و اگر این مطلب نمیبود زنها
خواستگاری مردها را میکردند **و** از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شد که از او
سؤال شد که خدا حوّا را از چه خلق فرمود حضرت فرمود این مردم در این مسئله چه میگویند
راوی گفت گفتم که میگویند خدا خلق فرموده است او را از ضلعی از اضلاع آدم فرمود دروغ گفتند
آیا مگر خدا عاجز بود که خلق بفرماید او را از غیر ضلع آدم بعد فرمود که خبر داد مرا پدر من از

بدان خودش از رسول خدا که فرمود خدا برداشت قبضهٔ را از گل و از او آدم را خلق فرمود و از بقیّه
آن گل حوا را ایجاد کرد **و در** کتاب مجالس صدوق از علی علیه السلام مروی است که شخص یهودی
خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد یا محمد تو گمان میکنی که رسول خدائی و بجانب تو وحی
میشود چنانکه بموسی وحی میشد حضرت ساعتی سکوت کردند و بعد فرمود من سیّد ولد آدم و خاتم پیغمبران
و امام متقین و رسول رب العالمین و فخر نمیکنم پس آن یهودی چند مسئله سؤال کرد و از آنجمله این بود
که ما فضّل الرجال على النساء) فرمود (كفضل السماء على الأرض و كفضل الماء على الأرض فبالماء
تحيى الأرض و بالرجال تحيى النساء لولا الرجال ما خلقت النساء) یهودی گفت چرا چنین شده است
فرمود) خلق الله آدم من طين و من فضلته و بقيّته خلقت حوّاء و اوّل من اطاع النساء آدم فانزله
الله من الجنّة و بيّن فضل الرجال على النساء في الدنيا الا ترى النساء كيف يحضن ولا يمكن العبادة
من القذارة و الرجال لا يصيبهم شيء من الطمث و صدوق و غیر او گفته که حدیثی که دلالت میکند بر اینکه
حوّا از ضلع چپ آدم خلق شده است صحیح است و معنایش اینستکه از گلی که از ضلع ایسر آدم زیاد آمده
بود خلق شده است **و نیز** در باب میراث خنثی میگوید که (انّ حوّاء خلقت من فضل الطينة
التي خلق منها آدم و كانت تلك الطينة مبقاة من طينة اضلاعه اليسرى فخلقت منها و لو كان
كما يقوله الجهّال لكان لمتكلم من اهل التشنيع طريق الى ان يقول انّ آدم كان ينكح بعضه بعضا)
یعنی حوّاء خلق شده است از زیادتی گلی که آدم از او خلق شده بود و این گل باقی مانده گل ضلع ایسر آدم بود
پس حوّا از آن گل خلق شد و هرگاه چنان باشد که جهّال میگویند که از ضلع ایسرش خلق شده است
خواهد رسید اهل تشنیع را که بگویند آدم با بعض خودش جماع میکرد) (و هكذا خلق الله النخلة
من فضلة طينة آدم و كلّ الحمام فلو كان ذلك كلّه مأخوذا من جسده بعد اكمال خلقه
لما جاز ان ينكح حوّاء فيكون قد نكح بعضه و لا جاز له ان يأكل التمر لانّه كان يكون قد اكل
بعضه و كذلك الحمام و كذلك قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم استوصوا
بعمّتكم النخلة خيرا) یعنی چنانچه خدا حوا را از زیادتی گل آدم خلق فرمود همچنین درخت
خرما را نیز از زیادتی گل آدم خلق فرمود و همچنین است کبوتر را نیز از بقیّهٔ گل آدم خلق نمود
و هرگاه اینها همه گرفته شده بود از جسد آدم بعد از تمام شدن خلقتش او جایز نمیبود که

حوا را نکاح کند پس بعض خود را نکاح کرده بود و جایز نمیبود او را که از درخت خرما بخورد و نه از گوشت
کبوتر و از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در باب درخت خرما که وصیت نمائید
در باب عمّهٔ خود خیر را یعنی این درخت از گل پدر شما خلق شده است پس بمنزلهٔ عمّهٔ شما است
و از این جهتست که در درخت خرما چند صفت از خصایص انسان میباشد علی هذا اگرچه
منافاتی میان اخبار علی الظاهر خواهد بود و لکن بعد از تأمّل تنافی نخواهد بود **و بعضی**
از محدّثین گفته اند که اینکه وارد شده است که مرد یک ضلع کمتر از زن دارد اشارتست باینکه
جهة جسمانیه و قوّهٔ حیوانیه در مرد کمتر است از زن و جهت ملکوتیه مرد زیادتر است
و شاید که از این جهت باشد که مرد را بر زن تفضیل داده است و زنان را در جمله از امور ناقص
کرده است چون عقل و میراث و دیه و عبادت و وارد شده است که از ایشان مشورت کنید و مخالفت
ایشان نمائید و بعضی گفته اند که زنان خلقتی هستند برزخ میان انسان و بهائم یعنی جهت انسانیت
ایشان کامل نیست بجهت آنکه گل که مادّهٔ جسم است که قید روح است در اینها زیادتر است صدوق
در کتاب محاسن خود بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که او از پدران خود
روایت کرده که مردی از اصحاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه شکایت کرد از زنان خود پس
حضرت بر منبر برآمدند و بعد از خطبه فرمودند) (لا تطيعوا النساء على حال و لا تأمنوهنّ
على مال و لا تذروهنّ يدبّرن امر العيال فانّهنّ ان تركن و ما اردن اوردن المهالك و
عصين امر المالك فانا وجدناهنّ لا ورع لهنّ عند حاجتهنّ و لا صبر لهنّ عند
شهوتهنّ البذخ لهنّ لازم و ان كبرن و العجب بهنّ لاحق و ان عجزن لا يشكرن الكثير
اذا منعن القليل ينسين الخير و يحفظن الشرّ يتهافتن بالبهتان و يتمادين بالطغيان
و يتصدّين للشيطان فداروهنّ على كلّ حال و احسنوا لهنّ المقال لعلّهنّ يحسنّ
الفعال) و اخبار بسیار در مذمّت این جماعت وارد است و قصص مکر و حیلهٔ ایشان
مشهور و معروفست و جمله از آنها در جملهٔ از کتب مسطور است و همین در کید ایشان کافی است
که در حق ایشان (انّ كيدكنّ عظيم) گفته شده و در کید شیطان (انّ كيد الشيطان كان
ضعيفا) فرموده و بالجمله چون خدا حضرت آدم و حوا را خلق فرمود و ملائکه او را سجده نمودند و

بیان بهشتی که آدم و حوا از آن خارج شدند

ابلیس از بیم آنها است که چون خطاب با دم رسید که جفت خود حوا را بردار و در بهشت ساکن شو
وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ
فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ) یعنی و گفتیم ای آدم ساکن شو تو و جفت تو بهشت را و بخورید از
بهشت خوردن بسیاری با فراغت از میوه که بخواهید هر چه اراده کنید در هر مکان بهشت
که مایل باشید لکن نزدیک این درخت نشوید و از ثمره او نخورید پس خواهید بود از آنکسان که بر نفس خود
ظلم کرده باشند و در مراد از این بهشت که خدا آدم و حوا را مسکن داد خلاف کرده اند جمعی گفته
اند که مراد همان بهشت معروفست که در آسمان میباشد و قرآن نیز ظاهر در اینست زیرا که
لفظ مانند لفظ سما است که ظاهر در این آسمان معروفست و منصرف بسقف فانی و امثال آن
نیست و بعضی گفته اند که بستانی بوده از بساتین آسمان غیر از جنة الخلد بجهت آنکه هر کس بجنة
الخلد برود دیگر بیرون نمی آید دیگر در آنجا تکلیفی نیست و بجهت آنکه ابلیس آدم را وعده جنة
الخلد داد و اگر آنجا میبود او را حاجت بدلالت ابلیس نبود و توان گفت که آنکس که از جهة ثواب
بجنة الخلد رود بیرون نمی آید بودن آدم در آنجا بر سبیل مصلحت و تفضل بود و در این صورت
تکلیف نیز ضرر ندارد بلکه این تکلیف نیز موجب مصلحتهای بسیار باشد ولکن از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت شده که (انها کانت من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر
ولو کانت من جنان الخلد ما خرج منها ابدا) یعنی این جنت از باغستانهای دنیا بود که ماه
و خورشید بر آن میتابید هرگاه از جنان خلد میبود هر که داخل آنجا میشد بیرون نمی آمد جمعی نیز باین قایل
شده اند و گفته اند که این بوستانی بود از بوستانهای دنیا در زمین فلسطین یا میان فارس و کرمان
که خدا بجهت امتحان آدم خلق فرموده بود و لفظ (اهبطوا) مستلزم آن نیست که در آسمان
باشد زیرا که اهبطوا بمعنی انتقالست از قبیل (اهبطوا مصرا) و در آن درخت که از خوردن
آن منع شدند نیز اختلاف است و اخبار نیز باختلاف وارد شده است و اکثر گفته اند که آن
خوشه گندم بود و بعضی گفته اند که درخت انگور بود و بعضی را اعتقاد آنست که درخت انجیر بود
و در روایتی که از حضرت امیرالمؤمنین مرویست آنست که او درخت کافور بود و بعضی
بر آنند که او شجرة العلم بود که درختی است در وسط فردوس اعلی که هر که از آن خورد نیک و بد

در بیان مراد از شجره منهیه

را بدانستی و یا درختی است که هر که از آن بخورد حدث از او صادر شود و بعضی گفته که او درخت عناب
بود و بعضی گفته اند که آن درختی بود که هر که از آن تناول کند علم اولین و آخرین باو الهام شود
اگر باذن خدا تناول کند و اگر بی اذن خدا باشد خائب و خاسر میشود و بعضی گفته اند که درختی بود
که از میان درختان بهشت ممتاز بود و جمیع میوه ها از انگور و انجیر و انار و غیر ذلک داشت و بعضی گفته
اند که او درخت عشق بود و در کتاب تفسیر کبیر بحر الجمان نقل کرده است که آدم بدان
سبب مأمور شد که از بهشت بیرون رود که با عشق الهی در آمیخت و از شاخ شجره محبت او تناول
کرد و محبت را دار الملام باید نه دار السلام چه عشق خواستگار ملامتست و عقل جویای راحت
و سلامت و لهذا یکی از اکابر شجره منهیه را بمحبت تاویل نموده و فی نفس الامر از برای آدم اوزند بود
و سببی از آن غنج و دلال محبوبی بود که حسن و جمال او را آشکار امیکرد تا ترغیب و تحریص حاصل کند
زیرا که الانسان حریص علی ما منع طبیعت او اقتضا میکند که از هر چه او را نهی کنند حرص بر آن زیاده
تر شود و سعی در طلب و سیر آید و ممکن که اگر نهی بآن متعلق نشدی آدم را بجهت استیفای مرادات نفس
و استکمال لذات او پروای میوه محبت نبودی چه محبت غذای روحانیست و کسیکه بتربیت روح اشتغال
نماید فراغت پرورش روح ندارد پس بجهت آن حکم شد که ای آدم اگر آسایش میطلبی ملک بهشت بخور
و بیاشام و گرد شجره منهیه مگرد تا باستیلاء محنت محبت از جمله ستمکاران بر نفس خود نباشی زیرا که
نوش محبت بی نیش محنت نیست و محنت و محبت مجانس هم و توام یکدیگرند هر که دعوی محبت بنا کرد
صد در از غم بر رخ خود باز کرد و نیز از بعضی از عرفا نقل کرده است که پیش از وجود آدم و حوا بند
و عشق مظهری میجستند چون ملائکه را استحقاق مظهریت آن نبود در کنج خلوت فراغت کردند با نداد
که طاعات ابلیس و طنطنه عبادت شش هزار ساله اش در ملک و ملکوت افتاد عشق خواست که تا او
در که مواصلت او در آورد سلطان غیرت بانگ بر او زد که حریف خود را بشناس عشق دیگر باره
در حجله غیب نشست و در بروی جن و ملک بست تا وقتی که آدم از کتم عدم خیمه بر فضای شهود
زد عشق راه در صورت شجره منهیه با او نمود و الرجال او شد خواست که همانجا با او عقد وصال
بندد گفتند این معنی در سرای خلد راست نیاید منزل این کار خانه دل محنت زده کاشانه است و در
بهشت متاع محنت یافت نیست از راحت بهشت کاری نگشاید که بر وادی ندامت در میان کار است

در بیان شجره منهیه

پس آدم بهوای محبت از فضای بهشت بیرون شد و به تنگنای دنیا آمد و از ساحل سلامت دوری
گزیدن شد و بعضی گفته اند که اولی آنستکه تعیین کرده نشود چنانکه در آیه تعیین نشده است و حاجتی نیز
بتعیین آن نیست و این کلام متین است اگر در اخبار حجج علیهم السلام تعیین آن نشده باشد ولکن از
جمله از اخبار چنان مستفاد میشود که شجره منهیه اشارتست بمنزلت و مقام محمد و آل محمد و مراد از نهی
از نزدیک شدن بآن همان منع از حسد بردن بر اینمقام و تمنای اینمقام است شیخ صدوق
در کتاب معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا بسند خود از ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی
روایت کند که گفت خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که خبر بده مرا از آن درختی که آدم
و حوا از آن خوردند که چه بود زیرا که مردم در آن اختلاف کرده اند بعضی گندمش میگویند و بعضی انگور
و بعضی میگویند که درخت حسد بود حضرت فرمود (كُلُّ ذٰلِكَ حَقٌّ) یعنی همه این اقوال صحیح است
عرض کردم معنای این وجوه با این اختلاف چیست فرمود که ای اباصلت (إِنَّ شَجَرَةَ الْجَنَّةِ تَحْمِلُ
أَنْوَاعًا وَكَانَتْ شَجَرَةُ الْحِنْطَةِ وَفِيهَا عِنَبٌ وَلَيْسَتْ كَشَجَرَةِ الدُّنْيَا) یعنی درخت بهشت انواعی از
میوه ها را بر میدارد و آن درخت گندم بوده و انگور هم بوده مانند درخت دنیا نبود (فَإِنَّ آدَمَ لَمَّا
أَكْرَمَهُ اللّٰهُ تَعَالَى بِإِسْجَادِ مَلَائِكَتِهِ لَهُ وَبِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةَ قَالَ فِي نَفْسِهِ هَلْ خَلَقَ اللّٰهُ بَشَرًا
أَفْضَلَ مِنِّي فَعَلِمَ اللّٰهُ تَعَالَى مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَنَادَاهُ ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ فَانْظُرْ إِلَى سَاقِ عَرْشِي) یعنی چون
خدا آدم را تکریم فرمود باینکه ملائکه را امر بسجده او نمود و او را در بهشت منزل داد در پیش خود گفت
که آیا خدا از من بهتری خلق فرموده است پس خدا از ضمیر او مطلع شد و او را ندا کرد که سر بساق عرش من
بلند کن پس آدم سر بلند کرد دید که بر ساق عرش نوشته است (لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَزَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ) عرض کرد پروردگارا اینها کیستند خطاب رسید که (هٰؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُكَ
وَهُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَمِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَلَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَلَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ
فَإِيَّاكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ وَتَمَنَّى مَنْزِلَتَهُمْ فَسَلَّطَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ حَتَّى أَكَلَ مِنَ
الشَّجَرَةِ الَّتِي نُهِيَ عَنْهَا وَتَسَلَّطَ عَلَى حَوَّاءَ لِنَظَرِهَا إِلَى فَاطِمَةَ بِعَيْنِ الْحَسَدِ حَتَّى أَكَلَتْ مِنَ
الشَّجَرَةِ كَمَا أَكَلَ آدَمُ فَأَخْرَجَهُمَا اللّٰهُ مِنْ جَنَّتِهِ وَأَهْبَطَهُمَا عَنْ جِوَارِهِ إِلَى الْأَرْضِ) یعنی اینان

در فضیلت شیعیان اهل البیت

فرزندان تواند و از تو و از همه خلق من بهترند و هرگاه ایشان نمیبودند ترا و بهشت و دوزخ و
زمین و آسمان را خلق نمیکردم ای آدم زنهار زنهار که بچشم حسد بایشان نظر کنی و منزلت مقام ایشان
را تمنی کنی پس حضرت آدم نظر فرمود بایشان بعین حسد و منزلت ایشان را آرزو کرد پس خدا شیطان
را بر او مسلط کرد تا از آن درخت که منهی شده بود خورد و بر حوا نیز مسلط شد بجهت آنکه بفاطمه صلوات
الله علیها نظر کرد بعین حسد پس خورد از آن درخت چنانکه آدم خورد پس خدا هر دو را از بهشت بیرون
کرد و از جوار قرب خودش بیرون کرد و نیز در کتاب معانی الاخبار بسند خود از مفضل بن
عمر روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خدا خلق فرمود
ارواح را پیش از اجساد بدو هزار سال پس قرار داد اعلی و اشرف ارواح را روح محمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین و امامان که از بعد ایشانند پس عرض فرمود این ارواح مقدسه را بر آسمانها و
زمینها و کوهها پس فرو گرفت همه آنها را نور ایشان (فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى لِلسَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ
هٰؤُلَاءِ أَحِبَّائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجِي عَلَى خَلْقِي وَالْأَئِمَّةُ عَلَى بَرِيَّتِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ
مِنْهُمْ وَلِمَنْ تَوَلَّاهُمْ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَلِمَنْ خَالَفَهُمْ وَعَادَاهُمْ خَلَقْتُ نَارِي فَمَنِ ادَّعَى مَنْزِلَتَهُمْ
مِنِّي وَمَحَلَّهُمْ مِنْ عَظَمَتِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَجَعَلْتُهُ مَعَ الْمُشْرِكِينَ
فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنْ نَارِي) یعنی پس خدا باسمانها و زمینها و کوهها فرمود که این ارواح مقدسه
دوستان و حجتهای منند بر خلق من و خلقی نفرمودم که او در نزد من محبوبتر باشد از ایشان
و از برای هر کس از ایشان را دوست داشته باشد بهشت را خلق فرموده ام و از برای هر کس که
مخالفت و دشمنی نماید با ایشان خلق فرموده ام جهنم خود را پس هر کس که مقام ایشان را ادعا نماید
و بر خود ببندد او را عذاب خواهم نمود بعذابیکه احدی از مردم را آن عذاب نفرمایم و قرار خواهم داد
او را با اهل شرک در اسفل درکات جهنم (وَمَنْ أَقَرَّ بِوِلَايَتِهِمْ وَلَمْ يَدَّعِ مَنْزِلَتَهُمْ مِنِّي وَمَكَانَهُمْ
مِنْ عَظَمَتِي جَعَلْتُهُ مَعَهُمْ فِي رَوْضَاتِ جَنَّاتِي وَكَانَ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ عِنْدِي وَأَبَحْتُهُمْ كَرَامَتِي
وَأَحْلَلْتُهُمْ جِوَارِي وَشَفَّعْتُهُمْ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ عِبَادِي وَإِمَائِي) یعنی و هر کس بولایت ایشان
اقرار کند و مقام و منزلت ایشان را ادعا نکند قرار میدهم او را در روضات بهشت رفیقان ایشان
و میباشد از برای ایشان در بهشت هرچه بخواهند مباح میفرمایم برایشان کرامت خود را و جا

پس نور را از جوار خود بیرون کنم پس

میدهم ایشان را در جوار خود و قبول میکنم در گناهکاران از بندگان و کنیزان خود شفاعت ایشان را
پس ولایت ایشان امانت است در نزد خلق من پس کدام یک از شما ها این بار گران را بر میدارید و
این منزلت را از برای خود ادعا میکنید پس ابا کردند آسمانها و زمینها و کوهها از برداشتن این بار
و ادعا کردن این منزلت بزرگ را از برای خود و تمنا نمودن این مقام که مخصوص محمد و آل محمد است از برای
خودشان پس چون خداوند عالم آدم و حوا را در بهشت ساکن گردانید با ایشان فرمود که بخورید از این نعمتهای بهشت
در کمال فراغت و راحت در هر مکانی که خواهید و نزدیک این درخت گندم نشوید پس بوده باشید از ستمکاران
بر نفس خود پس نظر کردند بمنزلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان پس دیدند آن منزلت را
بالاتر از همه منزلهای بهشت عرض کردند (یا ربنا لمن هذه المنزلة) یعنی پروردگارا این منزلت از
کیست خطاب رسید که سر خود را بلند کنید بساق عرش من پس چون سر خود را بلند کردند و اسم ایشان را یعنی محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام را در ساق عرش نوشته دیدند بنور خدا عرض کردند (یا ربنا
ما اکرم اهل هذه المنزلة علیک وما احبهم الیک وما اشرفهم لدیک) یعنی پروردگارا
چه بزرگ کرده است اهل این مقام را در نزد تو و چه محبوب نموده است ایشان را بسوی تو و چه مشرف
و مقرب کرده است ایشان را در حضرت قرب تو پس خطاب رسید که (لولاهم ما خلقتکما هؤلاء خزنة
علمی وامنائی علی سری ایاکما ان تنظرا الیهم بعین الحسد وتتمنیا منزلتهم عندی ومحلهم من کرامتی
فتدخلا بذلک فی نهیی وعصیانی فتکونا من الظالمین) یعنی هرگاه ایشان نمیبودند خلق نمیکردم
شما ها را ایشان خازنان علم من و امینان سر منند مبادا که بجانب ایشان بنظر حسد نظر افکنید
و مبادا که تمنای منزلت و محل ایشان را نمائید پس مرتکب نافرمانی من شوید و از اهل ظلم شوید عرض
کردند پروردگارا بنما منزلهای ظالمین را در آتش تا ببینیم چنانکه نمودی با منزلت ایشان را در
بهشت خودت پس نمود خدا بر ایشان آتش جهنم و جمیع انواع عذابهای او را و فرمود که منزل آنکسان
که ظلم میکنند بمحمد و آل محمد و ادعای مقام ایشان میکنند در اسفل درکات از این آتش است (کلما ارادوا
ان یخرجوا منها اعیدوا فیها وکلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب) ای آدم
و ای حوا مبادا که بعین حسد بانوار و حجتهای من بنگرید پس فرود بیاورم شما ها را از بهر قرب و جوار خود
و جای دهم شما ها را در حضیض ذل و خواری پس شیطان آدم و حوا را وسوسه نمود پس تمنا کردند منزلت

محمد و آل محمد را و بعین حسد با ایشان نگریستند پس واگذاشته شدند بحال خود تا از درخت گندم خوردند
پس زینت و زیور ایشان گرفته شد و برهنه ماندند و خدا با ایشان عتاب فرمود که از جوار من فرود شوید
زیرا که مجاور من نمیشود هر کس نافرمانی من کند پس از آسمان فرود آمدند و بحال خود واگذاشته شدند
در طلب معاش و چون زمان قبول توبهٔ ایشان شد جبرئیل بنزد ایشان آمد و گفت (انکما انما ظلمتما
انفسکما بتمنی منزلة من فضل علیکما فجزاءکما ما قد عوقبتما به من الهبوط من جوار الله الی ارضه)
یعنی شما ها ظلم کردید بر خود بتمنا کردن مقام کسانیکه خدا ایشان را بر شما تفضیل داده است پس
جزای شما همین بود که خدا شما را از جوار خود بزمین فرستاد پس سؤال کنید خدا را بحق اسمهائیکه بر
ساق عرش دیدید تا خدا توبهٔ شما را قبول کند پس عرض کردند (اللهم انا نسئلک بحق الاکرمین علیک
محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین والائمة الا تبت علینا ورحمتنا) پس خدا توبهٔ ایشان را
قبول فرمود و این امانت یعنی مقام محمد و آل محمد همیشه در میان پیغمبران محفوظ بود و با وصیای خود
و خواص امتان خود خبر میدادند پس هیچ کس جرأت ادعای این مقام ننمود (وحملها الانسان الذی
عرف فاصل کل ظلم منه الی یوم القیمة وذلک قول الله عز وجل انا عرضنا الامانة الخ) یعنی و حمل
این امانت را نمود یعنی ادعای این مقام را کرد انسانیکه شناخته شد و شاید که مراد ابوبکر باشد پس اصل
هر ظلمی از او است تا روز قیامت **و در روایت** ابی بصیر است که مراد از امانت در این آیه ولایت است
و از انسان ابو الشرور منافق است و مخفی نماند که این دو حدیث منافاتی ندارد با اینکه آدم و حوا از
درخت صوری نیز ممنوع بوده باشند بلکه دلالت دارند بر اینکه تمنای مقام ایشان سبب خوردن آدم
و حوا شد پس بوسوسهٔ شیطان مبتلا شدند اگر چه محتملست که مراد از شجره در این دو حدیث نیز همان
باشد و تصریح نکردن بآن بجهت مصلحت احتمال باشد **و از تفسیر** امام حسن عسکری علیه السلام
نقل شده که فرمود (انها شجرة علم محمد وآل محمد آثرهم الله بها دون سائر خلقه لا یتناول منها بامر
الله الا هم) یعنی این شجره که از او منع شدند شجرهٔ علم محمد و آل محمد است که اختیار فرمود خدا ایشان را
باین شجره و مخصوص نمود ایشان را باو دون سایر خلق و تناول نمیکنند از این شجره باذن خدا مگر ایشان (و
منها کان یتناول النبی وعلی وفاطمة والحسن والحسین بعد اطعامهم المسکین والیتیم والاسیر
حتی لم یحسوا بجوع ولا عطش ولا تعب ولا نصب) یعنی و از این درخت تناول میفرمود پیغمبر و علی

وفاطمه و حسنین علیهم السلام بعد از آنکه طعام افطار خود را بمسکین و یتیم و اسیر دادند خود ناشتا روزه
بروزه بردند تا آنکه هیچ احساس گرسنگی و تشنگی و مشقت نکردند بواسطهٔ تناول از این شجره و
تَمَیَّزَتْ مِنْ بَیْنِ الْاَشْجارِ بِاَنَّ کُلّاً مِنْها اِنَّما یَحْمِلُ نَوْعاً مِنَ الثِّمارِ وَکانَتْ هٰذِهِ الشَّجَرَةُ وَجِنْسُها
تَحْمِلُ الْبُرَّ وَالْعِنَبَ وَالتِّینَ وَالْعُنّابَ وَسایِرَ اَنْواعِ الثِّمارِ وَالْفَواکِهِ وَالْاَطْعِمَةِ) یعنی و این درخت
است که از میان درختها ممتاز است زیرا که هر درختی حمل یک نوع میوه میدهد و این درخت و هر
درختی که از جنس او باشد بار او گندم و انگور و انجیر و عناب و سایر انواع میوه ها و طعامها میباشد
و از این جهت است که مردم در این درخت اختلاف کرده اند و هر کسی چیزی گفته است و مخفی نماند که از اول
این حدیث صریح است در اینکه مراد از شجره علم محمد و آل محمد است ولکن تتمه حدیث با این علی الظاهر
منافات دارد با این معنی که ظاهر است در شجرهٔ صوریه و بعد از تأمل فی الجمله بحمد الله هیچ منافاتی بنا
عرض امام علیه السلام افاضه فیض تو بخاص و عام او و حدیث برای خواص است و آن برای عوام و
در روایتی است که چون آدم و حوا داخل بهشت شدند بهر موضع از مواضع بهشت که
نظر میکردند اسم محمد و علی و سایر آل عبا را بخط قدرت از قلم نور نوشته میدیدند جبرئیل با آدم گفت
که این نامها را ضبط نما که در وقت حاجتها تو را بکار آید آدم عرض کرد پروردگارا چه نسبت گرامی دارای
صاحبان این اسمها و چه نسبت محبوبند نزد تو خطاب رسید که بذات ذو الجلال خودم قسم که اگر
ایشان نمیبودند تو را خلق نمیفرمودم ایشان خازنان کنوز علم من و امینان و محبان من اند زینهار نظر
نکنید با ایشان بعین حسد و آرزو نکنید منزلهای ایشان را در نزد من **و از کتاب تحفة المجالس** نقل شده است
که جناب اقدس الهی بعد از آنکه امر بحضرت آدم و حوا را از جناب خود در گلشنها و روضات بهشت میکردند
و سیر مصنوعات الهی مینمودند عکس نور چهره خود را در صفحات اوراق لطیفه اشجار بهشت مشاهده
میکردند از کمال حسن خود تعجب نموده بیکدیگر گفتند آیا حق تعالی در عالم ملکوت نیکو صورت تر
از ما خلق کرده باشد جناب اقدس الهی از خطور در ایشان مطلع شد حسب الامر الله جبرئیل نازل
شد فرمود ای آدم خداوند از آنچه بخاطر شما ها گذشت مطلع شد امر فرمود که در باغستانهای
بهشت تفرج نمایید تا حل مشکل شما شود آنگاه آدم و حوا در صفحات بهشت تفرج نموده میگشتند
بقصر عظیمی عبور نمودند که از یک دانه یاقوت سرخ و در و دیوار او از زمرد سبز و سقف آن از لؤلؤ

وفرش آن از فیروزج بانواع جواهر و طلا منقش گردیده و در آن قصر ایستر دیدند از جبرئیل
سؤال نمودند که درون این قصر چه سری است گفت بمن نیز معلوم نیست من حساب عمر خود نمیدانم
اما ستاره در گوشه فلک است که هر سی هزار سال یک نوبت طلوع میکند و بگردد فلک میگردد
و من سی هزار بار آن ستاره را دیده ام و ندانستم که درون این قصر چیست آدم بدرگاه الهی نالید
که مرا از سر این قصر واقف ساز خطاب بجبرئیل رسید که در قصر را برای ایشان بگشا چون آدم و حوا
داخل قصر شدند تختی دیدند از یاقوت سرخ که صورت دختری بر آن نشسته در نهایت حسن
و جمال تاجی از نور سبز بر سر و طوقی از زبرجد سبز در گردن و گوشواره از در و لؤلؤ پر نور در
گوش و گرداگرد آن تخت کواکب درخشنده جا گرفته و صد هزار حوران ماه پیکر مقابلش باز
ایستاده چون ایشان آن صورت دیدند بسجده افتادند جبرئیل گفت ای آدم این صورت دختر پیغمبر
آخر الزمان است که بوجود او تو و ماسوی الله خلق شده آدم گفت این تاج درخشنده که بر سر
دارد چیست گفت این محمد پدر او است پرسید که آن طوق که از طلا و زبرجد در گردن دارد در نهایت
شعاع چیست گفت نور ولایت شوهر او علی است پرسید که این دو گوشواره که در گوش دارد گفت دو
فرزندش حسن و حسین است آدم گفت اینها چه کسانند جبرئیل گفت که از نسل تو خواهند بود اگر این
بنودندی هیچ چیز را نه ملک و نه ملکوت را خلق نمیفرمود ای آدم اسامی مبارک ایشان را یاد گیر
شاید روزی تو را بکار آید پس آدم اسمهای ایشان را بزبان تکرار نمود و بر قلب خود نقش کرد و در
بعضی از کتب مسطور است که جبرئیل گفت ای آدم مبادا اگر بر این بزرگواران حسد بری پس از بهشت
بیرون روی پس حوا بر مرتبه فاطمه زهرا حسد برد و آدم بر مرتبه آن بزرگواران پس از بهشت بیرون
شدند **و از تحفة المجالس** منقول است که آدم پرسید که چرا یکی از این دو گوشواره که
در گوش دارد سبز است و دیگری سرخ جبرئیل گفت جمعی از کفار در ذریه تو این معصوم را شهید
کنند یکی را بزهر و دیگری را بشمشیر سر از تنش جدا کنند پس آدم و حوا از شنیدن این قصه نالیدند
و بخروشیدند و **بعضی** بر آنند که مراد از شجرهٔ منهیه همان سر قضا و قدر است که احدی را
بر آن اطلاع نیست و مراد از تناول از آن جویا شدن و سؤال کردن از سر قضا است که سؤال از آن
ممنوع است بجهت آنکه این سر از علم مکنون خدا است (بَحْرٌ عَمِیقٌ فَلا تَخُضْهُ وَطَرِیقٌ صَعْبٌ فَلا تَسْلُکْهُ

یعنی دریای عمیقی است پس در او فرو مرو و راه مشکلی است پس در آن مرو (سِرُّ اللّٰهِ الَّذِی لَا یَعْلَمُهُ اِلَّا هُوَ وَالْغَیْبُ الَّذِی لَا یَعْلَمُهُ اِلَّا هُوَ) و این سر مستتر بر هیچکس معلوم نشد و این در بسته بر روی احدی گشوده نگشت عزیز پیغمبر از سر قدر پرسید خطاب (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاُمْحُوَنَّ اِسْمَكَ عَنْ دِیوَانِ النُّبُوَّةِ) باو رسید داود علیه السلام کشف این مطلب از خدا مسئلت نمود باو خطاب آمد که ای داود اگر اتفاق کند که هر کسی که از آب چشمه در دختها سیراب شود و اتفاق در دست بمناجات برداری که دستها بخشکد هر که بر این سرّ مطلع نسازم مرا بنده‌ای که این سرّیست مخفی و رازی پنهان در وقت مردن یکی را گویم بیا و یکی را فرمایم دور شو و بالجمله چون آدم و حوا را در بهشت جای دادند تاج کرامت بر سرشان گذاشتند بر سریر عزت و سلطنتشان نشاندند حلل و حلی بایشان در پوشاندند و غلمان و حوران بهشتی در خدمت ایشان ایستادند در هر لحظه محل فیض تازه و رحمت بی اندازه میشدند و باکمال فراغت و آسودگی عشرت میکردند از میوه‌ها و فواکه و اطعمه و اشربه بهشت میخوردند و میآشامیدند و از همه گونه آفتها و بلاها و محنتها و زحمتها دور و از هر هم و غمی مهجور بودند ابلیس لعین که از درگاه احدیت رانده شده بود چون این بدید که آدم مقرب او رجیم شد عرق عداوتش بحرکت آمد و نایره حسدش مشتعل گشت دامن بر کمر زده و کمر تنگ ببست و عزم خود را محکم کرد که بلکه آدم را از این منصب معزول سازد و از بساط قرب بخاک بعدش نشاند و از اوج عزت بحضیض ذلتش اندازد و از گلشن راحت بگلخن محنتش آورد (فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَانُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَكَیْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِینَ وَقَاسَمَهُمَا اِنِّی لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ) پس شیطان آدم و حوا را وسوسه کرد تا از آن شجره منهیه تناول کنند **و در** کیفیت این وسوسه خلاف است بعضی گفته‌اند که شیطان در زمین ایشان را وسوسه کرد و ایشان در بهشت بودند و بعضی گفته‌اند که ایشان را در آسمان در خارج بهشت وسوسه کرد و اکثر مفسران بر آنند که ابلیس بدهان مار شد و از او خواست که او را با آدم برساند و مار بدستیاری طاوس او را ببهشت رسانید پس بیک طرف دهان مار خود را بایشان نمود و آغاز گریه کرد و ایشان او را نشناختند باو گفتند که چرا گریه میکنی گفت بجهت آنکه شما همه خواهید مرد و این نعمت و کرامت از شما زائل خواهد شد گفتند که چه کنیم که این

نعمت را زوال نباشد گفت اگر خواهید که همیشه در اینجا در ناز و نعمت باشید هرگز مرگ شما را نیاید باید که از این درخت تناول کنید و اشاره بآن درختی کرد که از او منع شده بودند (هَلْ اَدُلُّكَ عَلٰی شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا یَبْلٰی) گفتند که ما را از این درخت منع فرموده است گفت که این اندرخت نیست و قسم بخدا خورد که من در این امر نیکخواه شمایم (وَمَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَكَیْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِینَ وَقَاسَمَهُمَا اِنِّی لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ) یعنی منع نفرموده است خدا شما را از این درخت مگر بجهة آنکه مبادا فرشته شوید یا آنکه در بهشت مخلد باشید یا آنکه مراد آن باشد که خوردن این درخت بر فرشته روا نیست و شما هافرشته نیستید **و بعضی** گفته‌اند که ابلیس بصورت دابة شد و داخل بهشت گشت و خازنان بهشت او را نشناختند و بعضی استبعاد کرده‌اند که چگونه میشود که رجیم داخل بهشت شود و بعضی جواب داده‌اند که منع دخول او بر وجه تکرم بود یعنی نمیتوانست که با ملائکه بر طریق کرامت در بهشت داخل شود و اما بر وجه مذلت و مسارقت ممنوع نبود و بعضی گفته‌اند که ابتدا خود را ببهشت فرستاد تا او را اغوا کنند همانا ایشان از رفتن باسمان و بهشت ممنوع نبودند و بعضی گفته‌اند که ابلیس بر در بهشت ایستاده و ایشان را ندا کرد **و در تفسیر** امام مذکور است (وَكَانَ اِبْلِیسُ بَیْنَ لَحْیَیِ الْحَیَّةِ اَدْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ وَكَانَ آدَمُ یَظُنُّ اَنَّ الْحَیَّةَ هِیَ الَّتِی تُخَاطِبُهُ وَلَمْ یَعْلَمْ اَنَّ اِبْلِیسَ قَدِ اخْتَبٰی بَیْنَ لَحْیَیْهَا فَرَدَّ آدَمُ عَلَی الْحَیَّةِ اَیَّتُهَا الْحَیَّةُ هٰذَا مِنْ غُرُورِ اِبْلِیسَ كَیْفَ یَخُونُنَا رَبُّنَا) یعنی و بود ابلیس در طرف دهان مار و مار ابلیس را ببهشت آورده بود و آدم گمان میکرد که مار باو تکلم میکند و ندانست که ابلیس در دهان او مخفی شده پس آدم بر مار اعتراض کرد که ای مار این که تو میگوئی از فریب شیطان است چگونه خدا با ما خیانت میکند از چیزی که برای ما فائده دارد منع مینماید چگونه مرتکب میشویم چیزی را که خدا ما را از آن منع نموده است بی رخصت او پس چون ابلیس از فریب دادن آدم مایوس شد دوباره در دهان مار رفته بنزد حوا آمد پس او تکلم کرد بطریقی که گمان میکرد که مار با او تکلم میکند و گفت ای حوا این درختی را که خدا بر شما حرام کرده بود الحال بر شما حلال کرده است بجهة آنکه شما اطاعت او نمودید و علامت این مطلب آنست که آن ملائکه که موکل بر این درختند همه حیوانات بهشتی را منع میکنند و تو را اگر پیش بروی منع نمیکنند پس بدانکه خدا این درخت را حلال فرموده است و بشارت باد تو را که اگر از این درخت تناول کنی پیش از آنکه آدم از او تناول

کند تو را بهم سلطنت خواهی داشت و بر او حکمران خواهی بود پس حوا گفت که من این مطلب را تجربه میکنم پس بنزدیک درخت آمد ملائکه خواستند که او را بحربهای خود منع نمایند خدا بایشان وحی کرد که (انما تدفعون بحرابکم من لا عقل له یزجره فاما من جعلته ممکنا ممیزا مختارا فکلوه الی عقله الذی جعلته حجة علیه فان اطاع استحق ثوابی و ان عصی و خالف امری استحق عقابی و جزائی) یعنی شماها مامورید که بحربهای خود دفع نمائید از این درخت کسانی را که عقل نداشته باشند و اما آنکس را که عقل داده ام و مختارش فرموده ام پس او را بعقل او واگذارید زیرا که این عقل حجت است بر او پس اگر اطاعت مرا نماید مستحق ثواب من شود و اگر نافرمانی کند امر مرا مستحق عقوبت من شود پس ملائکه متعرض حوا نشدند پس گمان کرد که خدا که ایشان را منع فرمود از منع حوا بجهت آن بود که خوردن این درخت بر ایشان حلال شده است پس گفت که مار راست گفت پس از آن درخت خورد و در خود تغییری ندید و بنزد آدم آمد و گفت (الم تعلم ان الشجرة المحرمة علینا قد ابیحت لنا تناولت منها و لم یمنعنی املاکها و لم انکر شیئا من حالی) یعنی آیا نمیدانی که آن درخت که بر ما حرام شده بود الحال برای ما مباح شده زیرا که من از او تناول کردم و موکلین بان مرا منع نکردند و تغییری در حالم پیدا نشد پس آدم چون این شنید فریب خورد و از آن درخت نیز تناول کرد (فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و ناداهما ربهما الم انهکما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین) و نیز میفرماید که (فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه) و چون از آن درخت تناول کردند تاج شرف از سر ایشان بیافتاد و زینت و زیور بهشتی از ایشان فرو ریخت و حوران و غلمان که بخدمت ایشان مامور بودند از او فرار کردند **و در روایتی** چون از آن درخت بخوردند بادی بر آمد و تاج از سر ایشان بر بود و بادی دیگر بر آمد حله از تن ایشان بیرون کرد و عورت ایشان ظاهر شد چون تنها و بیکس ماندند و برهنه شدند بکریه در آمدند و برمیدند و فرار کردند و بجانب هر درختی که میشتافتند از ایشان دور میشد خطاب رسید که ای آدم افرارا منا یعنی از ما میگریزی عرض کرد (بل حیاء منک) یعنی بلکه از تو حیا میکنم و چگونه از تو میتوان گریخت جز آستانه لطفت پناهگاه ندارم کجا روم که بغیر از درت پناه ندارم **و از حضرت**

صادق علیه السلام مرویست که آدم و حوا پیش از خوردن از درخت هرگز عورت خود را ندیده بودند یعنی عورت ایشان داخل در بدن ایشان بود و چون از درخت خوردند ظاهر شد از برای ایشان عورت ایشان پس وحشت کردند و بنزد هر درختی میرفتند که از برای آن عورت خود را بپوشانند برگ با ایشان نمیداد مگر درخت انجیر پس خطاب بایشان رسید که یا آدم نه همه بهشت را برای تو مباح کرده بودم گفت بلی گفت پس چرا از این درخت خوردی گفت بار خدایا من گمان نبردم که کسی بتو قسم دروغ بخورد پس خطاب رسید که چرا حوا را اطاعت کردی پس از بهشت بیرون رو و بزمین آنگاه خدا با او فرمود که چرا خوردی گفت مار مرا فریب داد و حوا را فرمود که تو چرا خوردی گفت مار مرا گفت و مار را فرمود که چرا گفتی گفت ابلیس مرا گفت پس خطاب رسید (اهبطوا منها جمیعا) یعنی فرود آئید از بهشت بزمین (فانه لا یجاورنی فی جنتی عاص و لا فی سمواتی) یعنی مجاور من نمیشود در بهشت من و نیز در آسمان من آنکس که نافرمانی من میکند و در جائی دیگر میفرماید (قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون) و این خطاب با آدم و حوا و مار و شیطان شد **و در بعضی** از کتب مسطور است که خطاب بحوا شد که چنانکه درخت را خون آلود کردی هر ماه بیک بار خون آلود کنم و مار را فرمود که پاهایت بستانم تا بر شکم راه روی و هر که تو را ببیند و بر تو دست یابد سرت را بکوبد و ابلیس را گفت تو از اینجا برو ملعون و مدحور و آدم و حوا را فرمود که بزمین و بدین سرت را بکوبد ... آنکه در بهشت روزی من میخوردید بکمال فراغت اکنون در زمین جز بکد و رنج نخورید پس آدم دست حوا را گرفت و آهنگ بیرون آمدن کرد و هر میگریست که شاید شفیعی را مصاحبی و در بسته را مفتاحی پیدا آید و هیچ طرف رایحه مرادی بمشامش نمیرسید پس چون خواست که از بهشت بیرون رود گفت بسم الله الرحمن الرحیم جبرئیل گفت ای آدم کلمه بزرگی بر زبان آمدی من مانی تامل کن شاید که خدا ببرکت این کلمه بر تو ببخشاید و از این بلیه تو را نجات دهد خطاب بجبرئیل رسید که بگذارش تا بیرون رود عرض کرد الها تا را با نام الرحمن الرحیم خواند بروی رحمت نما خطاب رسید که ای جبرئیل مرا رحمت کم نیست و از رحمت کردن ملال نیست آدم اگر امروز او را رحمت کنم بیایت تو رحمت کرده باشم میخواهم که فردای قیامت که آدم در بهشت بنهد هزار هزار عاصی

از فرزندان همراه داشته باشد آنگاه بر ایشان رحمت کنم تا سعه رحمت من آشکار شود پس از اینجا معلوم
میشود که بیرون کردن آدم از این جهت اهانت و عقاب نبود بلکه برای تربیت و رحمت و مصلحت بود
و از این جهت است که بعضی گفته اند که اگر اخراج از بهشت و سلب لباس و تفویت منافع عقوبت بود
پیغمبران و اولیای خدا همیشه معاقب بودندی **و در تفسیر** کبیر مسطور است که بدانکه اخراج
آدم و حوا از بهشت نه بر سبیل عقوبت بود بلکه بجهت تغیر مصلحت بود که بعد از تناول آن
شجره را حکمت و مصلحت الهی مقتضی اخراج ایشان بود و ابتلای او بتکلیف و مشقت و
سلب لبسه جنت چون کرامت و عزت بر وجه تفضل و امتنان بود پس او سبحانه را جایز بود
که بجهت تشدید بلوی و امتحان این را از آدم سلب نماید هم چنانکه غنی را فقیر میسازد و صحیح را سقیم
و نعمت را بمحنت بدل میکند و بعضی از علما بر آنند که بیرون آوردن از بهشت ضروری بود اگر چه
اکل شجره واقع نمیشد زیرا که او برای زمین مخلوق شده بود بدلیل قوله تعالی (انی جاعل فی
الارض خلیفة) لکن خروج او از بهشت اگر بدون اکل شجره واقع میشد اسهل میبود و چون
بعد از اکل محقق شد اصعب نمود و شاید که همین سبب نهی باشد پس نهی از برای حرمت نبود
همانا پیغمبران در هر حال معصوم اند حتی پیش از مبعوث شدن بر خلق علی بن جهم خدمت علی
بن موسی الرضا علیه السلام عرض کرد یا ابن رسول الله اتقول بعصمة الانبیاء یعنی آیا اعتقاد تو
این است که پیغمبران معصوم اند فرمود بلی عرض کرد پس چه میگوئی در آیه (فعصی آدم ربه فغوی) فرمود
(ان الله خلق آدم حجة فی ارضه و خلیفة فی بلاده لم یخلقه للجنة و کانت المعصیة
من آدم فی الجنة لا فی الارض لیتم مقادیر الله فلما اهبط الی الارض و جعل حجة و خلیفة عصم
بقوله ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین) یعنی خدا خلق فرمود
آدم را حجت و خلیفه او باشد بر اهل زمین و خلق نفرمود او را تا در بهشت همیشه باشد و بود نا
فرمانی او در بهشت نه در زمین پس چون بزمین فرود آمد و بر خلق مبعوث شد و بر ایشان از جانب
خدا حجت و خلیفه شد معصوم گشت **و نیز** آنحضرت فرمود که خدا با ایشان فرمود که از این درخت
مخصوص نخورید و با ایشان نگفت که نخورید از این درخت و نه از هر درختی که جنس او باشد و ایشان
از آن درخت مخصوص نخوردند بلکه از غیر آن خوردند بوسوسه شیطان و این از آدم پیش از پیغمبری او بود

ولم یکن ذلک بذنب کبیر استحق به دخول النار) و نبود این گناه از کبایر که بسبب دخول نار شود بلکه از
جمله صغایر بود که بر انبیاء پیش از نزول وحی بایشان روا باشد و چون خدا او را منصب پیغمبری داد معصوم
شد از صغایر و کبایر و شاید این حدیث در مقام الزام خصم باشد که معتقد بآن باشد که بر انبیاء
مطلقا جایز است بلکه مراد از معصیت که نسبت بانبیاء داده شود نه از قبیل معصیتهای سایر خلق
است بلکه مراد ترک اولی است و از اینجا است که گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین و
تفصیل این مطلب محلی دیگر دارد و بالجمله چون آدم و حوا بزمین فرود آمدند آدم در صفا و حوا در
مروه فرود شد و بعضی گفته اند که آدم در سراندیب و حوا در جده و طاوس در حبش و مار
باصفهان و شیطان بسمنان فرود آمدند و آدم و حوا مدتها بر خطیئه خود میگریستند جبرئیل
بر آدم نازل شد گفت (یا آدم الم یخلقک الله بیده و نفخ فیک من روحه و اسجد لک ملائکته
قال بلی) یعنی ای آدم آیا خلق نفرمود تو را خدا بید قدرت خود و دمید از برای تو از روح خود و ملائکه
خود را بسجده تو امر فرمود گفت بلی جبرئیل گفت امر فرمود تو را با اینکه نخوری از این درخت پس چرا او را نا
فرمانی کردی گفت (یا جبرئیل ان ابلیس حلف لی بالله انه لی ناصح و ما ظننت ان احدا خلقه الله
یحلف بالله کاذبا) یعنی ای جبرئیل ابلیس قسم بخدا خورد که من تو را نیکخواهم و گمان نمیکردم که احدی
را مخلوق خدا است قسم بخدا بدروغ بخورد **و از** حضرت صادق علیه السلام روایت شده که موسی علیه السلام
از خدا مسئلت کرد ملاقات آدم را پس موسی باو گفت که (یا ابت الم یخلقک الله بیده و نفخ فیک
من روحه و اسجد لک ملائکته و امرک ان لا تاکل من تلک الشجرة فعصیته) یعنی ای پدر آیا خدا تو
را بدست خود خلق نفرمود و نفخ روح در تو نکرد و ملائکه را بسجده تو امر نفرمود و امر کرد تو را که از این درخت
مخور گفت) (بکم وجدت خطیئتی قبل خلقی فی التوریة قال بثلثین الف سنة) یعنی تقدیر
این عمل را پیش از خلقت من بچند سال دیدی که خدا تو را در تورات خبر داد گفت بسی هزار سال آدم گفت
فهو ذلک یعنی تقدیر خدا چنین مقتضی بود که این عمل از من صادر شد پس از این عمل ناگزیر بودم
و بالجمله مدت مکث آدم در بهشت نصف روز بود از روزهای خدائی که پانصد سال میشود
بعد از ظهر روز جمعه بود که روح در او دمید و بعد از غروب این روز او را از بهشت بیرون
بیرون کردند و بعضی گفته اند که در ساعت نهم روز جمعه از بهشت بیرون شد و در بعضی

از کتب مسطور است که چون ندای اهبطوا برآمد حکم شد که همه بر زمین فرود شوید آدم دست حوا را گرفت
گفت بیا تا از این مرتبه رفیعه تنزل کنیم و میل بهبوط نمائیم که نوبت معزولی رسید و محنت غریبی و بی
کسی پیش آمد در این اثنا جبرئیل آمد و گفت ای آدم حکم چنین است که دست از حوا بداری و مفارقت او
را بر مواصلت اختیار کنی و هر یک بجائی دیگر روید پس آدم دست از حوا برداشت و هر یک رو بطرفی
آوردند و بگریه و زاری مشغول شدند و ملائکه بتعجب ایستاده میگریستند و بر غربت و گریه آدم
و حوا میگریستند و ایشان یکدیگر را گم کردند و هیچکدام از هم خبر نداشتند آدم علیه السلام بسر کوه
سراندیب افتاد و حوا بر ساحل دریای هند در موضعی که آنرا جده میگویند آدم دویست سال بر سر کوه
سراندیب میگریست **و در خبر** بعضی از تفاسیر مذکور است که چون آدم بزمین آمد گرسنه شد و
او را حالتی پیدا شد که پیش از آن نیافته بود گفت بار خدایا مرا حالتی است که از عبادت نمیدانم کردن گفت
این درد تو را نام جوع است دوای او طعام است تو گرسنه و بطعام سیر شوی گفت طعام از کجا آورم
گفت من برای تو از بهشت آنچه سبب اخراج تو بود و آن گندم است آورده ام تا راحت هم از آنجا بوده
که رنجت بوده و گندم را در پیش او نهاد خواست تا از آن گندم بخورد جبرئیل گفت این هم چنین که می
خوردی نیست این را میباید کشتن تا خدا او را برکتی دهد آدم گفت کشتن چه باشد گفت من ترا
بیاموزم و لکن بآلت باید پس او را آهن و چوب آورد و او را آهنگری و نجاری بیاموخت تا
آلت برزگری بساخت چون آلت را تمام کرد گفت این زمین را بکن و زمین را بشوران و دانه در خاک بپوش آدم چنان
کرد چون موضعی از زمین بکشت و بموضعی دیگر رسید آن موضع اول رسیده بود و چون بدیگر رسید آن
اول خشک شده بود و بدرو آمد چون زمین تمام بکشت و تخم در افکند از کشتن بپرداخت همه رسیده
بود خواست تا بخورد جبرئیل گفت این نشاید خوردن چنین این بدرو بدرو پس خواست بخورد گفت نه
گرد کن و بر خرمن نه چون جمع کرد خواست بخورد گفت نه در زیر پای گاو خورد کن خورد کرد خواست بخورد
گفت نه بر باد ده تا دانه از کاه جدا شود چنان کرد و گندم را پاک کرد خواست بخورد گفت نه بآس کن
تا آرد شود آسیا کرد آرد شد خواست تا بخورد گفت نه خمیر کن خمیر کرد خواست تا بخورد گفت نه بپز تا نان
شود تنور کرد و بپخت چون از تنور برآمد گفت اکنون توان خوردن که بجهت خوردن رسید آدم دست دراز کرد و از نان
لقمه بشکست و در دهن نهاد هنوز گرم بود دهنش بسوخت جبرئیل گفت تعجیل کردی رها باید کرد

تا مرد شوی تا بدانی که هر کس بر کام خود کامی برد از دهر زهر کامش هم باید کام بر باید داشت چون مقصود حاصل کند و بمحل
آرد خواهد تا در دهن نهد پیش از وقت کامش ببرد تا بدانکه راحت دنیا با رنج آمیخته است این نه
سرای خلود است و نه جای خلاص است تا نجات راحت خالص نباشد حَلَاوَةُ دُنْيَاكَ مَسْمُومَةٌ
فَلَا تَأْكُلِ الشَّهْدَ اِلَّا بِسَمٍّ سُمُومَاتُ بِالْعَيْشِ مَقْرُونَةٌ فَلَا تَقْطَعِ الْعَيْشَ اِلَّا بِهَمٍّ اِذَا تَمَّ اَمْرٌ دَنَا نَقْصُهُ
تَوَقَّعْ زَوَالًا اِذَا قِيلَ تَمّ ملاحظه کن آدم با پایه او و منزلت تا این همه رنج برد یک لقمه نان حلال در دهن نهاد
تو میخواهی تا بی رنج حلال بدست آوری انگاه حال پدرت آدم را اندیشه کن که یک ترک مندوب موجب خروج
او باشد از بهشت تو می پنداری که ترک واجبات و ارتکاب چندین منهیات موجب دخول تو خواهد شد
در بهشت این اندیشه خطا است که تو کرده تَصِلُ الذُّنُوبَ اِلَى الذُّنُوبِ وَتَرْتَجِي دَرْكَ الْجِنَانِ بِهَا وَفَوْزَ
الْعَابِدِ وَنَسِيتَ اَنَّ اللهَ اَخْرَجَ آدَمًا مِنْهَا اِلَى الدُّنْيَا بِذَنْبٍ وَاحِدِ و بعضی گفته اند که آدم خود
[illegible] خوشه گندم از بهشت بزمین آورد پس مقداری از گندم آدم گرفت و مقداری از آن حوا
و کشتند حاصل آدم گندم شد و حاصل حوا جو **و در خبر** و در کافی بسند خود از مقاتل بن سلیمان
روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که آدم و حوا آنوقت که بزمین آمدند
طول ایشان چه قدر بود فرمود که پای آدم در عقبه کوه صفا بود و سرش در افق آسمان پس بخدا
از حرارت آفتاب شکایت کرد پس خدا بجبرئیل وحی فرستاد که آدم از حرارت خورشید شکایت
میکند فَاغْمِزْهُ غَمْزَةً وَصَيِّرْ طُولَهُ سَبْعِينَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِهِ وَاغْمِزْ حَوَّا غَمْزَةً فَصَيِّرْ طُولَهَا خَمْسًا
وَثَلٰثِينَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِهَا) یعنی پس فشار ده آدم را و بگردان طول او را هفتاد ذراع بذراع خود
آدم و بگردان حوا را سی و پنج ذراع بذراع او والحمد لله **و صیلة ششم در بیان اینکه**

توبه آدم صفی الله قبول نشد مگر آنکه متوسل بمحمد و آل محمد شد

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَزِيزِ الدَّيَّانِ الْجَوَادِ الْمَنَّانِ ذِي الْعِزِّ وَالْعَظَمَةِ وَالسُّلْطَانِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ وَهُوَ
قَدِيمُ الْاِحْسَانِ وَالصَّلٰوةُ عَلَى شَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ وَدَلِيلِ الْمُتَحَيِّرِينَ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
وَقُطْبِ دَائِرَةِ الْاِمْكَانِ وَعَلَى آلِهِ اُمَنَاءِ الرَّحْمٰنِ وَشُفَعَاءِ اَهْلِ الْاِيمَانِ وَمَفَاتِيحِ الْجِنَانِ وَلَعْنَةُ
اللهِ عَلَى اَعْدَائِهِمْ وَالْمُتَنَكِّبِينَ عَنْ طَرِيقَتِهِمْ مَا جَرَى الْعَدْلُ وَاسْتَقَامَ الْمِيزَانُ **اما بعد**

برسر طالبان راه نجات وجویندگان اب حیات مخفی نماند که وصول بمقصود را وسیله بایدو نجح مطلوب را سببی لازم است و وسیله امرزش گناهان شفیع کردانیدن محمد و ال محمد است در درگاه خدا همانا اگر بنده بعدد ریگ بیابانها و برگ درختها و ستارهای اسمانها معصیت باشد چون در امرزش خود بمحمد و ال محمد متوسل شود لا محاله امرزیده شود زیرا که خدا بر خود واجب کرده است که هیچ سائلی را که بایشان متوسل شود او را خایب از در خانه خود برنگرداند **و از حضرت امام محمد** باقر در کتاب معانی الاخبار روایت شده که فرمود (اِنَّ عَبْداً مَكَثَ فِي النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفاً وَالْخَرِيفُ سَبْعُونَ سَنَةً ثُمَّ اِنَّهُ سَئَلَ اللهَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ لَمَّا رَحِمْتَنِي) یعنی بنده در اتش جهنم هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد سال باشد مکث میکند و معذب میباشد پس خدا را بحرمت محمد و ال محمد سؤال میکند که خدا براو رحم کند (فَاَوْحَى اللهُ اِلَى جَبْرَئِيلَ اَنِ اهْبِطْ اِلَى عَبْدِي فَاَخْرِجْهُ) یعنی پس خدا وحی میفرماید بجبرئیل که بجانب بنده من فرود شو و او را از اتش بیرون ار (قَالَ يَا رَبِّ كَيْفَ لِي بِالْهُبُوطِ فِي النَّارِ قَالَ اِنِّي اَمَرْتُهَا اَنْ تَكُونَ عَلَيْكَ بَرْداً وَسَلاماً) یعنی جبرئیل عرض میکند که چگونه من در اتش سوزنده در ایم خطاب میرسد که ما امر فرمودیم اتش را که بر تو سرد با سلامت باشد (قَالَ يَا رَبِّ فَمَا عِلْمِي بِمَوْضِعِهِ قَالَ اِنَّهُ فِي جُبٍّ مِنْ سِجِّينٍ) یعنی جبرئیل میگوید خداوندا موضع و مکان او را نمیدانم خطاب میرسد که جای او در چاهیست در سجین پس جبرئیل فرود میاید و میابد ان بنده را که بغل و زنجیر اتشین بسته و بر رو در افتاده پس او را از جهنم بیرون میاورد و خطاب با و میرسد که (يَا عَبْدِي كَمْ لَبِثْتَ تُنَاشِدُنِي فِي النَّارِ قَالَ مَا اُحْصِي يَا رَبِّ) یعنی ای بنده من چند مدت است که در اتش مرا قسم میدهی که تو را از اتش نجات دهم عرض میکند که پروردگارا شماره انرا نمیدانم خطاب میرسد باو که (اَمَا وَعِزَّتِي وَجَلالِي لَوْلا مَا سَئَلْتَنِي بِهِ لَاَطَلْتُ هَوَانَكَ فِي النَّارِ وَلَكِنِّي حَتَمْتُ عَلَى نَفْسِي اَنْ لا يَسْئَلَنِي عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ اِلَّا غَفَرْتُ لَهُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ الْيَوْمَ) یعنی قسم بعزت و جلال خودم که اگر سؤال نمیکردی مرا بحق محمد و ال محمد هر اینه تو را نجات نمیدادم و طول میدادم اهانت تو را در اتش ولکن بر خود واجب کردم اینکه هیچ بنده مرا سؤال نکند بحق محمد و ال محمد مگر اینکه هر گناه که در داشته باشد بیامرزم و امروز تو را امرزیدم بجهت انکه مرا بایشان قسم دادی و صدوق ره در کتاب مجالس بسند خود

خدایا

از معمر بن راشد روایت میکند که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود وقتی شخصی یهودی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید پس در پیش روی انحضرت ایستاد و تیز تیز نظر بانحضرت میکرد رسول فرمود (يَا يَهُودِيُّ مَا حَاجَتُكَ) یعنی ای یهودی چه کار داری (قَالَ اَنْتَ اَفْضَلُ اَمْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّبِيُّ الَّذِي كَلَّمَهُ اللهُ وَاَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَيةَ وَالْعَصَا وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَاَظَلَّهُ بِالْغَمَامِ) یعنی ان یهودی عرض کرد که تو بهتری یا موسی بن عمران پیغمبر که خدا با او سخن گفت و توریه براو فرستاد و عصا باو داد و دریا برایش شکافت و او را ابر بالای سرش سایبان قرار داد (فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ اَنْ يُزَكِّيَ نَفْسَهُ وَلَكِنِّي اَقُولُ اِنَّ اٰدَمَ لَمَّا اَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ اَنْ قَالَ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَهَا لِي فَغَفَرَهَا اللهُ لَهُ) یعنی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که خوب نیست بنده ستایش نفس خود کند ولکن میگویم من که ادم علیه السلام چون خطیئه از او صادر شد در توبه خود متوسل بمن و ال من شد گفت خداوندا تو را سؤال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا بیامرزی پس خدا او را امرزید و نوح چون در کشتی سوار شد و از غرق شدن ترسید گفت خداوندا تو را سؤال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا از غرق نجات ده پس خدا او را نجات داد و ابرهیم چون در اتش نمرود افکنده شد گفت خداوندا تو را سؤال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا از این اتش نجات ده پس قرار داد خدا اتش را براو سرد با سلامت و موسی بعد از انکه عصای خود را انداخت و اژدها شد و از او ترسید عرض کرد پروردگارا تو را سؤال میکنم بمحمد و ال محمد که مرا از این اژدها ایمن گردان پس خطاب رسید (لا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلَى) باو رسید (يَا يَهُودِيُّ اِنَّ مُوسَى لَوْ اَدْرَكَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَبِنُبُوَّتِي مَا نَفَعَهُ اِيمَانُهُ شَيْئاً وَلا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّةُ) یعنی ای یهودی موسی هر گاه در زمان مرا میکرد و بمن و بنبوت من ایمان نمیاورد منفعت نمی بخشید او را ایمان او بخدا و پیغمبری او (يَا يَهُودِيُّ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيُّ اِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَصَلَّى خَلْفَهُ) یعنی ای یهودی از ذریه من خواهد بود مهدی اخر الزمان که چون ظهور نماید عیسی بن مریم از اسمان فرود خواهد امد بجهت نصرت او و پس او را پیش خواهد داشت و در عقب او نماز خواهد کرد و نیز در همین کتاب بسند خود از ابرهیم بن شعیب روایت میکند که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام

شنیدم که مفسر بود (إنّ الحسین بن علی علیه السّلام لمّا ولد أمر الله عزّ وجلّ جبرئیل أن یهبط فی الف من الملائکة فیهنّئ رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم من الله ومن جبرئیل) یعنی بتحقیق که حسین بن علی علیهما السّلام متولد شد خداوند جلیل حضرت جبرئیل را امر فرمود که با هزار نفر از ملائکه بزمین فرود آید از جانب خدا و خودش رسول خدا را تهنیت و مبارکباد گوید (فهبط جبرئیل فمرّ علی جزیرة فی البحر فیها ملک یقال له فطرس کان من الحملة بعثه الله فی شیء فابطأ علیه فکسر جناحه وألقاه فی تلک الجزیرة فعبد الله فیها سبعمائة عام حتّی ولد الحسین بن علی علیهما السّلام) یعنی جبرئیل از آسمان فرود آمد پس گذارش بجزیره افتاد که در آن جزیره ملکی بود نامش فطرس که از حاملان عرش خدا بود و خدا او را برای مطلبی فرستاده بود و او دیر کرده بود پس بال او را شکست و او را در آن جزیره انداخت پس هفتصد سال خدا را در آن جزیره عبادت کرد تا آن زمان که حسین بن علی علیهما السّلام متولد شد پس آن ملک بجبرئیل گفت که کجا میروی جبرئیل گفت (إنّ الله أنعم علی محمّد بنعمة فبعثت أهنّئه من الله ومنّی) یعنی خدا بمحمد صلّی الله علیه وآله وسلّم نعمتی کرامت فرموده و مرا فرستاده است که او را از جانب خدا و از جانب خودم تهنیت گویم (فقال یا جبرئیل احملنی معک لعلّ محمّداً یدعو لی) یعنی آن ملک عرض کرد که ای جبرئیل مرا با خود بردار شاید که محمد برای من دعا کند پس جبرئیل او را برداشت و چون بخدمت رسول آمد رسید او را تهنیت گفت و از حکایت فطرس او را اعلام نمود رسول آمد فرمود که بفطرس بگو که (تمسّح بهذا المولود وعد الی مکانک) یعنی خود را باین مولود بمال و بمکان اول خود برگرد (فتمسّح فطرس بالحسین بن علی وارتفع) یعنی فطرس خود را بحسین بن علی مالید و بمنزلت خود برگشت و بآسمان بالا رفت پس جبرئیل عرض کرد (أما إنّ أمّتک ستقتله وله علی مکافاة الّا یزوره زائر الّا أبلغته عنه ولا یسلّم علیه مسلّم الّا أبلغته سلامه ولا یصلّی علیه مصلّ الّا أبلغته صلوته ثمّ ارتفع) یعنی امت تو او را خواهند کشت و هیچکس او را زیارت نمیکند مگر آنکه خبر او را بحسین میرسانم و هیچکس بر او سلام و صلوات نمیفرستد مگر آنکه خبر او را باو میرسانم پس جبرئیل بآسمان بالا رفت

ذکر تفسیر

امام علیه السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت میکند که خداوند عالم خبر فرمود رسول خود را از ایمان یهود باو پیش از ظهور او و اینکه خداوند عالم امر فرموده بود یهود را در زمان موسی و بعد از آن که چون حادثه بایشان روی دهد و مهمّی ایشان را پیش آید خدا را بمحمد و آل الطیبین او بخوانند و با ایشان یاری جویند و یهود

اهل مدینه پیش از ظهور محمد با الهای بسیار چنین میکردند پس همین واسطه بلاها و محنتها و شدائد را از خود دفع میکردند و دردها و سالها پیش از ظهور محمد با این یهود طایفه اسد و غطفان گروه از مشرکین دشمنی داشتند و قصد اذیت آنها را مینمودند (فکانوا یستدفعون شرورهم وبلائهم بسؤالهم ربّهم بمحمّد وآله الطیّبین) پس بودند که دفع شر و بلای دشمنان خود را میکردند بسؤال ایشان خدای خود را بمحمد و آل او تا اینکه در بعضی اوقات طایفه اسد و غطفان قصد ایشان نمودند با هزار سواره و یهود سیصد نفر سواره بودند و خواندند خدا را بمحمد و آل محمد پس فرار دادند ایشان را پس طایفه اسد و قبیلهٔ غطفان بیکدیگر گفتند بیائید تا بر قبائل استعانت جوئیم و ایشان را کمک خود نمائیم پس از سایر قبائل سی هزار نفر جمع کردند و قصد آن سیصد نفر را نمودند و ایشان را نگذاشتند که از خانه‌ها بیرون آیند و آب و طعام از ایشان منع کردند پس یهود امان خواستند ایشان را امان ندادند و گفتند چاره نیست مگر آنکه بکشیم شماها را و اسیر کنیم زنان و اطفال شما را و بغارت ببریم مالهای شما را پس یهود بیکدیگر گفتند که حال چه خواهیم کرد (فقال لهم اماثلهم وذو الرّأی منهم أما أمر موسی أسلافکم ومن بعدهم بالاستنصار بمحمّد وآله الطیّبین أما أمرکم بالابتهال الی الله عند الشدائد بهم قالوا بلی) یعنی پس بزرگان و عقلای ایشان گفتند که آیا موسی امر نفرمود بآبا و اجداد شماها که یاری جوئید بمحمد و آل محمد آیا امر نفرمود شماها را اگر متضرع شوید بخدا بواسطه محمد و آل محمد گفتند بلی موسی چنین امر فرموده است گفتند پس چنان کنید پس گفتند (اللّهمّ بجاه محمّد وآله الطیّبین لمّا أسقیتنا فقد قطعت الظّلمة عنّا المیاه حتّی ضعف شبّاننا وتماوت ولداننا وأشرفنا علی الهلکة) یعنی الها بجاه محمد و آل محمد قسم میدهیم که ما را سیراب بکن زیرا که اهل ظلم آبها را از ما قطع کرده اند تا آنکه جوانان ضعیف شده اند و اطفال ما از تشنگی مضطرب گشته اند و ما نزدیک بهلاکت شده ایم (فبعث الله لهم وابلاً هطلاً صبّاً ملأ حیاضهم وآبارهم وأنهارهم وأوعیتهم وظروفهم فقالوا هذه احدی الحسنیین) یعنی پس فرستاد خدا از برای ایشان باران شدیدی پی در پی که پر کرد حوضها و چاهها و نهرها و ظرفهای ایشان را پس گفتند که این ظفر و سعادت که یافتیم پس بر بالای بامهای خود آمدند و دیدند که آن لشکر را باران اذیت کرده است و اسلحه و امتعه و اموال ایشان را فاسد کرده است و جمعی از آنها را پراکنده نموده

قصه جنگ یهود با غطفان

واین بجهت آن بود که ایشان در غزوه آن آمده بودند و در تابستان بود پس از بعثت لشکر یهود گفتند که
(هبکم سغبتم فمن این تأکلون ولئن انصرف عنکم هؤلاء فلسنا ننصرف حتی نقهرکم علی
انفسکم وعیالاتکم واهالیکم واموالکم ونشفی غیظنا منکم) یعنی گرسنه شدید گرسیراب شدید
پس از کجا خواهید خورد و اگر این جماعت پراکنده شدند ما نخواهیم رفت تا بر شماها غالب شویم
اهل و عیال و اموال شما را متصرف شویم و غیظ خود را شفا دهیم پس یهود گفتند که (ان الذی سقانا
بدعائنا بمحمد وآله قادر علی ان یطعمنا وان الذی صرف عنا من صرفه قادر ان یصرف الباقین)
یعنی آن خدائی که ما را سیراب کرد بخواندن ما او را بمحمد و آل او قادر است که ما را طعام دهد و آنکس
که دفع کرد از ما شر آنکسانی که پراکنده شدند قادر است که بقیه را نیز پراکنده کند پس خواندند خدا
را بمحمد و آل محمد که ایشان را طعام دهد پس آمد قافله عظیمه که با ایشان بود ده هزار شتر و استر و حمار
و پر بود بارهای ایشان از گندم و آرد و ایشان ندانستند که لشکر احاطه بقلعه یهود کرده است پس آمدند
و از لشکر گذشتند آن لشکر خواب بودند و ملتفت این قافله نشدند زیرا که خدا خواب ایشان را
سنگین کرد تا وقتی که آن قافله داخل قلعه شد و بارهای خود را فروخته برگشتند و هنوز آن لشکر در
خواب بودند پس چون آن قافله دور شد آن لشکر بیدار شدند و گفتند که تعجیل کنید که گرسنگی
بر ایشان غلبه کرده است و یهودی ذلیل خواهند گشت یهود گفتند (هیهات بل قد اطعمنا ربنا
وکنتم نیاما جاءنا من الطعام کذا وکذا ولو اردنا قتالکم فی حال نومکم لتهیأ لنا ولکنا کرهنا البغی
علیکم فانصرفوا عنا والا دعونا علیکم بمحمد وآله واستنصرنا بهم ان یخزیکم کما قد اطعمنا
وسقانا) یعنی خدای ما ما را طعام داد و شماها خواب بودید و اگر میخواستیم شماها را بکشیم میتوانستیم
لکن خوش نداشتیم که بر شماها ظلم کنیم الحال شماها برگردید و الا میخوانیم خدا را بمحمد و آل محمد که شماها
را از ما دفع کند و شماها را ذلیل گرداند چنانکه ما را طعام داد و سیراب نمود پس آن لشکر قبول
نکردند پس یهود خواندند خدا را بمحمد و آل محمد و باشان یاری از خدا خواستند پس آن سیصد نفر
یهود بیرون آمدند با آن لشکر بسیار که سی هزار نفر بودند مقاتله کردند و ایشان را کشتند و اسیر کردند
(فقتلوا منهم واسروا وطحطحوهم واستوثقوا منهم باسرائهم فکان لا یبدؤهم مکروه من جهتهم
لخوفهم علی من لهم فی ایدی الیهود) و چون پیغمبر ص ظاهر شد بر او حسد بردند زیرا که او از عرب بود

و تکذیب او نمودند (ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هذه نصرة الله للیهود علی المشرکین
بذکرهم لمحمد وآله الا فاذکروا یا امة محمد محمدا وآله عند نوائبکم وشدائدکم لینصر الله
به ملائکتکم علی الشیاطین الذین یقصدونکم فان کل واحد منکم معه ملک عن یمینه
یکتب حسناته وملک عن یساره یکتب سیئاته ومعه شیطانان من عند ابلیس یغویانه فاذا
وسوسا فی قلبه ذکر الله وقال لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله
خنس الشیطانان واختفیا) یعنی رسول خدا فرمود که این یاری خدا بود از برای یهود بر مشرکین بسبب ذکر ایشان محمد و
آل محمد را پس یاد کنید ای امت محمد محمد و آل او را در محنتها و حوادث روزگار تا یاری کند خدا ملائکه شماها را
بر شیاطین شما که قصد شما میکنند زیرا که با هر یک از شماها ملکیست از طرف راست که او حسنات او را مینویسد
و ملکیست از طرف چپ که معصیتهای او را ثبت میکند با او دو شیطان است که از جانب ابلیس او را
گمراه مینمایند پس چون این شیطان او را وسوسه کنند خدا را یاد کند و کلمه حوقله را بگوید و صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد آن دو شیطان فرار میکنند غایب میشوند **و نیز در** این تفسیر مسطور است

قصه قتل گوساله پرستان

که آن وقت امر شد از جانب خدا که آنکسانی که از قوم موسی عبادت گوساله نکرده اند بکشند آنکسانی که عبادت
گوساله کرده اند اکثر ایشان از این مطلب بری جستند و گفتند که ما عبادت گوساله نکرده ایم و بعضی
افترا بعضی دیگر بستند پس خطاب بموسی رسید که آن گوساله را که از طلا ساخته اند و او را عبادت کرده اند
بسوهان با همین پاره پاره کن و در دریا بریز پس هر کس از آن آب بخورد و لبها و بینیش سیاه رنگ شود
اگر سفید رنگ باشند و سیاه شود اگر سیاه رنگ باشد آن گوساله پرستیده باشد پس از آن آب نوشیدند
و از میانه ششصد هزار نفر دوازده هزار ظاهر شد که گوساله پرستیده بودند پس خدا ایشان را
امر فرمود که شمشیرهای خود را برهنه کنند عابدان گوساله را بکشند و منع نمود ایشان را اگر قاتلان را
منع نکنند (ونادی منادیه الا لعنة الله احدا اتقاهم بید او رجل ولعن الله من تأمل المقتول لعله
یبینه حمیما او قریبا فیتعداه الی الاجنبی فاستسلم المقتولون) یعنی و منادی خدا ندا در داد که خدا
لعنت کند هر کس را که خود را از این کشندگان بدست خود یا بپای خود حفظ کند و خدا لعنت کند کشنده را که در صورت
مقتول نظر کند تا خویش او شناسد پس از او تجاوز کند غیر خویش خود را بکشد پس آنکسانی که مستحق قتل بودند
تسلیم نمودند پس آنکسان که امر بقتل آنها شده بود گفتند که (نحن اعظم مصیبة منهم نقتل بایدینا

ابائنا واخواننا وقراباتنا ونحن لم نعبد فقد ساوى بيننا وبينهم فى المصيبة) يعنى مصيبت
ما كه عبادت گوساله نكرده ايم از اين كسان كه عبادت گوساله كرده اند شديدتر است زيرا كه ما بدست
خود پدران و فرزندان و برادران خود را ميكشيم پس خدا ميان ما و ايشان در عذاب فرق نگذاشته است
پس خطاب بموسى رسيد كه اى موسى (انى امتحنتهم بذلك لانهم ما اعتزلوهم لما عبدوا العجل
ولم يهجروهم ولم يعادوهم على ذلك) يعنى من ايشان را باين بليه مبتلا ساختم بجهت انكه از ان
كسانى كه گوساله پرستيدند كناره نگرفتند و با ايشان عداوت نورزيدند (قل لهم من دعى الله بمحمد و
اله الطيبين تسهل عليه قتل المستحقين للقتل بذنوبهم) يعنى بگو بايشان كه هر كس بخواند
خدا را بمحمد وال محمد اسان ميگرداند خدا بر او كشتن انكسان كه مستحق كشتن شده اند بواسطه گناه ايشان
پس خواندند خدا را بمحمد وال محمد پس اسان شد بر ايشان كشتن انقوم كه گوساله پرستيدند و از كشتن ايشان
الم نديدند پس چون كشتار در ميان ايشان بسيار شد انكسانكه مستحق كشتن شده بودند ملهم شدند كه
متوسل شوند بمحمد وال محمد پس متوسل شدند بايشان و توبه كردند پس خدا عذاب قتل را از ايشان برداشت
و در روايتى است كه انكسانكه عبادت عجل كرده بودند هفتاد هزار نفر بودند و چون موسى از
ميعات برگشت بايشان فرمود كه خود يكديگر را بكشيد پس همه در عقب موسى نماز كردند و موسى بر
منبر برآمد و ايشان بر يكديگر ريختند و همديگر را ميكشتند پس وحى بانحضرت شد كه خدا از ايشان گذشت
و انوقت ده هزار نفر از ايشان كشته شده بود و در حديث سماعه است كه فرمود خداوند حاجتى
باشد بگو (اللهم انى اسئلك بحق محمد وعلى فان لهما عندك شأنا من الشأن وقدرا من
القدر فبحق ذلك الشأن وبحق ذلك القدر ان تصلى على محمد وال محمد وان تفعل بى كذا و
كذا فانه اذا كان يوم القيمة لم يبق ملك مقرب ولا نبى مرسل ولا عبد مؤمن امتحن الله
قلبه للايمان الا وهو محتاج اليهما فى ذلك اليوم) و در عدة الداعى از سلمان فارسى روايت
شده كه از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيد كه ميفرمود (ان الله يقول اوليس من له اليكم حوائج
كبار لا تجودون بها الا ان يتحمل عليكم باحب الخلق اليكم تقضونها كرامة لشفيعهم الا
فاعلموا ان اكرم الخلق على وافضلهم لدى محمد واخوه على وبعده الائمة الذين هم
الوسائل الى الا فليدعنى من همته حاجة يريد نفعها او دهمته داهية يريد كشف ضررها

چون نوادر برد

بمحمد

بمحمد واله الطيبين الطاهرين اقضيها له احسن ما يقضيها من يستشفعون باعز الخلق عليه)
جمعى از منافقين چون اين حديث از سلمان شنيدند از روى استهزا باو گفتند كه چرا خدا را بايشان
قسم نميدهى كه ترا اغنى ترين اهل مدينه گرداند سلمان گفت (دعوت الله وسئلته ما هو اجل و
انفع وافضل من ملك الدنيا باسرها سئلته بهم ان يهب لى لسانا ذاكرا لتحميده وثنائه
وقلبا شاكرا لالائه وبدنا على الداهية صابرا وهو قد اجابنى الى ملتمسى من ذلك وهو
افضل من ملك الدنيا بحذافيرها وما تشتمل عليه من خيراتها مأة الف الف مرة) وبالجملة
شكى و ريبى نيست در اينكه توسل بمحمد وال محمد سبب نجات در دعوات و واسطه امرزش خطيئات و باعث
برآمدن حاجات و مهمات است ادم صفى كه صفوة الله وابو البشر بود بخطيئه او را از بهشت بيرون كردند
و بعد از مدتها كه تضرع و انابه را از حد گذرانيد توبه اش مقبول ساحت احديت نگشت مگر بوسيله محمد وال محمد
و در تفسير كبير مسطور است كه چون ادم و حوا از بهشت فرود امدند جبرئيل نازل شد و گفت اى
ادم حكم چنين است كه دست از حوا بدارى و مفارقت او را بر مواصلت اختيار كنى پس دست از يكديگر برداشتند
و هر يك روى بطرفى اوردند و بگريه و زارى مشغول شدند و ملائكه بر غربت و كربت ايشان ميگريستند
و ايشان يكديگر را گم كردند و ادم در سر كوه سرانديب افتاد و حوا بر ساحل درياى هند و ادم دويست سال بر
سر كوه سرانديب ميگريست ابن عباس روايت كرده كه هر گاه ادم نزاع ميشد و حوا را ياد كردى بيهوش
شدى و بعد از ان ندا رسيدى بجبرئيل كه مونس ادم شو كه غريب است و چون جبرئيل خواستى كه برود ادم گفتى
زمانى ديگر باش تا غم دل با تو بگويم و بعد از زمانى ديگر عزم رفتن كردى و از چشم ادم غايب شدى چندان
بگريستى و بناليدى كه مرغان هوا از براو رحم امدى و چندان اب از چشم او روان شدى كه هر دو چشم او
مانند دو چشمه در گشتى و حوا نيز بر ساحل بحر هند ميگريست و ناله و زارى ميكرد روزى ادم از جبرئيل پرسيد
كه اى برادر حوا كجا است گفت بر كنار درياى هند از فراق تو گريانست و ناله از حال تو خبر ندارد ادم از استماع
اين سخن بيهوش شد جبرئيل سر او را در كنار خود نهاد ناگاه در ان بيهوشى ديد جبرئيل سر او را در كنار خود
نهاد ناگاه ديد كه حوا بر كنار دريا نشسته ميگريد وميگويد (حبيبى ادم اجائع انت ام شبعان
اى دوست من ادم واى مونس و همدم گرسنه يا سيرى (الابس انت ام عريان) ايا تو برهنه يا پوشيده
انائم انت ام يقظان) ايا در خوابى يا بيدارى ادم خواست كه جواب بدهد ناگاه بهوش امد و

فغاه

فغان در گرفت جبرئیل گفت ای آدم ترا چه شد صورت واقعه باز نمود و چنان بخروشید که جبرئیل بناله درآمد و مناجات کرد که الهی این دو غریب فرومانده رحمت کن خطاب رسید که آدم را بشارت ده که نزدیک رسید که فراق بسر آید و شما را از مشرق امید بر آید **و نیز** در این تفسیر مسطور است که در روایت آمده که حقتعالی بسبب سه چیز بر آدم رحم کرد حیا و بکا و دعا اما حیا او بمثابه بود که چون بزمین سر انداخت مدت صد سال از شرمساری سر بالا نکرد و آسمان را ندید اما بکا او بمرتبه بود که در اخبار آمده که اگر تمامی گریه اهل دنیا را نسبت دهند بگریه داود پیغمبر هنوز گریه او بیشتر بود و اگر گریه اهل عالم و گریه داود را نسبت دهند بگریه نوح بکاء نوح از آنها زیاده بود و اگر گریه مجموع عالمیان و گریه داود و نوح را برابر کنند با گریه آدم گریه آدم از همه بیشتر بود **و در عیون الرضا** از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده اند که آب بینی آدم چون سیلی بیرون می آمد از بینی راستش و مانند دجله و از چشم چپ و مانند فرات و مروی است که آدم مدت دویست سال چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین ندامت بارید که از رخسار مبارک او دو جوی پیدا آمد از چشم وی چشمها روان شد مرغان هوا از آب بینی آدم میخوردند و با یکدیگر میگفتند این چه خوش آبیست که ما خوشتر از این آب نخورده ایم آدم گمان کرد که مرغان این سخن از روی طنز میگویند آهی سرد از دل پر درد بر آورد و زار زار بگریست و بنالید و گفت بار الها حال من بدینجا رسید که مرغان هوا آب دیده من سخریه میکنند خطاب آمد که ای آدم مرغان راست میگویند ما هیچ جوهری نفیس‌تر از آب دیده نیازمندان نیافریده ایم **اما دعای** او آن بود که تشفع کرد بحضرت رسالت و اهل بیت اطهار او الخ و بالجمله آنوقت که زمان توبه آدم فرا رسید یعنی بعد از آنکه محن و بلیات ترتیب یافت و مجد کمال مقرر خود رسید دانست که مقام محمد و آل محمد را نتوان ادراک کرد و طمع در آن نشاید نمود و اعتراف بمقام ایشان نمود و از روی تحقیق بصدق بولای ایشان اقرار کرد پس ملهم گشت بکلماتی چند چنانکه خدا میفرماید (فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم) یعنی آموخت آدم و فرا گرفت از خدای خود کلماتی را پس خدا بر او رجوع کرد بمغفرت و رحمت زیرا که او است بسیار قبول کننده توبه ها و رحمت کننده بر مؤمنان و در تعیین این کلمات که سبب توبه آدم شد اقوال بسیار است **از ابن عباس** روایت شده است که گفت این کلمات بود (یا رب الم تخلقنی بیدک یا رب الم تنفخ فی من روحک یا رب الم تسکنی جنتک یا رب

الم تسبق رحمتک غضبک فلم اخرجتنی یا رب ان تبت واصلحت اراجعی انت الی الجنة) یعنی ای پروردگار من آیا مرا بید قدرت خود خلق نفرمودی ای پروردگار من آیا روح در من ندمیدی ای رب من آیا تو مرا در بهشت خود ساکن نگردانیدی ای خدای من آیا رحمت تو بر غضب تو سبقت نگرفته است پس چرا مرا از بهشت بیرون کردی ای پروردگار من اگر من توبه کنم و خوب شوم آیا مرا به بهشت خود بر خواهی گردانید خطاب رسید بلی عرض کرد یا رب توبه کردم و از آن پشیمان شدم و عزم کردم که بعد از این مرتکب ذنب نکنم پس خدا توبه او را قبول کرد **و در بعضی** روایت است که آدم هفت مرتبه طواف کعبه کرد و کعبه در آنوقت تل سرخی بود و دو رکعت نماز و بعد از آن دعائی خواند و توبه اش قبول شد و بعضی گفته اند که این کلمات است (ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین) و چند قول دیگر هم گفته شده است که ذکر آنها مناسب این مختصر نیست ولکن روایات بسیار از طریق شیعه و سنی وارد شده که مراد از کلمات اسماء آل عبا علیهم السلام بود که خدا بآنها قسم داد و بایشان متوسل گشت توبه اش قبول شد و شاید که سایر ادعیه را نیز خوانده باشد پس بایشان متوسل شده باشد **و در تفسیر** امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که لما زلت من آدم الخطیئة واعتذر الی ربه قال یا رب تب علی واقبل معذرتی واعدنی الی مرتبتی وارفع لدیک درجتی فلقد تبین نقص الخطیئة وذلها باعضائی وسائر بدنی) یعنی چون از آدم خطیئه صادر شد و لغزید پایش در خوردن شجره و از خدا عذر خواست عرض کرد ای پروردگار من بیامرز و عذر مرا قبول کن و مرا بمرتبه اولم برگردان و درجه مرا در نزد خود بلند گردان پس اثر آن خطیئه در همه اعضای من ظاهر شده است خطاب بآو رسید که ای آدم آیا فراموش کرده که ترا امر فرمودم که مرا در هنگام محن و شدائد بمحمد و آل محمد بخوان عرض کرد آیا بلی خطاب رسید که مرا بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بخوان تا ترا اجابت کنم و ترا زیاده از مراد بدهم عرض کرد (یا رب الهی قد بلغ عندک من محلهم انک بالتوسل بهم تقبل توبتی وتغفر خطیئتی وانا الذی اسجدت له ملائکتک واتجنه جنتک وزوجته حواء امتک واخدمته کرام ملائکتک) یعنی ای خدای من محل و منزلت محمد و آل محمد بآن حد است که بتوسل من بایشان توبه مرا قبول میکنی و منم آنکسیکه امر فرمودی ملائکه خود را که مرا سجده کنند و بهشت را بر من مباح

کنیز خودت حوا را با تو تزویج کردی و ملائکه خودت را بخدمت تو واداشتی خطاب با و رسید که ای
آدم ایّما امرتُ الملائکةَ بتعظیمک للسّجود لک اذ کنتَ وعاءً لهذه الانوار ولو کنتَ سألتنی
بهم قبل خطیئتک ان اعصمک منها وان افطنک لدواعی عدوّک ابلیس حتّی تحترز منه لکنت
قد جعلتُ ذلک ولکن المعلوم فی سابق علمی یجری موافقاً لعلمی فالان فبهم فادعنی لاجیبک
یعنی من امر فرمودم ملائکه را بسجده تو زیرا که تو محل این نورهای مقدّس بودی و هر گاه پیش از
خطیئه تو مرا با ایشان سؤال کرده بودی که تو را از این خطیئه حفظ کنم و بر کید ابلیس مطلعت سازم چنان
میکردم ولکن کار بر مقتضای قضا و قدر من شد پس الان تو مرا با ایشان بخوان تا تو را اجابت کنم پس در این
آدم گفت (اللّهمّ بجاه محمّد وعلیّ وفاطمة والحسن والحسین والطّیبین من الهم لمّا تفضّلت
بقبول توبتی وغفران زلّتی واعادتی من کراماتک الی مرتبتی) پس خطاب رسید که (قد قبلت
توبتک واقبلت برضوانی علیک وصرفت آلائی ونعمائی علیک واعدتک الی مرتبتک من
کراماتی ووفّرت نصیبک من رحماتی) یعنی توبه تو را قبول کردم و از تو راضی شدم و نعمتها و عطایای
... هر کرده اید و بمرتبه اولی تو را عود دادم (فذلک قول الله عزّ وجلّ فتلقّی آدم من ربّه
کلمات فتاب علیه انّه هو التوّاب الرّحیم) و از تفسیر عیاشی نقل شده است که ...
از حضرت امام محمّد باقر و جعفر صادق ع روایت کرده است که خدا تعالی میثاق نبوّت ...
ما را از آدم ع و ذریّه او عرض کرد آدم نظرش بر محمّد افتاد دید بر علی تکیه کرده و فاطمه در عقب ...
حسین در عقب فاطمه اند خدا تعالی فرمود ای آدم بترس از اینکه بر ایشان حسد بری و از جوار من فرود ...
و چون خدا تعالی او را در بهشت جای داد محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در بهشت برای
متمثّل شدند آدم بر ایشان حسد کرد و بعد از آن ولایت ایشان را بر او عرض کردند انکار نمود بهشت ورا
بیرون انداخت چون خدا توبه او را از حسد قبول کرد و اقرار نمود بولایت ما و خدا را بحق پنج تن خواند
خدا تعالی او را بیامرزید این است معنی قول خدا (فتلقّی آدم من ربّه کلمات الخ) و نیز
بسند خود از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود کلماتی که آدم از پروردگار خود فرا گرفت این بود
که گفت پروردگارا از تو سؤال میکنم بحقّ محمّد که توبه مرا قبول کنی فرمود نام محمّد را از کجا میدانی
گفت نام او را در سراپرده عرش اعظم نوشته دیدم وقتی که در بهشت بودم و صلوات در معانی

الاخبار بسند خود از ابن عبّاس روایت کرده است که از رسول خدا صلعم سؤال کردم از کلماتی که خدا با آدم آموخت و
توبه او را قبول نمود فرمود قال سئله بحقّ محمّد وعلیّ وفاطمة والحسن والحسین الّا تبتَ علیه فتاب الله علیه یعنی سؤال
کرد خدا را بحقّ پنج آل عبا که توبه او را قبول کند پس خدا توبه او را قبول کرد و در کتاب غایة المطلوب از کتاب خصایص که از
مؤلّفات اهل سنّت است از ابن عبّاس نقل کرده است که چون خدا آدم را آفرید و روح در او دمید عطسه زد و گفت الحمد لله
ربّ العالمین خدا با و فرمود یرحمک ربّک فلمّا اسجد له الملائکة تداخله العجب یعنی چون ملائکه را بسجده او
امر نمود عجب او را داخل شد عرض کرد خلقی آفریده که در نزد تو از من محبوب تر است خطاب رسید که بلی اگر ایشان نبودند
تو را خلق نمیفرمودم عرض کرد یا ربّ فارنیهم پس بنما بمن ایشان را پس وحی نمود ملائکه حجب را که بردارید حجب را پس آدم
پنج شبح در پیش روی عرش دید عرض کرد یا ربّ ایشان کیانند خطاب رسید که ای آدم این محمّد پیغمبر من است و این علی
امیر المؤمنین ولیّ من و پسر عمّ پیغمبر من و وصیّ او است و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این دو حسن و حسین پسر
علیّ و فرزندان پیغمبر منست بعد فرمود که ای آدم ایشان فرزندان تو میباشند پس آدم خوشحال شد چون خطیئه از
او صادر شد عرض کرد یا ربّ اسئلک بحقّ محمّد وعلیّ وفاطمة والحسن والحسین لمّا غفرت لی فغفر الله له فهذا الذی
قال الله فتلقّی آدم من ربّه کلمات و عن الصادق علیه السلام فی قوله فتلقّی آدم من ربّه کلمات اللّهمّ بحقّ محمّد وعلیّ
وفاطمة والحسن والحسین الّا تبت علیّ فتاب الله علیه و جمعی از شعرای عرب این مطلب را در اشعار خود ذکر کرده اند
و صاحب کتاب غایة المطلوب بعضی از آنها را ایراد نموده از آن جمله عونی است میگوید ومن کانوا امام العرش نوراً علی نورٍ
مصباحاً مبیناً ولم تکن السّما سقفاً دخاناً ولا الارضون احجاراً وطیناً هم الکلمات من ذی العرش حقّاً

وان رغمت انوف الرّاغمینا و از آن جمله عبدی است میگوید وبهم تاب ذو الجلال علی آدم اذا احدث بالاوجال
احمد والوصیّ وابناه والزّهرا هل مشبّهم او مثال و نیز گفته است وانتم الکلمات اللّاتی لقّنها
جبرئیل آدم عند الذّنب اذ تابا وانتم قبلة الدّین الّتی جعلت للقاصدین الی الرّحمن محرابا و نیز گفته است
فجدّ کم احمد المصطفی ووالدکم حیدر الانزع ولاحت لآدم اسماؤکم علی العرش زاهرة
تلمع و از آن جمله ناشی است میگوید هم الکلمات والاسماء لاحت لآدم حین عزّ له المتاب و از آن جمله اشعار
صاحب کتاب مذکور است علی العرش لاحت اسماؤکم لآدم لمّا عصی ربّه بنی المصطفی فاستشفعا
الاله فاوهب ذنبه وقال له عد الی جنّتی و ازلفه بعد ذا قربه وما ان توسّل ذو
کربةٍ بهم ورای بعد ذا کربه فهم صفوة الله من خلقه حباهم وصیّرهم حزبه و شیخ صدوق ره

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است که جماعتی از یهود بخدمت پیغمبر رسیدند پس از چند مسئله او را سؤال کردند و از جمله مسائل این بود که بجهت چه در وضو شستن صورت و دو دست و مسح سر و قدم را واجب میکنید با آنکه این اعضا پاکیزه تر از سایر مواضع بدنست رسول خدا فرمود لَمّا اَنْ وَسْوَسَ الشَّیْطانُ اِلی آدَمَ دَنی مِنَ الشَّجَرَةِ فَنَظَرَ اِلَیْها فَذَهَبَ ماءُ وَجْهِهِ ثُمَّ قامَ وَمَشی اِلَیْها وَهِیَ اَوَّلُ قَدَمٍ مَشَتْ اِلَی الْخَطیئَةِ ثُمَّ تَناوَلَ بِیَدِهِ مِنْها الخ یعنی چون شیطان آدم را وسوسه کرد نزدیک بدرخت شد و نظری بان نمود پس آب صورت و حسن او برطرف شد پس برخاست و بجانب آن درخت رفت و این اول قدمی بود که بجانب خطا رفت پس از آن درخت تناول کرد پس حلی و حلل از بدنش ریخته شد پس آدم دست بر سر گذاشت و گریست و چون توبه کرد خدا واجب کرد بر او و بر ذریه او تطهیر این اعضا را پس امر فرمود او را بشستن صورت برای آنکه نظر کرد بجانب درخت و امر نمود او را بشستن دستها برای آنکه با آنها از درخت میوه گرفت و امر کرد او را بمسح سر برای آنکه دست بر آن گذاشت و امر کرد او را بمسح پاها برای آنکه بجانب درخت رفت و بروایتی آنستکه چون خطیئه او صادر شد این اعضایش میباشد و از جمله مسائلی که شخص یهودی از رسول خدا پرسید این بود که چرا خدا سی روز روزه بر امت تو واجب فرمود رسول فرمود که اِنَّ آدَمَ لَمّا اَکَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِیَ فی بَطْنِهِ ثَلثینَ یَوْماً یعنی چون آدم از درخت خورد باقی ماند اثر آن تا سی روز در شکم او سی روز گرسنگی و تشنگی را بر ذریه او واجب کرد پرسید که جزای آنکس که این سی روز را روزه بگیرد چیست فرمود هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد برای خدا واجب میکند خدا از برای او هفت خصلت اول آنکه حرام در بدن او آب میشود دوم برحمت خدا نزدیک میشود سیم آنکه کفاره خطای پدرش آدم کرده است چهارم آنکه سکرات مرگ بر او آسان میشود پنجم از گرسنگی و تشنگی قیامت ایمن میگردد ششم آنکه برات بیزاری از آتش میگیرد هفتم آنکه از ثمرات بهشت میخورد پرسید که چرا وقوف بعرفات واجبست بعد از عصر فرمود بجهت آنکه آدم در عصر عرفات خدا را عصیان کرد پس خدا واجب کرد که ذریه اش در بهترین موضع در این وقت بخدا تضرع کنند و دعا نمایند و از برای ایشان را ضامن شد و ان ساعتی که مردم از عرفات میکردند همان ساعتی است که توبه آدم قبول شد و بالجمله چون توبه آدم قبول گشت شب فراق حوا نیز با آخر رسید و وصال شد و چون غرض از خلقت این دو عمارت دنیا و ظهور حضرت خاتم الانبیا بود توالد و تناسل کردند و از روایات چنان مستفاد میشود که بد این امر در بهشت شد چنانکه در شواهد النبوة مذکور است که خدا بآدم فرستاد که امانتی که در صلب تو بود و دیعت نهادم باید که بطهارت نقل بارحام کنی آدم گفت الهی این امانت بشری کرا التزام کنند هم الا بفرزندان معصوم و باین شرط نامه قلم شد و کروبیان بدین گواه شدند پس با وحی شد که هر گاه

ان نور از پیشانی تو منتقل بشیث کردد عهد و میثاق از او بستانان از معصومین نباشد فرزندی کرد پس ان نور را او بود تا مبشر بشیث شد نهری عظیم در بهشت پیدا شد در همان آسمان گشاده گردید و هر دو در ان غسل کردند و خود را مطیب ساختند و هنوز مشغول نگشتند که ملائکه فردوس طبقی از زمرد را پر از میوه بهشتی آوردند گفتند که خدا میفرماید که این را تناول کنید تا نطفه محمد صلی الله علیه و آله وسلم که در پشت تست نور و بهار او زیاد شود الله تعالی مر حوا را فرزندی خواهد بخشید شیث نام که پدر همه پیغمبران خواهد بود پس میوه بخوردند و با یکدیگر جمع شدند حوا بشیث حامله شد و آدم تا وقت وضع حمل در طهارت حوا میکوشید و با وی جمع نشد و این نور در پیشانی شیث ساطع شد از شیطان محفوظ بود پس بالغ شد و آدم دانست که اجل وی نزدیک است با او گفت که فردا حاضر باش چون دیگر روز شد عهد و میثاق از شیث گرفت که آن را در غیر مطهرات وضع نکند و بی نکاح جماع نکند جبرئیل عهدنامه نوشت و ملائکه گواه شدند و حله بهشت جبرئیل بر شیث پوشانید و محوائیله که در حسن و جمال مانند حوا بود بزنی بوی دادند جبرئیل خطبه خواند پس محوائیله با نوش آبستن شد و چون انوش بوجود آمد آن نور در پیشانی وی لائح بود و چون انوش بالغ شد بهمان نسق پدر از وی پیمان گرفت و همچنین واحدا بعد واحد بر طریق معهود عهد و میثاق گرفتند و از انوش منتقل بقینان و از او بمهلائیل و از او بیارد و از او باخنوخ که ادریس است و از ادریس بمتوشلخ رسید و از او بلمک و از لمک بنوح و از او بسام و از او بارفخشد و از او بعابر که هود است و از او بفالغ و از او بشالخ و از او باشروع و از او باعو و از او بناحور و از او بتارخ و از او بابرهیم پس آن نور همیشه در پیشانی ابرهیم تابان بود و ساره را بپسری بشارت داد که پیغمبران از صلب وی باشند و ساره طمع در نور محمد کرد تا آن نور بر رحم هاجر منتقل شد و اسمعیل تولد کرد و از او انتقال بقیدار یافت و از او بحمل و از او بنبت و از او بهمیسع و از او بالیسع و از او باراز و از او بعدنان و از او بمعد و از او بنزار و از او بمضر و از او بالیاس و از او بمدرکه و از او بخزیمه و از او بکنانه و از او بنضر که قریش از نسل وی اند و از او بمالک و از او بفهر و از او بغالب و از او بلوی و از او بکعب و از او بمره و از او بکلاب و از او بقصی و از او بعبد مناف و از او بهاشم و از او بعبد المطلب و او را ده پسر و شش دختر بود و از جمله پسرانش ابو طالب و عباس و عبدالله و حمزه و ابو لهب بود و چون این نور بعبد المطلب منتقل شد از پیشانی وی مانند آفتاب لامع بود و بعد از آن دو شق شد بزرگترین بعبدالله منتقل شد و کوچکترین بابی طالب و از عبدالله خاتم النبیین بظهور آمد و از ابی طالب سلطان الاولیا علی مرتضی تا بار محل اجتماع نورین فاطمه زهرا شد و بحسنین انتقال

کشتن قابیل هابیل را

یافت و از امام حسین با امام زین العابدین علیه السلام رسید و شاید که تفصیل ولادت در سوختن اداد ادم منسوب به کل پدران و اغنیا
قال الشاعر تنقلت فی اصلاب قوم اعزة هم اجتمعوا فی کل واد ومحفل واشرقت الانوار فی کل بقعة
وفاح الشذا فی کل واد ومنزل واضحی لسان الحال یشدو برهة تنقل فلذات الهوی فی التنقل وقال آخر
مازال نور المصطفی متنقلا فی الطیبین الطاهرین ذوی العلا حتی لعبد الله جاء مطهرا وبوجهه
آمنة بدا متهللا وشیخ کلینی در روضه کافی بسند خود از ابی حمزه روایت میکند که حضرت امام محمد باقر
فرمود که چون آدم از شجره خورد بزمین فرود شد پس متولد شد از او هابیل و خواهر او بیک شکم پس متولد شدند
قابیل و خواهر نیز بیک شکم پس آدم علیه السلام امر فرمود هابیل و قابیل را که قربانی کنند و هابیل صاحب رمه و
گوسفند بود و قابیل صاحب زرع پس هابیل از میان گوسفندان خود بهترین آنها را جدا کرد و قربانی نمود یعنی بر سر
کوهی گذاشت و قابیل از زرع خود زردی کند پاک نکرده برداشت پس قربانی هابیل قبول شد یعنی آتش آمد و او را
بسوخت زیرا که علامت قبول شدن قربانی او بود که آتشی میآمد و اول صاحب قربانی را استشمام میکرد و بعد از آن چیز
که بر سر کوه گذاشته بود میسوزاند و علامت قبول نشدن آن بود که آن چیز را نمیسوزاند بلکه میگذاشت و میگذشت
پس قابیل چنان دانست که هابیل آتش پرست بوده است و از این جهت قربانی او را سوخته پس سببی
برای آتش درست کرد و او اول کسی بود که آتشخانه ساخت و گفت که عبادت میکنم این آتش را تا قربانی
من قبول شود پس شیطان نزد او آمد و گفت (یا قابیل قد تقبل قربان هابیل ولم یتقبل قربانک وانک
ان ترکته یکون له عقب یفتخرون علی عقبک ویقولون نحن ابناء الذی تقبل قربانه) یعنی ای قابیل
قربانی هابیل قبول شد و از تو مردود گشت و اگر تو او را واگذاری که زنده باشد از برای او فرزندان بهم
خواهند رسید و بر فرزندان تو فخر خواهند کرد که ما فرزندان آن کسی هستیم که قربانی او مقبول شده است پس او را
بقتل رسان تا او را فرزندی نباشد که بر فرزند تو فخر کند پس او را کشت و در بعضی از تواریخ است که هابیل بر سر
کوهی بخواب بود او را بسنگ کشت و این در چهارشنبه آخر ماه بود فلما رجع قابیل الی آدم قال له یا قابیل این
هابیل فقال اطلبه حیث قربنا القربان فانطلق آدم فوجد هابیل قتیلا یعنی پس قابیل بی هابیل نزد آدم
آمد آدم از او گفت که هابیل کجاست گفت در آنجا که قربانی کردیم پس آدم در آنجا آمد و هابیل را کشته دید و در بعضی
از کتب مسطور است که آدم بطواف بیت الله الحرام مشغول بود و چون مراجعت کرد جبرئیل او را از شهادت هابیل خبر
داد پس آدم بنالید و بگریست و شعری گفت که مضمونش بعربی اینست که یعرب بن قحطان گفته است تغیرت البلاد

ومن

در سر للذکر مثل حظ الانثیین

ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح تا آخر اشعار که بزودی خواهی شنید ظاهر آنست که چون خواهد آمد انشاء الله
اشعار بعینها از خود آدم است نه آنکه او بلسان سریانی گفته باشد و یعرب او را بعربی در آورده باشد و اول این روایت
در وسیله دوم ذکر شده است **وروایت** شده که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا بسند خود از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از پدران خود روایت میکند که مردی از اهل شام از علی علیه السلام مسائلی چند پرسید
و آنحضرت جواب فرمود تا آنکه پرسید لم سمی آدم آدم قال لانه خلق من ادیم الارض وسئله لم صار المیراث للذکر
مثل حظ الانثیین قال من قبل السنبلة کان علیها ثلث حبات فبادرت الیها حواء فاکلت منها حبة
فاطعمت آدم حبتین فمن ذلک ورث الذکر مثل حظ الانثیین تا آنکه پرسید اول کسیکه شعر گفت کی بود فرمود
آدم عرض کرد که شعر او چه بود فرمود چون او بزمین فرستاده شد پس خاک زمین و وسعت هوای او را دید و قتل قابیل
هابیل را مطلع شد گفت تغیرت البلاد الخ تغیر کل ذی لون وطعم وقل بشاشة الوجه الملیح اباها بیل ان یقتل
فانی علیک الیوم کاره تا الخ پس شیطان در جواب آدم گفت تنح عن البلاد وساکنیها فکر فی الارض ضاق
بک الفسیح وکنت بها وزوجک فی قرار وقلبک من اذی الدنیا مریح فلم تنفک من کیدی ومکری
الی ان فاتک الثمن الربیح وبدل اهلها اثلا وخمطا بجنات وابواب منیح فلولا رحمة الجبار اضحی
بکفک من جنان الخلد ریح وتتمه حدیث طولانی است و بالجمله آدم چون هابیل را کشته دید گفت لعنت من ارض کما
قبلت دم هابیل وبکی علی هابیل اربعین لیلة یعنی لعنت کرده شوی ای زمین چنانکه خون هابیل را قبول کرد
و چهل شب آدم بر هابیل گریست **ودر** بعضی از کتب مسطور است که آدم قابیل را لعنت کرد پس او وحشی گردید
و با کسی الفت نمیگرفت و در کوه و بیابان حیران میگشت تا آخر از ترس پدر فرار کرد و در زمین یمن سکنی کرد و
آتش میپرستید و اولاد او در آنجا بسیار شدند **ودر** تفسیر قمی است که از حضرت سید الساجدین علیه السلام روایت کرده
که چون قابیل خواست هابیل را بکشد ندانست که چگونه او را بکشد پس ابلیس آمد و او را تعلیم داد و گفت سر
او را میان دو سنگ بگذار و بشکن سر او را چون او را کشت ندانست که چکند پس دو زاغ با یکدیگر مقاتله
کردند یکی از آنها دیگری را کشت پس بچنگال خود زمین را گود کرد و آن زاغ کشته را دفن کرد پس قابیل گفت یا ویلتی
اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوأة اخی پس قابیل نیز گودالی کند و جسد هابیل را دفن کرد و
چون نزد آدم آمد از او پرسید که هابیل را کجا گذاشتی گفت ارسلتنی علیه راعیا یعنی من راعی او نبودم پس آدم
با موضع قربانی آمد و معلوم شد که قابیل هابیل را کشته است پس لعن کرد آدم آن زمینی که خون هابیل را قبول

کرد

کرد و امر شد ملائکه را که بر قابیل لعنت کنند قابیل از آسمان ندا رسید که لعنت کما قتلت اخاک و از این جهت است
که زمین خون را فرو نمیبرد و از طاوس یمانی روایت شده که خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که
آیا میدانی که چه روزی بود که ثلث مردم مردند فرمود ثلث مردم هرگز نمردند بلکه ربع ایشان عرض کرد که چگونه
بود فرمود که آدم بود و حوا و قابیل و هابیل پس ربع شد بعد فرمود آیا میدانی که چه شد بقابیل گفت نه
فرمود که او را در چشمه خورشید معلق ساختند و آب بسیار گرم بر فرقش میریزند تا روز قیامت و بالجمله حضرت
آدم علیه السلام در مصیبت فرزندش چهل شبانه روز گریست پس از خدا فرزندی خواست فولد له غلام فسماه
هبة الله لان الله وهبه له واخته توام یعنی پسری برای او متولد شد او را هبة الله نامید بجهت آنکه
خدا او را با خواهرش بیک شکم باو بخشید و این همان شیث پیغمبر است که لفظ سریانی است و معنای
او هبة الله است و او را اوریای ثانی نیز خوانند که بمعنای معلم است و پنجاه صحیفه از آسمان براو نازل شد
و در بعضی از کتب مسطور است که شیث پنجاه سال بعد از قتل هابیل متولد شد و صد و سی سال بعد از هبوط
آدم بوده فلما انقضت نبوة آدم واستکمل ایامه اوحی الله الیه ان یا آدم قد قضیت نبوتک واستکملت
ایامک فاجعل العلم الذی عندک والایمان والاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة فی العقب
من ذریتک عند هبة الله یعنی چون اجل آدم بسر آمد خطاب باو شد که ای آدم ایام نبوت و حیوة تو منقضی شد
پس قرار ده علم و اسرار نبوت را در هبة الله زیرا که من قطع نمیکنم علم و آثار نبوت را از ذریه تو تا روز قیامت و وا
نمیگذارم زمین را مگر آنکه در او عالمی باشد که شناخته شود باو دین من و طاعت من و بوده باشد سبب نجاة از برای
آنکسانی که بوجود میآیند در میان زمان تو و زمان نوح و خدا بشارت داد آدم را بنوح و فرمود که من مبعوث میکردانم
پیغمبری را که اسمش نوح است و او قوم خود را میخواند بسوی خدا و قومش تکذیب او میکنند پس خدا ایشان را بطوفان
هلاک میکند و بود در میان آدم و نوح ده پدر که هر یک پیغمبر و وصی پیغمبر بودند و آدم بهبة الله وصیت کرد
که هرکس از شما نوح را ادراک کند البته باید باو ایمان آورد و تصدیق او کند تا از غرق شدن نجات یابد پس
آدم مریض شد و بهبة الله فرمود که اگر جبرئیل یا یکی دیگر از ملائکه را دیدی باو بگو که آدم از میوه بهشتی میخواهد
پس جبرئیل فرود آمد و گفت ای هبة الله آدم قبض روح شد ما برای نماز او فرود آمدیم هبة الله برگشت
و آدم را مرده دید پس جبرئیل او را تعلیم نمود که چگونه آدم را غسل دهد و هبة الله بجبرئیل گفت پیش بایست و بر
آدم نماز کن گفت خدا ما را امر بسجده آدم فرمود در بهشت پس روا نباشد برای ما امامت فرزندان او و پیش هبة الله

پیش ایستاد و جبرئیل از عقبش با سایر ملائکه و بر آدم نماز کردند سی تکبیر پس جبرئیل امر شد که بیست و پنج تکبیر را بردارد و سنت
الان پنج تکبیر شد چون هبة الله پدر را دفن کرد قابیل نزد او آمد گفت که من دانستم که پدرم ترا بعلمی مخصوص فرمود که
مرا نداد و همان علم بود که برادرت هابیل داشت و قربانی او مقبول شد من کشتم او را تا اولاد او بر اولاد من فخر نکنند که ما پسران
کسی هستیم که قربانی او مقبول شد شما پسران کسی هستید که قربانی او قبول نشد تو نیز اگر از آن علم اظهار نمائی میکشم ترا چنانچه
برادرت را کشتم فلبث هبة الله والعقب منه مستخفین بما عندهم من العلم والایمان والاسم الاکبر و آثار علم
النبوة حتی بعث الله نوحا یعنی ماند هبة الله و فرزندان او که اظهار علم و آثار نبوت نمیکردند تا خدا نوح را برسالت فرستاد
پس ایشان آثار نبوت را در او دیدند و او را مطابق وصیت آدم دانستند پس باو ایمان آوردند و آدم وصیت کرده بود
هبة الله را که وصیت نامه را بجهت نوح در اول هر سالی ملاحظه نمایند و تجدید عهد کنند و آن روز را عید قرار دهند
تا چون نوح آید کسی او را انکار ننماید و هر پیغمبری نیز نسبت به پیغمبر بعد بهمین طریق وصیت میکرد تا زمان بعثت محمد
وانما عرفوا نوحا بالعلم الذی عندهم وهو قول الله ولقد ارسلنا نوحا الخ و بود میان آدم و نوح پیغمبرانی چند
پیغمبری خود را فاش نمیکردند بلکه نزد خواص متابعان اظهار مینمودند و از این جهت است که اسم ایشان در قرآن برده نشده
است چنانکه اسم سایرین ذکر شده وهو قول الله ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم نقصصهم
علیک یعنی لم اسم المستخفین کما سمیت المستعلنین من الانبیاء پس نوح در میان قوم خود هزار سال مگر
پنجاه سال مکث فرمود که احدی با او در نبوت شراکت نداشت و قومش تکذیب نمودند پیغمبرانی که میان آدم و نوح بودند
وذلک قول الله کذبت قوم نوح المرسلین یعنی من کان بینه وبین آدم و چون ایام نبوت نوح بسر آمد خطاب باو
شد که علمیکه نزد تو است و مخصوص فرمودیم با اسم اکبر و آثار علم نبوت قرار ده در ذریه خود زیرا که من این علم را
قطع نکردم چنانکه قطع نکردم از خانهای این پیغمبرانی که میان تو و آدم بودند ولن ادع الارض الا وفیها عالم یعرف به
دینی ویعرف به طاعتی ویکون نجاة لمن یولد فیما بین قبض النبی الی خروج النبی الآخر و نوح شما را بهود ع
بشارت داد و او را عابر بعین مهمله و با موحده نیز خوانند و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و بعضی
گفته اند که او پسر شالخ بن قینان بن ارفخشد بود و نوح فرمود که خدا مبعوث میفرماید پیغمبری را که او را هود میگویند و او قوم
خود را بسوی خدا میخواند پس او را تکذیب مینمایند خدا ایشان را ببادی هلاک میفرماید پس هر کدام از شما
او را ادراک نماید البته باو ایمان آورد تا خدا او را از عذاب باد نجات دهد و امر کرد ایشان را که در سر هر سالی
تجدید عهد این وصیت را نمایند و آن روز را عید دانند پس چون هود مبعوث شد او را مطابق وصیت نامه دیدند
باو ایمان آوردند و تصدیق او نمودند پس از عذاب باد نجات یافتند وهو قول الله والی عاد اخاهم هودا الخ

در بشارت پیغمبران به پیغمبر خاتم

و بشارت داده شدند پیغمبران با براهیم و باو ایمان اوردند مثل ابراهیم و هود پیغمبرانی چند بودند امر هیچ طریق
جاری بود مثل هود و پیغمبری پیغمبرانی بود تا نوبت بیوسف بن یعقوب رسید و از بعد از یوسف باسباط بردند
تا بموسی ع و میان یوسف و موسی نیز پیغمبرانی چند بودند پس فرستاد خدا موسی و هرون را بجانب فرعون و هامان و قارون
و بعد از ان پیغمبرانی نیز فرستاد متفرق کلما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم احادیث
و بنی اسرائیل در کشتن پیغمبران بی باک بودند گاه میشد که سه پیغمبر را میاوردند یکی را میکشتند اندی ایشان بودند و میامدند
و گاه میشد که دو نفر را در مقابل چهار نفر میکشتند تا انکه بعضی روزها بود که در یک روز هفتاد پیغمبر میکشتند و از اول
روز شروع در کشتن پیغمبران میکردند اخر روز دست میکشیدند و چون نوبت بر موسی نازل شد موسی قوم خود را
بمحمد بشارت داد و بود وصی موسی یوشع بن نون فلم تزل الانبیاء تبشر بمحمد حتی بعث الله المسیح عیسی بن مریم
فبشر بمحمد یعنی پس پی در پی پیغمبران بشارت میدادند بظهور محمد تا انوقت که عیسی مبعوث شد پس بشارت داد
بظهور انحضرت و ذلک قوله یجدونه یعنی الیهود والنصاری مکتوبا یعنی صفة محمد عندهم یعنی فی التوریة
والانجیل یامرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر وهو قول الله یخبر عن عیسی ومبشرا برسول یاتی من
بعدی اسمه احمد و بشارت داد موسی و عیسی بمحمد چنانکه انبیا بعضی ببعضی دیگر بشارت داده اند تا زمانی که
محمد صلی الله علیه واله وسلم ظاهر شد پس ایام انحضرت نیز سر امد خدا باو وحی فرستاد که یا محمد قد قضیت
نبوتک واستکملت ایامک فاجعل العلم الذی عندک والایمان والاسم الاکبر ومیراث العلم واثار
علم النبوة فی اهل البیت عند علی بن ابی طالب یعنی یا محمد ایام تو سر امد میراث نبوت و منصب هدایت را بعلی
ابی طالب بده و خدا امر خود را بدست احدی از خلق نداده است نه بملک مقرب و نه بپیغمبر مرسل و لکن با ایشان فرموده
که چنین بگویند امر فرموده است ایشان را بانچه محبوب او است و نهی فرموده است ایشان را از انچه مبغوض او است و ذکر تمام
حدیث موجب طول رساله است گرچه حاصلش انست که مراتب نبوت امر زندیست ما اهل بیت او تا جی
ان کس است که بما متمسک شود و هر کس که باعدا ما ملتجی باشد هالک است **و از بعضی** اخبار چنان مستفاد میشود
که سبب عداوت قابیل بهابیل همان اختصاص هابیل بود بعلم و اسرار نبوت و حال انکه بحسب سن کوچکتر بود قابیل
پنج سال داشت و هابیل بیست ساله بود لکن بعضی اهل تاریخ را گمان انست که سبب اختصاص هابیل بود بخواهر
قابیل که در ملاحت و صباحت یگانه بود و اختصاص قابیل بخواهر هابیل که چندان صباحتی نداشت و میگویند
که فرزند اول ادم در بطن حوا قابیل و خواهرش اقلیما بود که در یک شکم امدند و بعد از ان هابیل و خواهرش
لیوذا چنین متولد شدند و بعد از رشد و بلوغ ایشان حضرت ادم اقلیما را بهابیل تزویج کرد و لیوذا را بقابیل

در حرمت نکاح خواهر

پس غضب قابیل مشتعل شد که چرا باید همزاد من که در حسن و جمال یگانه دوران است بهابیل دهند و همزاد او
که قبیح منظر است با من تزویج نماید ادم فرمود که این حکم خدا است که فرزندان یک شکم را بیکدیگر تزویج نکنم
و هر گاه تو را این سخن باور نیست هر یک قربانی کنید هر کدام قبول شد اقلیما را بگیرد پس قربانی کردند و از
هابیل قبول شد پس اتش حسد در دل قابیل مشتعل گشت پس هابیل را شهید کرد و این سخن درست نباشد زیرا که
لازم خواهد امد که ادم خواهر را ببرادر تزویج کند چنانکه مجوس میکنند پس باید تمام بنی ادم حرامزاده باشند چنان
که ابو العلا شاعر میگوید اذا ما ذکرنا ادما وفعاله وتزویجه بنتیه لابنیه فی الخنا علمنا بان الناس من
نسل فاجر وان جمیع الناس من عنصر الزنا و چه خوب جواب این شاعر گفته شده است لعمرک اما فیک فالقول
صادق وتکذیب فی الباقین من شط دوننا کذلک اقرار الفتی لازم له وفی غیره لغو کذا جاء شرعنا
یعنی این سخن که تو گفتی که همه مردم حرامزاده اند بجهت انکه برادر با خواهر نزدیکی کرده است و مردم از انها بعمل امده اند
در حق تو راست است و اما در حق دیگران صحیح نیست زیرا که اقرار هر کسی در حق او مسموع است و در حق دیگران لغو است
و در بعضی اخبار اهل بیت عصمت انکار بلیغ از این قسم شده است و از انجمله در کتاب علل الشرایع روایت شده
که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردند که مردمانی هستند که میگویند خدا بادم وحی کرد که دخترها
خود را بپسرها تزویج کند گمان میکنند که همه این خلق از خواهر و برادر اند انحضرت فرمود سبحان الله و
تعالی عن ذلک علوا کبیرا این سخن را کسی میگوید که اعتقاد کند که خدا انبیا و رسل و اهل ایمان را از حرام خلق
کرده است و نبود او را قدرت انکه ایشان را از حلال خلق فرماید و حال انکه خدا میثاق ایشان را از حلال و پاکی
گرفته است لقد نبئت ان بعض البهائم تنکرت له اخته فلما نزا علیها ونزل کشف له عنها وعلم انها اخته
اخرج غرموله ثم قبض علیها باسنانه ثم قلعه ثم خر میتا یعنی خبر داده شد که بعضی حیوانات را خواهرش
او را بطریقی که نشناسد برای او اوردند و چون بر او جست و فارغ شد او را با او شناسانیدند که با خواهرش
جمع شده است پس الت تناسل خود را بدندان گرفت و کند و افتاد مرده **و نیز** از انحضرت روایت است که فرمود
اراده نکرده است انکس که این سخن گفته است مگر انکه تقویت حجتهای مجوس کند و بعد فرمود که متولد شدند برای
ادم هفتاد بطن و در هر بطنی پسر و دختری بود تا انکه هابیل کشته شد و ادم بر کشتن او جزع کرد و ان جزع او
را از نزدیکی کردن با زنان منع کرد بحدی که لا یستطیع ان یغشی حواء خمسمائة عام پس تا پانصد سال با حوا نزدیکی نکرد و چون
این مدت گذشت و ان مصیبت را فراموش کرد با حوا نزدیکی نمود و خدا شیث را باو بخشید بی همزاد
و او اول وصی بود که او را وصی کردند از بعد از شیث یافث برای او متولد شد بی همزاد پس چون شیث و یافث

بهشت شد و بلوغ رسید خداوند در عصر روز پنجشنبه حوریه را از بهشت فرستاد که اسمش نزله بود پس امر فرمود که او را بشیث تزویج کند در عصر فردای این روز حوریه ذا که اسمش منزله بود برای یافث فرستاد و امر فرمود آدم را که او را بیافث تزویج نماید پس از برای شیث پسری متولد شد و از برای یافث دختری و خدا امر فرمود که دختر یافث را به پسر شیث تزویج نماید و معاذ الله ان یکون ذلک علی ما قالوا من امر الاخوة و الاخوات **و نیز** از آنحضرت روایت شده که رسول خدا فرمود که اگر علم داشتم که آدم زوج ابنته من ابنه لزوجت زینبا من القاسم و ما کنت لارغب عن دین آدم یعنی هرگاه میدانستم که آدم دختر خود را به پسر خود تزویج کرده بود من نیز زینب را بقاسم تزویج میکردم و نمیشدم که از دین آدم اعراض کنم **و در حدیث** دیگر از امام محمد باقر روایت شده که فرمود که چون هبة الله بحد بلوغ رسید آدم عرض کرد پروردگارا هبة الله را زوجه بخش پس حوریه فرستاد و هبة الله از او چهار پسر بهم رسانید پس خدا آن حوریه را باسمان بالا برد و چون فرزندان هبة الله بحد بلوغ رسیدند عرض کرد آدم پروردگارا فرزندان هبة الله را زوجه بخش خطاب باو شد که چهار دختر دیگر از جن که مسلم بود برای پسران هبة الله خواستگاری نما پس چنان کرد فما کان من جمال و حلم فمن قبل الحوراء و النبوة و ما کان من سفه و حدة فمن الجن **و نیز** از آنحضرت روایت شده که برای آدم چهار پسر متولد شد پس خدا چهار حوریه فرود فرستاد پس آن چهار را با آن پسرها تزویج کرد و از ایشان فرزندان متولد شدند و بعد خدا آن چهار را باسمان بالا برد و چهار زن از جن با ایشان تزویج کرد پس آنچه از حلم است از آدم است و آنچه از جمال است از حوریه است و آنچه از زشتی و سوء خلق است از جن است بلی در جمله از روایات تصریح باین شده است که آدم دختران خود را با پسران خود تزویج نمود بامر خدا ولکن این اخبار محمول بر تقیه است زیرا که این مطلب موافق اعتقاد اهل سنت است **و در بعضی** از کتب روایت شده است که در جهنم وادی است که او را سقر مینامند از آن زمان که خداوند آن را خلق فرموده تا بحال نفس نکشیده است و هرگاه خدا اذن بدهد که یک نفس بکشد بقدر یک نفس آنچه بر روی زمین باشد خواهد سوزانید و ان اهل النار یتعوذون من حرها یعنی اهل آتش از حرارت آن بخدا پناه میبرند و در این وادی کوهی است از آتش که اهل آن وادی از آن کوه بستوه میایند و بخدا پناه میبرند و در این کوه چاهی است که اهل آن کوه از آن چاه بستوه میایند و در این چاه ماریست که اهل این چاه از خبث این مار بستوه میایند و در شکم این مار هفت صندوق هست و در آنها هفت نفر معذبند پنج نفر از امتهای پیش که قابیل کشنده هابیل و نمرود و فرعون و آن یهودی که یهودان را یهود کرد و آن نصرانی که نصاری را نصرانی کرد و دو نفر از این امت که ابوبکر و عمر باشند اللهم عذبهما عذابا الیما

وسیلهٔ هفتم در بیان اینکه در عالم ذر عهد و میثاق ولایت محمد و آل

محمدا از کل اشیا اکرم شده است الحمد لله الذی له الملک و الملکوت و الهیمنة و الجبروت المتقدس بالالوهیة و المتفرد باللاهوت و هو الحی الذی لا ینام و لا یموت و الصلوة علی اصل التوحید و اس التجرید سید السادات و منبع السعادات و صفوة الاصفیاء و قدوة الانبیاء و الرضوان الاکبر و السبیل الاعظم و الصراط الاقوم و الرحمة الموصولة و الابر المجرد العبد المؤید و الرسول المسدد المحمود الاحمد حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد سید الانبیاء و المرسلین و علی آله و عترته الداعین الی الله و التامین فی محبة الله المخلصین فی توحید الله المظهرین لامر الله و نهیه و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و لعنة الله علی اعدائهم الناصبین لعداوتهم و المعرضین عن ولایتهم الی یوم القیمة **اما بعد** پس مخفی نماند که خلقت این عالم را غرضی جز معرفت و عبادت خدا نیست چنانکه فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون و نیز فرموده فخلقت الخلق لکی اعرف و حسین بن علی علیه السلام فرموده ان الله جل ذکره ما خلق العباد الا لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه و اذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه الخ یعنی بدرستیکه خدا خلق نفرموده است بندگان را مگر برای شناختن او پس چون شناختند او را عبادت او کردند و چون عبادت او کردند مستغنی شدند بعبادت او از عبادت هر چه غیر او است و مخفی نماند که ثمره این معرفت و عبادت عاید نمیشود الا بنفس عارف و عابد زیرا که خدا از هر شیء مستغنی است و جز او همه باو محتاجند چنانکه ثمره خلق خلق نیز راجع بخلق است زیرا که خدا را نفعی نشود تا خواستن باشد باین خلق تکمیل نماید حاجتی او را نبود تا باین خلق دفع شود افریدم من تا از من سودی کنند تا از شهد و دست الودی کنند نی برای آنکه من سودی کنم و بر بندگان من قبائی بر کنم و باید دانست که معرفت خدا و عبادت او ممکن نیست مگر بمعرفت محمد و آل محمد و اطاعت ایشان بلکه معرفت و اطاعت ایشان نفس معرفت و عبادت خدا است و از اینجا است که شخصی خدمت حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که یابن رسول الله بابی انت و امی فما معرفة الله قال معرفة اهل کل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته یعنی پدر و مادرم فدای تو باد حقیقت معرفت خدا چیست فرمود شناختن اهل هر زمانی امامی را که اطاعتش بر ایشان لازم است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسلمان فرمود که یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره للاسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی و هو الدین الخالص یعنی ای سلمان کامل نمیشود ایمان هیچ مؤمنی تا بشناسد مرا بنورانیت و چون مرا شناخت بنورانیت پس او مؤمن کامل است و هر کس که از این معرفت قصور داشته باشد از اهل شک و ریب

در اخذ عهد و میثاق

خواهد بود ای سلمان بدرستیکه شناختن من بنورانیت شناختن خدا است و شناختن خدا شناختن من است
و علی هذا پس غرض اصلی و مقصود کلی از خلقت تمام موجودات معرفت و اطاعت محمد و آل محمد است زیرا که ایشان آیات
کبرای خداوند و آینهای صفات الهیند هر کس ایشان را ببیند خدا را دیده باشد چنانکه فرمود مَن رآنی فقد رأی
الحق و هر کس ایشان را اطاعت کند خدا را عبادت کرده باشد زیرا که ایشان هادی راه عبادت و معرفت خدا میباشند
و از این جهتست که خداوند عالم در همه عوالم عهد و میثاق ولایت محمد و آل محمد را از تمام خلق گرفته است و محبت
و مقام فرض اطاعت ایشان را بر همه نموده است بجائیکه حجت بر تمام موجودات تمام کرده است و بر ایشان در این مطلب
گواه گرفته است تا اینکه نگویند که ما از این امر غافل بودیم و از جمله عوالم که خدا جل جلاله از خلقش میثاق ولایت و
اطاعت محمد و آل محمد را گرفته عالم ذر است چنانچه خدا اشارت بان میفرماید و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین
یعنی یاد کن ای نبی وقتی را که گرفت خدای تو بیرون آورد از صلبهای بنی آدم نسلهای ایشان را و گواه قرار داد ایشان را بر نفسهای
خودشان و با ایشان گفت آیا نیستم من خدای شما گفتند چرا هستی تو خدای ما و باین مطلب شهادت دادیم
این مطلب بجهت اینستکه نگوئید در روز قیامت که ما از این غافل بودیم و تفصیل کلام را در معنی این آیه خواهی
شنید و در کتاب کافی از حبیب سجستانی روایت شده که گفت از امام محمد باقر ع شنیدم که میفرمود لما
اخرج ذریة آدم من ظهره لیأخذ علیهم المیثاق بالربوبیة له و بالنبوة لکل نبی فکان اول من اخذ له المیثاق
بنبوته محمد بن عبد الله یعنی انوقتیکه خدا فرزندان آدم را از صلب آدم بیرون آورد تا بگیرد از ایشان میثاق
ربوبیت خودش را و پیمان نبوت هر پیغمبر را پس بود محمد بن عبد الله اول آنکسانیکه برای ایشان پیمان نبوت گرفته
شد پس خطاب بآدم رسید که انظر ماذا تری نظر کن و ببین که چه میبینی فنظر آدم الی ذریته و هم ذر قد ملئوا
السماء یعنی آدم نظر نمود بان ذریه که از صلبش بیرون آمده بودند ایشان مثل ذر بودند که پر کرده بودند آسمان را
و ذر در لغت بمعنی مورچهای کوچک است و شاید که ایشان مثل این جثه بر آدم ظاهر شده بودند و بمعنای
پراکنده کردن دانه و نمک و نخوار نیز آمده است و بمعنای از چیزهای بسیار کوچک که در پیش آفتاب نمودار میشود هم آمده
است و پس آدم عرض کرد یا رب ما اکثر ذریتی یعنی الهی چه بسیار کرده است فرزندان مرا که از نسل من بوجود
خواهند آمد و لامر ما خلقتهم فما ترید منهم باخذک المیثاق علیهم و برای چه مطلب ایشان را خلق فرموده
و از ایشان چه میخواهی که میثاق از ایشان میگیری خطاب رسید که بجهت آنکه مرا عبادت کنند و شریک بمن نیاورند

در سرّ اختلاف مردم در صفات

را بهمان پیغمبر بیاورند و متابعت ایشان نمایند عرض کرد پروردگارا این چه شد مرا که میبینم بعضی از این ذرها
بزرگند و بعضی را با نور بسیار و بعضی را با نور کم و بعضی را که هیچ نور ندارد خطاب فرمود که کذلک خلقتهم لابلوهم فی
کل حالاتهم یعنی همچنین اختلاف من ایشان را خلق فرمودم تا در همه حالات امتحان ایشان نمایم آدم عرض کرد خداوندا
آیا اذن میفرمائی که چند سخن با تو بگویم خطاب رسید بگو زیرا که روح تو از روح من است و طبیعت تو خلاف کینونیت منست
آدم عرض کرد پروردگارا اگر ایشان را بر یک شکل و یک قد و یک طبیعت و یک رنگ خلق میفرمودی و روزیها و عمرهای ایشان را
مساوی میکردی هیچکدام بر دیگری تعدی نمیکردند تا اینکه بر یکدیگر حسد و خصومت نمیورزیدند و در هیچ چیز اختلاف نمیکردند
خطاب رسید که بروح من نطق کردی و بضعف طبیعتت تکلف میکنی بانچه علم بان نداری و انا الخالق العلیم بعلمی خالفت بین
خلقهم و بمشیتی یمضی فیهم امری و الی تدبیری و تقدیری هم صائرون لا تبدیل لخلقی یعنی بروح که در تو دمیده ام
نطق کردی و بضعف طبیعت خودت تکلف کردی چیزی را که علم باو نداری و منم خالق که عالم و بعلم و تقدیر خودم میان
خلق اختلاف قرار دادم و بمشیت خودم ممضی میشود در میانه ایشان امر من و مرجع ایشان بتقدیر و تدبیر منست و تبدیلی
برای خلقت من نیست خلق فرمودم جن و انس را تا مرا عبادت کنند و خلق فرمودم بهشت را برای هر کس که عبادت کند و اطاعت نماید مرا
از ایشان و متابعت نماید پیغمبران مرا [illegible] و خلق فرمودم آتش را برای هر کس که بمن کافر شود و
[illegible] و اطاعت پیغمبران مرا نکند و خلقتک و خلقت ذریتک من غیر فاقة بی الیک و الیهم یعنی و خلق
فرمودم ترا و ذریه ترا با آنکه مرا احتیاج بتو و ایشان نباشد و خلق فرمودم تو و ایشان را تا امتحان نمایم تو و ایشان را اگر کرد
[illegible] و از این جهت خلق فرمودم دنیا و آخرت و زندگانی و مردن و طاعت و معصیت و بهشت و آتش را و
همچنین اراده کردم در تقدیر و تدبیر خودم و بعلم و قضای خودم اختلاف اندازم در میان صورتها و جسمها و رنگها و عمرها
و روزیها و طاعتها و معصیتهای ایشان پس قرار دادم بعضی را شقی و بعضی را سعید و بعضی را بینا و بعضی را کور و بعضی
را کوتاه و بعضی را بلند و بعضی را خوش رو و بعضی را زشت و بعضی را عالم و بعضی را جاهل و بعضی را غنی و بعضی را فقیر
و بعضی را عاصی و بعضی را مطیع و بعضی را صحیح و بعضی را رنجور و بعضی را صاحب آفت و بعضی را بی آفت پس نظر کند آنکس
که صحیح است بانکس که رنجور و صاحب آفتست پس حمد کند مرا بر عافیت خودش و نظر کند آنکس که رنجور و صاحب آفتست
بانکس که صحیح است پس بخواند مرا تا او را عافیت بخشم و صبر کند بر بلای من تا او را از جزیل عطای خود ثواب دهم و نظر کند
بجانب فقیر پس شکر مرا بجا آورد و نظر کند فقیر یعنی پس از من سؤال کند تا باو بدهم و نظر کند مؤمن بکافر و مرا حمد
کند بر اینکه او را هدایت کردم فلذلک خلقتهم لابلوهم فی السراء و الضراء و فیما اعافیهم و فیما ابتلیهم

[illegible] اللهُ الملکُ القادرُ ولی ان امضی جمیع ما قدّرتُ علی ما دبّرتُ ولی ان اغیّر من ذلک ما شئتُ الی ما شئتُ و اقدّم من ذلک ما اخّرتُ و اؤخّر ما قدّمتُ من ذلک یعنی بجهت همین خلق فرمودم ایشان را [illegible] ایشان را و منم خدای قادر و حکم مراست و مراست که تغییر و تبدیل دهم هرچه را که میخواهم [illegible] انا الله الفعّال لما ارید لا اسأل عمّا افعل و انا اسأل خلقی عمّا هم فاعلون یعنی و منم خدائی که هر کار میخواهم میکنم و در هیچ کاری کسی را بر من اعتراضی نیست و من میپرسم خلق خود را از هرچه بکنند و ایضا در همین کتاب از عبدالله بن سنان روایت شده که خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که من میبینم بعض اصحاب خود ما را که شیعه هستند که اخلاق بدی و بی عقلی در ایشان پیدا است پس غمناک میشوم و آنکسان که مخالف ما هستند میبینم که با وقار و با عقل اند حضرت فرمود لا تغتمّ بما رأیت من نزق اصحابنا بک و لما رأیت من حُسن السیما من خالفک یعنی از این مطلب غمناک مشو خداوند عالم چون اراده کرد که آدم را خلق فرماید و گل خلق فرمود پس جدا کرد آنها را بدو فرقه یعنی یکی از آنها را در طرف راست قرار داد و دیگری را در طرف چپ پس با اصحاب یمین فرمود که کونوا خلقاً باذنی فکانوا خلقاً بمنزلة الذرّ یسعی یعنی باشید مخلوق و آفریده شوید باذن من پس گشتند خلقی مانند مور که حرکت میکردند و سعی مینمودند و با اصحاب شمال فرمود که باشید خلقی باذن من پس گشتند خلقی شبیه بمور که حرکت میکنند پس بلند کرد از برای ایشان آتشی را و با ایشان فرمود که داخل آتش شوید باذن من پس اول کسیکه داخل آتش امتحان شد محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد از آن پیغمبران اولوا العزم و اوصیاء ایشان و اتباع ایشان متابعت او را کردند پس با اصحاب شمال فرمود که داخل این آتش شوید باذن من گفتند (ربّنا خلقتنا لتحرقنا) یعنی پروردگارا ما را خلق کردی تا بسوزانی ما را پس نافرمانی کردند خطاب با اصحاب یمین رسید که (اخرجوا باذنی من النار فخرجوا لم تکلم منهم النار کلماً و لم تؤثّر فیهم اثراً) یعنی از آتش بیرون آئید باذن من پس بیرون آمدند و آتش هیچ در ایشان اثری نکرده بود چون ایشان را اصحاب شمال دیدند که صحیح و سالم از آتش بیرون آمدند عرض کردند که پروردگارا ایشان سالم بیرون آمدند پس ما را ببخش دوباره امر بفرما که داخل آتش شویم خطاب رسید که داخل شوید پس چون نزدیک شدند و شعله آتش با ایشان رسید برگشتند و عرض کردند پروردگارا ما را صبر بر سوختن نیست پس دفعه سیم ایشان امر فرمود باز نافرمانی کردند و اصحاب یمین نیز سه دفعه امر شدند و اطاعت کردند پس خطاب با این دو گل که مانند ذر شده بودند رسید که دوباره گل شوید پس گل شدند و خلق فرمود خدا از ایشان آدم را پس هر کس از اصحاب یمین است از اصحاب شمال نمیشود و نیز برعکس و آنچه تو میبینی از سبکی و بی عقلی و بدخلقی اصحاب خود [illegible]

میباشد پس از اینجهت است که بسیاری از ایشان از مجاورت اصحاب شمال و آنچه میبینی در اعدا و مخالفان از حسن سیما و عقل از مجاورت اصحاب یمین است و از این حدیث مستفاد میشود که عالم ذر پیش از خلقت آدم بوده است و از حدیث سابق معلوم میشود که بعد بوده است و شاید که هر دو بوده است پس در اول باشد و در دوم و منافاتی بین این دو حدیث نبوده باشد و از زراره روایت شده است که سؤال کردم از امام محمد باقر (ع) از قول خدا (و اذ اخذ ربّک من بنی آدم) الخ فرمود (اخرج من ظهر آدم ذریّته الی یوم القیمة فخرجوا کالذرّ فعرّفهم و اراهم نفسه و لولا ذلک لم یعرف احد ربّه) یعنی بیرون آورد از صلب آدم فرزندان او را که تا روز قیامت بوجود میآیند پس بیرون آمدند مانند ذر پس شناسانید و نمود با ایشان نفس خود را و اگر این نمیبود احدی خدای خود را نمیشناخت و در بعض نسخ (و اراهم صُنعه) میباشد یعنی نمود با ایشان صنعت و قدرت خود را و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود که (لمّا اراد الله ان یخلق الخلق نثرهم بین یدیه) یعنی چون الهی خواست که خلق را بیافریند پراکنده کرد ایشان را در پیش روی خود پس گفت با ایشان که کیست خدای شما پس اول کسانیکه نطق کردند رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین بودند پس گفتند که تو پروردگار مائی پس حمل فرمود خدا ایشان را علم و دین پس بملائکه فرمود (هؤلاء حملة دینی و علمی و امنائی فی خلقی و هم مسئولون) پس خطاب به بنی آدم رسید که اقرار کنید از برای خدا بربوبیت و از برای این بزرگواران بولایت و طاعت پس گفتند خداوندا اقرار کردیم پس خدا بملائکه فرمود که شاهد باشید ملائکه گفتند که شاهد هستیم و در بعض کتب معتبره مذکور است که خدا خطاب با اهل ذر کرد که آیا من خدای شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی بن ابی طالب ولی شما نیست و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه امامان شما نیستند پس همه بلی گفتند و لکن در گفتن این کلمه بر چند فرقه شدند اول آنکه بلی امر چنین است و این را از روی بصیرت گفتند و سابقین گشتند جماعتی دیگر از روی تقلید متابعت ایشان نمودند و طایفه سیم قصد کردند که بلی امر چنین است و طایفه چهارم از روی تقلید متابعت ایشان کردند و از شیخ مفید حکایت شده که فرمود اما حدیث در اخراج بنی آدم از پشت آدم بر صورت ذر پس حدیث وارد شده است [illegible] لفظ و معنی صحیح است که خدا ذریه آدم را از ظهر آدم بیرون آورد مانند ذر تا بشناساند آدم را قدرت را و بشارت دهد او را ببسیاری نسل او و آنچه بر ایشان است از نور و ظلمت پس پر کرد با ایشان افق را و قرار داد بر بعضی نوری که مخلوط نیست با او هیچ ظلمتی و بر بعضی ظلمتی که هیچ نور با او نبود و بر بعضی نور و ظلمت هر دو را پس چون آدم ایشان را دید تعجب کرد از بسیاری ایشان و آنچه بر ایشان بود از نور و

علی بعضهم ظلمة

ظلمت عرض کرد (ما لی اری علی بعضهم نوراً لا ظلمة فیه و لا نور فیه و علی بعضهم نوراً و ظلمة) خطاب رسید
آنکسانیکه صاحب نور بی ظلمت‌اند پس اصفیای من‌اند از فرزندان تو که اطاعت من میکنند و نافرمانی من نمیکنند
و اما آنکسانیکه ظلمت دارند هیچ نوری با ایشان نیست پس ایشان دشمنان من‌اند که نافرمانی من میکنند و
اطاعت من نمیکنند و اما آنکسانیکه نور دارند و هم ظلمت پس ایشان آنکسان هستند که هم اطاعت میکنند و هم
معصیت پس مخلوط میکنند عملهای بد خود را بعملهای خوب خود پس امر ایشان با منست (ان شئت عذبتهم
فبعدلی و ان شئت عفوت عنهم فبفضلی) پس خدا آدم را اعلام نمود بهر چیزیکه خواهد بود پیش از آنکه
بوده باشد تا یقین آدم بخدا زیاد شود و باعث زیادتی عبادت او شود و شیخ مفید بعد از این کلام
میگوید که اخباریکه وارد شده است باینکه ذریه آدم در عالم ذر با ایشان تکلم شد و ایشان نیز سخن گفتند و اخذ
میثاق از ایشان کرده شد و ایشان اقرار نمودند پس این اخبار از اهل تناسخ است و اعتماد بر اینها نیست که ما ذکر
کردیم پس اگر مدعی این مطلب متمسک شود بآیه (و اذ اخذ ربک من بنی آدم الخ) پس ظاهر این آیه اگر چه مطابق است
با آنچه اهل تناسخ و عامه روایت کرده‌اند در انطاق و تدبیر و خطاب ایشان و اینکه ایشان زنده بودند و سخن میگفتند
ولکن جواب اینستکه مراد از این آیه معنای مجازی لغوی است یعنی خدا عطا نمود ذریه آدم را کامل نمود و ایشان را با آثار صنعت
حدوث ایشان دلالت فرمود و اینکه خدای ایشان که ایشان را احداث کرده است شبیه با ایشان نیست پس این است معنای
گرفتن عهد از ایشان و شاهد قرار دادن ایشان را بر نفس ایشان و اینکه خدای ایشانست و معنای قول ایشان
بلی اینستکه ایشان ابا و امتناع نکردند از ظهور آثار صنع خدا و دلائل حدوث که لازم ایشان بود در ایشان و گویا که خدا الزام فرمود
بود ایشان را حجت بسبب عقل ایشان بر حدوث ایشان و وجود خدا اینکه احداث نموده است ایشان را پس چون ایشان از این
امتناع نکردند گویا گفتند بلی شهدنا و حاصل مراد شیخ مفید اینستکه این ذرات بزبان قال اقرار نکردند و هیچ
عقل و شعور و حرفی نداشتند لکن خدا قرار داد در ایشان براهین بر ربوبیت خود را از آنچه در ایشان صنع کرد از کمال خلقت
و ابداع عجایب که گویا کان ایشان بزبان حال اقرار باینکه ایشان مخلوق و خدا خالق است نمودند و بر ربوبیت خدا شهادت
دادند همانا که کل موجودات همین معنی لازم افتاده چنانکه پیغمبر ما (سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض) و نیز پیغمبر ما
که (و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم) و در اختتام دعای سیفی اکبر (اللهم انه لیس فی
السموات دورات و لا فی الارض غبرات و لا فی البحار نظرات و لا فی الجبال مدات و لا فی الاشجار ورقات و لا فی الاجسام
حرکات و لا فی العیون لحظات و لا فی النفوس خطرات الا و هی بربوبیتک عارفات و لک شاهدات

و علیک دالات و فی ملکک متحیرات و فی تحت جبروتک مذللات الخ) و علی علیه السلام نیز در یکی از خطبهای
خود میفرماید (الحمد لله الذی لا من شیء کان و لا من شیء کوّن ما قد کان مستشهد بحدوث الاشیاء
علی ازلیته و بما وسمها به من العجز علی قدرته و بما اضطرها الیه من الفناء علی دوامه) و نیز میفرماید (مستشهد
بکلیة الاجناس علی ربوبیته و بعجزها علی قدرته و بفطورها علی قدمته و بزوالها علی بقائه) و نیز میفرماید
(کفی باتقان الصنع له آیة و بترکیب الطبع علیه دلالة و بحدوث الفطر علیه قدمه و باحکام الصنعة
علیه عبرة) و (و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد) ای بر حدیث
فیض میفرماید گواهی میدهد هر ذره بر یکتایی ذاتش درو ز هر کسی مدح هزاران سر پنهانی همه آیات او ظاهر
بر آنها او باهر ولی کو دیده بینا و کو قلب نورانی زمین و آسمان و کوه و دریا طیر و وحش و بر همه در ذکر تسبیح و
تهلیل و حمد خوانی بذکر او همه گویا بر او همه پویا جمال او همه جویا چه در مسجد چه در بتخانه همه اشیا باو ناطق
هم او هم بر همه شاهد اگر باور نداری هین بخوان آیات قرآنی همه سامع همه ناظر همه گویا همه شاکر بقدر رتبه
خود جز نوع انسانی و شیخ طریحی در کتاب مجمع البحرین میگوید که حدیث اخذ میثاق بر عباد در عالم ذر و استنطاق
ایشان در آن عالم میان شیعه و سنی مشهور است و بطریقهای متعدد نقل شده است پس مجالی از برای انکار آن نیست
ولکن بعضی از علما اشکالی بر این ایراد نموده است و قصد از ظاهر این قرار کرده است و اشکال اینست که این اقرار اگر
در عالم ذر بوده اگر از باب الضرورة یعنی الجبر بوده که این اقرار شده محتاج باستدلال نبود بلکه عالم شهود و
کشف بود پس ایشان را میرسد که در روز قیامت بگویند که ما در آن روز از باب البداهة شهادت دادیم
و اقرار نمودیم و چون آن ندا از ما مرتفع شد برأیهای خود واگذاشته شدیم پس بعضی از ما براه صواب رفته و
بعضی از ما خاطی شدیم و اگر این اقرار بجهت آن بود که در آن روز معصوم بودند و از روی استدلال که مؤید
بعصمت بود این اقرار نمودند پس میرسد ایشان را اگر اقرار نمایند که شهادت ما در آن روز بجهت عصمت بود و چون عصمت از ما زایل
شد بعضی خطا کردیم و بعضی بصواب شدیم پس احتجاج بر ایشان که (ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین)
باطل خواهد بود و شیخ مذکور از این اشکال جواب میدهد که ما قبول نداریم که امروز ایشان با رأی خود
واگذاشته شده باشند تا بعضی خطا کنند بلکه امروز نیز بتکلیف شده‌اند از روی علم ضروری و بدیهی
لکن مشروط بچند مقدمه نظریه که مقدور مکلف است پس هر کس در آنجا یاری کند باین علم ضروری خواهد
رسید و هر کس از تحصیل این مقدمات کوتاهی کند محجوب و تمام خواهد بود پس تحصیل این علم بر ایشان واجب

مطلوب است و لکن بی مقدمات ما حاصل نشود و مکلف متمکن از تحصیل آنها نمی شود و از بعضی اخبار مستفاد می شود که تکلیف
باقرار در عالم اول واقع نشد تکلیف در عالم دوم موکد کاشف از تکلیف و لست پس حجت بر عباد قائم است و
کلینی در کافی بسند خود روایت می کند که ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید که کیف اجابوا و هم ذرّ
یعنی چگونه بودند و حال اینکه ایشان ذر بودند فرمود (جعل فیهم ما اذا سئلهم اجابوه یعنی فی المیثاق) یعنی قرار داد
در ایشان چیزی را که در وقتی که سؤال کرد ایشان را جواب دادند او را یعنی در میثاق بربوبیت و از اخبار نیز مستفاد
میشود استبعاد اینکه چگونه ایشان ذر بودند و سخن گفتند و لکن سند حدیث معتبر نیست و عبد الله بن سنان از حضرت
صادق سؤال کرد از تفسیر (فطرة الله التی فطر الناس علیها) فرمود فطرة الله اسلام است (فطرهم الله حین اخذ
میثاقهم علی التوحید قال الست بربکم و فیه المؤمن و الکافر) یعنی مردم را خدا در آن وقت که میثاق از
ایشان گرفت خلق فرمود ایشان را بر خلقت توحید و در آن وقت مؤمن و کافر بود یعنی همه اقرار باین مطلب داشتند و
در روایت زراره است که (فطرهم جمیعا علی التوحید) و از امام محمد باقر مرویست که فرمود رسول خدا فرمود
کل مولود یولد علی الفطرة یعنی علی المعرفة بان الله خالقه کذلک قوله و لئن سئلتهم من خلق السموات و
الارض لیقولن الله) و نیز فرمود که فطرهم علی المعرفة و این اخبار ظاهر در آنست که در هر مخلوقی چه مؤمن و
چه کافر اثبات معرفة الله ظاهر است که هر گاه شخص بنظر بصیرت در وجود خود تامل کند او را در تصدیق بوجود خدا
و وحدت او شبهه باقی نماند و صاحب تفسیر صافی در تفسیر آیه و اذ اخذ ربک میفرماید (یعنی نشر حقائقهم
بین یدی علمه فاستنطق الحقائق بالسنة قابلیات جواهرها و السن استعدادات ذواتها و اشهدهم علی
انفسهم الخ ای و نصب لهم دلائل ربوبیته و رکب فی عقولهم ما یدعوهم الی الاقرار بها حتی صاروا
بمنزلة الاشهاد علی طریقة التمثیل نظیر ذلک قوله عز و جل انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون
و قوله فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و معلوم انه لا قول ثمة و انما هو تمثیل و تصویر
للمعنی و ذلک حین کانت انفسهم فی اصلاب آبائهم العقلیة و معادنهم الاصلیة یعنی شاهدهم و هم
دقائق فی تلک الحقائق و عبر عن تلک الآباء بالظهور لان کل واحد منهم ظهر او مظهر لطائفة من النفوس
او ظاهر عنده لکونه صورة عقلیة نوریة ظاهرة بذاتها و اشهدهم علی انفسهم ای اعطاهم فی تلک النشأة
الادراکیة شهود ذواتهم العقلیة و هویاتهم النوریة فکانوا بتلک القوی العقلیة یسمعون خطاب الست
بربکم کما یسمعون الخطاب فی دار الدنیا بهذه القوة البدنیة و قالوا بالسنة تلک العقول بلی انت ربنا

الذی اعطیتنا وجودا قدسیا ربانیا سمعنا کلامک و اجبنا خطابک و لا یبعد ان یکون ذلک النطق باللسان
الملکوتی فی عالم المثال الذی هو دون عالم العقل فان لکل شیء ملکوتا فی ذلک العالم کما اشیر الیه بقوله فسبحان
الذی بیده ملکوت کل شیء باطن الملک و هو کله حیوة و لکل ذرة لسان ملکوتی ناطق بالتسبیح و التحمید و بهذا
اللسان نطق الحصی فی کف النبی و به ینطق الارض یوم القیمة یومئذ تحدث اخبارها و به نطق الجوارح انطقنا
الله الذی انطق کل شیء اه) و حاصل این کلمات نیز انکار نطق ذر است بلسان قال و اینکه مراد نطق است بلسان عقل و استعداد
و عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که با آنحضرت عرض کردم که این مطلب یعنی اخذ میثاق
از ذریات بطریق معاینه بود فرمود بلی (فثبتت المعرفة و نسوا الموقف و سیذکرونه) یعنی معرفت در ایشان ثابت ماند و موقف
اخذ میثاق را فراموش کردند عنقریب است که بیاد ایشان خواهد آمد (و لولا ذلک لم یدر احد من خالقه و رازقه) یعنی
و اگر این ثبوت معرفت نبود احدی نمیدانست که خالق و رازق او کیست (فمنهم من اقر بلسانه فی الذر و لم یؤمن
بقلبه فقال الله فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل) یعنی بعضی از ایشان کسانی بودند که بزبان اقرار کردند و
بدل ایمان نیاوردند و از امام محمد باقر مرویست (ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة و هم ذر یوم اخذ
المیثاق علی الذر و الاقرار له بالربوبیة و لمحمد بالنبوة) و نیز فرمود (ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة
لنا و هم ذر یوم اخذ المیثاق علی الذر بالاقرار له بالربوبیة و لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بالنبوة و عرض
الله علی محمد امته فی الطین و هم اظلة و خلقهم من الطینة التی خلق منها آدم و خلق الله ارواح شیعتنا
قبل ابدانهم بالفی عام و عرضهم علیه و عرفهم رسول الله و عرفهم علیا و نحن نعرفهم فی لحن القول) یعنی
خدا گرفت میثاق شیعیان ما را بولایت از برای ما و ایشان ذر بودند در آن روز که اخذ میثاق نمود از ذر باقرار از برای
خدا بربوبیت و از برای محمد بنبوت و ظاهر فرمود خدا بر محمد امت او را در عالم طین یا در عالم اظله و خلق فرمود ایشان را از گلی که
آدم را از آن خلق فرمود و خلق فرمود خدا ارواح شیعیان ما را پیش از بدنهای ایشان بدو هزار سال و ظاهر فرمود ایشان را
بر پیغمبر و شناسانید بایشان محمد و علی را و ما میشناسیم ایشان را در نحوی قول و هنگام سخن گفتن و بخصوص شیعه را
باخذ میثاق بجهة آنست که ایشان قبول ولایت کردند و الا عرض این مطلب بر جمیع ذرات شد بعضی قبول کردند و جمعی منکر
شدند و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود (ان الله خلق الخلق فخلق من احب مما احب و کان ما احب
ان خلقه من طینة الجنة و خلق من ابغض مما ابغض و کان ما ابغض ان خلقه من طینة النار ثم بعثهم
فی الظلال فقلت و ای شیء الظلال قال الم تر الی ظلک فی الشمس و لیس بشیء ثم بعث الله فیهم النبیین یدعونهم

در سعادت و شقاوت مردم در عالم ذر

إلى الإقرار بالله وهو قوله ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله ثم دعاهم إلى الإقرار بالنبيين فأقر بعضهم وأنكر بعض ثم دعاهم إلى ولايتنا فأقر بها والله من أحب وأنكرها من أبغض وهو قوله فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل ثم قال أبو جعفر كان التكذيب ثم) یعنی خدا خلق فرمود کسانی را که دوست داشت از طینتی که دوست داشت که طینت بهشت باشد و خلق کسانی را که دشمن داشت از طینتی که دشمن داشت که از طینت آتش باشد پس فرستاد ایشان را در ظلال یعنی در عالم ظلال که مانند سایه است یعنی که چیزی نیست و چیزی هست پس فرستاد بر ایشان پیغمبران که میخواندند ایشان را باقرار بخدا پس خواند ایشان را باقرار به پیغمبران پس بعضی اقرار کردند و بعضی انکار کردند پس خواند خدا ایشان را بولایت ما پس هر کس را خدا دوست داشت اقرار کرد و هر کس دشمن داشت انکار کرد و نشود که ایمان بیاورند بانچه از پیش تکذیب کرده‌اند پس تکذیب در آن عالم بود **و حضرت** صادق فرمود که مردی خدمت علی آمد در حالیکه اصحاب در خدمتش بودند پس بر علی سلام کرد و عرض کرد که انا والله احبك و اتولاك فرمود که دروغ میگوئی امیر گفت بلی والله انی لاحبك و اتولاك فرمود که نیست چنانکه گفتی ان الله خلق الارواح قبل الابدان بالفی عام ثم عرض علینا المحب لنا فوالله ما رایت روحك فیمن عرض فاین کنت پس آن مرد ساکت شد دیگر سخن نگفت و حضرت از اصبغ روایت شده که جاء رجل الی امیر المؤمنین و قال انی احبك فی السر کما احبك فی العلانیه پس حضرت چوبی که در دست داشت در زمین اشاره کرد پس سر بلند کرد و فرمود که دروغ گفتی والله پس آن مرد دیگر آمد عرض کرد انی احبك پس با آن چوب بر زمین اشاره کرد و سر بلند کرد و فرمود صدقت ان طینتنا طینة مرحومة اخذ الله میثاقها یوم اخذ المیثاق فلا یشذ منها شاذ و لا یدخل فیها داخل الی یوم القیمة و اما محمد باقر فرمود انا لنعرف الرجل اذا رایناه بحقیقة الایمان و حقیقة النفاق **و از** جمله از اخبار مستفاد میشود که منشا ایمان هر مؤمن و نفاق هر منافق و کافر و سعادت هر سعید و شقاوت هر شقی همان روز بوده است پس هر کس از آنها الیوم که از سعادت با شقاوت قبول نموده است همان امر از او اینجا ظاهر میشود پس میشود که کسی در عالم ذر سعادت و اقرار بولایت محمد و آل محمد قبول نموده باشد و اینجا انکار نماید شقی شود و انکس که در آن عالم شقی و منکر شده در اینجا میشود که سعید و معترف شود هما تا این امور مقتضای طینت است طینت بهشتی اثر نیکو دارد و طینت دوزخی اثر بد و در آن عالم ولایت محمد و آل محمد است طینت آتش و دوزخی لازمش انکار و عداوت محمد و آل محمد است پس تعبیر در این امور با اثر نشوان داد و از هر کس ترا آید (جف القلم بما کان) اینست که اگر شخص عارف میگوید که مرد اذ دو را امر میر سند یعنی از روز اول

هم چنین تاویل جف القلم | هر بجز بر اینست تا شغل ام
پس قلم بنوشت که هر کار را | لایق آن هست تاثیر و جزا
کژ روی جف القلم کژ آیدت | راستی آری سعادت زاید
ظلم آری مدبری جف القلم | عدل آری بر خوری جف القلم
چون بدزدد دست شد جف القلم | خورده باده مست شد جف القلم

اشکال وارد بر عالم ذر

و شاید که شخصی سالها بلباس اهل سعادت زندگانی میکند حتی آنکه تمام مردم میگویند که این مؤمن و سعید است و چون سر نوشت او بر شقاوت شده است و فطرتش خبیث بوده است بر شقاوت میمیرد و هم چنین شخصی را بلباس اهل شقا میبینی و عاقبة الامر سعید میمیرد این نیست مگر از اثر عالم ذر حضرت صادق فرمود که یسلك بالسعید فی طریق الاشقیاء حتی یقول الناس ما اشبهه بهم بل هو منهم ثم یتداركه السعادة وقد یسلك بالشقی طریق السعداء حتی یقول الناس ما اشبهه بهم بل هو منهم ثم یتداركه الشقاوة وان من كتبه الله سعیدا وان لم یبق من الدنیا الا فواق ناقة ختم له بالسعادة) و فواق ناقه ما بین دو دوشیدن او است عالم ذر نیز تابع عالم طینت است اگر طینت پاک باشد در عالم ذر نیز اقرار نماید و الا انکار کند و این عالم که عالم تکلیف و عمل و امتحان است کشف از آن عالمها نماید چنانکه عالم رحم نیز کاشف از آنچه در این عالم مخفی میماند میشود و بالجمله یکی از وجوه حدیث (الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه) همین باشد اگر در عالم ذر قبول کرده باشی عاقبت امرت بسعادت کشیده شود و اگر قبول شقاوت کرده باشی عاقبت بشقاوت معروف شوی اگر سالها بسعادت معروف شده باشی مانند شیطان که در ختم رفت و عاقبت سوا شد و مانند شیطان که عاقبت رجیم گشت و مانند بلعم باعورا که آخر الامر گمراه شد زشتی پیدا شد و سرنگون افتادی از بالا نشیب

چون محک دید سیه گشتی چو قلب | نقش شیر رفت و پیدا گشت کلب
ای سگ گرگین زشت از حرص و جوش | پوستین شیر را بر خود مپوش
غره شیرت بخواهد امتحان | نقش شیر و آنگه اخلاق سگان

و هم چنین است غنا و فقر و صحت و سقم و سایر اختلافات یعنی همه از آن عالم است و لکن سر این اختلاف را جز خدا ندانند و گفتگو در آن جز حیرت نیفزاید **و در** این مقام کلامی دیگر است و آن اینست که اهل ذر اگر قبول سعادت یا شقاوت یا سایر امور از خیر و شر مختار بودند یا مضطر میشود که مختار باشند زیرا که هیچ شخص عاقل آنکه بداند که این عمل بد موجب محنت و مشقت او خواهد بود هرگز بر این عمل اقدام نمیکند مگر آنکه مضطر باشد و بعضی از این اشکال جواب داده است که آن عالم نیز مانند این عالم احدی بوده است چنانکه شخص در این عالم مختار است و میداند که غیبت کردن مثلا موجب عقوبت او خواهد بود و حال آنکه مرتکب میشود که در این عالم هم چنین است در آن عالم با آنکه میداند که فلان عمل موجب بدبختی و عقوبت او است مرتکب میشود و قبول میکند تو انیم که این جواب را با این طریق جواب دهیم که آن عالم عالم عقل صرف بوده است نه شئون هواهای نفسانی و شبهات شیطانی مشوب بوده است پس نمیشود که شخص با اینکه بداند که این عمل بد است قبول نماید زیرا که در آن عالم مقتضی ارتکاب شر نیست و وسوسه شیطان نیز در آنجا راه نداشت الا اینکه بگوئیم که مقتضی همان طینت خبیثه بود که قبول شر نمود و لکن تواند گفت که این طینت از آنجا

این که خلق کرد پس سخن در تقصیر چیست و جواب از این مطلب بسیار مشکلست بلکه از اسرار مخفیه است و اطمینان بعلم خدا کافی است
و در کار او چون و چرا فضولیست لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون و بسیاری در صدد دفع این اشکال بر آمده اند و گمان کرده
نشسته اند و حال آنکه جز حیرت و تکلف چیزی نیفزوده اند جز لفظی و اصطلاحی در هم بافته اند و در کتاب کافی از
روایت شده که از حضرت صادق پرسیدند که پیغمبر فرمود لو علم الناس کیف خلق الله تبارک و تعالی هذا الخلق لم یلم احد احدا یعنی هرگاه مردم
بدانند که خدا چگونه این خلق را خلق فرموده است احدی احدی را ملامت نخواهد کرد عرض کرد اصلحک الله چگونه بوده است فرمود
که خدا چهل و نه جزء خلق فرمود پس این اجزاء را ده قسمت کرد و هر جزء را بده قسمت کرد پس در میان خلق خود قسمت نمود پس قرار داد در مردی ده یک
جزو در دیگری دو ده یک جزء و همچنین تا اینکه در دیگری یک جزء تمام قرار داد و در دیگری یک جزء تمام با یک ده یک جزء
در دیگری یک جزء تمام و دو ده یک جزء و در یکی یک جزء و سه ده یک تا اینکه در یکی دو جزء تمام پس بهمین حساب تا اینکه قرار داد در آنکسی که
همه کامل است چهل و نه جزء را پس آنکس را که قرار نداده است در او مگر ده یک جزء را قدرت ندارد که بوده باشد مثل آنکسیکه در او
دو ده یک است و همچنین آنکسیکه دو عشر دارد نمیتواند که مثل آنکس باشد که صاحب سه عشر است و آنکس که یک جزء تمام دارد نمیتواند
که بوده باشد مثل آنکس که دو جزء تمام دارد و لو علم الناس ان الله عز و جل خلق هذا الخلق علی هذا لم یلم احد احدا و نیز
در کافی از آنحضرت روایت شده که ان الله خلق المؤمن من طینة الجنة و خلق الکافر من طینة النار و قال اذا اراد الله بعبد خیرا
طیّب روحه و جسده فلا یسمع شیئا من الخیر الا عرفه و لا یسمع شیئا من المنکر الا انکره قال و سمعته یقول الطینات
ثلث طینة الانبیاء و المؤمن من تلک الطینة الا ان الانبیاء من صفوتها هم الاصل و لهم فضلهم و المؤمنون الفرع من
طین لازب کذلک لا یفرق الله بینهم و بین شیعتهم و قال طینة الناصب من حمأ مسنون و اما المستضعفون فمن تراب لا یتحول
مؤمن عن ایمانه و لا ناصب عن نصبه و لله المشیة فیهم و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود لا تدعوا الناس الی ما
انتم علیه فوالله لو کان هذا الامر علی رجل لرایته اسرع من الطیر الی وکره و اسبق من السیل الی جوف الوادی
یعنی نخوانید مردم را بطریقه که دارید پس قسم بخدا که هرگاه نوشته باشد این امر یعنی ولایت ما اهل بیت بر مردی هر اینه
می بینی او را سرعت بر این امر از رفتن مرغ باشیانه خود و از آب بوادی و از علی علیه السلام مرویست که فرمود لو ضربت خیشوم
المؤمن الی ان یبغضنی ما فعل و لو صببت الدنیا علی المنافق علی ان یحبنی ما فعل یعنی اگر مؤمن را از کثرت که تا مرا
دشمن دارد دشمن نخواهد داشت و اگر همه دنیا را بمنافق دهم که مرا دوست دارد نخواهد دوست داشت یعنی هیچکس
از فطرت اصلیه خود نشود جدا شود و از اینجا است که نقل کرده اند که غلام سیاهی را نزد علی علیه السلام آوردند که دزدی
کرده بود فرمود دزدی کردی عرض کرد بلی پرسید که قیمت آنچه دزدی کرده بدانک بنیم میرسد گفت بلی دو باره از او جویا

با دست بریده

شد اقرار نمود حضرت دستور داد دستش را بریدند پس آن سیاه دست بریده را بدست چپ گرفت و خون از او میچکید عبد الله بن کوا با اسود گفت که
دست تو را برید گفت امیر المؤمنین پیشرو سفید رویان و دست و پا سفیدان قائد الغر المحجلین مولای من و مولای همه
مخلوقات و وصی بهترین پیغمبران گفت که دست تو را برید و تو مدح او را میگوئی گفت چگونه مدح و ثنای او نگویم
که دوستی او با گوشت و خون من آمیخته است و دست مرا بحق برید پس ابن الکوا نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و قصه
را معروض داشت حضرت فرمود ای ابن کوا دوستان ما باشد که اگر بناخن ایشان را پاره پاره کنم جز دوستی نیفزاید و بعضی از
دشمنان هستند که اگر عسل در گلوی ایشان بریزم جز دشمنی ما نیفزاید پس بامام حسن فرمود که برو و آن سیاه را حاضر کن
او را حاضر فرمود حضرت باو فرمود که من دست تو را بریدم و تو مدح و ثنای من میگوئی گفت یا امیر المؤمنین چرا مدح و ثنای
تو نمیکنم من کیم باشم که مدح و ثنای تو گویم پس حضرت دست وی را بجای خود نهاد و ردای مبارک خود را بر او افکند دعائی
بر آن خواند دست او بحال اول برگشت و از بعضی اخبار چنان مستفاد میشود که سعادت و شقاوت و سایر امور در شکم مادر بر پیشانی
مولود نوشته میشود چنانکه در من لا یحضره الفقیه از جابر روایت کرده که رسول خدا فرمود چون ولد در شکم مادر
قرار میگیرد اگر پسر است صورتش رو بمقابل پشت مادر میماند و اگر دختر است صورتش مقابل شکم مادر میشود و دستهای
مولود بر پهلوی پیشانی او است و ذقن او بر روی زانوی او است مانند شخص محزون مهموم فهو کالمصرور منوط معا
من سرته الی سرة امه فبتلک السرة یغتذی من طعام امه و شرابها الی الوقت المقدر لولادته یعنی رودهٔ از
ناف مولود بسته شده است بناف مادرش پس از این ناف غذا میخورد از غذای مادرش تا آنوقت که باید متولد شود
فیبعث الله ملکا الیه فیکتب علی جبهته شقی او سعید مؤمن او کافر غنی او فقیر و یکتب اجله و رزقه
و سقمه و صحته یعنی خدا ملکی را میفرستد تا بر پیشانی او مینویسد که این شقی یا سعید است مؤمن یا کافر است فقیر
یا غنی است اجل و رزق و سقم و صحت او را مینویسد فاذا انقطع الرزق المقدر له من سرة امه زجره فانقلب
فزعا من الزجرة و صار راسه قبل الفرج فاذا وقع الی الارض وقع الی هول عظیم و عذاب الیم ان اصابته
ریح او مشقة او مسته ید وجد لذلک من الالم ما یجد المسلوخ عنه جلده یجوع فلا یقدر علی الاستطعام
و یعطش فلا یقدر علی الاستسقاء و یتوجع فلا یقدر علی الاستغاثة فیوکل الله برحمته و الشفقة علیه
و المحبة له امه فتقیه الحر و البرد بنفسها و تکاد تفدیه بروحها و تصیر من التعطف علیه بحال لا
تبالی ان تجوع اذا شبع و تعطش اذا روی و تعری اذا کسی و جعل الله رزقه فی ثدیی امه فی احدهما طعامه و
فی احدهما شرابه حتی اذا رضع آتاه الله فی کل یوم ما قدر له من رزق فاذا ادرک فهمه الاهل و المال و الشره

والحرص ثم هو مع ذلك تعرض الآفات والعاهات والبليّات من كل وجه والملائكة تهديه وترشده والشياطين تضلّه وتغويه فهو هالك الّا ان ينجيه الله وقد ذكر الله نسبة الانسان في محكم كتابه فقال ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين الخ قال جابر هذه حالنا فكيف حالك وحال الاوصياء بعدك في الولادة فسكت مليّاً ثم قال يا جابر لقد سئلت عن امر جسيم لا يحتمله الّا ذو حظ عظيم ان الانبياء والاوصياء مخلوقون من نور عظمة الله اودع انوارهم اصلاباً طيّبة وارحاماً طاهرة ويحفظها بملائكته ويربّيها بحكمته ويغذوها بعلمه فامرهم يجلّ عن ان يوصف واحوالهم تدقّ عن ان تعلم لانهم نجوم الله في ارضه واعلامه في بريّته وخلفائه على عباده وانواره في بلاده وحججه على خلقه يا جابر هذا من مكنون العلم ومخزونه فاكتمه الّا من اهله واين حديث در نظر متامل منافاتي بآنچه از پيش ذكر شد ندارد و ترجمه بقيه حديث در موضعكه مناسب باشد خواهد آمد

وسيلهٔ هشتم در بيان اينكه جميع اصناف بالفطرة ومسخر مشيت وميقات محمد وآل محمد اند

الحمد لله المتفرد بالازليّة والقدم المتفضّل على عباده بالجود والكرم والصلوة والسلام على سيد ولد آدم وفخر العرب والعجم محمد وآله قادة الامم واولياء النعم ولعنة الله على مخالفيهم ومعانديهم ما اضاء النهار وتبسم وادلهمّ الليل واظلم **امّا بعد** چون دانستي كه جميع ممكنات مسخّر وجود محمد وآل محمد اند و از پرتو نور ايشان خلق شده اند پس لا بد حال هر شيئي اين باشد مقام كرامت و بزرگواري ايشان كه چون اشيائي اند و فكر نمود با غرض از اغراض خارجي مشاهدان اين تمايد اقرار بمقام محمد وآل محمد نمايد از در طاعت و انقياد ايشان بر آيند پس كل اشياء از جهت فطرت مسخر و مطيع محمد وآل محمد هماناند در بدء خلقت هر مخلوق محمد وآل محمد حاضر كردند و ايشانرا شاهد بر هر خلق قرار دادند و شان و رتبت ايشانرا بهمه ممكنات شناسانيدند و ايشانرا در لزوم اتباع و فرض طاعت نايل منزلت خود فرمود در محاسن صدوق از سنان بن طريف روايت شده كه حضرت صادق فرمود انا اوّل بيت نوّه الله باسمائنا انه لمّا خلق الله السموات والارض امر منادياً فنادى اشهد ان لا اله الّا الله ثلثاً اشهد ان محمداً رسول الله ثلثاً اشهد ان عليّاً امير المؤمنين حقاً ونيز از ابي حمزه روايت كرده كه گفت شنيدم كه حضرت امام محمد باقر ميفرمود كه خداي تعالى بحبيبش فرمود كه يا محمد انّي خلقتك وعليّاً نوراً يعني روحاً بلا بدن قبل ان اخلق سمواتي وارضي وعرشي وبحري ولم تزل تهلّلني وتمجّدني ثم جمعت روحيكما فجعلتهما واحدة فكانت تمجّدني وتقدّسني وتهلّلني ثم قسمتها ثنتين وقسمت الثنتين ثنتين فصارت اربعة محمد واحد وعلي واحد والحسن والحسين ثنتان ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن ثم مسحنا بيمينه فافضى نوره فينا

پس هر كه نور او را طاعت كند مرا اطاعت كرده است و هر كس نور او را نافرماني كند مرا نافرماني كرده و در علي و اولاد معصوم او نيز اين اطاعت را لازم كرده ام **و نيز** صدوق در كتاب مجالس و عيون و معاني الاخبار بسند خود از ابي الصلت هروي روايت كرده است كه از حضرت علي بن موسي الرضا پرسيدم كه ما تقول في الحديث الذي يرويه اهل الحديث ان المؤمنين يزورون ربّهم عن منازلهم في الجنّة يعني چه ميفرمائي در حديثي كه اهل حديث روايت ميكنند كه اهل ايمان در بهشت پروردگار خود را از منازل خود زيارت ميكنند حضرت فرمود يا ابا الصلت ان الله فضّل نبيّه محمداً على جميع خلقه من النبيّين والملائكة وجعل طاعته طاعته ومتابعته متابعته وزيارته في الدنيا والآخرة زيارته فقال من يطع الرسول فقد اطاع الله وقال ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم وقال النبي من زارني في حيوتي او بعد موتي فقد زار الله يعني محمد را بر همه خلق خود از پيغمبران و ملائكه تفضيل داد و اطاعت او را بمنزلهٔ اطاعت خود قرار داد و متابعت او را متابعت خود قرار داد و زيارت او در دنيا و آخرت بمنزلهٔ زيارت خود قرار داد و درجة النبي في الجنّة ارفع الدرجات فمن زاره في درجته في الجنّة من منزله فقد زار الله يعني درجه محمد در بهشت بالاترين همه درجاتست پس هر كس از اهل بهشت كه آنحضرت را در درجه او زيارت كند پس خدا را زيارت كرده باشد ابو الصلت ميگويد پس عرض كردم چيست معناي خبريكه روايت ميكنند كه ثواب لا اله الّا الله نظر كردن بصورت خدا است فرمود هر كس خدا را بصورت وصف كند مثل ساير صورتها كافر شده است ولكن وجه الله انبيائه ورسله وحججه هم الذين يتوجّه الى الله والى دينه والى معرفته يعني وجه خدا پيغمبران و حجتهاي خدا اند كه بسبب معرفت خدا ميشوند فالنظر الى انبياء الله ورسله وحججه في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيمة وقد قال النبي من ابغض اهل بيتي وعترتي لم يرني ولم اره يوم القيمة وقال انّ فيكم من لا يراني بعد ان يفارقني الخ **و در** احتجاج از حضرت فاطمه روايت كرده است كه فرمود كه يا عباد الله الذين آمنوا انفسهم تجادلون رسول الله بايذائهم له جلالاً او خوانهم في خلافة علي بعد ان قالوا له بخ بخ لك يا علي فانهم قالوا لتن كانت بمحمد كائنة لندفعنّ هذا الامر عن علي وكانوا يأتون رسول الله ويقولون لقد امنت احبّ الخلق الى الله والينا الخ و علي در جواب اعتراض ابو بكر ربّه و ما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون فرمود كه فهو اجل واعظم من ان يظلم ولكنه قرننا وليائه على خلقه بنفسه ثم عرّف الخليفة جلالة قدرهم وانّ ظلمهم ظلمه و چنانكه كل موجودات بالفطرة مطيع و مسخر خدا ميباشند كسانيكه نيز باشند كه مظهر صفات و اسماء خدا باشند و چنانكه خدا را در هر خلقي حكمتيست كه از خلق او نيست كه از آن سر پيچيد و از ارادهٔ او بيرون شود محمد وآل محمد نيز از اراده و مشيت ايشان هيچ خلقي نتواند بيرون شود فلهم الامر والحكم **و در** جمله از كتب از جويريه روايت شده كه گفت همراه علي بجائي ميرفتم كه در راه شيري را ديدم مياد ديدم بچهاي او در عقبش من خواستم بر گردم علي صلوات الله

علیه فرمود که جای تو در بهشت برتر … انا هو کالب الله یعنی … فرمود و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
فاذا بالاسد قد اقبل نحوه متبصبصا بذنبه یعنی ناگاه شیری پیدا شد و رو بجانب علی آورد و دم خود را حرکت میداد و املق
السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته یا ابن عم رسول الله پس علی ع جواب سلام او را داد و فرمود السلام علیک
یا ابا الحارث ما تسبیحک یعنی ذکر و تسبیح تو چیست گفت میگویم سبحان ربی … و قذف فی قلوب عباده منی المخافة
و در عدة الداعی مسطور است که در عهد منصور … امام جعفر صادق ع را …
میکردند در میان … تا جعفر ع بیاید پس
ببینم که چه میکند چون آن حضرت آمد … پس رفت گوش او را گرفت و از میان راه او را دور کرد پس فرمود
ان الناس لو اطاعوا الله حق طاعته لحملوا علیه اثقالهم یعنی اگر مردم اطاعت خدا کنند بارهای خود را بر این شیر حمل
و جمعی ذکر کرده اند که … سلمان … چنانکه تفصیلش را خواهی شنید
جمعی از مجوسان … ایشان مشغول بود … در صحرا شیری بر خورد و بر او حمله کرد و خواست
که او را طعمه خود سازد و او از کتب انبیا خوانده بود که از برای خدا … در عالم غیب که اسمش فارس الحجاز است و بر دست
ظاهر میشود و هر کس او را بخواند بتوسط او خدا … پس در آن هنگام سلمان … عرض کرد که
فارس الحجاز مرا دریاب و خلاصی مرا … در آن حال سواری پیدا شد که نیزه در دست داشت و بجانب سلمان شتافت چون آن شیر
دید روی خود را … مالید پس آن سوار نیزه … در میان هر دو گوش شیر گذاشت و با او گفت که مطیع باش …
تا هر وقت که زنده باشی … و همچنین اولاد تو … باشند پس آن سوار غایب شد … پس سلمان گفت که هر دو …
بیامد … میکشید تا در دروازه … علی ع … الا طاهر … و بعالم شهادت
و چون سلمان بعد از چندین مدت بخدمت علی ع رسید او را شناخت … واقعه را … سلمان … و قصه
… مامون … حضرت رضا … که حاجب … معروف … و تفصیلش آنست که بعد از آنکه مامون
حضرت امام رضا را ولیعهد خود نمود از قضا باران … دشمنان آن حضرت گفتند که … علی بن موسی الرضا ولیعهد شده است
خبر بمامون رسید بخدمت آن حضرت عرض کرد که از خدا بخواه تا باران … قبول کردند مامون … کی … باران خواهی …
جمعه بود فرمود روز دوشنبه زیرا که دیشب رسول الله را در خواب دیدم و با او بود علی ع و بمن فرمود که ای فرزند من روز دوشنبه بصحرا بیرون رو
و از خدا طلب باران نما که خدا ایشان را سیراب میگرداند و خبر ده ایشان را بهر چه خدا بتو می نماید از چیزها … تا زیاد شود
علم ایشان بفضل و شرف تو پس چون روز دوشنبه شد آن حضرت بصحرا آمدند و خلایق بیرون آمدند و نظر میکردند پس آن حضرت …

بر منبر رفت و حمد و ثنای خدا بجا آورد و گفت یا رب انت عظمت حقنا اهل البیت فتوسلوا بنا کما امرت و املوا فضلک و رحمتک
و توقعوا احسانک و نعمتک فاسقهم سقیا نافعا عاما غیر رائث و لا ضائر و لیکن ابتداء مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم
هذا الی منازلهم و مقارهم … ابرها … پیدا شد … و مردم … مضطرب شدند
کویا که … پس حضرت فرمود … ایها الناس فلیس هذا الغیم لکم انما هو لاهل بلد کذا یعنی ای مردم
… مضطرب نشوید این ابر از شما نیست از فلان شهر است پس ابر دیگر پیدا شد که مشتمل بر رعد و برق بود پس مردم خواستند
که برخیزند فرمود بر جای خود باشید که این ابر فلان شهر است فما زال حتی جاءت عشر سحائب … فی کل واحدة علی رسلکم
فلیست هذه لکم انما لاهل بلد کذا یعنی تا ده ابر آمد و گذشت و آن حضرت میفرمود که از شما نیست پس ابر یازدهم پیدا شد فرمود هذه بعثها
الله لکم فاشکروا الله علی تفضله علیکم و قوموا الی مقارکم و منازلکم فانها مسامتة لرؤسکم ممسکة عنکم الی ان تدخلوا
ثم یاتیکم من الخیر ما یلیق بکرم الله و جلاله یعنی این ابر را خدا برای شما فرستاده است پس خدا را شکر کنید و بمنزلهای خود بر کردید
زیرا که این ابر در سمت سرهای شما است و نخواهد بارید تا آنکه بمنزلهای خود داخل شوید پس از منبر فرود آمد و مردم بر گشتند
چون نزدیک منزلهای خود شدند ابر بارید … و باران شدید آمد که رودخانهای و حوضها و کودالها را پر کرد فجعل الناس یقولون
هنیئا لولد رسول الله بکرامات الله پس آن حضرت بیرون آمد و جماعات بسیار در نزد او جمع شدند فرمود ایها الناس اتقوا الله
فی نعم الله علیکم فلا تنفروها عنکم بمعاصیه بل استدیموها بطاعته و اشکروه علی نعمه و ایادیه و اعلموا انکم لا
تشکرون الله بشیء بعد الایمان بالله و بعد الاعتراف بحقوق اولیاء الله من آل محمد رسول الله احب الیه من معاونتکم
لاخوانکم المؤمنین علی دنیاهم التی هی معبر لهم الی جنان ربهم فان من فعل ذلک کان من خاصة الله یعنی ای مردم
بپرهیزید از کفران نعمتهای خدا و نعمتها را از خود بمعصیت خدا دور مکنید بلکه بشکر آنها بر دارید تا بر شما باقی بماند و بدانید
که هیچ شکری بعد از ایمان بخدا و اعتراف بحقوق دوستان خدا از آل محمد محبوبتر نیست نزد خدا از اعانت برادران مومن خود
… اموال خود … و بالجمله … آن حضرت خداوند … در شهرها … یاد کردند این خبر در هر جا
منتشر گردید بعضی از کسانی که عداوت با آن حضرت داشت … امد و با او گفت که تو میخواهی که سلطنت را از
اولاد عباس بیرون کنی و باولاد علی بدهی زیرا که تو این ساحر فرزند ساحر را … و او مردی بود
بی اسم و خامل پس اسمش را معروف کردی … بلند کردی و … باران که مقارن دعای او آمد باعث آن شد که …
… سلطنت … هذا الرجل هذا الامر عن ولد العباس الی ولد علی بل ما اخوفنی
ان یتوصل بسحره الی ازالة نعمتک و التوثب علی مملکتک هل جنی احد علی نفسه و ملکه مثل جنایتک مامون

ما بر الا کردن شیر نقش جان را

که این خبر در پیش مردم را بخو میخوانند اظهار امامت خود و برایت مینمود و ما خواستیم که او ولی عهد ما باشد تا اینکه مردم را بما بخواند
ومردم بدانند که این امر مخصوص ما است و او را در این امر حقی نیست و ترسیدم که اگر او را بر حال خود واگذارم چاره او نتوانم کنم و حال
اینکار را کرده ام و خطا کرده ام و بمنزله کسی که فتنه را ها ساخته و بکوشیم لکن باید که کم کم اهانت او نمائیم تا در نزد رعیت بصورت کسی شود که
مستحق این امر نیست پس در کار او هرچه مصلحت دانیم تدبیر نمائیم پس ابن خر دیگر امینی بمامون گفت پس مرا اذن بده که با او مجادله کنم
ولو اصحاب تو را ملزم نمایم فلولا هيبتك في صدري لانزلته منزلته وبينت للناس قصوره عما رشحته له مامون گفت که هیچ چیز
را از این دوستتر ندارم که تخفیف او نمائی گفت پس جمع کن همه اعیان شهر و سرداران لشکر و قاضیان و علما را تا ظاهر سازم
نقص او را در حضور ایشان پس مامون مجلس وسیعی مهیا کرد و همه اعیان و علما شهر را احضار نمود و حضرت امام رضا را در بالای
مجلس نشانید پس آنمرد که متعهد شده بود که حضرت را تخفیف کند ابتدا بسخن کرد و گفت ان الناس قد اكثروا علينا الحكايات واسرفوا في وصفك
فما ارى انك ان وقفت عليها برئت اليهم منه یعنی مردم حکایتها بسیار در فضل تو نقل کرده اند و در مدح تو غلو نموده اند
و خود اگر بشنوی رضا نمیدهی مطلع شوی از آنها بیزاری جوئی تا اینکه همه باران را برای تو معجزه قرار داده اند گمان کرده اند
تو در عالم مثل و مانند نداری و لیکن امیرالمؤمنین مامون ادام الله ملکه احدی با او سنجیده نمیشود مگر اینکه او را افزونی و رجحانی
است بر تو و این منزلت و کرامت داده است پس نباید که حال او بر تو که منع نکنی که از بیرون دروغهائی که برای تو میگویند پس حضرت
فرمود که من منع نمیکنم بندگان خدا را از اینکه اظهار نمایند نعمتهائی که خدا بر من داده است و من طلب نمیکنم در این مطلب زور و
مکر را و اما آنچه در خصوص صاحب خود ذکر کردی که او مرا این محل و منزلت داده است فما احلني الا المحل الذي احله ملك مصر
يوسف الصديق و كانت حالهما ما علمت یعنی مثل من و مثل مامون مثل پادشاه مصر و یوسف است و حال ایشان را میدانی پس آنمرد غضب
کرد و گفت ای پسر موسی لقد عدوت طورك و تجاوزت قدرك ان بعث الله بمطر مقدر وقته لا يتقدم ولا يتاخر جعلته
آية تستطيل بها و صولة تصول بها كانك جئت بمثل آية الخليل ابرهيم لما اخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاءها
التي كان فرقها على الجبال فاتينه سعيا و تركبن على الرؤس و خفقن و طرن باذن الله یعنی یا از کلیم خود بیرون رفتی
و از مقام خود زیادتی کردی برای اینکه خدا باران فرستاد که وقتش معلوم بود که مقدم و موخر نمیشد این باران را معجزه خود و
کرامت خود قرار داده و بان بر دیگران فخر و بزرگی میکنی گویا معجزه خلیل الرحمن را آورده که مرغها را زنده کرد پس اگر راست میگوئی
این شیر که در مسند مامون نقش شده است زنده کن و بر من مسلط نما و الا آمدن باران برای تو کرامتی نخواهد بود پس امام علیه السلام
غضب کرد و بر آن دو شیر که بر مسند مامون نقش بود صیحه زد و گفت دونكما الفاجر یعنی بگیرید این فاجر شقی را فافترساه ولا
تبقیا له عینا ولا اثرا یعنی پس پاره کنید او را و از او نه عینی و نه اثری باقی نگذارید پس آن دو صورت از جا جستند و دو

معجزه حضرت رضا

شیر درنده گشتند و آن حاجب را گرفتند و از هم پاره کردند و خون او را لیسیدند و مردم نظر میکردند و متحیر گشتند پس آن دو شیر خونالود
شده از خوردن او نشستی بجانب امام آمدند و عرض کردند یا ولی الله فی ارضه ما ذا تامرنا ان نفعل بهذا افنفعل به ما فعلنا بهذا یعنی ای امام
میفرمائی که با مامون نیز مانند این فاجر پاره نمائیم چون مامون این سخن بشنید بیهوش در افتاد و بیهوش شد حضرت با آن دو شیر فرمود که
جا خود باشید پس ایشان امر فرمود تا گلاب آوردند بر مامون پاشیدند بهوش آمد شیران باز تکلم نمودند حضرت فرمود
لا فان لله فيه تدبيرا هو ممضيه یعنی کاری با این مرد نداشته باشید که خدا را در او تدبیری است که آن را بانجام رساند و آن اشاره
با اینکه او باید بدست آنجناب شهادت رساند آنگاه شیر گردند پس حضرت فرمودند عودا الى مقركما كما كنتما یعنی بجای خود برگردید چنانکه بودید
پس ایشان بمسند برگشتند و صورت شیر شدند بهمان کیفیت که بودند پس مامون گفت الحمد لله الذي كفاني شر حميد بن مهران یعنی
الرجل المفترس پس عرض کرد که یابن رسول الله این امر سلطنت و امامت مخصوص جد شما بود و از آن شما است و اگر میخواهی از خود
خلع نمایم بتو دهم فرمود که اگر میخواستم حاجت بسوال از تو نمیبود فان الله قد اعطاني من طاعة سائر خلقه مثل ما رايت من طاعة
هاتين الصورتين الا جهال بني ادم فانهم وان خسروا حظوظهم فلله فيهم تدبير وقد امرني بترك الاعتراض عليك و
اظهار ما اظهرته من العمل تحت يدك كما امر يوسف بالعمل من تحت يد فرعون مصر یعنی کل موجودات از جواهر و اعراض و
علوی و سفلی و حیوان و جماد و نبات مطیع منقاد محمد و آل محمد اند مگر اکثر ایشان از جهت کمال اطاعت و انقیاد و عبودیت دارند
و خدا همه خلق را باطاعت و تسخیر ایشان امر فرموده است و در کتاب مجالس صدوق از علی بن یقطین روایت شده که گفت هرون
الرشید خواست که امر موسی بن جعفر را باطل کند او را خجالت بدهد مرد جادوگری خواست و در مجلس خود پس چون مائده
حاضر کردند آنمرد در بیان عملی کرد که خادم مخصوص حضرت هر وقت میخواست نان بردارد نان بهوا پرواز میکرد پس هرون خندید و قلم
يلبث ابو الحسن ان رفع راسه الى اسد مصور على بعض الستور فقال يا اسد الله خذ عدو الله فوثبت تلك الصورة
كاعظم ما يكون من السباع فافترست ذلك المعزم فخر هرون و ندماؤه على وجوههم مغشيا عليهم فلما افاقوا قال هرون
له اسألك بحقي عليك لما سألت الصورة ان ترد الرجل فقال ان كانت عصى موسى ردت ما ابتلعته من حبال القوم وعصيهم فان هذه
الصورة ترد ما ابتلعته من هذا الرجل و در بعضی از کتب معتبره چون حضرت علی از مدینه متوجه مرو گردید
قرابت بایستاد و شاخه سبزی بیرون آورد و آنرا در زمین فرو برد و دست بر آن زد چشمه گشوده شد که هر چشمه مانند کوه بزرگی بود
پس تکلم فرمود بکلامی که کسی از آن نفهمید پس ماهیان آمدند و از خود اشکها ریختند و تهلیل بلند کردند و عرض کردند السلام
عليك يا حجة الله في ارضه و عين الله الناظرة في عباده خذلوك كما خذل هرون بن عمران قومه پس حضرت با اصحاب
خود خطاب کرد که شنیدید که چه گفتند گفتیم شنیدیم فرمود این واقعه علامت و نشانه است برای خلافت من و حجتی است بر شما هر کاه

علی مثالها این عجب شد نشنوید مواخذ و معاتب خواهید بود و از معجز روایت کنند که گفت من با علی ع در جنگ نهروان بودم
و چون فارغ شد انحضرت با جمجمهٔ نخرة بالیة فقال لها اخبرینی فحرکها السوط یعنی بکله سر پوسیده را فرمود بیاورید او
را پیش او آوردند با انحضرت بنا زیانه خود حرکت داد و با او فرمود که خبر ده مرا اگر کیستی تو آیا فقیر بوده یا توانگر آیا شقی بوده یا سعید
بوده یا رعیت پس آن استخوان سر بصدای بلند فصیح عرض کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین من و پسر پسر هرمزم
و پادشاه ظالمی بودم که مشرق و مغرب و کوه و دشت و صحرا و دریای عالم را مسخر کردم و منم انکه هزار شهر گرفتم و هزار
پادشاه کشتم و پنجاه شهر ساختم و پانصد هزار دختر باکره را بکارت بردا اشتم و هزار عبد ترکی و هزار عبد زنجی
داشتم و هفتاد دختر از دختران پادشاهان را تزویج کردم فلما جائنی ملک الموت قال لی یا ظالم یا طاغی خالفت
الحق فتزلزلت اعضائی وارتعدت فرائصی یعنی چون اجلم بسر آمد ملک الموت بمن گفت ای ظالم طاغی مخالفت حق
کردی و ظلم نمودی پس اعضای من از بانک ملک الموت بلرزید پس چون روح کرفت اهل زمین از شر من آسوده شدند و من هنوز
معذبم و خدا موکل کرده است بمن هفتاد هزار ملک عذاب که در دست هر یک هفتاد گرز است از آتش که اگر بکوههای زمین
بزنند میسوزد و چون یکی از آنها بر من میزنند سراسر اعضای من آتش میگیرد و دو باره خدا مرا زنده میکند و مرا عذاب
میفرمایند موکل کرده است بعد هر مویی که در بدن منست ماری و عقربی مرا میگزند بمن میگویند که این جزای ظلم تو است که بر بندگان
خدا کردی پس انسر ساکت شد و همه لشکر بسته بر فرق خود زدند و از این کار بشکستند و بیتابان و خسته و ماهیان از برین
امدند و با علی صلوات الله علیه تکلم کردند با او شهادت دادند **و در** کتاب غایة المطلوب این کردان فارسی روایت کرده که وقتی در کوفه زیاد
کرد و باعث هلاکت زرع اینها شد بخدمت حضرت امیر ع شکایت کردند پس انحضرت داخل خانه خود شد بیرون امد با او جبه سولها
و عمامه و ردای رسول و بدست او قضیب انحضرت پس اسب خود سوار شد همه مردم همراه انحضرت امدند تا اینکه ایستاد بر شط فرات
اسب فرمی شد و دو رکعت نماز کرد و آن چوب را بر آب زد و فرمود که انقص ایها النیل باذن الله یعنی کم شوای اب بدستور خدا پس یکذراع کم شد
فرمود انکه بسکم عرض کردند پس دو باره از قضیب بر صفحه آب زد دو ذراع دیگر کم شد تا انکه سه ذراع کم شد عرض کردند حسنا
یا امیر المؤمنین فرمود اگر بخواهم انقدر انجا اب کم میکنم که سنگریزه های قعر فرات پیدا شود پس ماهیان بر در حضرت امدند و با حضرت تکلم
کردند سلام کردند گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و جری و مار ماهی و زمار با انحضرت تکلم نکردند مردم تعجب کردند که چگونه
همه حیوانات فرات تکلم کردند اینها تکلم نکردند پس از حضرت سؤال کردند فرمود اسمعو الله لی ما طهر من السموک و لعنت ما عقبه منها جنس و حرمه
یعنی خدا از ماهیان آنچه را پاک و حلال بود گویا کرد و انچه خبیث و حرام بود ساکت کرد و شاید جمعی از شعرا این معجزه را در اشعار
اشاره کرده اند و از انجمله شعر صرحجی است واذکر له یوم الفرات انها اعجوبة معجزة ذات خطر لما علا بقضیبه ثم قال

لا اسکن بین سبع سماوات معمر فالتطمت امواجه في غمره وغاض تلثاه وقد کان زخر و از امام محمد باقر ع مرویست که
وقتی رسول خدا امیر شد پس علی علیه السلام داخل مسجد شد و اصحاب با منزل رسول خدا بودند بالای سر انحضرت نشست در حالیکه
سر انحضرت در دامان او بود پس چون حال بهتر شد پس فرمود یا ام سلمه اخرجی عن رسول الله پس رسول خدا بر خواست و نشست و سر از
حضرت بطرف شد پس رسول فرمود یا ابن ابی طالب لقد اعطیت من خصال الخیر ما لم تفرغ منه و تطیعک یعنی عطا
شده از خصال خیر انچه بیان نمیشود فرمان تو را پس فرمان النبي الحمد لله لقد اعطانی ربي يا علي اهل العطا اکل
خلائف باسک حتی هذه الموعود زهراء عبد الواحد بن زید روایت کرده که در طواف بودم دیدم دختر را
که بجواهر خود میگفت لا وحق المنتجب بالوصیة الحاکم بالسویة العادل بالقضیة العالي البینة زوج فاطمة الزهراء
المرضیة ما کان کذا یعنی نه بحق علی مرتضی که چنین مطلبی نبوده است من بان دختر گفتم که آیا علی را میشناسی گفت چگونه
او را نمیشناسم و حال انکه پدر من در روز جنگ صفین در پیش روی علی ع شهید شد و انحضرت روزی بمنزل ما امد و بمادر من گفت
کیف انت یا ام الایتام یعنی چگونه است حال تو ای مادر یتیمها عرض کرد خیر است حال من پس مادر من مرا و خواهرم
همه نزد علی آورد و من ابله بودم و آبله چشم مرا کور ساخته بود پس چون نظر بمن کرد آهی کشید و فرمود ما ان تعرفی
من شیء زرتبه کما رقت للاطفال فی الصغر قدمات والدهم من کان یکفلهم فی النائبات و فی الاسفار
والحضر پس دست مبارک را بر صورت من کشید در همان وقت چشمهای من گشوده و بینا شد و انی لانظر الی الجمل
الشارد فی اللیلة الظلماء یعنی و حال چنانست که در شب تار شتر فرار کرده را میبینم **و از** حضرت امام حسن
عسکری مرویست که جمعی از یهود نزد رسول امدند و عرض کردند یا محمد اگر دعای تو مستجابست دعا کن از برای پسر ملبس
تا خدا او را از ناخوشی برص و پیسی عافیت بخشد پس رسول بعلی ع فرمود که برای او دعا کن علی ع در حق او دعا کرد پس عافیت
یافت و خوشرو ترین مردم گشت و اسلام آورد پس ملبس گفت که این از قضایای اتفاقیه بود باید که عافیت یابد پس
علی ع عرض کرد اللهم ابتله ببلاء ابنه یعنی خداوندا مبتلا کن این کافر را ببلای فرزندش پس فی الحال ابرص
و صاحب جذام شد تا چهل سال همین حال ماند تا مرد **و از** ابن عباس روایت شده که غلام سیاهی نزد علی ع
امد سه مرتبه بدزدی اقرار کرد و عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا پاک کن که من دزدی کرده ام پس حضرت امر فرمود تا دست
او را بریدند ابن الکوا او را برخورد و گفت من قطع یدک گفت دست مرا بریده لیث الحجاز و کبش العراق و مصادم الابطال
المنتقم من الجهال کریم الاصل شریف الفضل محل الحرمین وارث المشعرین ابو السبطین اول السابقین
واخر الوصیین من آل یس المؤید بجبرئیل المنصور بمیکائیل الامام المبین المحفوظ بجند السماء اجمعین

ذالک وانه امیر المؤمنین علی رغم الراغمین ابن کوا گفت که قطع یدک ویثنی علیه یعنی دست تو را بریده است
او را ثنا میکویی گفت لو قطعنی اربا اربا لما ازددت فیه الا حبا یعنی اگر علی مرا پاره پاره کند هر جزو من دوستی او را
زیاده میکردم پس ابن کوا بنزد علی آمد و قصه آن سیاه را بآنحضرت رسانید فرمود یا ابن الکوا ان محبینا لو قطعناهم
اربا اربا ما ازدادوا فینا الا حبا یعنی دوستان ما اگر ایشان را پاره پاره کنیم زیاده میکنند دوستی ما را و دشمنان ما
وان فی اعدائنا من لو العقناهم السمن والعسل ما ازدادوا منا الا بغضا یعنی در دشمنان ما کسانی هستند
که هرگاه عسل و روغن در دهان ایشان بگذاریم جز بغض و عداوت ما چیزی نمی افزایند پس حضرت امام حسن را امر فرمود
ان عم سیاه خود را حاضر سازد او را حاضر کرد دست او را برداشت بر جای بریده گذاشت و رداء خود را بر روی او
کشید کلماتی چند فرمود که کسی ندانست فاستوت وصار یقاتل بین یدی امیر المؤمنین الی ان استشهد بالنهروان
وکان یقال اسم هذا الاسود افلح پس دست او درست شد و در غزوات آنحضرت در پیش روی آنحضرت جنگ میکرد تا آنکه
در نهروان شهید شد و اسم این سیاه افلح بود و در کتاب احتجاج از امام حسن عسکری روایت شده که وقتی یهود مدینه
بخدمت رسول آمدند عرض کردند که یا محمد تو ما را هجو میکنی و ادعا میکنی که دلهای ما سخت و قاسی شده است و ما روزه
میگیریم و صدقه میدهیم بفقرا و انفاق میکنیم رسول فرمود انما الخیر ما ارید به وجه الله وعمل علی ما امر الله تعالی
واما ما ارید به الریاء والسمعة ومعاندة رسول الله واظهار الغنی له والتمالک والتشرف علیه فلیس بخیر
بل هو الشر الخالص ووبال علی صاحبه یعذبه الله به اشد العذاب یعنی خیر هر عملیست که قربة الی
الله بجا آورده شود و موافق امر خدا شود اما هر چه برای مردم بوده باشد آن عمل خیر نخواهد بود و جز عذاب
ثمره نخواهد بخشید یهود گفتند که یا محمد ما نیز میگوییم که مالی را که انفاق میکنیم برای ابطال تو است و
دفع ریاست و متفرق ساختن جمعیت تو است و این جهاد اعظم است که باز از خدا امید ثواب داریم یعنی
تو باطل و دفع تو لازم است فاقل اخوانا انک تساوینا فی الدعاوی فای فضل لک علینا یعنی تو دعوی
میکنی و ما دعوی کذب تو را مینماییم پس هر دو در ادعا مساوی هستیم پس از کجا تو در ادعای خود صادق باشی رسول
فرمود یا اخوة القرود ان الدعاوی تتساوی فیها المحقون والمبطلون ولکن حجج الله ودلائله تفرق بینهم
فتکشف عن تموه المبطلین وتبین عن حقائق المحقین یعنی ای هر دو محق و مبطل هر دو در دعاوی مساوی
هستند لکن صدق و کذب هر کس بحجت و دلیل معلوم میشود و رسول خدا محمد شما را تکلیف باسلام نمیکند و لکن
واقامه مینماید بر شما حجت خدا را که نتوانید دفع او را نمایید هرگاه محمد از پیش خود بخواهش خود معجزه بنماید

شما اثبات خواهید بلکه گفت خواهید که حیله کرده است آنکه هر چه معجزه را که شما بخواهید من بجا آورم نخواهید
توانست بگویید که من ساخته ام و در او حیله بکار برده ام یهود گفتند که انصاف دادی ای محمد حضرت فرمود که
هر چه را میخواهید تا من بجا آورم وعده شما این طرف کنم گفتند که یا محمد تو گمان کرده که در دلهای ما چیزی از خیر
نیست و اینکه سنگها نرم تر اند از دلهای ما و از برای خدا مطیع ترند و اینک این کوهها را در نزد اینها برو
و از اینها شهادت بخواه بر صدق خود و کذب ما پس اگر تصدیق تو بکنند و بگویند که تو محق و ما را الزام میشود متابعت
و اگر تو را تکذیب کنند یا هیچ با تو سخن نگویند پس بدانکه تو در دعوای خود مبطل و بیهوده گویی رسول فرمود هلموا بنا
الی ایها شئتم استشهده لیشهد لی علیکم یعنی بیایید نزد هر کوهی که خود تان میخواهید تا از آنکوه شهادت
خود بگیرم و بر نبوت من شهادت دهد پس آنحضرت را نزد کوه سختی بردند باو عرض کردند از این کوه شهادت بجو
رسول خطاب بکوه کرد و فرمود انی اسئلک بجاه محمد وآله الطیبین الذین بذکر اسمائهم خفف الله العرش علی
کواهل ثمانیة من الملئکة بعد ان لم یقدروا علی تحریکه وهم خلق کثیر لا یعرف عددهم غیر الله وبحق محمد و
آله الطیبین الطاهرین الذین بذکر اسمائهم تاب الله علی آدم وغفر خطیئته واعاده الی مرتبته وبحق محمد و
آله الطیبین الذین بذکر اسمائهم رفع ادریس فی الجنة مکانا علیا لما شهدت لمحمد بما اودعک الله بتصدیقه
علی هؤلاء الیهود فی ذکر قساوة قلوبهم وتکذیبهم لقول محمد رسول الله یعنی سؤال میکنم تو را بجاه و
مرتبه محمد و آل او که به برکت ذکر اسمهای ایشان خدا سبک گردانید عرش با عظمت را بر گردنهای هشت ملک بعد
از آنکه عاجز شدند ملائکه از حرکت دادن او و ایشان خلق بسیار بودند که جز خدا عدد ایشان را کسی نمیداند و بحق
محمد و آل الطیبین او که به ذکر اسمهای ایشان خدا توبه آدم را قبول فرمود و بحق محمد و آل او که به شرافت اسمهای ایشان
ادریس را در بهشت مکان بلند عطا فرمود ای کوه تو را با ایشان سؤال میکنم و از تو راضی نمیشوم مگر اینکه
شهادت دهی از برای محمد بآنچه خدا در تو ودیعت گذاشته از تصدیق محمد فتحرک الجبل وتزعزع وتزلزل
وفاض منه الماء ونادی یا محمد اشهد انک رسول الله رب العالمین وسید الخلق اجمعین واشهد
ان قلوب هؤلاء الیهود کما ذکرت وصفت اقسی من الحجارة لا یخرج منها خیر کما قد یخرج من
الحجارة الماء سیلا وتفجرا یعنی پس آنکوه متزلزل و مضطرب شد و آب از او جاری گشت و ندا کرد که یا محمد شهادت
میدهیم که تو رسول خدای عالمیانی و بزرگ همه خلقانی و گواهی میدهیم که دلهای این یهود از سنگ سخت تر اند
و هیچ خیر از این دلها پیدا نمیشود چنانکه از سنگ آب بیرون میاید گواهی میدهم که این یهود بر تو بهتان

کر بتو را تکذیب مینمایند پس آنحضرت بکوه فرمود که ای کوه با تو را بعد از امر فرمودم باطاعت من در آنچه از تو خواستیم و سؤال کردیم تو را بجاه محمد و آل محمد که بسبب نجات نوح از طوفان و خلاصی ابراهیم از نار نمرود بتو ندا کردم کوه عرض کرد بلی اشهد لک بذلک یا محمد واشهد انک لو اقترحت علی ربک ان یجعل رجال الدنیا قردة وخنازیر لفعل او یجعلهم ملائکة لفعل او یقلب النیران جلیدا والجلید نیرانا لفعل او یهبط السماء الی الارض او یرفع الارض الی السماء لفعل او یصیر اطراف المشارق والمغارب والوهاد کلها صرة کصرة الکیس لفعل وانه قد جعل الارض والسماء طوعک والجبال والبحار تتصرف بامرک وسایر ما خلق من الریاح والصواعق وجوارح الانسان واعضاء الحیوان لک مطیعة وما امرتها به من شیء ائتمرت یعنی از برای تو هر مطلب که خواهی میدهم وشهادت میدهم که هرگاه تو از خدای خود بخواهی که همه مردان دنیا را بوزینه و خوک گرداند اجابت تو نماید اگر از او بخواهی که همه ایشان ملائکه شوند چنان کند اگر از او بخواهی که همه آتشها را مبدل بیخ کند یا آنکه یخ را آتش نماید تو را اجابت فرماید اگر از او بخواهی که آسمان را بزمین آورد یا زمین را بآسمان برد خواهش تو را برآورد و گواهی میدهم که خدا زمینها و آسمانها را مطیع تو گردانیده است و جمیع کوهها و دریاها و سایر موجودات از بادها و صاعقها و اعضای حیوانات همه در فرمان تو میباشند چون یهود این سخنان از کوه شنیدند عرض کردند که یا محمد امر را بر ما مشتبه میکنی جمعی از اصحاب خود را در پشت سنگهای این کوه نشانده تا این سخنان بگویند و ما ندانیم که این سخنان از کیست و از کجاست و فریب تو را نمیخورد مگر سفیهان و ضعفا که متابعت تو کرده اند پس اگر راست میگوئی از این موضع دور شو و بمکانی دیگر رو و امر نما این کوه را که از جای خود کنده شود و بجانب تو بیاید پس چون بجانب تو بیاید ما او را مشاهده نمائیم امر نما او را که دو پاره شود پس نصف زیرین بالا بیاید و نصف بالا زیرین شود و اصل کوه بمکان قله کوه بیاید و قله او باصل کوه قرار گیرد تا ما را یقین شود که این کار بحیله و اسباب نبوده است رسول فرمود چنان کنم و اشاره نمود بسنگی از آنکوه که بقدر پنج رطل وزن داشت و فرمود ای سنگ غلطان شو و فرود شو پس آن پارچه سنگ از آنکوه جدا شد پس فرمود بیکی از آن طایفه که تکذیب بیش نموده بود که خذه وقربه من اذنک فسیعید علیک ما سمعت فانه جزء من ذلک الجبل یعنی بگیر این سنگ را و نزدیک گوش خود بدار تا آنچه از کوه شنیدی از این سنگ نیز بشنوی زیرا که این سنگ جزئی از کوه است پس آن مرد آن سنگ را نزدیک گوش خود برد آن سنگ نیز اعاده کرد آنچه کوه گفته بود پس رسول امر فرمود که در عقب این سنگ کیست که با تو سخن میگوید یا اینکه سنگ با تو سخن میگوید گفتند آنچه از تو خواستیم از پاره شدن کوه بدو نصف ها را اجابت نما فتباعد رسول الله الی فضاء واسع ثم نادی الجبل فقال یا ایها الجبل بحق محمد واله الطیبین الذین بجاههم ومسئلة عباد الله بهم

ارسل

ارسل الله علی قوم عاد ریحا صرصرا علیهم الخ یعنی پس رسول از آن مکان بفضای واسعی رفت و کوه را ندا کرد که ای کوه تو را قسم میدهم بمحمد و آل محمد که خدا بسبب ایشان قوم عاد و قوم صالح را هلاک نمود بباد صرصر و صیحه ها امر کرد از جای خود کنده شو و نزد من بیا فتزلزل الجبل وصار کالقارح الهملاج حتی دنی من اصبعه فلصق بها ووقف ونادی یعنی پس کوه متزلزل شد و مانند مرکب تندرو بجانب آنحضرت سیر کرد تا نزدیک بانگشت آنحضرت رسید و ایستاد و ندا کرد که انا سامع لک و مطیع یا رسول رب العالمین وان رغمت انوف هؤلاء المعاندین مرنی بامرک یعنی من فرمانبردارم ای رسول خدای عالمیان و اگرچه بینی معاندین بخاک مالیده شود امر بفرما مرا بهرچه میخواهی پس رسول بکوه فرمود که این جماعت از من خواسته اند که از جای خود کنده شوی و بدو نصف گردی نصف اسفلت اعلا و اعلات اسفل شود کوه عرض کرد که تو مرا باین مطلب امر میفرمائی یا رسول فرمود بلی پس کوه دو پاره شد بالایش زیر و پایینش بالا رفت و بکمال فصیح گفت که ای یهود هذا الذی ترون دون معجزات موسی الذی تزعمون انکم به مؤمنون یعنی این معجزه که حال میبینید بالاتر از معجزات موسی است که گمان میکنید با او ایمان دارید پس یهود بیکدیگر نظر کردند پس بعضی از ایشان گفتند که از این چاره نیست و جمعی دیگر از ایشان گفتند این مرد ساحر است و فریب او را نخورید پس کوه ایشان را ندا کرد که یا اعداء الله قد ابطلتم بما تقولون نبوة موسی هلا قلتم لموسی ان قلب العصا ثعبانا وانفلاق البحر طرقا ووقوف الجبل کالظلة فوقکم انما یأتی لک یأتیک حظک بالعجائب فلا یغرنا ما نشاهده یعنی ای دشمنان خدا باین سخن که میگوئید باطل کردید پیغمبری موسی را آیا نمیگوئید که اژدها کردن عصا و قرار دادن دریا را راه و ایستادن کوه در بالای سر شما مانند ابر سحر است پس حجت بر یهود تمام شد و ملزم شدند

و از محمد بن سنان روایتست که گفت روزی حضرت امیر [illegible] خود میبینم بجهت قتال معاویه بیرون رفت و [illegible] خدا انحضرت بر افعال و حکمی فرمود یکی از ایشان بنقر گفت که در این قضیه حکم بجور نمودی پس انحضرت خشمناک شده باو گفت که اخسأ یا کلب یعنی دور شو ای سگ پس آن شخص سگ شد و صدای سگ از او ظاهر شد اصحاب متحیر شدند پس بجانب حضرت تضرع کرد و اظهار ندامت کرد پس حضرت باو نظر کرد و لبهای خود را حرکت داد پس آن شخص بصورت اول برگشت پس شخصی چون این واقعه را مشاهده کرد برخواست و عرض کرد که چرا شما تهیه اسباب میکنی و مردم بر قتال معویه تحریص مینمائی هرگاه تو را در درگاه الهی این قرب و منزلت است که این شخص را سگ میکنی پس تو را بجنگ معویه چه حاجت حضرت فرمود که قسم بانکسیکه حبه را شکافت و آدمی را پیدا فرمود اگر خواهم پایم را این پای کوتاه خود را در بیابانها دراز کردم تا آنکه بزنم بر سینه معاویه او را سرنگونسار گردانم از برای تحقیق میتوانم ولکن نحن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون یعنی لکن ما بندگان مقرب خدائیم که بی

فرمان

کشته شدن ام فروه بسبب ابی بکر

فرمان او کاری نمیکنیم و در بعضی از کتب است که ام فروه بعد از مراجعت حضرت از صفین بود مردی با حضرت در قتال اهل شام بود سخن گفت علی ع با او فرمود اخسأ یا کلب پس سگ شد بمنزل خود آمد اولاد او و اولاد او از سگ عصابی زکردند پس نزد علی علیه السلام آمدند به بیدا عبیه وهملت دموع عینیه علی خدیه فرق له امیر المؤمنین فاشار الیه بالتوبة فدعا له فرجع الی الحال الصورة و نیز مروی است که علی حکم فرمود بالمحکوم علیه گفت که ظلم یا علی فرمود اگر دروغ گوئی خدا ترا از این صورت بگرداند پس فی الفور سر او مانند سر خوک شد و در بسیاری از کتب مذکور است که زنی بود نام او ام فروه ببیا متبد و از جمله دوستان اهل بیت عصمت بود و از اخلاف اصحاب ظاهر و ابی بکر را خلیفه ساختند این زن مردم را بر بیعت ابی بکر ملامت میکرد و بعلی دعوت مینمود این خبر بابی بکر رسید او را احضار نمود و با او گفت که تو کیستی که مردم را از بیعت من میگردانی در باب خلافت من چه میگوئی گفت تو خلیفه نیستی بلکه قوم ترا اختیار کرده اند و اگر رجال تو مطلع باشند و هوای نفس مانع نباشد البته ترا معزول کنند امام لازم الطاعه کسیست که خدا و رسول او را بامامت نصب کرده باشند و علم ظاهر و باطن و هرچه در مشرق و مغرب وی رسید همه را بداند و تو چهل و شش سال بت پرستیده و جابر نیست امامت کسیکه بت پرستیده باشد ابی بکر گفت من از آن امامانم که حقتعالی مرا برای بندگان خود اختیار کرده باشد ام فروه گفت دروغ گفتی بخدا اگر حقتعالی اختیار کرده بود در کتاب خود ترا یاد میکرد چنانکه علی را یاد کرده و اگر تو امام بر حقی خبر ده مرا از آسمان اول و دوم تا هفتم ابو بکر گفت نام آسمانها خدا میداند که آنها را خلق کرده ام فروه گفت اگر زنان تعلیم مردان را میبود من آنها را بتو تعلیم میکردم ابو بکر گفت ای دشمن خدا اگر تو میدانی بگو گفت ای دشمن خدا کسیکه دعوی امامت میکند میخواهد مسئله از زنی یاد گیرد پس اسم آسمانها را یک یک بگفت و کیفیت عبادت فرشتگان هر آسمانی را و صورت جمله را بیان کرد بطریقیکه اهل جماعتی که حاضر بودند از فصاحت و بلاغت او حیران شدند ابو بکر گفت ای ام فروه چه میگوئی در حق علی ع گفت او امام و خلیفه بلافصل محمد مصطفی است و اول کسیکه سخن گفت او آسمان و زمین و عرش است و توحید تمام نمیشد مگر بمعرفت او ولکن تو ای ابا بکر در بدبختی و خلاف او اکراه نمودی ساختی چون ابو بکر این سخنان از زن شنید غلام خود را امر کرد که این زن را بقتل رسان پس او را بقتل رسانید و او را دفن نمود و چون این خبر بانصار رسید هشت نفر با ابی بکر اجتماع کردند با او منازعه نمودند سخنان درشت با و زدند در آن وقت علی ع در فریحی مدینه بود و در آنجا زراعتی داشت چون این خبر را شنید که ابو بکر ام فروه را کشته است بمدینه تشریف آوردند و بسر قبر ام فروه آمد و در آنجا چهار مرغ سفید با منقارهای سرخ دیدند که هر یک دانه اناری در منقار داشتند چون حضرت را دیدند بگرد قبر جمع شدند و با حضرت تکلم کردند حضرت بزبان ایشان با آنها تکلم کرد پس دست بدعا برداشت و فرمود

زنده کردن امیر المؤمنین ام فروه را

ایتها المؤمنة الصابرة قومی باذن الله و بقدرت خدا و بمعجزه امیر المؤمنین ام فروه از قبر بیرون آمد چادر سبزی بر سر او پیچیده از استبرق و عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام المتقین پس ابی بکر خواست که نور ترا فرو نشاند نتوانست و خدا امر ترا زنده کرد پس آن زن ناپدید شد تا این خبر در تمام شهر شنیدند و ام فروه در خانه علی بود و مردم بدیدن او میآمدند و این خبر با بو بکر رسید سلمان را احضار نمود و از او استفسار کرد سلمان او را خبر داد ابو بکر گفت بخدا میدانم که علی سحر را تو کند ده هد که همه پیغمبران سلف را زنده کند خدا او را اجابت نماید ام فروه بعد از زنده شدن شوهر کرد و از او دو پسر متولد شد و تا ششماه بعد از شهادت علی ع زنده بود و در جمله از کتب اهل تشیع و سنت مسطور است که علی ع در وقت که بصفین میرفت در زمین صحرائی بآن منزل رسیدند مالک اشتر عرض کرد یا امیر المؤمنین در اینجا آب نیست فرمود ان الله سیسقینا فی هذا المکان یعنی خدا ما را در این مکان سیراب میکند پس زمین را بکنید تا خدا شما را آب دهد فاحتفروا فاذا هم بصخرة سوداء فیها حلقة لجین یعنی پس زمین را کندند پس سنگی پیدا شد سیاه و در آن حلقه نقره بود پس از برداشتن آن سنگ عاجز شدند و ایشان صد نفر بودند پس علی ع دست بآسمان بلند کرد و دعائی خواند آن سنگ را برداشت و تا چهل ذراع دور انداخت پس پیدا شد رودی از آن آبیکه از شهد شیرین تر و از برف سردتر و از یاقوت روشن تر پس از آن نوشیدیم و سیراب شدیم پس آن سنگ را در آن موضع گذاشت و امر فرمود که خاک بر آن بریزیم پس چون قدری راه رفتیم فرمود کیست از شما که موضع چشمه را بداند پس برگشتیم و هرچند تفحص کردیم آن موضع را نیافتیم پس براهبی رسیدیم که از صومعه خود بیرون آمد علی با او فرمود که اسم تو شمعون است عرض کرد بلی هذا اسم سمتنی امی ما اطلع علیه احد الا الله ثم انت یعنی این اسمیست که مادرم مرا بآن نامیده است و احدی جز تو و جز خدا بر او مطلع نیست علی فرمود ای شمعون چه میخواهی عرض کرد این چشمه را و اسم او را فرمود هذا عین راحوما یعنی این چشمه راحوما است و از چشمهای بهشت است از آن نوشیدند سیصد و سیزده وصی و من آخر اوصیا میباشم و از آن نوشیدن او هکذا وجدت فی جمیع کتب الانجیل و هذا الدیر بنی علی طالب قالع هذه الصخرة و مخرج الماء من تحتها و لم یدرکه عالم قبلی و قد رزقنیه الله پس مسلمان شد و در کتاب غایة المطلوب از ابن عباس روایت شده که در راه صفین اصحاب آنحضرت تشنه شدند آب پیدا نکردند پس از آنحضرت جاده قدری گشت و بدیری رسیدند و از صاحب آن دیر جویای آب شدند عرض کرد که میان ما و آب دو فرسخ مسافت است در اینجا هیچ آبی نیست پس علی ع گردن مرکب خود را دور بقبله کرد آنگاه اشاره فرمود بموضعی که نزدیک آن دیر بود فرمود که بکنید این موضع را و خاک از او بر طرف کنید پس چون آن موضع را کشودند سنگ بزرگی نمایان شد پس تمام لشکر هرچه خواستند که آن سنگ را بحیلهای خود بکنند نتوانستند

حضرت فرمود که اینسنگ سر آب است کوشش نمائید تا او را بکنید فَاِنْ زالت عن موضعها وجدتم الماء پس هرچند سعی نمودند
در کندن آن نتوانستند فلمّا رأی ذلک لوی رجله عن سرجه ثمّ حسر عن ساعده الشریف و وضع اصابعه
تحت جانب الصخرة فحرّکها و قلعها بیده و رمی بها اذرعاً کثیرة فظهر الماء من تحتها یعنی پس چون علی
عجز آن قوم را دید از مرکب بزیر آمد آستین مبارک را بالا کرد و انگشت خود را در زیر سنگ گذاشت و آن سنگ را
حرکت داد و از جا بکند و بینداخت تا ذراعهای بسیار پس آب از زیر آن سنگ پیدا شد پس لشکریان آب آشامیدند
و کان اعذب ماءٍ شربوه و اصفاه و ابرده علی فرمود که مشکهای خود را از آب پر کنید سیراب شوید پس آن سنگ را
بدست خود گرفت و در آن موضع گذاشت و امر فرمود که از آنجا آب بپوشانیم پس فرمود که نظر کنید نظر کردند اثری از آن
ندیدند و راهب از بالای دیر خود تماشا میکرد پس فریاد برآورد که ای قوم مرا فرود آورید پس او را از بالای دیر بزیر آوردند
و در نزد آنحضرت ایستاد و عرض کرد یا هذا أنت نبیٌّ مرسلٌ یعنی تو پیغمبر مرسلی فرمود نه عرض کرد ملک مقربی فرمود
نه عرض کرد فمن انت پس کیستی تو فرمود من وصی رسول الله محمد بن عبدالله خاتم النبیین عرض کرد دست خود
را بمن بده تا بتو بیعت کنم و اسلام بیاورم فبسط امیرالمؤمنین یده فقال الراهب اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
رسول الله و انک وصیّ رسول الله و احق الناس بالامر من بعده پس عرض کرد یا امیرالمؤمنین این دیر را بر سر
این آب ساخته اند بجهت آنکه کنند این سنگ را که بر سر آب است و در کتابهای خود خوانده ایم و از علما شنیده ایم که
در این موضع سنگی است که نمیکند آنرا مگر پیغمبر یا وصی او پس عرض کرد که در توریه و انجیل نوشته است که
الذی قضی فیما مضی و قد رایتها لدی انه باعث فی الامیین رسولاً لا یجزی بالسیئة السیئة خلقه الحسن و دینه القویم
یدعو الناس الی ما فیه صلاحهم من امر دنیاهم و آخرتهم فیمکث فیهم برهة من الزمان ثم یختار الله له دار
انبیائه و معدن اصفیائه فیقبضه الیه کریماً ثم یخلفه رجل من امته افضل عترته و ابو بنیه و زوج ابنته اخو
و ابن عمه و کاشف کربه و عمه اسمه علی بسط الفرات یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر فمن ادرک ذلک
العبد الصالح فلیقاتل بین یدیه فان العیش معه سعادة و القتل بین یدیه شهادة پس علی گریست
و فرمود الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیاً الحمد لله الذی ذکرنی فی کتب انبیائه پس حضرت از آنجا کوچ فرمود
و آن راهب نیز در خدمت حضرت آمد و اول کسی بود که در آن جنگ شربت شهادت چشید پس علی از مرکب فرود شد در
حالیکه اشک از چشمهایش جاری بود پس بدان راهب نماز کرد و در حق او دعا نمود و فرمود المرء مع من احب الراهب
معنا یوم القیمة و جمعی از شعرا این قصه را بنظم آورده اند و لکن ذکرش موجب تطویل است و در بعضی از

کتب اهل سنت روایت شده که چون علی ع از جنگ صفین مراجعت نمود در اثنای راه بیابانی رسید تشنگی بر لشکر
و اصحاب ایشان غلبه کرد و زبانهای ایشان از دهان ایشان بیرون افتاد نزد آنحضرت از تشنگی شکایت کردند پس آن
حضرت بر اطراف دشت نگاه کرد سنگ بزرگی را افتاده دید بر مرکب سوار آمد بآن سنگ خطاب کرد
که ما را از آب خبر ده آن سنگ بزبان فصیح گفت السلام علیک یا وارث علم النبوة یا وصی رسول الله الماء تحتی
یعنی آب در زیر منست پس صد نفر از شجاعان لشکر خواستند که آن سنگ را بردارند نتوانستند که حرکت دهند او
را حضرت فرمود که شما بکنار روید و لبهای مبارک را جنبانید و دست بآن سنگ زد او یکطرف افتاد و آبی نمایان
شد در نهایت گوارائی و سردی پس مردم از آن آب بیاشامیدند و مرکب خود را آب دادند و مشکها را پر کردند
پس علی خطاب بآن سنگ کرد که بجای خویش برگرد پس آن سنگ مانند گوی در میدان غلطید و بجای اول آمد
و در بعضی از کتب شیعه و سنی مسطور است که سعید بن جبیر گفت که نزد ابن عباس رفتم و باو گفتم که آمده ام که
سؤال کنم از شما از حال علی و اختلافی که مردمان درباره او دارند افراط و تفریطی که درشان او میکنند گفت آمده تا سؤال
کنی از بهترین خلق خدا بعد از محمد آمده سؤال کنی از مردی که او را در یکشب هزار منقبت حاصل شد که شب قربة بود
ماه ... از ... رسول ... وزیر و وصی او صاحب حوض و صاحب لوا و صاحب شفاعت قیامت بخدا اینکه جان ابن عباس
در ید قدرت او است که اگر دریاهای دنیا مداد گردد و درختها قلم شود و جمیع انس و جن نویسنده شوند از اول عالم
تا آخر دنیا مناقب علی را بنویسند نتوانند تمام کنند تو را بیکی از آنها خبر دهم برای تو نقل میکنم پس ابن عباس
گفت که روزی رسول خدا فتح ... رسول بعلی فرمود یا علی انظر الی الشمس ... علیه
اذا طلعت فانها تکلمک یعنی آفتاب چون طلوع کند با تو سخن خواهد گفت علی فرمود السلام علیک ایها العبد
الصالح المطیع لله الدائب فی طاعة الله پس خورشید بجواب علی عرض کرد علیک السلام یا اخا رسول
الله و وصیه و حجة الله علی خلقه یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا امیرالمؤمنین و امام المتقین و سید الوصیین
و قائد الغر المحجلین ای علی تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود و اول کسی خواهی بود که بعد از محمد از قبر بیرون
خواهی شد و زنده خواهی گشت و اول کسیکه در قیامت پوشانیده شود محمد و بعد تو خواهی بود پس علی بسجده افتاد
و خدا را شکر کرد و چشمهایش پر از اشک شد پس رسول ... دست ... پیغمبر فرمود
یا اخی ارفع راسک یا حبیبی فقد ابکیت اهل السماء و باهی الله بک حملة عرشه یعنی برخیز و سر از زمین
بردار ای حبیب من که اهل آسمانها را بگریه در آوردی و خدا بتو مباهات فرمود با ملائکه حاملان عرش خود و بعد

برگشتن آفتاب برای امیر

الحمد لله الذی فضلنی علی سایر الانبیاء و ایدنی بوصیی سید الاوصیاء و در کتاب صراط المستقیم از ابن لیفا
شیخ یونس و در کتاب غایة المطلوب از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع و جابر روایت کرده اند که خورشید با علی ع
هفت مرتبه تکلم کرد اول اینکه یا امام المسلمین اشفع لی الی ربی ان لا یعذبنی و در صراط المستقیم یا امیر المؤمنین
است دوم آنکه مرنی بحوائجی سعصیبک فانی اعرفهم بسیماهم سیم در بابل چونکه نماز عصرش فوت شد فرمود ارجعی الی موضعک
او گفت (لبیک) چهارم این بود که او فرمود ای خورشید (هل تعرفین لی خطیئة) عرض کرد و عزة ربی لو خلق الله
الخلق مثلک لم یخلق النار پنجم آنکه در عهد ابی بکر در نماز اختلاف شد و مخالفت علی کردند پس خورشید گواهی داد که
الحق له و بید و معه و مردم این سخن را شنیدند ششم اینوقت بود که حضرت خورشید را خواندند پس طلوع از باب هشت برای او
او روی وضو گرفت و فرمود که بیرون عرض کرد (انا الشمس المضیئة) هفتم در هنگام وفات آنحضرت بخدمت سید او سلام کرد و با
معاهد بود و شعرا در اینمطلب اشعار بسیار گفته اند و از آنجمله شعر عبدی است من کلمته الشمس لما سلمت
جهرا علیه و کل شیء یسمع یا اولا یا آخرا یا ظاهرا یا باطنا فی الحجب سرا مودع و رد شمس از برای آنحضرت فی الجمله
مسلم است ما بین شیعه و اهل سنت و بعضی گفته اند که رد شمس از برای حضرت امیر ع در پانزده موضع شده است چون
یوم بطا و یوم خندق و یوم حنین و یوم خیبر و یوم قرقیسیا و یوم براثا و یوم غاضریه و یوم نهروان و یوم بیعة الرضوان و یوم
صفین و غیر ذلک لکن آنحضرت در بعضی از خطبهای خود میفرماید که انا الذی ردت الی الشمس مرتین و سلمت
علی کرتین و صلیت مع رسول الله القبلتین و بایعت البیعتین یعنی منم آنکسیکه خورشید برای من برگشت دو مرتبه
و دو مرتبه بر من سلام کرد و نماز کردم با رسول خدا در هر دو قبله کعبه و بیت المقدس و بیعت کردم با او دو بیعت
و بعضی گفته است که معروف از رد شمس برای آنحضرت دو دفعه است یکدفعه در حال حیوة رسول در کراع الغمیم
و دوم بعد از وفات رسول در بابل اما در حال حیوة رسول پس رسول خدا در کراع الغمیم نماز کرد و چون سلام داد وحی بر آن
حضرت نازل شد پس علی ع آمد و رسول در آنحال بود پس او را به سینه خود تکیه داد و رسول بر همین حال بود تا آفتاب
فرو رفت پس چون وحی تمام شد گفت یا علی نماز کردی عرض کرد نه فرمود دعا کن تا خدا آفتاب را برای تو برگرداند
پس دعا کرد آفتاب برگشت و در روایتی دیگر رسول گفت (اللهم ان علیا کان فی طاعتک و طاعة رسولک
فاردد علیه الشمس) پس شمس برگشت و علی نماز کرد و چون از نماز فارغ شد آفتاب غروب کرد و ستارها پیدا
شدند و گفته شد که از خورشید در هنگام غروبش در آن روز صدائی شنیدند مانند صدای منشار در چوب
و اما بعد از وفات رسول پس چون علی ع از فرات عبور کرد در بابل با جمعی نماز کرد و مردم هنوز از فرات عبور نکرده بودند

اطاعت کردن آفتاب امیر ع را

و چون همه عبور کردند آفتاب غروب کرده بود و غالب مردم نماز نکرده بودند پس آنحضرت دعا کرد و خورشید برگشت و مردم
نماز کردند و غروب کرد (فسمع لها وجیب شدید هال الناس ذلک و اکثروا التسبیح و التهلیل و التکبیر و مشهد
الشمس بالصاعدة من ارض بابل شایع ذایع الی یوم القیمة) و بروایتی است که چون علی ع از قتال خوارج برگشت
بزمین بابل رسید وقت نماز عصر بود حضرت از آنجا نگذشته کوچ داد و فرمود ایها الناس ان هذه الارض ملعونة و قد عذبت
فی الدهر ثلث مرات و هی احدی المؤتفکات و هی اول ارض عبد فیها وثن انه لا یحل لنبی او وصی نبی ان یصلی فیها پس امر
فرمود مردم را که از این راه میل کنند و نماز کنند و خود سوار استر رسول خدا ص شد و رفت جویریه میگوید که من همراه
و گفتم که امروز نماز را بمتابعت علی ع خواهم کرد پس از جسر سورا که گذشته بودیم که آفتاب غروب کرد پس در دل من بود
که (یا جویریة اذن) پس من اذان گفتم و آنحضرت وضو گرفت پس کلامی بعبرانی فرمود و من نظر کردم دیدم که خورشید
از میان دو کوه بیرون آمد و از برای او صدای شدیدی بود پس نماز عصر را بجا آورد و من هم با او نماز کردم و تمام لشکر با
او نماز کردند و چون فارغ شد باز شب عود کرد بهمانطوری که بود و فرمود (یا جویریة بن مسهر ان الله یقول فسبح
باسم ربک العظیم و انی سئلت الله باسمه العظیم فرد علی الشمس) و شعرا در این مطلب اشعار خوب گفته اند
لا تقبل التوبة من تائب الا بحب ابن ابی طالب اخی رسول الله بل صهره و لا یبدل بالصاحب یا قوم من مثل علی و قد
ردت علیه الشمس من غائب و حمیری گفته است ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة و قد دنت للمغرب حتی تبلج نورها فی وقتها
للعصر ثم هوت هوی الکوکب و علیه قد ردت ببابل مرة اخری و ما ردت لخلق معرب و قلاهم گفته است رد الوصی لنا الشمس
التی غربت حتی قضینا صلوة العصر فی مهل لم انس حین بدا عودا فتبعه طوعا تلبیها بالعجل فتلک آیته فینا و
فهل لها فی جمیع الناس من مثل اقسمت لا ابتغی یوما به بدلا و هل یکون لنور الله من بدل حسبی ابو حسن مولای ادین به
و من به دان رسل الله فی الاول و سید مرتضی فرموده ردت علیه الشمس بعد غروبها جنحا علی بعد
من الاصباح من فاس ذا شرف به فکانما وزن الجبال السود بالاشباح حکایت کرده اند که وقتی در بغداد
ما بین شیعه و سنی در اینکه خلیفه بلافصل رسول کیست نزاع اتفاق افتاد پس براین اتفاق کردند که جواب خبر بشنوند حکم
کند با اول کسیکه وارد شود پس وارد شد دیوانه و از او پرسیدند گفت چون آفتاب بیرون میاید از او بپرسید
که بعد از آنکه غروب کردی برای که برگشتی پس اگر بگوید برای علی برگشتم پس او خلیفه بلافصل است و اگر بگوید برای
علی برگشتم پس او خلیفه بلافصل است و اگر بگوید برای ابی بکر برگشتم او خلیفه است (فبهت الذی کفر) و احمد
بن فهد در کتاب عدة الداعی از جویریة بن مسهر روایت میکند که گفت من با امیر المؤمنین ع بجانب بابل بیرون رفتیم

در فرو رفتن شیر بزمین بامر

وکسی بکر با ما نبود پس بر جوی شوره زاری رسیدیم ناگاه شیری بر خوردیم (اما ما فی الطریق ولبوته خلفه واشبالها
لبوته خلفها) یعنی ناگاه شیری در راه خفته بود و ماده او در عقب او و بچه‌های او در عقب ماده شیر بود (فکبحت
دابتی لا و خرّ) یعنی پس زمام مرکب را باز کشیدم تا بر گردم علی فرمود (اقدم یا جویریة فانما هو کلب الله وما
من دابة الا هو آخذ بناصیتها لا یکفی شرها الا هو) یعنی پیش رو ای جویریه زیرا که این شیر سگ خدا است
و هیچ جنبنده نیست مگر آنکه در فرمان خدا است و کفایت نمیکند شر او را مگر خدا پس آن شیر پیش آمد و دم
خود را حرکت میداد و صورت خود را بپای علی میمالید (ثم انطقه الله فنطق بلسان ذلق فقال السلام علیک
یا امیر المؤمنین و وصی خاتم النبیین قال و علیک السلام یا حیدرة ما تسبیحک قال اقول سبحان
من اوقع المهابة والمخافة فی عبادة منی سبحانه سبحانه) پس حضرت از آن موضع گذشت و من با او بودم و لکن
از زمین شوره زار بیرون رفتیم و نزدیک شد که نماز عصر فوت شود و در دل خود گفتم که تو هرچند بی نماز ما
علی آن و حال آنکه دیگر از او و از امر شیر انچه را که دیدی پس از آنکه گذشت تا از زمین را طی کردیم پس از مرکب فرود شد
و اذان و اقامه گفت (ثم همس بشفتیه واشار بیده فاذا الشمس طلعت فی موضعها من وقت العصر و اذا
لها صریر عند مسیرها فی السماء) یعنی لبها خود را حرکت داد و آهسته چیزی گفت و بدست اشاره کرد پس
خورشید در موضع خود وقت نماز عصر برگشت پس علی نماز کرد و چون فارغ شد خورشید بر حال اول برگشت
(فکان کالکوکب البصر فاذا النجوم قد طلعت) یعنی بقدر یک چشم بر هم زدن گذشت که ستارها بیرون آمد
پس اذان و اقامه گفت و نماز مغرب بجا آورد و بر مرکب سوار شد و رو بمن کرد و فرمود (یا جویریة اتقول
هذا ساحر مفتر و قلت ما رأیت طلوع الشمس و غروبها افتقول هذا ام زاغ بصری ما القی الشیطان فی
قلبک مما رأیت من امر الاسد ما سمعت من منطقه الم تعلم ان الله یقول و لله الاسماء الحسنی
فادعوه بها) یعنی ای جویریه شیطان بتو وسوسه میکند که آنچه از علی دیدی سحر است و من دفع این شبهه از تو
مینمایم آیا نمیدانی که خدا فرموده که از برای خدا اسما مکرمه است بخوانید او را باین اسما یعنی من خدا را باین اسما خواندم
و مرا اجابت کرد و شاید مراد آن باشد که من خود از جمله اسما حسنی هستم و چنانکه پیغمبران خدا را بمن میخوانند اجابت
میشوند چگونه مرا اجابت کرده نمیشود و در حدیث معروف است که (نحن والله الاسماء الحسنی) و در تفصیل
این مطلب ان شاء الله خواهد آمد پس فرمود ای جویریه رسول خدا وحی بجانب او میشد سر مبارکش در کنار من بود پس
خورشید غروب کرد و من نماز عصر نکرده بودم بمن فرمود که نماز عصر را بجا آوردی عرض کردم نه گفت (اللهم ان علیا

در اعتراضات بر رد شمس

کان فی طاعتک و طاعة نبیک و دعا بالاسم الاعظم فردت علی الشمس فصلیت مطمئنا ثم غربت بعد ما
یعنی خدا را باسم اعظم خواند و خورشید برای من برگشت و با اطمینان نماز کردم پس غروب کرد بعد از آنکه طلوع
کرد (فعلمنی بابی و امی ذلک الاسم الذی دعا به فقد دعوت الآن به) یعنی رسول خدا آن اسم را بمن تعلیم فرمود من
بان اسم دعا کردم (یا جویریة ان الحق او غم فی قلوب المؤمنین بعرفان الشیطان فانی قد دعوت الله ینتزع
ذلک من قلبک) یعنی چون دلهای اهل ایمان از شبهات شیطان واضح تر است من از خدا خواستم که این
شبهات از دل تو بیرون برد این چه میبایست در قلب خود متعرض کرد (فانتزعی ذلک التعن قلبی) یعنی محو کرد خدا آن
شبهه را از دل من و بعضی از اهل سنت بر رد شمس برای علی چند اعتراض کرده اند اول آنکه اگر خورشید برای آن حضرت
برگشته بود باید که همه اهل امصار در جمیع اقطار دنیا باشند میبایست که گفته باشند زیرا که امری مطلب که خورشید
غروب کند و زمانی نگذشته طلوع نماید باز غروب کند از عجایب امور و حوادث غریبه است و جواب این اعتراض اولا
آنست که تو که معترضی انکار شق القمر را برای پیغمبر نمیتوانی کرد زیرا که بحدیث صحیح و قرآن ثابت شده پس چه شد که بسیار ندیدند
هرچه را اینجا بگوئی ما در اینجا خواهیم گفت و ثانیا آنکه چه ضرر دارد که همه دیده باشند و از راه عناد
کتمان کرده باشند چنانکه همه بکار قصه غدیر را نمودند و بعضی بولس در صراط المستقیم میگوید (فقد اخفی الناس
فیما هو اظهر من ذلک الشمس و الوضوء و غیره مما کان النبی یکرره) و ثالثا آنکه چه استبعاد دارد که خورشید برگشته باشد
بجهت ادراک وقت و ما موسی بطلوع او برای سایر مردم نباشد یا آنکه اگر این همه منزلت میباشد که خورشید و ماه
در برگشتن اطاعت میکنند میتواند که بجهت مصلحتها ابرها و امر فرماید که خبر برای ما نوحی نباشد و یا چنان کند
که دیگران محجوب از مشاهده آن باشند و نظایر این مطالب برای آل محمد بسیار واقع شده است و اینجا چه ضرر
دارد که مردم و از این مطلب غافل شده باشند خاصه آنکه اسرار آل محمد را بعقول ناقصه ادراک
نمیتوان (احادیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل) دوم آنکه برگشتن شمس موجب تغییر در
اوضاع فلکی میشود و تغییر در این اوضاع موجب بهم خوردن نظم این عالم است و جواب از این اعتراض واضح
است زیرا که نظام عالم بدست خدا است هرطور که بخواهد نظم میدهد او را در این نظم هیچ مانعی نیست
و برای یوشع نیز رد شمس شد او از علی افضل نبود سوم آنکه رسول خدا در دامن خود نماز عصر را فوت شد
او چون هیچ برگشت پس لازم میاید که علی از رسول افضل باشد جواب آنست که این نماز از رسول فوت شد
باشد خطا است هیچ یک معصوم بود و اگر این حدیث فرضا صحیح هم باشد لا محاله رد شمس شده خواهد بود برای الحضرت

جواب از شبهات رد شمس

وانچه گفته است از جمله موضع رد شمس را یوم الخندق بعضی شمرده اند شیخ یونس گفته من کور میفرماید (وقد ذکر خطیب
دمشقی من صاحب الفتوح ان علیا لیلة الهریر بسط له نطع فصلی بأعلیه والسهام تمر علیه فلم ترعد
وبروع النبی یوم الخندق فلا یصلی والهریر اشد من الخندق لانها انکشفت عن ستة وثلاثین الف
قتیل فکان یلزم کون علی اشجع من النبی) وبطلان اجماعی وجهاد ما بیکه رسول الله نماز صبحش بخواب
شد و خورشید بر نگشت و چگونه برای علی بر میگردد جواب آنکه اینمطلب نیز دروغ است زیرا که منافی عصمت آنحضرت
وانحضرت میفرماید (تنام عینی ولا ینام قلبی) پس چگونه رسول متعمدا نماز را ترک کرد و پنجم آنکه علی که ترک نماز
کرد از روی تعمد بود یا بنسیان اگر بتعمد باشد فاسق خواهد بود و چه معصیتی بالاتر از ترک نماز بلکه منافی ایمان
و کفر جز ترک نماز چیزی نیست و اگر از نسیان بود لیس علی معصوم نخواهد بود و حال آنکه عصمتش ضروری مذهب
است و جواب از این اعتراض آنست که ما را میرسد که تکلیف ظاهر و دستیم بخدا سخن بگوییم و رعیت نباید که در تکلیف
پادشاه چون و چرا نماید چگونه سخن میگوید گفت و حال آنکه تکلیفات ما از ایشان ثابت شده است (انما علیکم
ان تسمعوا وتطیعوا) و ثانیا آنستکه شاید بودن سر رسول در دامن علی عذری باشد موجب سقوط نماز در اول وقت
چنانکه فرموده ان علیا کان فی طاعتک وطاعة نبیک) و همچنین بودن در زمین سبخ چنانکه فرموده
و وصی نبی نباید در این زمین نماز کند و ثالثا آنستکه روایت شده که علی در انوقت که سر پیغمبر در کنار او بوده
نشسته نماز کرده تا جمع کند میان طاعت خدا از نماز و تکمیل وحی بسوی پیغمبر و شاید که عبارت ان علیا لم یصل الی آن
بهین باشد پس رد شمس از باب کرامت خواهد بود و بعضی گفته اند که در بابل علی تنها نماز کرد و چون لشکر عبور
کردند از نهر دوباره با ایشان نماز کرد پس رد شمس از باب کرامت یا برای رفع شک اصحاب در امر او و بالجمله ظهور امثال
این امور از محمد و آل محمد هیچ استغراب نباید نمود زیرا چون ایشان رسیدند که در طاعت خدا سر همه بندگان و
مطیع اند لهذا جمیع ممکنات در حفظ اطاعت و انقیاد ایشان داده اند بلکه این قبیل خوارق عادات از بعضی
بر صدور میباید چنانچه در حدیث (یا ابن ادم اطعنی فی ما امرتک وانته عما نهیتک حتی اجعلک مثلی ولیس کمثلی
انا اذا اقول للشیء کن فیکون وانت اذا تقول للشیء کن فیکون) مشهور است و در کتاب مجمع البیان از ابن
عباس روایت شده که مشرکین نزد رسول خدا آمدند و عرض کردند که (ان کنت صادقا فشق لنا القمر فرقتین)
یعنی اگر تو در دعوی نبوت راستگوئی ماه را برای ما بدو نیم کن اگر چنین کنی ما بتو ایمان خواهیم
آورد گفتند بلی و آن شب شب چهاردهم بود پس از خدا خواست پس ماه بدو نیم شد و رسول خدا ندا میکرد

کرای

شق القمر و سایر معجزات

که ای فلان ای فلان ببینید و آنستکه قریش گفتند که محمد جادوگر است هر چه میکند بسحر خود میکند در همین اکنون از
مطلعین خبر بگیریم اگر با آسمان تعلق داشته باشد پس نزد آنحضرت آمدند در شب چهاردهم ماه و عرض کردند که اگر در دعوی خود
صادقی ماه را بدو نیم کن حضرت دست مبارک دراز نمود ماه دو نیمه شد یک نیمه از جانب کوه شد نیمه دیگر بالا جانب کوه
شد آنگاه خبر آنحضرت را از ایشان گواهی گرفت گفتند که (اسحرکم ابو کبشه) یعنی محمد شما ها را سحر کرده مردی گفت (ان کان
سحرکم فلم یسحر الناس کلهم) یعنی اگر شما ها را سحر کرده همه مردم را سحر نکرده است یعنی همه آنها می بینند و در بسیاری
از کتب مسطور است که آنوقت که رسول خدا بغزوه تبوک تشریف میبرد در یکی از منازل بکوه عظیمی عبورش افتاد که از او آب جاری
بود در آنجا چشمه بود مردم در عجب شدند که این آب از کجا است پیغمبر فرمود که این کوه میگرید گفتند که کوه چگونه میگرید حضرت
بانکوه فرمود (ایها الجبل مم بکائک) یعنی ای کوه گریه تو از چیست کوه بزبان فصیح که همه مردم شنیدند عرض کرد که وقتی عیسی
مریم بر من گذشت و در وصف جهنم گفت که آتش دلها دیگران مردم و سنگست من از آن روز تا بحال میگریم از ترس اینکه مبادا
من از آن سنگها باشم حضرت فرمود که در جای خود ساکن باش تو از آن سنگها نیستی (انما تلک حجارة الکبریت) چون این سخن
بشنید دیگر آب از او بیرون نیامد از کتاب علوی بصری نقل شده که جماعتی از یمن بخدمت رسول رسیدند و عرض
کردند که ما از آل نوحیم و از برای پیغمبر ما وصی بود سام نام داشت و در کتاب خود خبر داده است که هر پیغمبری وصی
دارد که بعد از او قائم مقام او میشود پس کیست وصی تو رسول اشاره بعلی کرد عرض کردند که اگر ما او را سؤال کنیم که سام
را بما بنماید مینماید رسول فرمود بلی باذن خدا و فرمود یا علی برخیز بمسجد رو و نزد محراب پای خود را بزمین زن پس
علی بمسجد آمد دو رکعت نماز کرد و پای خود را بر زمین زد شکافته شد لحدی و تابوتی ظاهر شد از میان تابوت
پیرمردی برخواست (یتلألأ وجهه مثل القمر لیلة البدر وینفض التراب من رأسه وله لحیة الی سرته)
پس بر علی سلام و صلوات فرستاد و عرض کرد (اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله سید المرسلین وانک علی
وصی محمد سید الوصیین وانا سام بن نوح) پس آنقوم صحیفهای خود را گشودند و اوصاف سام را مطابق دیدند
پس عرض کردند که میخواهیم که سام از صحف خود سوره بخواند پس یکسوره خواند پس بر علی علیه السلام سلام کرد و بهوا
بهمان طور که بود پس زمین بهم آمد آنقوم اسلام اختیار کردند و در کتاب غایة المطلوب از معاذ روایت شده
که ابو جعفر میثم التمار گفت که من با جماعتی از اصحاب رسول نزد علی بودیم (کانهم الکواکب اللامعة حول
البدر فی السماء المصحیة) که ناگاه مردی از در مسجد در آمد بلند قامت و بر او بود قبای خز سیاهی و بر سر او
بود عمامه زردی و دو شمشیر حمائل کرده بود و از روضة الواعظین نقل شده اسمش کندم و غلامان بسیار

بر

نیز همراه او بود (و نزل من غیر سلام و لم ینطق بکلام) و سلام نکرده فرود آمد و نشست و هیچ نگفت (فتطاول
الناس الیه بالاعناق و نظروا الیه بالاماق و وقف له الناس جمیع الآفاق) پس مردم گردنها کشیدند و بجانب
او نگریستند که آیا کیست علی امیر خود را بالا نگرد و هیچ با نفر نمود پس چون مردم ساکت شدند لحظه بگذشت (فصح عن لسان کانه حسام
صقیل جذب من غمد) آنمرد زبان فصیح گردانید شمشیر برهنه بود گفت (ایکم المجتبی فی الشجاعة و المعمم بالبراعة و المدرع بالقناعة
بالقناعة ایکم المولود فی الحرم و العالی فی الشیم و الموصوف بالکرم ایکم الاصلع الراس و الثابت الاساس
و البطل الدعاس و المصنف للانفاس و الآخذ بالقصاص ایکم غصن ابی طالب الرطیب و بطل المهیب و السهم المصیب
و القسم النجیب ایکم الذی نصر محمداً فی زمانه و اعز سلطانه و نال به عظم شأنه ایکم قاتل العمرین و اسر العمرین و ابو القمرین)
یعنی کدام یک از شما هاست موصوف باین صفات پس علی فرمود (انا یا سعد بن الربیع بن مدلکة بن النجیز بن المصلد بن الحارث
بن الاسعث بن الشمعمع الدوسی) یعنی آنکسی که تو میگوئی منم ای سعد بن ربیع هرچه میخواهی بپرس (فانا کنز الملهوف و انا
الموصوف بالمعروف و انا الذی قرعنی الصم الصلاب و انا المنعوت فی کل کتاب انا قاف و القرآن المجید انا ولی الحمید
انا النبأ العظیم انا الصراط المستقیم انا ابو العلیین انا ذو النبوة و السطوة انا الحلیم الکریم انا الحفیظ انا
الرفیع بفضلی ینطق کل کتاب بعلمی یشهد اولو الالباب انا علی انا اخو النبی و زوج ابنته) آنمرد عرض کرد
خبر تو بما رسیده است که تو در فضل و کرامت عدیل و نظیر نداری (فهو کما بلغنا عنک فی قوم) حضرت فرمود
بپرس هرچه میخواهی عرض کرد من از جانب پنجاه هزار نفر ازین قوم عرب آمده ام که مرده را زنده کنی
و کسی سبب مردن او ندانستند و همراه من حمل کرده اند اینک اگر او را زنده کردی خواهیم دانست
که تو صادق و نجیب الاصل و حجت خدائی بر روی زمین بخدا پس نبوامان میآوریم و اسلام قبول میکنیم و اگر قادر بر
کردنش نباشی ایمرد را بقوم خویش میبرم تا بگیر شمشیر کشند تا کار شان بکجا انجامد (و علمنا انک ید
عن الصواب و نظهر من نفسک ما لا تقدر علیه) پس حضرت فرمود ای میثم سوار شو در کوچه های کوفه و بجانب
آن طواف کن و ندا کن که (من اراد ان ینظر الی ما اعطی الله علیاً اخا رسول الله من العلم و الفضل فلیخرج الی النجف
غداً) یعنی هر کس بخواهد ببیند که خداتعالی چه عطا کرده از علم و فضل پس فردا بنجف حاضر شود میثم
میگوید که آنمرد را با تابوت بجانه خود بردم چون فردا شد علی نماز صبح بجای آورد من در کوچه های کوفه ندا کردم و
تمامی مردم کوفه را خوب بیرون آمدند و علی نیز بیرون آمد پس فرمود علی یا اعرابی و صاحب المیت) یعنی
آنمرد اعرابی با تابوت میت نزد من حاضر شد پس حاضر شد علی فرمود (یا اهل الکوفة قولوا فینا ما ترون منا و

ارووا عنا ما تسمعوا منا) پس فرمود که ای اعرابی میت را از تابوت بیرون آر پس سر تابوت را گشودند و بیرون آوردند
از آن جامهٔ دیباج سرخ و او در آن پیچیده شده بود پس جوش دوید که گیسوان او فرو گرفته بود عذار او را مانند
گیسوی زن خوش صورت (فذهم عذاره بذوائب کذوائب المرأة الحسناء) حضرت فرمود که چند وقت است که این
جوان مرده است عرض کرد که چهل و یک روز است شب در بستر خود خفته بود صبح او را کشته یافتند و سر
بریده دیدند (ان اهله یریدون ان یحییه لیعلموا من قتله لانه بات سالماً فاصبح مذبوحاً
من اذنه الی اذنه) حضرت پرسید که طلب کننده خون او کیست گفت پنجاه نفر از قوم او حضرت فرمود که قاتل
این جوان عموی او است زیرا که دختر خود را باین جوان داده بود و این جوان او را رها کرد و زنی دیگر گرفت پس
او را از جهت کشته است عرض کرد ما باینحرف راضی نمیشویم تا آنکه خود این جوان شهادت بدهد کشنده او کیست تا فتنه از میان
قوم برداشته شود پس علی برخواست و حمد و ثنای خدا بجای آورد و صلوات بر محمد و آل او فرستاد و فرمود یا اهل الکوفة ما بقرة
بنی اسرائیل عند الله باجل من علی اخی رسول الله یعنی گاو بنی اسرائیل نزد خدا عزیزتر از علی برادر رسول خدا نیست
که بعد از هفت روز زیاده او را بر مرده او زدند زنده شد من پاره از اعضای خود را بر این میت میزنم (لان بعض عند الله
خیر من البقرة) پس آنحضرت پیش آمد پای خود را باینجوان مرده زد و فرمود (قم باذن الله یا مدرکة بن حنظلة بن
غسان بن فرص بن سلام بن الطیب بن الاسعث فقد احیاک الله علی ید علی) میثم میگوید که (فنهض غلام
احسن من الشمس اضعافاً و من القمر اوصافاً) یعنی برخواست جوانیکه نیکوتر بود از خورشید و ماه چندین مرتبه
و عرض کرد (لبیک لبیک یا حجة الله فی الانام و المنفرد بالفضل و الانعام) حضرت فرمود کشنده تو کیست
عرض کرد عموی من حریث بن غسان حضرت فرمود که بجانب قوم خود کوچ کن عرض کرد مرا کاری با قوم و قبیله نیست فرمود
چرا میروی عرض کرد میترسم که دوباره نیز مرا بکشند و تو نباشی پس کی مرا زنده خواهد کرد پس رو باعرابی کرد و فرمود
تو بجانب اهل خود کوچ ده عرض کرد قسم بخدا که از خدمت تو بجائی نمیروم تا مرا اجل در رسد پس آن دو جوان
خدمت علی ع ملازم بودند تا آنکه در جنگ صفین کشته شدند (فسار اهل الکوفة الی اماکنهم و اختلفوا
بالقاویلهم فیه) و در کتاب احتجاج از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده که در دوره علی نشسته بود که مردی از اهل یونان
که مدعی طب و فلسفه بود بخدمت آمد عرض کرد که خبر صاحب تو محمد بمن رسید که دیوانه است من آمدم برای معالجه او و چون
او وفات کرده است و شنیده ام که تو پسر عم او و داماد او هستی و من در صورت تو زردی میبینم و ساقهای پای تو
نازک است و میبینم که ترا بر داشته اند و اما زردی صورت ترا میتوانم معالجه کرد بدوائی که دارم و اما نازکی ساقهای تو

را چاره نتوانم کرد ولکن بهتر است که در راه رفتن مدارا کنی و چیزهای سنگین بر ندار (فَاِنَّ سَاقَيْكَ دَقِيقَانِ لَا يُؤْمَنُ عِنْدَ حَمْلِ ثَقِيلٍ اَنْ يَنْقَصِفَا) پس دوائی بیرون آورد و گفت این برای زردی تو است ولکن تا چهل روز از خوردن گوشت احتراز نمائی تا زردی تو زائل شود حضرت فرمود نفع این دوا را گفتی آیا چیزی هست که ضرر داشته باشد گفت بلی یک حبه از این دوا را پس دوائی دیگر بیرون آورد و گفت هر انسانی که با زردی باشد این دوا را بخورد در همان روز می‌میرد و اگر زردی نداشته باشد زردی بیرون می‌کند بیمار در همین روز میمیرد (سَمٌّ نَافِعٌ وَكُلُّ حَبَّةٍ مِنْهُ تَقْتُلُ رَجُلًا) پس آن حضرت آن دوای کشنده را گرفت و بدهان گذشت و عرق نمود عرق کردن یونانی بر هم لرزید گفت که الان علی میمیرد و خون او را از من مطالبه خواهند کرد (يُقَالُ اَنَا قَتَلْتُهُ وَلَا يُقْبَلُ مِنِّي قَوْلِي اَنَّهُ الْجَانِي عَلَى نَفْسِهِ) پس علی تبسمی فرمود و فرمود که الان بدن من از اول صحیحتر شد ضرری نرسانید بمن این چیز که تو گمان میکردی که زهر کشنده است پس فرمود که (غَمِّضْ عَيْنَيْكَ) چشمهای خود را بر هم گذار بر هم گذاشت فرمود چشمهای خود را بگشا پس گشود و نظر بصورت علی کرد (فَاِذَا هُوَ مُدَّ مَا اَبْيَضَ اَحْمَرُ مُشْرَبٌ حُمْرَتُهُ) یعنی دید که چهره مبارک علی سرخ و سفید است و هیچ اثری از آن زردی در صورتش نیست پس یونانی متحیر و مضطرب شد علی با او فرمود (اَيْنَ الصُّفَارُ الَّذِي زَعَمْتَ اَنَّهُ بِي) عرض کرد (وَاللّٰهِ لَكَأَنَّكَ لَسْتَ مَنْ رَأَيْتُ قَبْلُ كُنْتَ مُصْفَرًّا فَاَنْتَ الْآنَ مُوَرَّدٌ) یعنی گویا تو آنکس نیستی که من پیش از این او را دیدم زرد رنگ بود و الحال گلی رنگ شده فرمود زردی بزهر تو زائل شد و اما ساقهای من که تو گمان کرده بودی در راه رفتن بر آنها مدارا کنم و حمل ثقیل ننمایم پس من میفهمانم بتو که در من هذا الطب تو ام پس ستونی در آنجا بود از چوب و بر بالای او غرفه بر بالای یکدیگر بود حضرت دست مبارک را با آن ستون زد و بلند کرد تا سطح و دیوارها و غرفه‌ها او بدست خود نگاه داشت یونانی چون این بدید از هم افتاد و بیهوش شد چون او را بهوش آوردند گفت (وَاللّٰهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ عَجَبًا) یعنی من هرگز مانند امروز عجبی ندیدم علی فرمود (هٰذِهِ قُوَّةُ السَّاقَيْنِ الدَّقِيقَيْنِ) آنمرد عرض کرد (اَمِثْلُكَ كَانَ مُحَمَّدٌ يَا مَوْلَايَ) یعنی محمد هم مانند تو بود فرمود (وَهَلْ عِلْمِي اِلَّا مِنْ عِلْمِهِ وَهَلْ عَقْلِي اِلَّا مِنْ عَقْلِهِ وَهَلْ قُوَّتِي اِلَّا مِنْ قُوَّتِهِ) یعنی مصدر همه کمالات من محمد است پس فرمود که ای یونانی وقتی مردی ثقفی که خود را طبیب عرب میدانست نزد محمد آمد و عرض کرد که اگر جنونی بتو هست من تو را معالجه کنم حضرت فرمود آیا میخواهی بنمایم بتو چیزی را که بدانی که من از معالجه تو بی نیازم و تو محتاج بمعالجه من میباشی گفت بلی فرمود هر معجزه که میخواهی از من طلب کن آنمرد اشاره بدرخت خرمائی کرد و گفت این درخت را نزد خود بخوان محمد آن درخت را خواند پس از ریشه کنده شد و زمین را میشکافت

تا نزد آن حضرت ایستاد و بعد امر فرمود که بجای خود برگرد (فَرَجَعَتْ فَاسْتَقَرَّتْ مَوْضِعَهَا) آنمرد گفت که این معجزه که تو از محمد حکایت میکنی من از کجا باور کنم و من خود دور میشوم و تو مرا بخوان پس اگر من بی اختیار نزد تو آمدم تصدیق تو خواهم کرد حضرت فرمود که این مطلب برای تو تنها معجزه خواهد بود و دیگران نیز تو را سنگ بگویند که من با تو در این کار مواطاة کرده ایم پس چیزی از من بخواه که معجزه باشد از برای همه مردم عرض کرد حال که چنین است اجزای این درخت خرما را از هم متفرق ساز و از یکدیگر دور نما پس دو باره امر بفرما که جمع شوند و بصورت اول بر گردند حضرت فرمود که تو رسول از جانب من بسوی این درخت برو و نزد درخت و با او بگو که وصی محمد تو را امر میکند که اجزای جمیع اجزای تو از هم متفرق شود و دور از یکدیگر آنمرد چون این رسالت را رسانید درخت از هم متفرق شد (وَتَصَاغَرَتْ اَجْزَاؤُهَا حَتّٰى لَمْ يُرَ لَهَا عَيْنٌ وَلَا اَثَرٌ كَاَنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ نَخْلَةٌ قَطُّ) پس آنمرد چون این بدید بر هم لرزید عرض کرد که مطلب دوم را بر آور که این اجزاء متفرق مجتمع شوند فرمود که رسول من بجانب آن درخت باش و بگو که ای اجزاء درخت خرما (اِنَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ يَاْمُرُكِ اَنْ تَجْتَمِعِي وَتَعُودِي كَمَا كُنْتِ) آنمرد چون این پیغام رسانید اجزاء آن درخت در هوا بلند شد مانند هباء منثور و با یکدیگر مجتمع شدند (حَتّٰى تَصَوَّرَ الْقُضْبَانُ ثُمَّ الْاَوْرَاقُ ثُمَّ اُصُولُ السَّعَفِ وَشَمَارِيخُ الْاَعْذَاقِ ثُمَّ تَاَلَّفَتْ وَتَجَمَّعَتْ وَاسْتَطَالَتْ وَعَرُضَتْ وَاسْتَقَرَّ اَصْلُهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا وَتَمَكَّنَ عَلَيْهَا سَاقُهَا وَتَرَكَّبَ عَلَى السَّاقِ قُضْبَانُهَا وَعَلَى الْقُضْبَانِ اَوْرَاقُهَا وَفِي اَمْكِنَتِهَا اَعْذَاقُهَا وَكَانَتْ فِي الْاِبْتِدَاءِ شَمَارِيخُهَا مُجَرَّدَةً لِبُعْدِهَا مِنْ اَوَانِ الرُّطَبِ وَالْبُسْرِ وَالْخَلَالِ) آنمرد یونانی عرض کرد که میخواهم خرمای این درخت برسد بحدی که تو نواهم من و حاضران از آن تناول کنیم حضرت فرمود که تو رسول من باش بجانب این درخت و او را امر نما بآنچه میخواهی پس یونانی بنزد آمد درخت را گفت که (يَاْمُرُكِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ بِكَذَا وَكَذَا فَاَخْلَتْ وَاَبْسَرَتْ وَاَرْطَبَتْ وَثَقُلَتْ اَعْذَاقُهَا بِرُطَبِهَا) آنمرد عرض کرد که میخواهم خوشه‌ها این درخت نزدیک من شود یا آنکه دست من بلند شود تا از این خرماها بچینم و بهتر است که یک دست من بلند شود و خوشه خرما نیز نزدیک دست دیگر من برسد حضرت فرمود بگیر آن دستی را که میخواهی و بگو (يَا مُقَرِّبَ الْبَعِيدِ قَرِّبْ يَدِي مِنْهَا) و بجانب خود نگاه دار آن دستی را که میخواهی خوشه نزدیک او بیاید و بگو (يَا مُسَهِّلَ الْعَسِيرِ سَهِّلْ لِي تَنَاوُلَ مَا تَبَعَّدَ عَنِّي) پس یونانی چون این بگفت دست راستش بلند شد و بخوشه خرما رسید خوشهای دیگر فرود شد بزمین آمد حضرت فرمود ای یونانی اگر از این خرماها بخوری و ایمان نیاوری بآنکسی که این عجایب بتو نمود تعجیل خواهد فرمود خدا تو را بعقوبتی که همه عقلا و جهال عبرت خواهند گرفت یونانی گفت که اگر من کافر شوم مبالغه کرده خواهم بود در عناد و عرض شد خواهم بود من هلاکت را (وَاَشْهَدُ اَنَّكَ مِنْ خَاصَّةِ اللّٰهِ وَاَنَّكَ صَادِقٌ فِي جَمِيعِ اَقَاوِيلِكَ

عز الله فأمرني بانشاء اطعك) یعنی شهادت میدهم بصدق مقال تو و بلندی معانی تو پس امر نما مرا هرچه میخواهی
تا تو را اطاعت کنم پس حضرت امر فرمود او را و ابو جبیل اقرار بنبوت محمد و با مامت و وصایت خودش و اینکه او بهترین
خلق خدا است بعد از محمد و نیز او بهترین مردم است بمقام محمد بعد از او و اینکه دوست آنحضرت دوست خدا و دشمنان
خدا او دشمن خدا و اینکه مواسات کند با برادران ایمانی خود کرارا و در یکدرجه اندازد ایمان و تفضیل بدهد بر خویش آنها را
کرارا لا بعد از او و در ایمان و نیز او فرمود (وامرك ان تصون دينك وعلومنا التي اودعناك وان تصون
اسرارنا التي حملناك ولا تبد علومنا لمن يقابلها بالعناد ويقابلك من اجلنا بالشتم واللعن والتناول من العرض
والبدن ولا تفش سرنا الى من يشنع علينا عند الجاهلين باحوالنا وتعرض اولياءنا لبوادي الجهال
وامرك ان تستعمل التقية في دينك الخ) و در جمله از کتب مسطور است که روز دیگر اعرابی که صید
سوسماری کرده بود بخدمت رسول خدا رسید و دلیل نبوت خواست آنحضرت فرمود که (این علي بن ابي
طالب یعنی کجا است (فدعي بعلي فجاء حتى قرب من رسول الله) و درخواستن علی بعد از سؤال اعرابی از دلیل
نبوت اشارتست باینکه دلیل نبوت هر پیغمبری وصی او است همانا وصی حاکی مراتب نبی و تفصیل اجمال مقامات
او است پس اگر نبی مکلف بتنزیل تنها است تا از نسبت کهانت و سحر دور باشد وصی مکلف بتاویل و تنزیل هر دو
است زیرا که او از این نسبت دورتر است فرمود که من بتنزیل مقاتله میکنم و تو یا علی بتاویل و لهذا رسول
فرمود (لا اعلم ما وراء هذا الجدار الا ما علمني ربي) و علی فرمود (لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا)
و فرمود (سلوني عن طرق السموات سلوني عما دون العرش) و امثال هر کمال که در وصی ظاهر شود لا محاله
از جانب نبی دانسته شود همانا وصی بمنزله متعلم و نبی بمنزله استاد است و در حدیث در مشارق الانوار
مسطور است بدینگونه (مثال النبي والولي في علم الظاهر والباطن كمثل ملك اختار من عبيده عبدين فجعل احدهما
سفيرا والاخر نائبا ووزيرا وولاهما حكم المملكة ثم امر الملك سفيره ان لا يحكم بما وصل اليه
ويوحي اليه الامر بالظاهر من حكم الاديان لئلا يتهم اهل المملكة بالاخذ عن الكهان وامره ان يوصل علم الظاهر
والباطن الى النائب الذي هو الوزير وجعل له الحكم المطلق وذلك لان حكم الملك والسلطان قد وصلا اليه
على الاطلاق فهو مطلق العنان فيهما فعلم ان قوله لو كشف الغطاء الخ له معنيان الاول انه اعلى الموجودات
لانه قسيم النور الواحد الفائض عن الاحد فما فوقه الا ذات رب الارباب وكيف يخفى الادنى عن الاعلى
معناه لو كشف الغطاء وهو الحجاب من هذا الجسد الترابي والغطاء من الجسم الفلكي ما ازددت

يقينا على ما علمته في العالم النوراني من قبل خلق العرش والكرسي واما معناه الثاني فهو سر بديع يقول من عرفني
وعرف ابي تابعا اسم الله العظيم ووجهه الكريم وحجابه في هذا الهيكل الترابي والعالم البشري وابي في الجسد المركب
ابن الله وكلمته في خلقه فانه عند اذا رأى بلا تزداد في معرفتي يقينا لانه لم يرتب في من وراء الحجاب فكيف يرتاب
عند كشف الحجاب الخ) و توضیح این مطلب در جای خود خواهد آمد بالجمله چون اعرابی این نکته را نفهمید است عرض کرد که علی
را برای چه میخواهی در گفتگوی با تو حضرت فرمود یا اعرابی سئلت البیان وهذا البیان الشافي وصاحب العلم
الكافي انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد الحكمة والعلم فليات الباب) یعنی تو از من بیان و برهان نبوت
خواستی و علی تمام بیان شافی است و او صاحب علم کافی است منم شهرستان علم و علی در آن شهرستانست پس هر کس اراده
علم و حکمت کند پس باید از در آن داخل شود یعنی باید متوسل بعلی شود و بعد از آن بندای بلند فرمود (یا عبد الله من اراد
ان ينظر الى ادم في جلالته والى شيث في حكمته والى ادريس في نباهته ومهابته والى نوح في شكره وعبادته
والى ابراهيم في وفائه وخلته والى موسى في بغض كل عدو لله ومنابذته والى عيسى في حب كل مؤمن ومعاشرته
فلينظر الى علي بن ابي طالب) یعنی علی بن ابی طالب جامع جمیع کمالات و مقامات جمیع انبیا است چنانکه در مورد
انا ادم انا موسى انا عيسى الخ) و تعبیر است سایر زیارات او بینست معنی السلام علیک یا وارث آدم
صفوة الله الخ از اطلاقات وارث بجهت آنکه آنحضرت بحسب مقام جامع کمالات انبیا ما خواه محمد
آل محمد است پس هر کس بخواهد نظر کند بهمه انبیا و مشاهده نماید جمیع مقامات آنها را پس باید نظر کند
بمحمد و آل محمد و چون ایشان را ببیند همه انبیا را دیده است بلکه کل نسبت با ایشان قطره و ایشان دریا باشند و معلوم است
که دریا مشتمل است بر قطره نیز آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و بعبارة اخری هر یک از انبیا سلف مظهر
بعضی از اسما خداوند و محمد و آل محمد مظهر تمام اسما و صفات خداوندی مثل هر یک از انبیا مثل هر یک از اعضا و قوای
انسان میباشد و مثل محمد و آل محمد مثل انسان کامل الاعضا والقوی است و در کتاب کشف الوجوه الغر مسطور
که الانباء الحقيقي الذاتي ليس الا للروح الاعظم الذي بعثه الله الى النفس الكلية اولا ثم الى النفوس الجزئية
ثانيا ليبينهم بلسانه العقلي عن الذات الاحدية والصفات الازلية والاسماء الالهية وكل نبي من
ادم الى محمد مظهر من مظاهر نبوة الروح الاعظم فنبوته ذاتية دائمة ونبوة المظاهر عرضية ومنصرمة
الا نبوة محمد فانها دائمة غير منصرمة اذ حقيقته حقيقة الروح الاعظم وصورته الصورة التي ظهر
فيها الحقيقة بجميع اسمائها وصفاتها الى ان تجلت في المظهر المحمدي بذاتها وجميع صفاتها وختم بها

النبوة فكان الرسول سابقا على جميع الانبياء من حيث الحقيقة متأخرا عنهم من حيث الصورة كما قال
نحن الآخرون السابقون الخ) و در کتاب لئالی مرحوم فیض زده مذکور است که اصل و منشا و معاد و مبدا جمله
خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقه محمدی و نور احمدی است که صورت حضرت واحد احد است و جامع جمیع
کمالات الهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی است عالم و عالمیان صور و اجزاء
تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او الخ پس استبعاد نکنی که چگونه ناظر بعلی بن ابی طالب ناظر به همه انبیا
است هم آدم و هم شیث و هم ادریس هم ایوب هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود هم موسی و هم عیسی و هم خضر
هم الیاس هم صالح پیغمبر و داود علی بود عیسی بود چو آمد در حال سخن گفت از عضو ملاحظه کن در او بود علی بود هرون و لا نبی
زین پس موسی عمران حقا که علی باشد و الله که علی بود مسجود ملایک که آدم علی بود در قبله محمد بد مقصود علی بود
از لحمك لحمی بشنو تا که بیابی کان یار که از نفس نبی بود علی بود و بالجمله چون اعرابی را بصیرت شد گفت (هذا مدحك لابن عمك
ان تزد فی شرفك) و من این حرف را قبول نمیکنم مگر آنکه این سوسمار شهادت دهد پس حضرت رسول خدا فرمود که (یا اخا العرب
فاخرجه من جرابك) گفت که من این سوسمار را چندین صبح گرسنه داشته ام و اگر رها کنم عوض را میدهم پس اعرابی سوسمار
را بیرون آورد و بر زمین گذاشت (فوقف و استقبل رسول الله و مرغ خديه على التراب ثم رفع راسه و قال اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و صفيه و ان ذلك العبد
الرسول سيد المرسلين و افضل الخلق اجمعين و خاتم النبيين و اشهد ان اخاك هذا على بن ابى طالب على
الوصف الذى وصفته و بالفضل الذى ذكرته و ان اولياءه فى الجنان مكرمون و اعداءه فى النار يهانون) يعنى
پس ایستاد مقابل رسول خدا ایستاد و صورت خود را بر خاک مالید پس سر بالا کرد و گفت گواهی میدهم بوحدانیت خدا و رسالت
محمد مصطفی و اینکه محمد سید مرسلین و بهترین همه خلایق و خاتم پیغمبران است و اینکه علی بن ابیطالب جامع جمیع کمالات انبیا
و اینکه دوستان او در بهشت مکرم و دشمنان او در آتش جهنم خوار خواهند بود و مخفی نماند که جمیع موجودات بهمین شهادت
گواهی میدهند زیرا که بوجود محمد و آل محمد برپا بود همه ممکنات تا ابد است و هر شیئی در حد خود مقر و معترف است باینکه ایشان
سبب وجود او هستند پس کل موجودات در هر حالی از احوال بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی و امامت ائمه هدی
شاهد و گواهند بندای فصیح شهادت میدهند و لکن هر گوشی استماع این ندا نمیکند مگر آنکه کاملی پرده از گوشش بردارد تا
این ندا را بشنوند گوش خر بفروش و دیگر گوش خر این سخن را در نیابد گوش خر شنیدن این شهادت گوش عقلانی میخواهد
نه گوش حیوانی از این قبیل است سخن گفتن سنگ ریزه در کف رسول و شنیدن گواهی از او و امثال این مطلب فالحمد لله

وسیله تنهی مردمان آنکه محبت محمد و آل محمد روح همه عبادات و رکن جمیع طاعات است

و اینکه هیچ عبادتی بی دوستی محمد و آل محمد مثمر و مفید فایده نیست) (الحمد لله المتعزز بجلاله المتجلی فی کل شیء
المتفضل بنواله المحمود فی جمیع فعاله الذی خلق الخلق لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنوا بعبادته
عن عبادة ما سواه و جعل محمدا و آل محمد ابواب المعرفة و اسباب الافاضة رحمته و ارکان العبادة فالصلوة
والسلام علیهم ما وجلت بذکر الله قلوب العارفین و استنارت بمحبة الله افئدة المحبین و استضائت
بانوار عبادته صدور العابدین و لعنة الله على اعدائهم و معاندیهم ما ظهرت آیات الله فی العالمین اما بعد
پس مخفی نماند که هر چیز را در مقام خود روحیست که منشا فواید وجود او است و بدن بی روح از هیچ ثمره و حاصلی
نیست بلکه وجودش با عدمش یکسان باشد و روح همه عبادتها محبت محمد و آل محمد است پس هیچ عبادتی بی محبت ایشان
بدرجه قبول نرسد و هیچ طاعتی بی تولای ایشان ثمره نبخشد جز وبال و خسران و در کتاب امالی از رسول خدا روایت شده که
فرمود (لو ان رجلا صفن بین قدمیه بین الرکن و المقام مصلیا و لقی الله ببغضکم اهل البیت دخل النار
و نیز از حضرت سجاد روایت شده که بثمالی فرمود (ای البقاع افضل) یعنی کدام بقعها بهتر است عرض کرد خدا و پسر رسول خدا
اعلم است فرمود افضل بقاع میان رکن و مقام است (و لو ان رجلا عمر ما عمر نوح فی قومه الف سنة الا خمسین عاما
یصوم النهار و یقوم اللیل فی ذلك الموضع ثم لقی الله بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلك شیئا) یعنی اگر مردی بقدر
عمر نوح عمر کند و روزها را روزه باشد و شبها را بنماز برخیزد در میان رکن و مقام پس ملاقات کند خدا را و با
ما نباشد محبت ما عبادتش هیچ منفعتی برای او نداشته باشد و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود
(لا یبالی الناصب صلی ام زنی و هذه الایة نزلت فیهم عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة) و از امیر المؤمنین
روایت شده که فرمود (کل ناصب و ان تعبد و اجتهد فهو منسوب الی هذه الایة) و از میسره روایت شده که گفت (کنا
عند ابی عبد الله فقال اتدرون ای البقاع افضل عند الله منزلة فلم یتکلم احد و کان هو الراد على نفسه فقال تلك مکة الحرام
التی رضیها الله لنفسه حرما و جعل بیته فیها ثم قال اتدرون ای بقعة فی المسجد الحرام اعظم عند الله حرمة
فلم یتکلم احد و کان هو الراد على نفسه فقال ذلك بین الرکن الاسود الی باب الکعبة ذلك حطیم اسمعیل الذی
کان یذود فیه غنمه و یصلی فیه فو الله لو ان عبدا صف قدمیه فی ذلك المکان قام اللیل مصلیا حتی
یجیئه النهار و قام النهار حتی یجیئه اللیل و لم یعرف حقنا و حرمتنا اهل البیت لم یقبل الله منه
شیئا ابدا) و در مصابیح القلوب از رسول خدا روایت شده که فرمود (لو ان الرجل منکم لقی الله بعمل سبعین نبیا

ما انفقه حتی یلقاه مع ولایتی و مودة اهل بیتی) یعنی اگر مردی از شما عبادت هفتاد پیغمبر داشته باشد
و خدا را ملاقات کند بی محبت محمد و آل محمد از عبادتها برای او بهره نخواهد داشت و در غایة المرام
از انحضرت مرویست که فرمود (یا علی لو ان عبدا عبد الله عز و جل مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد
ذهبا فانفقه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا و المروة
مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة) یعنی یا علی اگر بنده خدا را عبادت کند بمدت عمر نوح و مانند
کوه احد برای او طلا باشد در راه خدا خرج کند و اینقدر عمر او داده شود که هزار حج پیاده بجا آورد پس در میان
صفا و مروه مظلوم کشته شود و تو را دوست ندارد بوی بهشت بمشام او نخواهد رسید و داخل بهشت نخواهد
شد و نیز از انحضرت مرویست که بعبد الله بن عمر فرمود (یا ابن عمر و الذی بعثنی بالحق نبیا لو ان احدکم صف
قدمیه بین الرکن و المقام یعبد الله الف عام ثم الف عام صائما نهاره قائما لیله و کان له ملؤ الارض ذهبا
فانفقه فی سبیل الله ملکا فاعتقهم و قتل بعد هذا العمر الکثیر شهیدا بین الصفا و المروة ثم لقی الله یوم
القیمة باغضا لعلی لم یقبل الله له عدلا و لا صرفا و زج باعماله فی النار و حشر من الخاسرین) و نیز
از ابی ذر روایت شده که رسول خدا فرمود که انشب که مرا باسمان بردند خدا بمن فرمود که یا محمد من بر همه اهل زمین مطلع
شدم و تو را از اینها برگزیدم و جدا کردم برای تو اسمی از اسماء خودم را پس ذکر نمیشوم در هیچ موضعی مگر اینکه تو با من
ذکر میشوی (فانا المحمود و انت محمد) و باز بر اهل زمین مطلع شدم و علی را اختیار کردم و او را وصی تو قرار دادم و بعد
از تو قرار دادم و اسمی از اسماء خودم را برای او جدا کردم (فانا العالی و هو علی یا محمد انت سید الانبیاء و علی
سید الاوصیاء یا محمد انی خلقتک و علیا و فاطمة و الحسن و الحسین من نوری ثم عرضت ولایتکم علی الملائکة
فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان عندی من الکافرین و عزتی و جلالی لو ان عبدا عبدنی حتی
ینقطع و یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما اسکنته جنتی و لا اظللته تحت عرشی و لاکببته علی
منخره فی النار و در بعضی از کتب مسطور است که وقتی جبرئیل بر رسول خدا نازل شد عرض کرد که یا محمد السلام یقرئک
السلام و یقول لک خلقت السموات السبع و ما فیهن و ما خلقت موضعا اکرم من الرکن و المقام و لو ان عبدا
عبدنی هنا منذ خلقت السموات و الارض ثم لقینی یوم القیمة جاحدا لعلی لاکببته فی سقر) یعنی اگر بنده مرا عبادت
کند از زمانیکه خلق کرده ام آسمانها و زمینها را در میان رکن و مقام پس مرا ملاقات کند و حق علی را جاحد شود او را برو در
سقر بیاندازم و در بعضی از کتب اهل سنت از رسول خدا روایت شده که فرمود (من لقی الله و فی قلبه بغض علی بن

ابی طالب لقی الله و هو یهودی) و نیز از انحضرت مرویست که فرمود (یحشر الثالث فی علی من شیعته و فی عینیه من نار
اثنی عشر شعبة علی کل شعبة شیطان یلطخ وجهه حتی یوقف موقف الحساب) و در کتاب
مشارق الانوار مسطور است که (لو ان احدهم یعنی اعداء آل محمد عمر فی الدنیا ما دارت الافلاک و حج
الاملاک و حج الف حجة و کان فی ایامه مقبلا علی الصیام و القیام و کان له من الحسنات بعدد
ورق الاشجار و من الطاعات بوزن رمال القفار و من المبرات بعدد قطرات الامطار و من الخیرات
بعدد ما فی القرآن حرفا حرفا و بعدد کل حرف الفا الفا و قرء کل کتاب نزل و فهم کل خطاب من العلم و العمل
و وافی النبیین و صحب المرسلین و اقام فی الصفا و المروة الف عام و قتل شهیدا بین الرکن و المقام ثم انکر من
فضل علی حرفا او ازاد فی فضله امرا فی بغضه سعدا و شهر فمن رحمة الله الابعد و از ابن عباس روایت شده
است که گفت چون روز قیامت شود خدا امر میفرماید بمالک و ... امر میفرماید برضوان
بهشت را اینکه زینت کند بهشت را پس صراط را میکشند و منبرها نصب میکنند و ندا میکند منادی که یا
محمد ... (الی الحساب) پس کشیده میشود بر صراط هفت قنطره که از هر قنطره تا قنطره دیگر هفت هزار سال راه است
و بر هر قنطره ملائکه ایست پس ممکن نیست گذشتن از قناطر مگر هر کس که دوستدار علی و اهل بیت او
و شناسد ایشان را و شناسد ایشان او را بعجب (و من لم یعرفهم سقط علی ام راسه و لو کان معه عمل
سبعین الف عابد) و از رسول خدا روایت شده که فرمود (لا یقبل الله فریضة الا بحب علی) یعنی خدا هیچ فریضه
را بی دوستی علی قبول نمیکند و نیز از انحضرت روایت شده که بعلی فرمود (لولا ان یقول فیک طوائف من امتی
ما قالت النصاری فی عیسی لقلت فیک مقالا لا تمر علی ملاء الا اخذوا من تراب نعلیک و فضل
طهورک یستشفون به و لکن حسبک ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الخ) یعنی هر گاه نمیترسیدم که
طوائفی از امت من ... هر آینه میگفتم در حق تو چیزی که بگذری بر هیچ طایفه مگر اینکه
خاک پای تو را و زیادتی آب وضوء تو را بجهت شفای امراض بردارند لکن کافیست تو را که نسبت بمن چون هرون
نسبت بموسی و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود و تو ادا کننده دین منی و مقاتله کننده بر سنت منی و
تو در قیامت با من خواهی بود و بر حوض خلیفه من خواهی بود و اول کسی خواهی بود که با من به بهشت داخل شود
شیعیان تو بر منبرهای از نور خواهند بود با صورتهای سفید و من از ایشان شفاعت خواهم کرد و در بهشت
همسایگان من خواهند بود و جنگ کردن با تو جنگ کردن با منست و صلح با تو صلح با منست و سر تو سر منست و

علامت نو عمل است و حب تو با تو است و برزبان تو است و در قلب تو است و میان دو چشم تو است (وان الایمان مخالط
لحمك ودمك كما خالط اللحم ودمي ولن يرد الحوض مبغض لك ولن يغيب عنه محب لك) و از این قبیل اخبار
کرده اند دلالت دارد بر اینکه عبادات دشمنان محمد و آل محمد بالاصاله باطلست و هیچ ثمره بر آن مترتب نمیشود و سبب آن است
بلکه از بعضی اینها چنین مستفاد میشود که ایشان کافرند چنانکه جمعی از علمای ظاهر بآن فتوی داده اند پس عبادت کافر
ثمره نخواهد داشت زیرا که کفر مانع است از صحت عبادت و توضیح این مطلب آنستکه قلب انسان بمنزله زمینی است
که در آن زراعت میشود و ایمان و محبت محمد و آل محمد بمنزله آن تخم است که در آن پاشیده میشود و عبادات و ریاضات
بمنزله بیل زدن و شخم کردن زمین و رسانیدن آب است بآن و معلوم است که زمین اگر شوره زار باشد و یا آنکه سنگستان
و یا آنکه بلند باشد که آب بآن نرسد صلاحیت زراعت نخواهد داشت و اگر زمینی را هزار سال شخم کنی و لکن تخم در
آن نپاشی هیچ ثمره بر آن شخم کردنها مترتب نخواهد شد پس هر قلبی که محبت محمد و آل محمد در آن کاشته نشده باشد مانند زمینی خواهد
بود که او را شخم کنی و لکن تخم در آن نپاشی همانا این محبت تخم همه سعادتها است و این است معنای کلام رسول که فرمود
(الدنیا مزرعة الآخرة) و ایضا محمد و آل محمد ابواب معرفت و عبادت خلقند چنانکه فرمود (بنا عرف الله و بنا عبد
الله ولولانا ما عرف الله ولولانا ما عبد الله) و بیشبهه هر عبادتی که بدون دست آویز محمد و آل محمد باشد عبادت
نخواهد بود که خدا خواسته است و چنین عبادتی ثمره نخواهد بخشید چنانکه فرمود (انما عبادتی من حیث
ارید لا من حیث تریدون) **و ایضا** حب ایشان کمال هر دینی است و هر دینی که ناقص باشد قبول نمیشود و نزد خدا
وزنی ندارد و مخفی نماند که در روز عرض اکبر هیچ چیزی سبب نجات نمیشود مگر محبت محمد و آل محمد بلکه خلق نشده
است درجات بهشت مگر از برای محبت ایشان چنانکه خلق نشده است درکات جحیم مگر از برای بغض ایشان و
در کتاب خصال از حضرت سید الساجدین روایت شده که رسول خدا فرمود (حبی و حب اهل بیتی نافع فی سبع
مواطن اهوالهن عظیمة) یعنی دوستی من و اهل بیت من در هفت موضع هولناک بکار خواهد آمد
وقت قبض روح و در قبر و در حشر و در عرض کتاب اعمال و در نزد حساب و در نزد میزان و در نزد صراط و
بهفت موضع محبت هول این مواضع است و الا محبت ایشان در جمیع احوال و در همه مواضع نافع باشد
و از رسول خدا روایت شده که فرمود (من مات علی حب آل محمد مات شهیدا) یعنی هر کس بر دوستی آل محمد
بمیرد شهید مرده است یعنی درجه شهدا را باو میدهند و هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد مرده نیست و زنده است و هر کس بر
دوستی آل محمد بمیرد مؤمن کامل الایمان مرده است (الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت

بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب
آل محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله زوار قبره
ملائکة الرحمة) یعنی هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد ملك الموت او را ببهشت بشارت میدهند و در قبر او در بهشت
و منکر و نکیر … و از او
گشوده میشود و مهیا کرده میشود بجانب بهشت چنانکه عروس بخانه شوهرش مهیا کرده میشود و خدا ملائکه رحمت را زوار
مشهد (الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات
علی بغض آل محمد مات کافرا الا من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة) **و در** کتاب مجموع رائق
جلد دیگر از کتب معتبره از ابن عمر روایت شده که گفت پرسیدم رسول خدا را از حال علی بن ابی طالب پس خشم
فرمود (ما بال اقوام یذکرون من له منزلة کمنزلتی الا و من احب علیا فقد احبنی و من احبنی رضی الله
عنه و من رضی الله عنه کافاه بالجنة الا و من احب علیا قبل الله صلوته و صیامه و قیامه و استجاب
الله دعائه الخ) یعنی چه شده است قومی را که یاد میکنند در حق کسیکه منزلت او در نزد خدا مانند منزلت
منست آگاه باشید که هر کس علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست داشته باشد خدا از او
راضی است و هر کس که خدا از او راضی باشد جزای او بهشت است آگاه باشید که هر کس علی را دوست داشته باشد
نماز و روزه اش مقبول شد و خدا دعاهایش مستجاب میکرد و هر کس علی را دوست دارد ملائکه برای
طلب آمرزش نمایند و درهای بهشت برایش گشوده شود و از هر در خواهد داخل شود بی حساب و هر کس علی
را دوست دارد از دنیا بیرون نرود مگر آنکه از آب کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جای خود را در
بهشت ببیند و هر کس علی را دوست دارد خدا سکرات مرگ را بر او آسان گرداند و قبر او را باغی از باغهای
بهشت قرار دهد و هر کس علی را دوست دارد عطا فرماید خدا باو در بهشت بعدد هر رگی که در بدن او است
حوری از حوریان بهشتی و شفاعت نماید در هشتاد نفر از خویشان خود و بعدد هر موئی که در بدن دارد شهری در
بهشت باو کرامت فرماید هر کس علی را دوست دارد ملك الموت باو مدارا نماید و از هول منکر و نکیر ایمن
شود و قبرش نورانی و صورتش سفید شود و هر کس علی را دوست دارد خدا او را در سایه عرش با صدیقین و
شهدا ساکن گرداند و هر کس علی را دوست دارد خدا او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و حسنات او را قبول نماید و در
بهشت رفیق حمزه سید الشهدا باشد و هر کس علی را دوست دارد خدا حکمت را در دل او ثابت کند و صواب را
بر زبانش جاری سازد و درهای رحمت بر روی او بگشاید هر کس علی را دوست باشد اسم او در آسمانها امین الله

فی الارض باشد هر کس علی را دوست دارد از زیر عرش ملکی او را ندا کند که عمل را از سر بگیر که خدا جمیع گناهان تو را آمرزید
و هر کس علی را دوست دارد بیاید روز قیامت و صورت او مانند ماه تابان درخشنده باشد هر کس علی را دوست دارد
بگذارد خدا بر سر او تاج کرامت را و مانند برق خاطف از صراط بگذرد و بنویسد برای او برائت از آتش و گذشتن از صراط
امان از عذاب الا و من احب علیا لا ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یقال له ادخل الجنة بغیر حساب الا و من
احب علیا امن من الحساب و المیزان و الصراط الا و من احب آل محمد صافحته الملائکة و زارته الانبیاء و قضی
له کل حاجة کانت له عند الله الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة قالها ثلثا) یعنی این کلمه را ذکر
کرد هر که بر حب آل محمد بمیرد من ضامن بهشت او میشوم سه دفعه فرمود و در مجموع است که اینحدیث را احمد بن زید روایت میکرد
و نحو میکرد بروایت اینحدیث (و یقول هو الاصل المرتفع به) و در بعضی از کتب اینحدیث باینطور روایت شده که ابن
عمر برسولخدا گفت که (ما منزلة علی منک) پس رسول غضب کرد و فرمود (ما بال قوم یذکرون رجلا له عند الله منزلة
کمنزلتی و مقام کمقامی الا النبوة یا ابن عمر ان علیا منی بمنزلة النور من النور و ان علیا منی بمنزلة النفس من النفس
و ان علیا منی بمنزلة الروح من القمیص یا ابن عمر من احب علیا فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغض
علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد غضب الله علیه و لعنه الا و من احب علیا فقد اوتی کتابه بیمینه و
حوسب حسابا یسیرا الا و من احب علیا هانت علیه سکرات الموت و جعل قبره روضة من ریاض الجنة
الا و من احب علیا اعطاه الله بکل عضو من اعضائه حوراء و شفاعة ثمانین من اهل بیته الا و من
عرف علیا و احبه بعث الله الیه ملک الموت کما یبعث الی الانبیاء و جنبه اهوال منکر و نکیر و فسح
له فی قبره مسیرة عام و جاء یوم القیمة ابیض الوجه یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بعلها الا و من
احب علیا قبل الله حسناته و دخل الجنة امنا الا و من احب علیا وضع علی راسه تاج الکرامة مکتوب
علیه اصحاب الجنة هم الفائزون و شیعة علی هم المفلحون الا و من احب علیا مر علی الصراط کالبرق الخاطف
الی قوله فانا کفیل الجنة الا و ان لله بابا من دخل منه نجی من النار و هو حب علی الا و من احب علیا اعطاه
الله بکل عرق فی جسده و شعرة فی بدنه مدینة فی الجنة یا ابن عمر الا و ان علیا سید الوصیین و امام المتقین و خلیفتی
علی الناس اجمعین و ابو العترة المیامین طاعته طاعتی و معرفته معرفتی یا ابن عمر و الذی بعثنی بالحق نبیا
لو ان احدکم صفق قدمیه الخ) و در بعضی از کتب از علی ع روایت شده که فرمود الحسنة حبنا اهل البیت و السیئة
بغضنا من جاء بها اکبه الله علی وجهه) یعنی سرامد همه حسنات محبت ما اهل بیت است و سرامد همه سیئات دشمنی

ما اهل بیت است هر کس که با این سیئه بیاید می اندازد خدا او را برو در آتش و از برای اینحدیث بیانی دیگر است که خواهی شنید
و صدوق ره در مجالس بسند خود از علی بن موسی الرضا روایت کرده که او از پدران خود از رسولخدا روایت کرده که فرمود
من سره ان ینظر الی القضیب الاحمر الذی غرسه الله بیده و یکون متمسکا به فلیتول علیا و الائمة من ولده فهم
خیرة الله و صفوته و هم المعصومون من کل ذنب و خطیئة و نیز بسند خود از سعید بن جبیر روایت کرده
که عایشه گفت شنیدم رسولخدا را که میفرمود من سید اولین و آخرینم و علی بن ابیطالب سید وصیین است و او برادر
و وارث من و خلیفه من بر امت منست دوستی و ولایت او فریضه است و متابعت او فضیلت است و محبت او وسیله بسوی
خدا (فحزبه حزب الله و شیعته انصار الله و اولیاؤه اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله و هو امام المسلمین و
مولی المؤمنین و امیرهم بعدی و نیز بسند خود از زید بن ثابت روایت کرده که رسولخدا فرمود (من احب علیا فی
حیوتی و بعد موتی کتب الله له من الامن و الایمان ما طلعت علیه شمس و غربت و من ابغضه فی حیوتی و بعد
موتی مات میتة جاهلیة و حوسب بما عمل و نیز بسند خود از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده که رسولخدا بعلی ع فرمود که (ما ثبت حبک فی قلب امرء مؤمن فزلت به قدم علی الصراط الا ثبتت له قدم حتی
یدخله الله بحبک الجنة) و شاید که مراد از لغزیدن قدم بر صراط همان ارتکاب معاصی باشد و این کنایه از این باشد
که با حب علی معاصی ضرر نخواهد رسانید باینمعنی که خواهی شنید و نیز بسند خود از رسولخدا روایت کرده که
فرمود من احب ان یرکب سفینة النجاة و یستمسک بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا
بعدی و لیعاد عدوه و لیأتم بالائمة الهداة من ولده فانهم خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی
و سادة امتی و قادة الاتقیاء الی الجنة حزبهم حزبی و حزبی حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشیطان
و نیز از حضرت امام رضا روایت کرده که فرمود چون خدا این (قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
برسولخدا نازل فرمود آنحضرت برخاست در میان اصحاب خود و حمد و ثنای خدا بجای آورد و فرمود ایها الناس خدا
فرض کرده از برای من بر شما فریضه را آیا شما آن فرض را بجا خواهید آورد پس احدی آنحضرت را جواب نداد فرمود
ایها الناس انه لیس بذهب و لا فضة و لا ماکول و لا مشروب) عرض کردند که بفرما آن فریضه چیست پس این آیه
تلاوت فرمود گفتند اما هذا فنعم) و اکثر ایشان وفا نکردند باین مودت (و ما بعث الله نبیا الا اوحی الیه ان لا
یسئل قومه اجرا لان الله یوفیه اجر الانبیاء و محمد فرض مودة قرابته علی امته و امره ان یجعل اجره
فیهم لیودوه فی قرابته بمعرفة فضلهم الذی اوجب الله لهم فان المودة انما تکون بقدر معرفة الفضل

فلما اوجب الله ذلك ثقل الثقل وجوب الطاعة فتمسك بها قوم اخذ الله ميثاقهم على الوفاء و عاند اهل الشنآن
والنفاق والحد في ذلك فصرفوه عن حق الذي جعله الله (الخ) **و در** كتاب بحار المطلوب از جابر روايت شده كه
رسول خدا فرمود كه جبرئيل از جانب خدا امد براي من برگ اسي سبزي اورد كه بسفيدي در ان نوشته بود (اني افترضت
محبة علي بن ابيطالب على خلقي فبلغهم ذلك عني) **و نيز** از انس بن مالك روايت كرده كه رسول خدا فرمود كه خدا
خلق فرموده است از نور صورت علي بن ابيطالب هفتاد هزار ملك كه استغفار ميكنند تا روز قيامت از براي علي و
از براي دوستان او **و نيز** از رسول خدا روايت شده كه فرمود (هذا جبرئيل يخبرني ان السعيد كل السعيد من احب
عليا في حيوته و بعد موته وان الشقي كل الشقي من ابغض عليا في حيوته و بعد موته) **و نيز** از انس روايت
شده كه رسول خدا فرمود است كه بمعراج رفتم ملكي را در اسمان ديدم كه بر كرسي نوري نشسته بود و ملائكه در اطراف و حلقه
زده بودند گفتم يا جبرئيل من هذا الملك گفت نزديك او شو و سلام برو كن چون نزديك شدم ديدم كه ان ملك برادرم
علي بن ابي طالب بود گفتم اي جبرئيل علي بر من سبقت گرفته است در اسمان چهارم گفت (لا يا محمد ولكن الملائكة شكت
حبها لعلي فخلق الله هذا الملك من نور علي على صورة علي فالملائكة تزوره في كل ليلة جمعة و يوم جمعة
سبعين الف مرة يسبحون الله و يقدسونه و يهدون ثوابه لمحبي علي) **و نيز** در اين كتاب جمله ديگر از
كتب مسطور است كه رسول خدا فرمود كه چون بمعراج رفتم و مانند قاب قوسين بخداي خود نزديك شدم از جانب خدا
مرا ندا شد كه يا محمد از انكسانكه در زمين با تو اند كدام را دوست داري گفتم دوست دارم هر كه را كه خدا او را دوست دارد
ندا شد مرا كه يا محمد احبب عليا فاني احبه و احب من يحبه) پس چون باسمان چهارم رسيدم جبرئيل مرا ملاقات كرد
و پرسيد كه خدا با تو چه گفت و تو با او چه گفتي من انچه شنيده بودم گفتم (فبكى جبرئيل حتى علا منه النحيب
وقال والذي بعثك بالحق نبيا لو ان اهل الارض كلهم يحبون عليا كما يحبه اهل السموات لما خلق
الله نارا) **و نيز** از رسول خدا روايت شده كه بعلي فرمود كه هر كس بخواهد كه خدا را ملاقات نمايد در حالتيكه
خدا رو باو داشته باشد و از او اعراض نكند بايد كه تو را دوست دارد يا علي و هر كس كه خواهد ملاقات
كند خدا را و هيچ ترسي و بيمي نداشته باشد پس بايد دوست بدارد فرزندت حسين را و هر كس بخواهد
ملاقات كند خدا را و جميع گناهان او بخشيده شده باشد بايد دوست دارد علي بن الحسين را (فانه ممن قال الله فيه
سيماهم في وجوههم من اثر السجود) و هر كس بخواهد كه ملاقات كند خدا را مسرور و چشم روشن بايد دوست
بدارد محمد بن علي الباقر را و هر كس خواهد ملاقات نمايد خدا را و صحيفه عملش بدست راستش باشد پس بايد

حسن را و هر كس كه بخواهد ملاقات كند خدا را

دوست بدارد جعفر بن محمد الصادق را و هر كس بخواهد ملاقات كند خدا را در حالتيكه پاك و پاكيزه باشد پس بايد دوست
بدارد موسي كاظم را و هر كس بخواهد خدا را ملاقات كند در حالتيكه خندان باشد بايد دوست بدارد علي بن موسي الرضا را و هر
كس بخواهد ملاقات نمايد خدا را و درجات او بلند شده باشد و سيئات او بحسنات مبدل شده باشد پس بايد دوست داشته
باشد محمد بن علي التقي را و هر كس بخواهد ملاقات كند خدا را و حساب او اسان باشد و خدا او را داخل بهشت نمايد بايد دوست بدارد
علي بن محمد النقي را و هر كس بخواهد ملاقات نمايد خدا را و او از جمله رستگاران باشد بايد دوست بدارد حسن بن علي را
و هر كس كه بخواهد ملاقات كند خدا را و ايمان او كامل شده باشد و اسلام او خوب شده باشد پس بايد دوست بدارد مهدي
المهدي را (هؤلاء مصابيح الدجى و اعلام الهدى من احبهم و تولاهم كنت ضامنا على الله الجنة) يعني
ايشان چراغها هستند كه در ظلمتها بايشان راه يافته ميشود و ايشان نشانهاي هدايتند پس هر كس ايشان را
دوست دارد من ضامن او هستم در نزد خدا كه او را به بهشت ببرد (اللهم لا تسلبنا حبهم و ولايتهم [illegible]
در مجلس پنجاه و ششم از كتاب مجالس خوب نقل از ابي سلمه از ابو هريره روايت ميكند كه مردي خدمت رسول خدا رسيد و عرض كرد
اما رايت فلانا ركب البحر ببضاعة يسيرة فخرج الى الصين فاسرع الكرة واعظم الغنيمة حتى قد حسده اهل وده
و اوسع قراباته و جيرانه) يعني فلان شخص با سرمايه كمي از راه دريا بچين رفت و زود مراجعت نمود و غنيمت و منفعت بسيار اورد
است حتي انكه دوستان او و همسايگان و خويشهاي او كه ضامن الند باو حسد كردند رسول خدا فرمود (ان مال الدنيا كلما ازداد
كثرة و عظما ازداد صاحبه بلاء فلا تغبطوا اصحاب الاموال الا من جاد بماله في سبيل الله) يعني مال دنيا هر قدر
زياد ميشود صاحبش را زياد ميكند بلا و محنت پس بصاحبان مال حسد نبريد و ارزوي مال ايشان نكنيد
مگر كسيكه مال خود را در راه خدا انفاق نمايد (ولكن الا اخبركم بمن هو اقل من صاحبكم بضاعة و اسرع منه
كرة و اعظم منه غنيمة و ما اعد له من الخيرات محفوظ له في خزائن عرش الرحمن) يعني ايا ميخواهيد كه خبر دهم
شما را از كسيكه از ان شخص كه از چين امده است سرمايه اش كمتر باشد و در برگشتن سريعتر باشد لكن غنيمتش زيادتر باشد
و انچه از براي او اماده شده است از خيرات در خزينهاي عرش خدا محفوظ باشد عرض كردند بلي يا رسول الله فرمود (انظروا
الى هذا المقبل اليكم) يعني نظر كنيد بجانب شما هايد پس نظر كرديم مردي از انصار را ديديم كه با جامهاي
كهنه ميايد پس رسول خدا فرمود اين شخص در امروز از براي او از خيرات و طاعات انقدر باسمان بالا برده اند كه ان
هذا لقد صعد له في هذا اليوم الى العلو من الخيرات و الطاعات ما لو قسم على جميع اهل السموات و الارض
لكان نصيب اقلهم منه غفران ذنوبه و وجوب الجنة له) يعني اگر قسمت بشد اين طاعات بر همه

با انشخص كه

اهل آسمانها و زمینها میبود و نعمت آنکه کمتر از همه باور رسیدن آمرزش گناهان او و واجب شدن بهشت از برای
او عرض کردند یا رسول الله شاید بهتر عمل با اینمقام رسیده آنحضرت فرمود (سلوه یخبرکم عما صنع فی هذا الیوم) یعنی از
او سوال کنید که امروز چه کرده است پس اصحاب رسول نزد او آمدند و او را بهشت بشارت دادند پس پرسیدند که در
این روز چه کردی که این همه حسنات و طاعات برای تو نوشته شده است گفت گمان ندارم که در امروز کاری کرده باشم مگر اینکه از خانه
خود بیرون آمدم و اراده مطلبی داشتم تا برای عیال خود تحصیل نمایم دیدم که وقت گذشته است و دیر شده است
خود گفتم که (لاعتاضن منها النظر الی وجه علی بن ابی طالب فقد سمعت رسول الله یقول النظر الی وجه
علی عبادة) یعنی حال که این حاجت از من فوت شد در عوض آن نظر میکنم بصورت علی بن ابی طالب زیرا که از رسول خدا
شنیدم که نظر کردن بصورت علی عبادت است پس رسول خدا فرمود که (ای والله عبادة وای عبادة انک یا عبدالله ذهبت
ان تکتسب دینارا لقوت عیالک ففاتک ذلک فاعتضت منه النظر الی وجه علی وانت له محب ولفضله
معتقد) یعنی بلی بخدا که نظر بصورت علی عبادت است و کامل عبادت است ای بنده خدا تو میخواستی که دیناری برای عیال
خود کسب کنی و تو را فوت شد پس در عوض آن نظر کردی بصورت علی علیه السلام در حالیکه تو دوست او بودی و بفضل او معتقد
بودی (و ذلک خیر لک من ان لو کانت الدنیا کلها لک ذهبة حمراء فانفقتها فی سبیل الله) و این بهتر بود از برای تو
از اینکه همه دنیا طلای سرخ میبود و مال تو میبود و تو آنها را در راه خدا انفاق میکردی (ولتشفعن بعدد کل نفس
تنفستها فی ذهابک الیه فی الف رقبة یعتقهم الله من النار بشفاعتک) یعنی البته در روز قیامت بعدد هر نفسی که
در راه بجانب علی کشیدی شفاعت خواهی کرد و هزار بنده را که خدا ایشان را از آتش جهنم بشفاعت تو نجات
خواهد داد و آزاد خواهد نمود و در بعضی از کتب مسطور است که در زمان موسی ع فاسقی بود که دویست سال عمر خود
در فسق و فجور گذرانیده بود و چون اجلش رسید مردم شکر کردند و پای او را گرفته در مزبله انداختند جبرئیل بر موسی
نازل شد و گفت که حق تعالی میفرماید که دوستی از دوستان ما مرده است و دشمنان او را در فلان مزبله انداختند او
را بیرون آور و غسل و کفنش نما و تمام بنی اسرائیل را بفرما تا بر او نماز کنند که ببرکت نماز او بنی اسرائیل را بیامرزم چون
او را از مزبله بیرون آورد و او را شناخت عرض کرد خداوندا این مرد دویست سال عمر خود را بنافرمانی تو گذرانیده از چه او
را مورد عنایت و محل رحمت فرمودی خطاب رسید که این بحسب فسق و فجور او صحیح است که مردم میدانند لکن این مرد یک
روز تورات را گشود در آنجا نام محمد را نوشته دید بمحبت حبیب من آن را فرا گرفت نام او را بر دیده گذاشت و
از اسم محمد احترام گرفت ما او را بواسطه این امر بدو از گناهان دویست ساله او در گذشتیم و او را مقرب درگاه خود نمودیم

عباس سلمان را در خواب دید که در بهشت در قصری است که از یکدانه یاقوت بود و تاج مکلل بجواهر بر سر و سندس
استبرق بهشتی در بر دارد گفتم که (یا اباعبدالله بم نلت ما نلت) گفت (والله ما نلت ذلک الا بحب علی بن ابیطالب
و از علی بن محمد الصوفی نقل شده که من شیطان را دیدم بمن گفت که تو کیستی گفتم از اولاد آدم ابو البشر گفت لا اله الا
الله تو از قومی هستی که گمان میکنند که خدا را دوست دارند و معصیتش میکنند ابلیس را دشمن میدارند و فرمانش میبرند
باو گفتم که تو کیستی گفت منم صاحب اسم بزرگ منم صاحب جوب دستی و طبل عظیم منم کشنده هابیل و بکشنده
و افروزنده آتش برای ابراهیم و تدبیر کننده قتل یحیی و سازنده اره برای کشتن زکریا منم کشنده اصحاب سید الشهداء در کربلا
منم امام منافقین و گمراه کننده خلق از اولین و آخرین منم رانده شده از درگاه رب العالمین منم ابلیس لعین رجیم صوفی میگوید
که چون دانستم که او شیطان است گفتم تو را بحق خدا قسم میدهم که مرا علمی تعلیم کن که بآن محتاج کردم گفت (اقنع من الدنیا
بالکفاف واستغن علی الآخرة بحب علی بن ابیطالب وبغض اعدائه) بدرستی و تحقیق که من در هفت آسمان و زمینها عبادت
خدا کردم و بر جمیع مخلوقات زمین و آسمان مطلع شدم و نیافتم هیچ ملک مقربی و هیچ نبی مرسلی را مگر اینکه بدوستی
علی نزدیکی بخدا میجست و در طلب مهمات از خدا بعلی متوسل میشد و او را شفیع خود میگردانید و در عدة الداعی
از حضرت صادق روایت شده که وقتی زلیخا اذن خواست که بمنزل یوسف برود گفتند ما کراهت داریم و میترسیم که تو را
بر یوسف داخل نمائیم بجهت آنکارها که از تو نسبت بیوسف شده گفت من نمیترسم از آنکسیکه از خدا میترسد پس چون داخل شد
باو گفت که یا زلیخا چرا رنگ تو تغییر کرده است گفت (الحمد لله الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا وجعل
العبید بطاعتهم ملوکا) فرمود یا زلیخا چه تو را خواند باینکه از تو صادر شد گفت حسن صورت تو ای یوسف گفت
چه میکردی اگر میدیدی پیغمبری را که نامش محمد است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد (احسن منی وجها واحسن منی خلقا
واسمح منی کفا) گفت راست گفتی فرمود چگونه دانستی که من راست گفتم گفت تو که اسم او را بردی دوستی او در دل
من افتاد پس خدا وحی بیوسف کرد که زلیخا راست گفت و من دوست دارم زلیخا را بجهت آنکه محمد و آل او را دوست دارد
پس امر فرمود که او را تزویج کند و در جمله از کتب معتبره از زیاد بن الصلت روایت شده که شنیدم از حضرت امام
رضا که میگفت شنیدم از پدرم موسی که میگفت شنیدم از پدرم جعفر تا آنکه علی بن ابی طالب ع فرمود که شنیدم از
رسول خدا که میگفت شنیدم از خدا که میفرمود (علی بن ابیطالب حجتی علی خلقی و نوری فی بلادی وامینی علی
علمی لا ادخل النار من عرفه وان عصانی ولا ادخل الجنة من انکره وان اطاعنی) و در جمله از کتب معتبره
نقل از رسول خدا روایت شده که فرمود (یا علی حبک حسنة لا تضر معها سیئة وبغضک سیئة لا ینفع معها حسنة

ونیز در روایتی است که خدا فرمود (لأدخلن الجنة من أطاع علیاً ولو عصانی ولأدخلن النار من عصاه ولو أطاعنی)
ونیز در حدیث قدسی است که (علی بن ابیطالب حجتی علی خلقی وامینی علی عبادی وعلی ادخل الجنة من احبه ولو
عصانی ولا ادخل الجنة من ابغضه ولو اطاعنی) ونیز در رسول خدا مرویست که بعلی فرمود (یا علی اما علمت ان
حبک حسنة لا تضر معها سیئة وبغضک سیئة لا تنفع معها طاعة یا علی لو نثرت الدر علی المنافق ما
احبک ولو ضربت خیشوم المؤمن ما ابغضک لان حبک ایمان وبغضک نفاق لا یحبک الا مؤمن تقی ولا
یبغضک الا منافق شقی) واز ابن عباس روایت شده که رسول خدا فرمود (حب علی بن ابیطالب یأکل الذنوب
کما تأکل النار الحطب) ونیز از آنحضرت مرویست که فرمود (حب علی یخمد النیران) وحاصل معنای این اخبار آنکه با
محبت علی هیچ معصیتی از معاصی خدا زیان نکند و با بغض او هیچ عبادتی سود نبخشد و حدیث سلمان با بنده یهودی
مؤید فقره اولیست وجمعی از نواصب مثل ابن ابی الحدید اعتراض کرده اند اولا آنکه ابوطالب که پدر آنحضرت بود بی شبهه او را دوست
داشت و حال آنکه او بر کفر مرد و در دوزخ بود و ابیاتی که از آن (فی ضحضاح یغلی منه دماغه) وجواب از این اعتراض
اولا آنکه شیعه امامیه متفقند بر اسلام ابی طالب و اینکه (فی ضحضاح) از موضوعات اهل سنت و اشعار ابی طالب
صریح است در اسلام او معروف است واز جمله ابیات شعر (ولقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریة دینا) یعنی
بتحقیق دانستم که دین محمد از بهترین دینهای مردمان است از حیثیت دین بودن و در مقامی دیگر اثبات مطلب
شده است که چنانکه پدران انبیا از زمان آدم تا زمان ایشان از هر شرک و کفر و خبث پاک بوده اند و ایشان
از اصلاب طاهره وارحام مطهره نقل شده اند واوصیا ایشان نیز چنین بوده اند وتفصیل این مطلب در این مقام
مناسبت ندارد وثانیا آنکه سلمنا که کافر بوده است ولکن مراد از محبت در این اخبار محبت دینیه است یعنی محبتی که در
خدا باشد و در راه خدا باشد نه محبت طبیعیه که از لوازم قرابت است همانا این محبت از شئون حیوانیست و بر آنچه
او نیز عنایت شده است حب لله و فی الله و بغض فی الله است و از رسول خدا روایت شده که فرمود (افضل الناس بعد النبیین
فی الدنیا والآخرة المحبون لله المتحابون فیه) پس این محبت که مثمر ثمر است محبتی است که ناشی از محبت خدا و ایمان باو
باشد نه اینگونه محبتها دوم آنکه این روایت که حب علی حسنة باشد که هیچ معصیت با و ضرر نکند و بغض او سیئه باشد
که هیچ حسنه با و نفع نبخشد در کتب اهل سنت وارد نشده است این از موضوعات شیعه خواهد بود وجواب
که این حدیث را خوارزمی و دیلمی که از اعاظم علماء سنت می باشند در کتابهای خود روایت کرده اند با آنکه حدیث (من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة) مسلم بین الفریقین است وآنکس که علی را نشناسد چنانکه باید بشناسد

برهینه کافر مرده خواهد بود [illegible] نخواهد داشت زیرا که حب آنحضرت این معرفتست و بغض آنحضرت علامت جهل بمقام
او است سیم آنکه لازم خواهد آمد که بسا زهاد که موافقت علی نکردند عبادات ایشان ضایع باشد با آنکه از صحابه کبار
رسول خدا بودند و ساعی از عبادت و ریاضت فارغ نبودند و در دین کوششها کردند و از مال و فرزند و عزت و در اخت
گذشتند و در حال حضور رسول فرمان او بردند و از طاعتش تخلف نورزیدند و حال آنکه بحسب ظاهر در هیچ امری از امور
دنیا محتاج بآنحضرت نبودند بلکه مال و دولت از آنحضرت زیادتر بود و اهل قبیله و مکنت بودند وجواب از این اعتراض
بچند وجه میگوییم اولا آنکه خدا حب علی و بغض او را اساس ایمان و نفاق قرار داده است و شبهه نیست که عبادت منافق
قبول نمیشود زیرا که در واقع ایمان ندارد چنانکه خدا میفرماید (ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما
هم بمؤمنین یخادعون الله والذین آمنوا وما یخادعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض الی قوله
مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لا یبصرون) ودر
تفسیر امام حسن عسکری مسطور است که چون روز غدیر رسول خدا امر فرمود صحابه را به بیعت امیرالمؤمنین عمر و ابوبکر با نه نفر
از مهاجرین و انصار برخواستند و با علی بیعت کردند و عمر بعلی علیه السلام بخ بخ لک گفت پس متفرق شدند و باهم قرار
دادند که این امر را از علی دفع کنند بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم ولکن نیز در رسول میامدند و عرض میکردند
(لقد اقمت علینا احب الخلق الی الله والیک وکفیتنا مؤنة الظلمة لنا والجائرین فی سیاستنا) پس خدا این آیه
را فرستاد (ومن الناس من یقول الخ) واخبار بسیار در این مطلب یعنی اینکه بغض علی علامت نفاق و حبش علامت
ایمانست از طریق مخالف و موافق وارد شده است و از آنجمله عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش بسندی از علی
روایت کرده که رسول خدا با من عهد فرمود و گفت (والذی فلق الحبة وبرأ النسمة لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی
الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق) ونیز از آنحضرت روایت شده که فرمود (لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق)
ونیز از جابر روایت شده که فرمود ما گروه منافقان انصار را نمیشناختیم مگر ببغض علی بن ابیطالب و از ابی سعید خدری
نیز روایت شده که گفت ما منافقان را ببغض علی بن ابیطالب میشناختیم ونیز اخبار بسیار از طریق وارد
شده است که رسول خدا دوستی علی را دوستی خود قرار داده و دشمنی او را دشمنی خودش قرار داده واز علی روایت
شده که فرمود رسول خدا بر منبر فرمود (یا علی ان الله عز وجل وهب لک حب المساکین والمستضعفین فی
الارض فرضیت بهم اخوانا ورضوا بک اماما فطوبی لمن احبک وصدق علیک وویل لمن ابغضک
وکذب علیک یا علی انت العالم بهذه الامة من احبک فاز ومن ابغضک هلک یا علی انا مدینة

العلم وانت بابها وهل یؤتی المدینة الا من بابها یا علی اهل مودتک کل اواب حفیظ وکل ذی طمر لو اقسم
علی الله لابر قسمه یا علی اخوانک کل طاهر زاک مجتهد یحب فیک ویبغض فیک محتقر عند الخلق عظیم
المنزلة عند الله یا علی محبوک جیران الله فی دار الفردوس لا یأسفون علی ما خلفوا من الدنیا یا علی انا ولی لمن والیت و
انا عدو لمن عادیت یا علی من احبک فقد احبنی ومن ابغضک فقد ابغضنی یا علی اخوانک ذبل الشفاه
تعرف الرهبانیة فی وجوههم یا علی اخوانک یفرحون فی ثلثة مواطن عند خروج انفسهم وانا شاهدهم
وانت وعند المسائلة فی قبورهم وعند العرض الاکبر وعند الصراط اذا سئل الخلق عن ایمانهم فلم یجیبوا
یا علی حربک حربی وسلمک سلمی وحربی حرب الله ومن سالمک فقد سالمنی ومن سالمنی فقد سالم الله
الی ان قال یا علی ان ارواح شیعتک لتصعد الی السماء فی رقادهم ووفاتهم فتنظر الملائکة الیها کما ینظر
الناس الی الهلال شوقا الیهم ولما یرون من منزلتهم عند الله یا علی قل لاصحابک العارفین بک یتنزهوا
عن الاعمال التی یقارفها عدوهم فما من یوم ولا لیلة الا ورحمة من الله تغشاهم فلیجتنبوا الدنس یا علی
اشتد غضب الله علی من قلاهم وبرئ منک ومنهم واستبدل بک وبهم ومال الی عدوک وترکک وشیعتک
واختار الضلال ونصب الحرب لک ولشیعتک وابغضنا اهل البیت وابغض من والاک ونصرک و
اختارک وبذل مهجته وماله فینا یا علی اقرئهم منی السلام من لم ارهم منهم ولم یرنی واعلمهم انهم اخوانی
الذین یشتاقون الیهم الخ واین حدیث طویل شریفی است صدوق وتمام این حدیث را در مجلس هشتاد وسیم از کتاب
مجالس ایراد نموده است و معلوم است که هر کس دوست رسول خدا را دوست نداشته باشد عبادات او در نزد خدا
بقدر بال پشه وزن ندارد پس دشمن علی صلوات الله علیه هر چند بسیار خواهد بود پس نظر بکثرت عبادت و زهد
اصحاب شرط صحت عبادت دوستی خدا و رسول است و با دشمنی خدا و رسول هیچ عبادتی درست نباشد و ثانیا آنکه مسلم نداریم که آن اشخاص
عبادات بجهت خدا و رسول از ایمان او بوده باشد و این عبادات که از ایشان صادر شده است برای رضای خدا و رسول
نبوده است بلکه غرض ایشان دنیا و ریاست دنیا بوده است و عبادت و زهدی که برای دنیا باشد هیچ ثمره نباشد چنانچه
ایات و اخبار بر این دلالت دارد ولعل که مراد این باشد از اخبار دیگر دلالت میکند که با محبت دنیا هیچ عبادتی قبول نشود
و از جمله کلماتیکه در شب معراج خدا با رسول فرموده این است که اگر کسی نماز کند بعدد نماز جمیع اهل زمین و اسمان و روزه بگیرد
روزه همه اهل زمین و اسمان و مانند ملائکه از طعام کناره کند ثم اری فی قلبه من حب الدنیا ذرة او سمعتها
او رئاستها او زینتها لایجاورنی فی داری ولانزعن من قلبه محبتی و در کتاب احتجاج از سعد بن عبد الله

قصهٔ سعد با مرد ناصبی

الاشعری روایت کرده است که گفت مبتلا گشتم بسخت ترین نواصب در جدل و منازعه پس روزی بمن گفت تبا لک
ولاصحابک شما ها طایفه رافضه طعن میزنید بر مهاجرین و انصار و از صحابه پیغمبر بسیر ابی بکر صدیق
فوق صحابه است بسبب سبقت باسلام آیا نمیدانید که رسول خدا او را در شب غار همراه خود برد زیرا که ترسید بر او چنانکه بر خود
ترسید بجهت آنکه دانست که او در امت خلیفه خواهد بود و اراده آن نمود که مصون کند چنانکه مصون کند خاصه نفس خود را که مختل حال
الدین من بعده ویکون الاسلام منتظما و علی را در جای خود خوابانید زیرا که میدانست که از کشته شدن او در اسلام
اختلالی بهم نمیرسد لانه یکون من الصحابة من یقوم مقامه لاجرم لم یبال من قتله و بعد از آن ناصبی گفت که
شماها رافضیان میگوئید که ابوبکر و عمر منافق بودند و استدلال میکنید بحکایت شب عقبه که دبها را از عقبه انداختند
تا شتر رسول رم کند خبر ده مرا از اسلام این دو نفر آیا از روی اطاعت و میل بود و یا باختیار خود اسلام آورده بودند یا باکراه
پس سعد میگوید من در پیش خود گفتم که اگر بگویم که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بوده خواهد گفت که چرا میگوئید که منافق
بودند و اگر بگویم از روی جبر و ترس بود خواهد گفت که اسلام در آن وقت قوتی و شوکتی نبود تا آنکه ایشان از ترس اسلام آورده
باشند پس هیچ نگفتم (فرجعت عن هذا الخصم علی حال ینقطع منه کبدی) پس طوماری برداشتم و چهل و اندی از مسائل
مشکله که جوابش را نمیدانستم نوشتم و آمدم در خانه احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری ع است که جواب آنها را
از آنحضرت بگیرد چون بخانه اش رفتم گفتند او بسفر رفته رفتم تا باو رسیدم و صورت قضیه را باو عرض کردم فرمود که بیا
با من تا بسر من رای و خود این مسائل را از آنحضرت جواب بشنو پس من با احمد بسر من رای آمدیم و بر در خانه حضرت امام
حسن عسکری ع ایستادیم و اذن دخول طلبیدیم پس ما را اذن دادند و بخانه آنحضرت داخل شدیم (فکان مع احمد بن اسحق
جراب قد ستره بکساء طبری وکان فیه مائة وستون صرة من الذهب والورق الخ) یعنی بود با احمد همیانی که در میان
عبای طبری پنهان نموده بود و در میان آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که بر هر یک از آنها مهر صاحبش
زده بود و چون داخل شدیم و چشم ما بر صورت آنحضرت افتاد بود مثل ماه شب چهارده و دیدیم بر روی ران آنحضرت
پسری که مانند مشتری بود در حسن و جمال و بر سر او دو گیسو بود و در نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بنگینهای
قیمتی مرصع بود که یکی از روسای بصره برای آنحضرت هدیه فرستاده بود و در دست آنحضرت قلمی بود که چیزی بر کاغذ مینوشت
و آن پسر دست آنحضرت را میگرفت و نمیگذاشت که چیزی بنویسد و حضرت آن انار را میانداخت و تا آن پسر میرفت که آن
انار را بیاورد حضرت چیزی مینوشت (ثم فتح احمد بن اسحق الکساء ووضع الجراب بین یدی الهادی فنظر الی الغلام
فقال یا بنی فض الخاتم عن هدایا شیعتک وموالیک فقال ایجوز ان امد یدا طاهرة الی هدایا نجسة واموال رجسة

یعنی احمد آن جامه را گشود و میان آنها طلا و نقره را پیش روی حضرت گذاشت آنحضرت نظر فرمود بان پسر و فرمود که بگشا یکی
را از هدیهای شیعیان و دوستان خود آن طفل عرض کرد که آیا روا است که دست پاک خود دراز کنم بهدیهای
نجس پس آنحضرت با احمد فرمود که تو بیرون آور آنچه در همیانها است تا این طفل جدا کند حلال آنرا از حرام پس
احمد کیسه را بیرون آورد آن طفل گفت که این مال فلان پسر فلان است در فلان محله قم میباشد شصت و دو دینار در آن
میباشد که دیناری یک اشرفی باشد چهل و پنج اشرفی از آن از قیمت ملکی است که از پدر با و میراث رسیده است و او فروخته
است و چهارده اشرفی از قیمت هفت جامه ایست که فروخته است و سه دینار اجاره دکانهای او است آن
فرمود (صدقت یا بنی دل الرجل علی الحرام منها) یعنی راست گفتی ای فرزند بنما حرام این مال را از برای این مرد جدا کن آن
طفل گفت در این کیسه یک اشرفی هست که سکه ری که در فلان تاریخ و فلان سال زده اند و نصف نقش آن محو رفته است
و یک دینار دیگر هست که مقراض شده است که وزنش یک دانگ و نیم است حرام در این کیسه همین دو دینار است (فان
صاحب هذه الصرة فی سنة کذا و فی شهر کذا کان له عند نساج و هو من جیرانه من الغزل من و ربع الخ) یعنی جهت حرام
بودن این دو دینار آنست که صاحب این کیسه در فلان سال و در فلان ماه او را نزد جولاهی که همسایه او بود مقدار یکمن و ربع
من ریسمان بود و مدتی بر این گذشت دزد آنرا برد پس این مرد جولاه گفت این کیسه را گفت که ریسمانهای تو را دزد برد است او
تصدیق نکرد و عوض ریسمانهای خود را از او گرفت و آن عوض ریسمانی بود که از آن ریسمانها که دزد برده بود
باریکتر بود و مقدار یکمن و نیم از آن گرفت پس امر نمود آن جولاه را که از این ریسمان جامه ببافد پس بافت و این مرد فروخت
آن جامه را و این دو دینار حرام است پس احمد آن کیسه را گشود و دو دینار با همان صفت یافت پس کیسه دیگر بیرون آورد
آن طفل فرمود که این مال فلان است که در فلان محله قم میباشد و در آن پنجاه اشرفی است (و لا ینبغی لنا ان نلمسها)
و سزاوار نیست که ما دست خود را بسوی این کیسه دراز کنیم زیرا که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و
برزگرانش مشترک بود و قسمت خود را زیاد کشید و قسمت آنها را کم کشید حضرت فرمود (صدقت یا بنی) پس آنحضرت فرمود به احمد
که این کیسه‌ها را بردار و به صاحبانش برسان (فانه لا حاجة بنا الیها) بعد فرمود بیاور آن جامه را که آن پیرزن داده است
احمد میگوید که من آن جامه را در جعبه گذاشته بودم و فراموش کرده بودم که نزد امام حاضر کنم سعد میگوید که احمد
اسحق برخاست که برود آن جامه را بیاورد امام علیه السلام نظر بجانب من کرد و فرمود چه ترا باینجا آورده است ای
سعد عرض کردم که احمد بن اسحق مرا مشتاق لقای تو کرد فرمود آن مسائلی که میخواهی بپرسی سؤال کن از نور چشم من و اشاره
بآن طفل کرد پس جمله از مسائل را از آن طفل پرسیدم همه را جواب گفت و ذکر این اسؤله و اجوبه موجب تطویل است

بکتاب احتجاج رجوع شود و بعضی از این مسائل که فراموش کرده بود حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بیاد سعد آورد و جواب
فرمود تا آنکه رسید بسؤال و اعتراض ناصبی که گفته بود سبب بردن ابی بکر بغار آن بود که قتلش موجب اختلال اسلام
بود بخلاف قتل علی صلوات الله علیه پس حضرت صاحب علیه السلام فرمود که چرا با آن ناصبی نگفتی که شما ها آیا نمیگوئید
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را قسمت کرده اید
بر عمرهای این چهار نفر که ابوبکر و عمر و عثمان و علی باشند پس اگر ایشان نیز بر مذهب شما ها خلفای رسول خدا اند
پس خصم تو از این مطلب چاره ندارد پس با و بگو که چون امر چنین است پس رسول خلیفه خود را همراه خود بغار
برد و این سه نفر را نبرد (فعلی هذا یکون النبی صلی الله علیه و آله و سلم مستخفا بهم دون ابی بکر فانه
یجب علیه ان یفعل بهم مثل ما فعل بابی بکر فلما لم یفعل ذلک یکون متهاونا بحقوقهم و تارکا للشفقة
علیهم بعد ان کان یجب علیه ان یفعل بهم جمیعا علی ترتیب خلافتهم مثل ما فعل بابی بکر) و اما آنچه
گفت خصم تو که ابوبکر و عمر اسلام آوردند از روی طوع یا کراهت چرا با او نگفتی که اسلام ایشان از روی طمع
بود زیرا که ایشان با یهود مخالطه داشتند و خبر محمد علیه السلام را از احبار عرب و در تورات و کتب متقدمه شنیده بودند
و یهود با ایشان گفته بودند که استیلای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر عرب مانند استیلای بخت نصر است بر بنی اسرائیل
الا آنکه محمد ادعای پیغمبری خواهد کرد و پیغمبر نخواهد بود پس چون امر محمد ظاهر شد با و ایمان آوردند بجهت طمع
ریاست و خلافت و حکومت شهری و چون از این مأیوس شدند در شب عقبه خواستند که رسول را بکشند خدا او را
حفظ نمود (و کان حالهما کحال طلحة و زبیر اذ جاءا علیا و بایعاه طمعا ان یکون لکل واحد منهما ولایة
لم یکن ذلک و آیسا من الولایة نکثا بیعته و خرجا علیه حتی آل امرهما الی ما یؤول امر من نکث العهود) الی
سعد میگوید پس برخاست مولای ما امام حسن عسکری برای نماز و قائم نیز با او برخاست من بیرون آمدم و جویا
احمد بن اسحق شدم پس برخوردم در حالی که گریان بود گفتم چه تورا بگریه آورده است گفت آن جامه را که مولای من از من خواست
پیدا نکردم گفتم باکی بر تو نیست بخدمت آنحضرت برس و او را خبر کن پس احمد نزد آنحضرت رفت و چون برگشت خندان
بود (و هو یصلی علی محمد و اهل بیته) گفتم چه شد گفت چرا میخندی گفت آن جامه را که گم کرده بودم در زیر قدم مولای
خود دیدم که بر روی او نماز میکرد و تتمه این حدیث شریف را در کتاب احتجاج باید ملاحظه نمود و روی
ان رجلا قدم من خراسان علی الصادق و معه صرر من الصدقات معدودة مختومة و علیها اسماء اصحابها مکتوب
فلما دخل الرجل جعل الصادق ینبی اصحاب الصرر و یقول اخرج صرة فلان فان فیها کذا و کذا ثم قال این

ضرة المرأة التي بعثتها من غزل يدها اخرجها فقد قبلناها ثم قال اين الكيس الازرق وكان فيما حمل اليه كيس ازرق فيه الف درهم وكان الرجل قد فقده في بعض طريقه فلما ذكره الامام استحيى الرجل فقال يا مولاي اني في بعض الطريق ففقدته فقال له تعرفه ان رأيته قال نعم فقال انا احضرناه قبل وصولك الينا فقال الرجل يا مولاي اني التمس الجواب فقال صلوات الله عليه كتبناه وانت في الطريق وبالجمله ايمانيكه براى طمع و رياست باشد ثمره بر او مرتب نخواهد بود و ثالثا آنكه سلمنا اگر ايمان اين اشخاص براى اغراض دنيويه بوده باشد ليكن خدا ميفرمايد كه (احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون) پس هيچ مؤمنى حقيقت امرش ظاهر نميشود مگر آنكه از بوتهاى امتحان بيرون آيد پس مؤمن خالص از غير او ظاهر ميشود و جدا ميگردد و از حضرت صادق مرويست كه فرمود (لابد للناس من ان يمحصوا ويميزوا ويغربلوا ويستخرج في الغربال خلق كثير) و موسى بن جعفر فرمود (يفتنون كما يفتن الذهب) پس چه بسا كسان بوده اند كه در مقام توحيد مؤمن و در مقام نبوت كافر شده اند و مقام ولايت نيز چنين است پس چه ضرر دارد كه اشخاص مشار اليهم در مقام نبوت بحسب ظاهر مؤمن باشند در مقام ولايت علي امتحان شوند و حكم ببطلان عبادات ايشان شود و معلوم كه اگر كسى با جميع پيغمبران مؤمن شود و در تمام عمر لاينقطع مشغول بعبادت باشد چون به پيغمبر آخر الزمان برسد كافر شود جميع عبادات او ضايع شود و هيچ ثمره بر آنها مترتب نباشد هم چنين است حال آنكسانيكه با رسول خدا مؤمن بودند و عبادت ميكردند و چون بعلى رسيد حقش را غصب كردند [illegible] يا ابليس را نشنيدى كه با آنهمه عبادت بواسطه سجده آدم ممتحن شد و از سجده ابا كرد رجيم و مستحق لعنت ابدى شد و نتوان گفت كه هر مقام بعدى كاشف از مقام سابق است مثلا ايمان نياوردن بعيسى كاشف است از اينكه بموسى ايمان نياورده بوده است و كفر بمحمد كاشف است از كفر بعيسى اگرچه بحسب ظاهر خود را مؤمن ميدانسته هم چنين است حال آنكه كه بعلى مؤمن نباشد معرفت بحقش نكرده چنانكه در حديث نداى روز قيامت گذشت پس جميع پيغمبران و اوصيا بمنزله يك نفرند كه منكر بعضى از او و مؤمن شدن ببعضى كافر بلكه ايمان بهر يك مستلزم ايمان بديگريست و كفر با جزئى كفر باولى است (ان الذين يكفرون بالله ورسله ويريدون ان يفرقوا بين الله ورسله ويقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض ويريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلا اولئك هم الكافرون حقا واعتدنا للكافرين عذابا مهينا) و در تفسير امام حسن عسكرى مذكور است كه (ان من لا يؤمن بالقرآن فما آمن بالتوراة لان الله اخذ عليهم الايمان بهما لا يقبل الايمان باحدهما الا بالايمان بالآخر فكذلك فرض

الايمان بولاية علي بن ابي طالب كما فرض الايمان بمحمد فمن قال آمنت بنبوة محمد صلى الله عليه وآله وسلم وكفر بولاية علي صلوات الله عليه فما آمن بنبوة محمد ص) و اعتراض چهارم آنستكه اگر اين اخبار صحيح باشد حلال و احكام شريعت بالمرة باطل ميشود و مردم در ارتكاب محرمات و ترك واجبات بى باك خواهند شد زيرا كه همه خواهند گفت بمحبت علي و لازم خواهد آمد كه حكم بفسق هيچ محبى كه مرتكب اينگونه محرمات شود نكنيم زيرا كه مقتضاى اين اخبار آنست كه معصيت زيانى نميرساند با بودن محبت علي و جواب از اين اعتراض بچند وجه ممكنست اول آنكه مراد آنستكه با محبت علي عليه السلام هيچكس در جهنم مخلد نميشود و بى محبت او هيچكس از جهنم نجات نمى يابد اگرچه محب بقدر ما خلق الله معصيت كرده باشد و مبغض بقدر ما خلق الله عبادت كرده باشد زيرا اگر فطرت محب پاك است و بمعاصى آلوده شده است و اين معاصى اعراضى است كه باتش جهنم برطرف ميشود و بطيب اصل فطرت قابل بهشت ميشود و اما مبغض چون خبث فطرت دارد هرگز باتش جهنم پاك نميگردد و شايستگى بهشت بهم نميرساند و مثل محب مثل جامه سفيد است كه چركين و سياه شده باشد و بشستن و بخوان چركينى و سياهى از او بر طرف شود و مانند آينه ايست كه غبار آلود شده باشد و غبار آن را بگيرى و دوباره روشن شود و مانند طلائيست كه مس مخلوط داشته باشد و آن را بآتش و بوته جدا كنى و مثل مبغض مثل جامه ايست كه اصل او و تار و پود او سياه باشد هر چند از آب بشوئى سياهى برطرف نشود و مانند سنگ و كلوخ است كه هر قدر گداخته شود قابل طلا شدن نيست و حاصل كلام آنستكه دوستان علي عاقبة الامر شفاعت كرده شوند اگرچه عذاب ايشان بطول انجامد بخلاف دشمنان او كه كثرت عبادت مايه نجات ايشان نشود و در كتاب اعتقادات صدوق ره مذكور است كه از امير المؤمنين سؤال شد از صفت مرگ حضرت فرمود (هو احد ثلثة امور يرد عليه اما بشارة بنعيم الابد واما بشارة بعذاب الابد واما تحزين وتهويل وامره مبهم لا يدري من اي الفرق هو) يعنى مرگ يكى از اين سه بيرون نيست يا سبب بشارت بنعمت جاويد است يا سبب بشارت بعذاب هميشه ايست و يا سبب حزن و ترس كه معلوم نيست كه از اهل نعمت يا از اهل عذاب است (فاما ولينا المطيع لامرنا فهو المبشر بنعيم الابد واما عدونا المخالف علينا فهو المبشر بعذاب الابد واما المبهم امره الذي لا يدري ما حاله فهو المؤمن المسرف على نفسه لا يدري ما يؤل اليه حاله يأتيه الخبر مبهما مخوفا ثم لن يسويه الله باعدائنا لكن يخرجه من النار بشفاعتنا فاعملوا واطيعوا ولا تتكلوا ولا تستصغروا عقوبة الله فان من المسرفين من لا يلحقه شفاعتنا الا بعذاب الله ثلثمائة الف سنة) يعنى دوست مطيع ما بشارت داده ميشود بنعمت جاويد و دشمن ما

مامشترست بعذاب ابدی و دوستان ما کرنا فرمانی میکنند معذب میشوند ولکن بشفاعت ما از آتش نجات مییابند بعضی از
ایشان در عذاب سیصد هزار سال مکث میکنند بعد بشفاعت ما بیرون میآیند اگر کسی بگوید که معذب شدن
در جهنم ضررست اگرچه عاقبت خلاصی از آن باشد در اخبار مذکوره نفی ضرر شده است میگوییم
نفی ضرر نسبت بخلود در آتش است و اگر شخص از غرق شدن نجات یابد ولکن مال او غرق شود میگویند که این شخص از هلاک
نجات یافته است و ضرری بنفس او نرسیده است دوم آنکه مراد آنست که محب علی علیه السلام موفق میشود از برای توبه و اگر
موفق نشد مبتلا میشود ببعضی از بلیات دنیا از فقر و خوف و غرق مال و امثال این بلاها و اینها سبب آمرزش او میشود
و اگر از این بلیات آمرزیده نشد در وقت قبض روح بر او تنگ گرفته میشود و آمرزیده میشود پس بیرون
میرود از دنیا و هیچ گناه ندارد و اگر در اینجا نیز آمرزیده نشد در قیامت شفاعت کرده میشود و خصوم
او را راضی میکنند زیرا که این معاصی در پیش اطاعت که محبت علی باشد مضمحل است و جزئیست که با نیکوئی
بلیات دفع میشود و بر این مطلب جمله از اخبار دلالت دارد محمد بن مارد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود (محسنکم والله سید شریف مسدود فی الجنة ومسیئکم والله مغفور له یا محمد بن مارد انی والله قد حلفت
لک) یعنی قسم بخدا که نیکوکار شما در بهشت بزرگ و محترم خواهد بود و بدکردار شما ها قسم بخدا آمرزیده خواهد
شد و از علی بن ابی طالب و ابن شد روایت کرده فرمود (ما من شیعتنا احد یقارف امرا نهیناه عنه فیموت حتی
یبتلیه الله ببلیة تمحص بها ذنوبه اما فی مال و اما فی نفسه و ان لم یبق علیه شیء من ذنوبه فیشدد علیه
عند موته فیمحص ذنوبه) و صفوان روایت کرده که بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع رفتم و عرض کردم که از تو
شنیدم که فرمودی شیعیان ما در بهشتند (و فی الشیعة اقوام یذنبون و یرتکبون الفواحش و یشربون الخمر و یتمتعون
فی دنیاهم) یعنی در میان ایشان قومی هستند که از معاصی و فسوق کناره نمیکنند حضرت فرمود ایشان اهل بهشتند
(ان الرجل من شیعتنا لا یخرج من الدنیا حتی یبتلی بسقم او مرض او بدین او بزوجة سوء فان عوفی من
ذلک شدد الله علیه النزع حتی یخرج من الدنیا و لا ذنب علیه فقلت لا بد من رد المظالم فقال
ان الله جعل حساب خلقه یوم القیمة الی محمد و علی فکل ما کان من شیعتنا حسبناه من الخمس فی
اموالهم و کلما کان بینهم و بین خالقهم استوهبناه لهم حتی لا یدخل احد من شیعتنا النار) و نیز از
آنحضرت مرویست که فرمود (لا یدخل احد منکم النار) یعنی احدی از شما شیعیان داخل آتش نخواهد شد و نیز
فرمود (لا یمس النار من مات و هو یقول بهذا الامر) یعنی آتش مس نمیکند نمیرسد بکسی ...

ما باشد و در تفسیر (انا فتحنا) از ابن عباس مرویست که گفت (ان الله حمل رسوله ذنوب من احب علیا من
الاولین و الاخرین اکراما لعلی فحملناها عنهم اکراما له فغفرها الله لهم اکراما لعلی) و فرمود
کافی از ثویر بن ابی فاخته روایت شده که گفت از علی بن الحسین شنیدم که حدیث میکرد در مسجد رسول و منبر
که حدیث کرد مرا پدر من که از پدرش علی بن ابی طالب شنید که پیغمبر فرمود که چون روز قیامت شود خدا بر
انگیزاند مردم را از قبرهای ایشان برهنه و در یکدیگر مینگرند ازانکه دارند پس میآیند ایشان با یکدیگر بمحشر
پس در آنجا جمع شوند (فیرکب بعضهم بعضا و یزدحمون دونها) ای دون العقبة فیمنعون من المضی فیشتد
انفاسهم و یکثر عرقهم و یضیق بهم امورهم و یشتد ضجیجهم و ترتفع اصواتهم) و این اول هولی از اهوال
قیامت است پس خدا ملکی را امر فرماید که در میان ایشان ندا کند که گوش بدهید و بشنوید منادی خدا را (فیسمع
آخرهم کما یسمع اولهم فتنکسر اصواتهم عند ذلک و تخشع ابصارهم و تضطرب فرائصهم و تفزع قلوبهم) پس ایشان
متوجه شوند و برهم بلرزند بسوی صدا و سرهای خود را بجانب صدا بلند کنند پس خدا بر ایشان مشرف شود
از بالای عرش خود و بفرماید (انا الله لا اله الا انا الحکیم العدل الذی لا یجور الیوم احکم بینکم بعدلی
و قسطی لا یظلم الیوم عندی احد الیوم آخذ للضعیف من القوی بحقه و لصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص
من الحسنات و السیئات و اثیب علی الهبات و لا یجوز هذه العقبة عندی ظالم و لاحد عنده مظلمة
یهبها صاحبها و اثیبه علیها و آخذ له بها عند الحساب فتلازموا ایها الخلایق و اطلبوا مظالمکم بها
فی الدنیا و انا شاهد لکم بها علیهم و کفی بی شهیدا) یعنی منم خدائیکه حاکم عادلم که حکم میکنم در میان
شما ها بعدل و داد و در این روز انتقام میکشم برای مظلوم ضعیف از ظالم قوی و مواخذه مینمایم هر کس را که بر او مظلمه
باشد بحسنات و سیئات قصاص میکنم یعنی حسنات ظالم را میدهم بمظلوم و سیئات مظلوم را میدهم بظالم و ثواب میدهم بر
بخششهای مظلومان یعنی اگر حق خود را بظالم ببخشد من او را عوض میدهم و نمیگذرد از این عقبه را هیچ ظالمی مگر
آنکه مظلوم از او در گذرد پس بگیرید ای خلایق گریبان یکدیگر را و طلب نمایید حقوق خود را از آنکسانی که بشما
در دنیا ظلم کرده اند و من شاهد شما ها میباشم پس خلایق یکدیگر را میشناسند که گریبان یکدیگر را میگیرند
یعنی هر مظلومی گریبان ظالم را میگیرد (فیمکثون ما شاء الله فیشتد حالهم و یکثر عرقهم و یشتد غمهم
و ترتفع اصواتهم بضجیج شدید فیتمنون المخلص منه بترک مظالمهم لاهلها) یعنی مدت طولانی بهمین
حالت میمانند پس امر بر ایشان صعب میشود و صداها بلند میکنند از روی خلاصی میکنند و راضی میشوند که

از حقوق خود بگذرند از این ورطه نجات یابند پس منادی از جانب خدا ندا میکند که خدا میفرماید که منم بخشاینده
اگر بخواهید حقوق خود را ببخشید ببخشید و اگر نمی بخشید من مؤاخذه نمایم حقوق شما را پس خلایق از شنیدن این
سخن خوشحال میشوند (لشدة جهدهم وضیق مسلکهم وتزاحمهم) پس بعضی میبخشند بجهت امید خلاصی از آن
ورطه و بعضی عرض میکنند که مظالم ما عظیمتر است از اینکه ببخشیم پس منادی ندا میکند از جانب عرش که کجاست
رضوان خازن جنان بیاورد امر میفرماید که قصری را که از نقره است با آنچه در او است از ظروف و خدمه با آنها
بنماید پس منادی ندا کند که (یا معشر الخلائق ارفعوا رؤسکم فانظروا الی هذا القصر) یعنی سرهای خود را بلند
کنید و نظر نمائید باین قصر پس سرها بالا میکنند و همه آرزوی آن قصر مینمایند پس منادی ندا میکند که (یا
معشر الخلائق هذا لکل من عفی عن مؤمن) یعنی این از آن هر کسیست که حقوق خود را از مؤمنی عفو نماید پس همه
مردم حقوق خود را عفو میکنند مگر کمی از مردم پس خدا میفرماید که (لایجوز الی جنتی الیوم ظالم ولایجوز
الی ناری ظالم ولاحد من المسلمین عنده مظلمة حتی یاخذها منه عند الحساب) یعنی هیچکس در
امروز به بهشت نمیرود که ظلم کرده باشد و در گردن او مظلمه باشد و همچنین داخل آتش نمیشود هر کس که او را
مظلمه باشد مگر آنکه در موقف حساب او رسیده شود پس از آن عقبه میگذرند تا بعرصات محشر میرسند
(والجبار علی العرش قد نشرت الدواوین ونصبت الموازین واحضر النبیون والشهداء وهم الائمة
یشهد کل امام علی اهل عالمه بانه قد کان فیهم بامر الله ودعاهم الی سبیل الله) پس مردی عرض کرد
که یا ابن رسول الله چون از مؤمنی بر کافری مظلمه باشد چه از کافر گرفته شود و حال آنکه او از اهل آتش است فرمود
که بقدر حق مؤمن بر کافر از سیئات مؤمن بکافر داده میشود و او را باین سیئات عوض مؤمن معذب میکنند
عرض کرد که اگر از مسلم بر گردن مسلمی مظلمه باشد چگونه گرفته میشود فرمود از حسنات ظالم میگیرند بمظلوم میدهند
عرض کرد که اگر این مسلم ظالم هیچ حسنات نداشته باشد فرمود سیئات مظلوم باو داده میشود (فزاد علی سیئات
الظالم) و بالجمله پس مراد بعضی معذب شدن باتش جهنم است چنانکه مراد از بعضی متنعم شدن بنعیم
بهشت است و چگونه محب بآتش معذب میشود و حال آنکه نور حب علی جمیع طبقات جهنم را خاموش
میکند و تفصیل این مطلب در بیان قسیم الجنة والنار خواهد آمد **سیم** آنکه مراد بحب علی اعلا
مراتب محبت آن حضرت است که مخصوص شیعه کامل است و مراد بعضی نرسانیدن سیئه است نه آنکه صاحب این مقام هرگز
مرتکب سیئه نمیشود پس سالبه بانتفاء موضوع است و معلوم است که شیعه کامل در هر حال تابع و مطیع

است و چنانچه شعاع آفتاب تابع آفتاب است شیعه نیز که از شعاع نور محمد و آل محمد است همیشه تابع محمد و آل محمد است
که هر چیزی در حد خود اقتضائی دارد که از او تخلف نمیکند و محبت کامله علی علیه السلام مقتضی اطاعت و عبادت
است با عصیان و نافرمانی تضاد دارد و با هم جمع نمیشوند چنانکه بغض علی مقتضی معصیت است و
در کتاب معارج از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روزی بجهت نماز
بیرون آمد و قومی از عقب او آمدند حضرت رو بعقب کرد و فرمود کیستید شما عرض کردند که ما شیعیان شما
هستیم فرمود چه شده است که من علامت شیعه را در شما نمی بینم عرض کردند که علامت شیعه چیست فرمود
(صفر الوجوه من السهر عمش العیون من البکاء ذبل الشفاه من الدعاء خمص البطون من الصیام حدب
الظهور من القیام) و فرمود که امتحان کنید شیعه ما را در دو خصلت اول محافظت بر وقتهای نمازها و دوم
مواسات ایشان با برادران مؤمن خود بمال خود **و نیز** روایت شده که روزی آن حضرت بیرون آمد پس ملاقات
نمودند او را گروهی از مردم و بر آنحضرت سلام کردند حضرت با ایشان انکار نمود پس عرض کردند که ما اصحاب
شیعیان تو ایم فرمود (ما لی لا اری فیکم سیما الشیعة) گفتند و ما سیما شیعتک) فرمود (عمش عیونهم من البکاء
خمص بطونهم من الطوی یبس شفاههم من الظماء مطوبة ظهورهم من السجود طیبة افواههم
من الذکر ومن لم یکن کذلک فلیسوا امتی وانا منهم بریء) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
(ایکتفی ان ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه
وما کانوا یعرفون الا بالتواضع والتخشع والامانة وکثرة ذکر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدین
والتعهد للجیران من الفقراء واهل المسکنة والغارمین والایتام وصدق الحدیث وتلاوة
القرآن وکف الالسن عن الناس الا من خیر وکانوا امناء عشائرهم فی الاشیاء) جابر عرض کرد
که ما نمی شناسیم امروز احدی را که باین صفت باشد فرمود (یا جابر لاتذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان
یقول احب علیا واتولاه ثم لایکون مع ذلک الخ) یعنی آیا کفایت نمیکند مرد را اینکه بگوید که علی را
دوست دارم و بر این صفات نباشد یعنی کفایت نمیکند پس هر گاه کسی بگوید که من دوست دارم رسول خدا را پس
متابعت نکند طریقه او را و بسنت او عمل نکند و سنت او برای او منفعتی نخواهد داشت (فاتقوا الله واعملوا
لما عند الله لیس بین الله وبین احد قرابة احب العباد الی الله اتقاهم واعملهم بطاعته یا جابر و
الله ما یتقرب الی الله الا بالطاعة ما معنا برائة من النار ولا علی الله لاحد من حجة من کان لله

مطیعا فهو لنا ولی و من کان لله عاصیا فهو لنا عدو و ما تنال ولایتنا الا بالعمل والورع) و نیز از آن
حضرت در روایت دیگر مرویست که فرمود (فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا و من کان منکم عاصیا لله لم
تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا) و مردی خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
عرض کرد که قومی از شیعیان مرتکب معاصی میشوند و میگویند که امیدواریم یعنی امید بهشت یا مغفرت داریم فرمود
(کذبوا لیسوا من شیعتنا کل من رجی شیئا عمل له فوالله ما شیعتنا منکم الا من اتقی الله) یعنی دروغ
گفته‌اند نیستند از جمله شیعیان ما هر کس امید چیزی دارد برای او کار میکند در تحصیل او زحمت میکشد
پس قسم بخدا نیستند شیعه ما مگر هر کس که صاحب تقوی باشد از پیش ذکر کردیم که عبادات و طاعات بمنزله
تخم کردن زمین و آب دادن انست و معلوم است که محض تخم پاشیدن در زمین کفایت نمیکند باید زمین را
شایسته زراعت کرد و بعد تخم ریختن و آب دادن بان و سایر لوازم زراعت حتی الجهد نمود تا آن تخم نمو
کند و حاصل پیدا نماید پس مجرد محبت از طاعت و عبادت باز ندارد که بمحض بذر ریزی و بهمین اکتفا کنی بی
عبادت و عمل محبت ثمر نمیکند بلکه عمل و عبادت کامل تر از محبت باشد الا چه فرق باشد میان محب و غیر آن
الا باطاعت و عصیان و در روایت مرویست که مردی خدمت رسول خدا عرض کرد که من قصد معاصی میکنم و مرتکب آنها میشوم
و امید عفو دارم فرمود (یا هذا اتق الله واعمل صالحا بطاعته وارج مع ذلک القبول فان احسن
الناس بالله ظنا واعظمهم رجاء اعملهم بطاعته) پس آرزوی مغفرت و جنت بی عمل و عبادت حمق و
غرور است نه رجا و امید پس محب کامل لامحاله تا بتواند مرتکب سیئات نمیشود بلکه همیشه در صدد
طاعت و عبادت است و هیچ سیئه از او صادر نمیشود الا احیانا حین که بر نفس اماره که مصدر جمیع شرور و معاصی است
غالب و قاهر است نه مغلوب و مقهور نفس اماره که دیو سرکش است سر نهاده در خط فرمان ما است چه
انکه مراد بعضی از ایشان سیئه شان تبدیل شده است بحسنات چنانکه حضرت امام محمد باقر ع از تفسیر (اولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما) فرمود (یؤتی بالمؤمن المذنب یوم القیمة
حتی یوقف بموقف الحساب فیکون الله هو الذی یتولی حسابه لا یطلع علی حسابه احد من الناس
فیعرفه ذنوبه حتی اذا اقر بسیئاته قال الله للکتبة بدلوها حسنات واظهروها للناس
فیقول الناس ما کان لهذا العبد سیئة واحدة ثم یأمر الله به الی الجنة فهذا تاویل الآیة و
هی فی المذنبین من شیعتنا) یعنی آورده میشود مؤمن عاصی در موقف حساب و خدا متولی و

مباشر حساب او میشود و احدی بر حساب او مطلع نمیشود پس جمیع گناهان او را باو میشناساند چون اقرار بگناهان
خود میکند خدا بکاتبین اعمال او میفرماید که بجای سیئات او حسنات بنویسید و نزد مردم اظهار نمایید
پس مردم از روی تعجب میگویند که این بنده هیچ گناه نداشته است پس او را ببهشت امر میفرماید و
این مخصوص گناهکاران از شیعیان ما است و حضرت امام رضا علیه السلام از پدران خود از رسول خدا
روایت کرده که فرمود (حبنا اهل البیت یکفر الذنوب ویضاعف الحسنات وان الله لیتحمل عن محبینا
اهل البیت ما علیهم من مظالم العباد الا ما کان منهم علی اضرار و ظلم للمؤمنین فیقول للسیئات
کونی حسنات) یعنی دوستی ما اهل بیت کفاره گناهان و موجب زیادتی حسنات و خدا متحمل میشود
از دوستان ما هر مظلمه که بر گردن ایشان است مگر هر ظلمی که بمومنی کرده باشند پس میفرماید بسیئات
که مبدل بحسنات شوید و نیز از رسول خدا روایت کرده که فرمود چون روز قیامت شود خدا بر بنده مؤمن خود
تجلی میفرماید و گناهان او را باو میشناساند و او را مطلع میسازد پس او را میامرزد و هیچ ملک مقرب و
هیچ پیغمبر مرسلی را بر گناهان او مطلع نمیسازد پس بسیئات او میفرماید که حسنات شوید و نیز از آن
حضرت مرویست که چون روز قیامت شود نگاه میدارد مؤمن را در پیش روی خود و ظاهر میکند بر او اعمال
او را پس در صحیفه خود نظر مینماید پس اول چیزی را که میبیند سیئات خود را ملاحظه مینماید پس رنگش
متغیر میشود و اعضایش بهم میلرزد پس حسنات او را بر او ظاهر میکند و بمردم مینماید و سیئات او را بدل
بحسنات میکند (فیقول الناس اما لهؤلاء سیئة واحدة وهو قوله یبدل الله سیئاتهم حسنات) کان
و لعل این مقام مخصوص باشد ببعضی از دوستان اهل بیت یا انکه مراد بتبدیل سیئات سیئاتی است که بدشمنان
اهل بیت داده میشود و طاعات ایشان گرفته میشود و بدوستان محمد و آل محمد داده میشود زیرا که ایشان اصل
هر خیری میباشند چنانکه اعدای ایشان اصل هر شری میباشند و در روز قیامت هر چیز باصل خویش
راجع میشود پس جمیع خیرات و طاعات راجع بمحمد و آل محمد و دوستان ایشان میشود و جمیع معاصی و شرور راجع
باعدای ایشان میشود و در زیارت جامعه کبیره است که (ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله وفرعه
ومعدنه ومأواه ومنتهاه) و نیز صادق ع فرمود که (نحن اصل کل خیر ومن فروعنا کل بر فمن البر التوحید
والصلوة والصیام وکظم الغیظ والعفو عن المسیء ورحمة الفقیر وتعهد الجار والاقرار بالفضل
لاهله وعدونا اصل کل شر ومن فروعهم کل قبیح وفاحشة فمنهم الکذب والبخل والنمیمة

والقطیعة واکل الربا واکل مال الیتیم بغیر حقه وتعدی الحدود التی امر الله ورکوب الفواحش ما ظهر منها وما بطن والزنا والسرقة وکل ما وافق ذلک من القبیح فکذب من زعم انه معنا وهو متعلق بفرع غیرنا) ودر بعضی از کتب مسطور است که چون در قیامت شود امر میشود که ابلیس را بجهنم برند عرض میکند که (یا رب انت العادل الذی لا یجور ان لی متابعین فاحملهم معی الی النار) پس خطاب بجبرئیل میرسد که علما امت محمد را حاضر کن تا از ایشان مسئله جویا شوم ایشان را حاضر کنند پس از ایشان میپرسد که زمین را که فضولی از صاحبش غصب کند و تخم در آن بپاشد و حاصلی بدهد حکم شریعت در آن چیست جواب دهند که حاصل از زارع است و زمین بصاحبش رد میشود و اجرت المثل نیز میگیرد پس خدا امیفرماید که (یا معشر الاولین والاخرین اعلموا ان حکمی بین الشیطان وعبادی ما حکم به العلماء فی مسئلة الغصب فان نفس العبد ملکی اشتریت منه بالجنة واثبت فی کلامی بقولی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم الخ والشیطان غصبها منی وبذر فیها بذر الوسوسة) یعنی نفس بنده ملک منست وشیطان از من غصب کرده است وتخم معصیت در او کاشته است پس هرچه کشته است باو دهید وزمین نفوس عبادم را باشد تا هر تصرفی خواهم در او نمایم **ودر** تفسیر (قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده الخ) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود قسم بخدا که تاویل این آیه در شیعیان ودشمنان ما است (فان شیعتنا یاخذون حسنات اعدائنا ویقولون هذه بضاعتنا ردت الینا) یعنی شیعیان ما میگیرند حسنات دشمنان ما را ومیگویند که این بضاعت ما است که رد شده است بسوی ما واین ثمرات شجره ما واقتضای طینت ما است که بما راجع شده است ومیدهند سیئات خود را بایشان ومیگویند که اینها از طینت شما ها وثمرات شجره خبیثه شما است (الخبیثات للخبیثین والطیبات للطیبین فکتب حسنات اعدائنا لشیعتنا ویکتب سیئات شیعتنا علی مخالفینا **و از** ابن کیسان روایت شده که گفت خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که مردی را می بینم که با امانت وحسن خلق است پس او را تفتیش مینمایم ومی بینم که از دشمنان شما است (فکیف یکون ذلک) فرمود (اما علمت یا ابن کیسان ان الله اخذ طینة من الجنة وطینة من النار فخلطهما جمیعا ثم نزع هذه من هذه وهذه من هذه فما رایت فی اولئک من الامانة وحسن الخلق وحسن السمت فمما مستهم من طینة الجنة وهم یعودون الی ما خلقوا منه وما رایت فی هولاء من قلة الامانة وسوء الخلق والدعارة فمما مستهم من طینة النار وهم یعودون الی ما خلقوا منه) **ودر** روایتی دیگر است که (ومن هنا یصیب الکافر الحسنة ومن هنا یصیب المؤمن السیئة) واز امام محمد

و بعین شیطان ... از دوستان شما است

باقر ع مرویست که فرمود چون روز قیامت شود کرفته میشود حسنات اعدای ما پس رد میشود بر شیعیان ما وگرفته میشود سیئات دوستان ما پس رد میشود بر دشمنان ما واز این اخبار وامثال اینها چنین مستفاد میشود که معاصی در دوستان محمد وآل محمد عرضی وبر سبیل عاریت است وعبادت در دشمنان ایشان نیز عرضی وعاریتی است وبکلی طینت که از حیز عاریتی بصاحبش باید برگردد (ولابد یوما ان ترد الودایع) پس اصل طینت محب مقتضی عصیان نیست وهم معصیتی که از او صادر میشود از اثر مجاورت این طینت است با طینت اعدای آل محمد واز اینجا است که فرموده‌اند که دوستان اهل بیت را اگرچه مرتکب معاصی شوند فاسق وفاجر نگویند بلکه فاسق العمل وفاجر العمل بگویند **و از** زید بن یونس روایت شده که خدمت حضرت امام موسی کاظم ع عرض کردم که مردی از دوستان شما خمر مینوشد ومرتکب گناهان کبیره میشود با از او بیزاری جوئیم فرمودکه از فعل او بیزاری جوئید واز خود او بیزاری نجوئید ودشمن بدارید عمل او را عرض کردم که جایز است ما را اگر بگوئیم که او فاسق فاجر است فرمود که جایز نیست بلکه فاسق فاجر انکس است که انکار حق ما ودوستان ما را نماید (ابی الله ان یکون ولینا فاسقا فاجرا وان عمل ما عمل ولکنکم قولوا فاسق العمل فاجر العمل مؤمن النفس خبیث الفعل طیب الروح والبدن لا والله لا یخرج ولینا من الدنیا الا والله ورسوله ونحن عنه راضون یحشره الله علی ما فیه من الذنوب مبیضا وجهه مستورة عورته امنة روعته ولا خوف علیه الخ) یعنی خدا ابا کننده است که ولی ما فاسق فاجر باشد اگرچه مرتکب معاصی شود ولکن شما ها بگوئید که عملش بد است ونفسش مؤمن است وکردارش خبیث است وروح وبدن او پاک است قسم بخدا که دوست ما از دنیا بیرون نمیرود مگر آنکه خدا ورسول وما از او راضی هستیم ومحشور میفرماید خدا او را با آنچه بر او است از گناه با صورت سفید وعیبش پوشیده شود وهیچ ترسی بر او نباشد واین بجهت آنستکه از دنیا بیرون نمیرود مگر آنکه از گناه پاک میشود بجهت غصه مالی یا نفسی یا فرزندی یا مرضی (وادنی ما یصنع بولینا ان یریه الله رؤیا مهولة فیصبح حزینا لما راه فیکون ذلک کفارة له او خوفا یرد علیه من اهل الدولة الباطلة او یشدد علیه عند الموت فیلقی الله طاهرا من الذنوب امنة روعته بمحمد وامیر المؤمنین ثم یکون امامه احد الامرین رحمة الله الواسعة التی هی اوسع من اهل الارض جمیعا وشفاعة محمد وامیر المؤمنین) شش آنکه مراد آنستکه حب علی علیه السلام موجب قبول توبه است از سیئات بشرایط توبه بخلاف بغض علی ع پس روایت بر اطلاق خودش باقی نیست واز این قبیل اخبار بسیار است مثل آنکه فرمود (من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة) ومعلوم استکه مجرد

کمترین این کلمه سبب دخول بهشت میشود ولیکن شرایط بسیار دارد که از اخبار دیگر معلوم میشود و بالجمله حب محمد و آل محمد اکسیر مسها وجودات و تریاق سموم خطیئات است و بغض ایشان فاسد کننده همه عبادات و طاعات است

و موجب خسران دنیا و آخرت است   گر همی خواهی که مهر داور بود مهر قبول   مهر حیدر باید با جان برابر

هفت ندان را زبانی بر کشاید هفت در   از برای فاسق و مجرم مجاور داشتن   هشت را زانکه جا خواهی گرانی باز فرق

جز محبت حیدر و شبیر و شبر داشتن   ما حجت خانه از چه بر ادم ز خاک سر   بر جمله خلق فخر بود ور نجه

از منکر و نکیر نترسم نه از سؤال   زیرا که در حمایت شبیر و شبرم   و هو غایة المطلوب

از امام محمد باقر روایت شده که فرمود چون روز قیامت شود خدا جمع فرماید همه مردم را در یک زمین در حالیکه برهنه و پا برهنه باشند پس بر طریق محشر نگاه داشته شوند (حتی یعرقوا عرقاً شدیداً و تشتد انفاسهم) پس تا پنجاه سال نگاه داشته شوند پس منادی از جانب عرش ندا کند که (این النبی الامی) مردم گویند که شنوانیدی همه را پس اسم ببر او را پس منادی میگوید (این نبی الرحمة محمد بن عبد الله الامی) پس می آید رسول خدا در پیش روی همه مردم و می آید تا بحوضی که طولش ما بین ایله و صنعا است پس در آنجا می ایستد پس ندا کرده میشود باسم علی بن ابی طالب پس او نیز می آید با رسول خدا بر حوض می ایستد پس مردم رخصت گذشتن از آن موقف میگیرند پس بعضی حوض وارد میشوند و بعضی از آن منع میشوند پس چون رسول خدا می بیند که بعضی از دوستان ما از حوض بر میگردانند میگرید و عرض میکند که (یا رب شیعة علی یا رب شیعة علی) پس خدا ملکی را بجانب او میفرستد و با او میگوید که خدای تو میفرماید که چه چیز ترا بگریه آورده است یا محمد میگوید گریه میکنم (لاناس من شیعة علی اراهم قد صرفوا تلقاء اصحاب النار و منعوا من ورود الحوض) پس ملک میگوید که خدا میفرماید (انی قد وهبتهم لک یا محمد و صفحت لک عن ذنوبهم و الحقتهم بک و بمن کانوا یتولون و جعلتهم فی زمرتک و اوردتهم حوضک) حضرت امام محمد باقر فرمود (فکم من باک یومئذ و باکیة ینادون یا محمداه اذا راوا ذلک فلا یبقى یومئذ احد ممن یتولانا و یحبنا و یبرء من عدونا و یبغضهم الا کانوا فی حزبنا و معنا و یرد حوضنا) و از رسول خدا روایت شده که در شب معراج بر در بهشت نوشته دیدم بطلا که (لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فاطمة امة الله الحسن و الحسین صفوة الله علی محبیهم رحمة الله و علی مبغضیهم لعنة الله) و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمود چون ابراهیم پرده از چشمش

برداشته شد نظر بجانب عرش کرد نوری را دید عرض کرد الهی و سیدی این نور چیست خطاب رسید که (هذا محمد صفوتی) عرض کرد الهی و سیدی بجانب این نور نور دیگر را می بینم خطاب رسید که (هذا علی ناصر دینی) عرض کرد الهی و سیدی نور سیمی را می بینم که در پهلوی این دو نور است خطاب رسید که (هذه فاطمة تلی اباها و بعلها فطمت محبیها من النار) عرض کرد الهی و سیدی دو نور دیگر را می بینم که پهلوی این سه نور است خطاب رسید که (هذان الحسن و الحسین یلیان اباهما و امهما و جدهما) عرض کرد الهی و سیدی نه نور دیگر می بینم که باین پنج نور احاطه کرده است خطاب رسید که (هؤلاء الائمة من ولدهم) عرض کرد الهی و سیدی اسمهای ایشان چیست خطاب رسید که اول ایشان علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد المهدی) عرض کرد الهی و سیدی می بینم نورهای بسیاری را که عدد آنها را احدی بغیر از تو نمیداند خطاب رسید که ایشان شیعیان و دوستان این بزرگواران اند عرض کرد الهی و سیدی علامت ایشان چیست خطاب رسید که نماز پنجاه و یک رکعت و انگشتری در دست راست کردن و بلند خواندن بسم الله و قنوت خواندن پیش از رکوع و سجده شکر عرض کرد الهی مرا از شیعیان و دوستان ایشان قرار ده (فانزل الله فی القرآن و ان من شیعته لابراهیم) و از المفضل بن عمر (ان ابا حنیفة لما احس بالموت روی هذا الحدیث فخرج روحه) و نیز از رسول خدا روایت شده که فرمود (الاسلام عریان و لباسه الحیاء و زینته الوقار و مروته العمل الصالح و عماده الورع و لکل شیء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البیت) و مخفی نماند که دشمنان محمد و آل محمد بر دو فرقه اند فرقه اولی جماعتی هستند که مدعی محبت آنها میباشند و لکن دوستی ابی بکر و عمر و عثمان و امثال ایشان را نیز در دل دارند مثل اکثر اهل سنت زیرا که ایشان انکار محبت اهل بیت را ندارند و لکن نقص ایشان از دو وجه است اول آنکه معتقد نیستند درباره ایشان مقامی را که خدا برای ایشان معین فرموده دوم آنکه با محبت ایشان محبت اعدای ایشان را در دل دارند پس محبت ایشان ثمره ندارد زیرا که محبت اهل بیت بمنزله آب پاکیست و محبت اعدای ایشان بمنزله آب نجس و در یک ظرف نمیشود جمع کرد آب پاک و نجس را و تا ظرف را از آب نجس پاک نکنی نتوانی که آب پاک در آن قرار دهی پس قلبیکه محبت اعدای آل محمد دارد هرگز محبت آل محمد در او نیاید زیرا که تولی بی تبری نشود چنانکه علی فرمود (صدیق عدوی داخل فی عداوتی) و ای لمن ود الصدیق ودود وحدیثیکه درباره مختار وارد شده است معروف است و اگر مجرد دعوی محبت اهل بیت بی بیزاری از اعدای ایشان کفایت کند باید اکثر اهل سنت را نجات باشد لیکن شیعه فحشا است که میگوید (فلو ارفضت فلذلک ما

الرفض دینی ولا اعتبابه لو کان حب الوصی رفضا فانّی ارفض العباد ونیز میگوید خطا قد خطا بذلک کاتب الشرع والتوحید من جانب وحب اهل البیت من جانب وامثال این کلمات در کتب اهل سنت بسیار وارد است ولکن هیچ ثمره برای ایشان ندارد چنانکه عبادات ایشان هیچ ثمره ندارد و فرقه ناصبیه جماعتی بودند که سب میکردند علی ع و اولاد او را و نسبتهای بد بایشان میدادند بر منابر و محافل ایشان را لعنت میکردند وابتدای این مطلب از خوارج نهروان و معویة بن ابی سفیان علیهم لعائن الله الملک المنان شد و معویه علیه اللعنة در اطراف بلاد نوشت که هیچکس منقبتی از علی ع نگوید بلکه هر کس محب علی باشد او را بکشند و اگر کسی را هم متهم بدوستی علی کنند او را نیز بکشند و امر بلعن علی ع داد و تنفر ازو و لعنت میکرد و اهل دنیا او را متابعت میکردند و حکایت عقیل معروفست و تفصیل این مطلب را در موضع دیگر خواهیم ذکر کرد و مخفی نماند که این فرقه خبیثترین فرق دشمنان اهل بیت میباشند و عذاب ایشان از همه اینها شدیدتر خواهد بود **و از** کتاب عیون المعجزات نقل شده است که اعمش حکایت کرد که من روزی در مسجد الحرام مردی را دیدم که نماز میکرد و نماز خود را طول داد و بعد از نماز نشست و دعا بسیار نیکو کرد تا اینکه گفت یا ربّ انّ ذنوبی عظیم وانت اعظم منه ولا یغفر الذنب العظیم الا انت یا عظیم پس بر دو دانها استغفار و گریه میکرد و صیحه میزد و انا اسمع وارید ان یتمّم سجوده ویرفع راسه واقابله واسئله عن ذنبه العظیم پس چون سر از خاک برداشت نظر کردم بصورت او دیدم صورت سگ و بدنش بدن انسان دیدم پس گفتم که گناه تو چیست که خدا تو را بصورت سگ کرده است گفت ای مرد گناه من بزرگست و دوست ندارم که احدی بان مطلع شود پس من اصرار کردم تا اینکه گفت که من مردی بودم ناصبی و دشمن علی بن ابیطالب ع و در علانیه او را سبّ میکردم پس مردی مرا دید و گفت اگر دروغ بگوئی در چه از برای تو باشد گفتم هرچه تو بخواهی گفت خدا تو را از دنیا بیرون نبرد مگر اینکه صورت تو سگ گردد در آن شب خوابیدم و چون صبح برخواستم خدا صورت مرا مانند صورت سگ کرد (فندمت علی ما کان منّی وتبت الی الله مما کنت علیه واسئل الله الاقالة والمغفرة) اعمش میگوید که من متحیر شدم و بهر کس که این حدیث را گفتم تصدیق من ننمود مگر کمی از مردم و علی علیه السلم در یکی از خطب خود میفرماید که (انا الذی جحد ولایتی الف امة فمسخوا) و دشمنان آنحضرت اگر چه در نظر اکثر مردم مسخ نمینمایند بجهت آنکه بحسب ظاهر در امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم معتقد اند ولکن در حقیقت مسخند و چون اهل بصیرت ایشان را ملاحظه نمایند بصورت مسوخات مشاهده نمایند و در قیامت که محشور شوند نیز بصورت مسوخات بر مردم ظاهر شوند و حقیقت امر ایشان ظاهر شود

و در بعضی اخبار وارد است که (اعداء علی مسوخ هذه الامة) و مرویست که مردی خدمت حضرت باقر ع عرض کرد که (بماذا فضّلنا علی اعدائنا وفیهم من هو اجمل منّا) یعنی بچه چیز ما بر دشمنان ما تفضیل داده شده و حال آنکه در میان ایشان کسانی هستند که از ما خوشرو و نیکوتر است فرمود که میخواهی فضل خود را بر ایشان ببینی عرض کرد بلی پس آنحضرت دست خود را بر صورت او مالید و فرمود که نظر کن پس نظر کرد و مضطرب شد و عرض کرد جعلت فداک ردّنی الی ما کنت فانی لم ار فی المسجد الا دبّا وقردا وکلبا) یعنی مرا بحال اول برگردان زیرا که نمی بینم در مسجد مگر خرس و میمون و سگ را پس دست بر صورت او کشید پس بحال اول برگشت **و نیز** شخصی در سفر حج بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چه بسیار مردم بحج آمده است حضرت فرمود که نظر کن نظر کرد جز حضرت و جمع قلیلی را بر صورت انسانی ندید و باقی را بر شکل بوزینه و سایر حیوانات دید و اینست که حضرت باقر ع فرمود (الناس کلهم بهائم الا قلیل من المؤمنین) و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود (لیس یموت من بنی امیة میت الا مسخ وزغا) یعنی هیچکس از بنی امیه نمیمیرد مگر اینکه بصورت وزغ مسخ میشود و عبد الملک مروان چون مرد وزغ شده بود و از پیش فرزندان خود رفت پس چون او را مفقود کردند این مطلب بر ایشان عظیم شد پس ندانستند که چه کنند و عاقبت الامر فکر ایشان بر این قرار گرفت که چوبی را بهیئت مردی تراشیدند و زره آهن باو پوشانیدند و او را در کفن گذاشتند (فلم یطّلع احد من الناس الا انا وولده) یعنی هیچکس مطلع بر این مطلب نشد که من و فرزندان او و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود (الوزغ رجس وهو مسخ کله فاذا قتلته فاغتسل)

وسیله دهم در بیان اینکه محمد و آل محمد خزانه اسرار خدا اند و اینکه احدی بر اسرار ایشان اطلاعی نیست

الحمد لله المتجلی فی محمد وآل محمد باسمائه الحسنی وصفاته العلیا الجاعل محمدا وآله مظاهر آیاته الکبری ولعباده العروة الوثقی فمن تمسک بهم فقد هدی ونجی ومن تخلف عنهم فقد ضل وغوی فالصلوة والسلام علیهم وعلی المتمسکین بولایتهم والمؤتمنین علی اسرارهم ما دارت بالقطب الرحی وفاز بحر الجود وجری **اما بعد** پس مخفی نماند که اگر چه محمد و آل محمد بحسب صورت و ظاهر بشریت مانند سایر افراد بشر معروض عوارض بشریت و ملزوم لوازم این خلقتند چنانکه فرمود (قل انما انا بشر مثلکم) ولکن بحسب حقیقت و باطن ولایت نور بخش تمام عالم امکان و آئینه و محل جلوه اسما و صفات

حقیقت ما استند در حقیقت اسرار مستتره خدا و انوار مضیئه هستند که هستند لهذا عقول و اوهام ما سوا از ادراک
حقایق و اسرار این مظاهر صفات علیا عاجز و حیرانند و جمیع درّاکان و عقلا در مبدأ فهم سرّی از اسرار ایشان و شأنی
از شئون عجائب احوال ایشان گنگ شده و سرگردانند بلکه ایشان نفس اسما و صفات حقند اگرچه بحسب ظاهر مانند سایر
خلقند پس چگونه ادراک حقایق صفات و اسما ممکن شود و حال آنکه جمیع عقول و ادراکات واقعند تحت تربیت این اسما
و مستفیضند از فیض این صفات پس هیچ شیئی نتواند که ادراک اسرار محمد و آل محمد که اسما و صفات خدایند نماید چنانکه
هیچ ممکن را با اسرار خدا وقوف نباشد جمله ادراکات بر چرخهای لنگ خرد سوار باد پیمایان چون حضرت این است که
علی ع فرموده (نزلونا عن الربوبیة وارفعوا عنا الحظوظ البشریة یعنی الحظوظ التی تجوز علیکم فانا عنها مبعدون
وعما یجوز علیکم منزهون فلا یقاس بنا احد من الناس فانا نحن الاسرار الالهیة المودعة فی الهیاکل
البشریة والکلمة الربانیة الناطقة فی الاجساد الترابیة ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف
وسر الغیب لا یعرف وکلمة الله لا توصف ومن هنا قال لم وبم ومم فقد کفر) و در کتاب کافی از ابوبصیر
روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود (ان عندنا والله سرا من سر الله وعلما من علم الله
والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان والله ما کلف الله ذلک
احدا غیرنا ولا استعبد بذلک احدا غیرنا وان عندنا سرا من سر الله وعلما من علم الله امرنا الله بتبلیغه
فبلغنا عن الله ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له موضعا ولا اهلا ولا حمالة یحملونه حتی خلق الله لذلک
اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمد وآله وذریته ومن نور خلق الله منه محمدا وذریته وصنعهم
بفضل صنع رحمته التی صنع منها محمدا وذریته فبلغناهم عن الله ما امرنا بتبلیغه فقبلوه واحتملوا
ذلک الخ) یعنی قسم بخدا که در نزد ما اهل بیت سرّی از اسرار خدا و علمی از علوم او است که مخصوص ما است
که نه ملک مقرب را یارای آن است و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمن ممتحن و هیچکس را استعداد تحمل آن نیست و احدی
با آن مکلف نیست و در نزد ما سرّیست از اسرار که مأموریم برسانیدن آن را با اهل آن و آنها اقوامی هستند که
خدا آنها را از طینت و نور محمد خلق فرموده است پس ما با ایشان رسانیدیم و ایشان از ما قبول کردند و دلهای
ایشان بمعرفت و حدیث ما مایل شد اگر از طینت و نور محمد خلق نمیشدند قبول نمیکردند و بمعرفت ما مایل
نمیشدند و خدا خلق فرموده است برای جهنم اقوامی را پس رسانیدیم بایشان احادیث را که مأموریم پس قبول نکردند
از ما و دلهای ایشان از ما متنفر و منفر شد تکذیب نمودند (وقالوا ساحر کذاب فطبع الله علی قلوبهم

وآتناهم ذلک ثم الحق الله لسانهم ببعض الحق وهم ینطقون به وقلوبهم منکرة لیکون ذلک دفعا
عن اولیائه واهل طاعته ولولا ذلک ما عبد الله فی ارضه فامرنا بالکف عنهم والستر والکتمان فاکتموا
عمن امر الله بالکف عنهم واستروا عمن امر الله بالستر والکتمان عنه ثم رفع یده وقال اللهم ان هؤلاء
لشرذمة قلیلون الخ) و در کتاب غایة المطلوب از سلمان فارسی روایت شده که روزی در کوفه در خدمت
امیر المؤمنین ع عرض کردم که میخواهم چیزی از معجزات تو را ببینم فرمود چه میخواهی ببینی عرض کردم (ارید ان ترینی
ناقة صالح وشیئا من معجزاتک) پس حضرت برخواست و داخل منزل خود شد و بیرون آمد بر اسب سیاهی
سوار بود و پوشیده بود قبای سفیدی و بر سر او بود کلاه سفیدی پس قنبر را فرمود که اسب دیگر بیرون آورد و
بمن فرمود که سوار شو سوار شدم دیدم که این اسب دو بال دارد و امام ع باو صیحه زد پس در هوا معلق شد پس پرواز
کردیم و از چشم مردم غائب شدیم و بجائی رسیدیم که صدای بال ملائکه و ذکر ایشان در زیر عرش میشنیدیم
پس گذشتیم بر ساحل دریائی که موج میزد و عظیم بود صورتش و پس امام ع بگوشهٔ چشم بآن دریا نگریست دریا ساکن
شد عرض کردم (یا مولای سکن البحر من غلیانه من نظرک الیه) یعنی دریا از نظر تو ساکن شد فرمود که ای
سلمان نترسیدی که امر بفرمایم دریا را بامری پس فرود آمدیم و آنحضرت دست مرا گرفت و بر روی آب راه میرفتیم
و آن دو اسب از عقب ما می آمدند بی آنکه کسی آنها را بیاورد (فوالله ما ابتلت اقدامنا ولا حوافر الخیل
یعنی قسم بخدا که تر نشد قدمهای ما و نه سمهای اسبها تر شد پس از آن دریا گذشتیم و بجزیره رسیدیم که در آن جزیره درختهای
بسیار و میوه های گوناگون و مرغهای بسیار داشت و در آنجا درختی را دیدیم بسیار بزرگ که هیچ شکافی نداشت
پس حرکت داد حضرت آن درخت را بچوبی که در دست داشت پس آن درخت شکافته شد و بیرون آمد از آن
شتری که طولش هشتاد ذراع بود و عرض چهل ذراع و در عقب او شتر بچهٔ بود امام فرمود که (یا سلمان ادن
منها واشرب من لبنها) یعنی پیش رو و از شیر این شتر بنوش پس نزدیک آن شتر شدم و از شیرش نوشیدم
تا سیراب شدم و شیر او از شهد شیرین تر و از کره نرم تر بود (فقال یا سلمان هذا حسن ان ترید ان اریک
ما هو احسن منها) یعنی آیا میخواهی بنمایم بتو چیزی را که از این شتر بهتر باشد عرض کردم بلی پس ندا کرد که اخرجی
یا حسنا یعنی ناقهٔ دیگر بیرون آمد که طولش صد و بیست ذراع و عرضش شصت ذراع و سرش از یاقوت سرخ و سینه‌اش
از عنبر اشهب و پاهایش از زبرجد سبز و مهارش از یاقوت زرد و طرف راستش از طلا و پهلوی چپش از نقره
و پستانش از لؤلؤ رطب حضرت فرمود از شیر این ناقه بنوش (فالتقمت الضرع فاذا هی تحلب عسلا صافیا محضا

بر بهشتیان او و ابد همه کرفتم و عوض شهر عسل و بهائی نوشته عرض کردم که این شهر از کیست فرمود لك و لنا
الشیعة من اولیائی) یعنی از دوستان ما شیعیان است پس باین شهر فرمود که اسب را برگرد برگشت و داخل شهر شد
پس از آنجا گذشتیم و بلدی بخت بزرگی رسیدیم که بزرگتر و معظم تر بود که نور مثل انار و اسلشما میشد در
انجام بود بصورت نشر هر یک بر خواست و بر علی ع سلام کرد و بموضع خود رجوع کرد پس رسیدیم یا امیر المؤمنین این
خوانچه چیست فرمود (هذه مثنوبة فی هذا المکان الشیعة من موالینا الی یوم القیمة) عرض کردم این مرغ
چیست فرمود ملکی است موکل باین غنامه تا روز قیامت و روزی یکدفعه خضر پیغمبر ع با و میکند و دیدن
مرا کرفت مرا بلند بالائی دیگر برد و از آنجا نیز گذشتیم و بجزیره بزرگی رسیدیم و در آنجا قصری بود که یک خشت از طلا
و یک خشت از نقره و شرفه بود از جمیع زرد و بر هر رکنی از قصر هفتاد صف بود از ملائکه آمدند و بر علی ع
سلام کردند و ایشان را اذن داد و بجای خود برگشتند پس حضرت داخل قصر شد در آنجا اشجار و انهار و
مرغان و الوان گیاه ها دیدیم (فجعل ع یمشی فیه حتی وصل الی اخره فوقف علی کل برکة کانت فی البستان)
پس بام از قصر بالا رفت و در آنجا کرسی بود از طلای سرخ بر او نشست و در آنحال دریای سیاهی مواجی
مشاهده کردم که موجهای او مانند جبال زده شابود علی ع بگوشه چشم بان دریا نظر کرد ساکن شد و عرض نمود
خشی ان امره بامر) ای سلمان آیا میدانی که این چه دریائی است عرض کردم (لا یا سیدی) فرمود این دریائی
است که فرعون و لشکرش و آنسهم یکبر جبرئیل بال خود کرفته بود در او غرق شدند و انشهر تا روز قیامت در این
دریا فرو میرود و بقعر او نمیرسد عرض کردم که یا سیدی یا امیر المؤمنین هل سرنا فرسخین) آیا دو فرسخ راه
آمده ایم فرمود که پنجاه هزار فرسخ آمده ایم و ده مرتبه در حول دنیا گشته ایم عرض کردم که چگونه میشود
انسهم مسافت زاد در این مدت کم سیر کرده باشیم فرمود (اذا کان ذا القرنین طاف شرقها و غربها و بلغ الی سد
یاجوج فانی یتعذر علی و انا امیر المؤمنین و خلیفة رب العالمین یا سلمان اما قرأت قول الله
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فقلت بلی یا امیر المؤمنین قال انا
ذلک المرتضی من الرسول الذی اظهره الله علی غیبه انا العالم الربانی انا الذی هون الله علیه الشدائد
فطوی له البعید) سلمان میگوید که در آنحال صیحه زننده را شنیدم که میگفت از آسمان (صدقت صدقت
یا امیر المؤمنین انت الصادق المصدق) پس علی ع بر خواست و بر اسب سوار شد و من نیز سوار شدم و با
دو اسب صیحه زد پس در هوا پرواز کردند از هوا فرود آمدیم و خود را در در دروازه کوفه دیدیم و از شب سه

ساعتی گذشته بود پس فرمود (یا سلمان الویل کل الویل لمن لا یعرفنا حق معرفتنا و انکر ولایتنا امنا افضل ام
محمد یا سلمان) عرض کردم بلکه محمد افضل است فرمود اینک آصف بن برخیا بود که عرش بلقیس را از فارس برد
بیک چشم بر هم زدن (وعنده علم من الکتاب) و من بر این قادر نیستم و در نزد من است صد و بیست و چهار
کتاب (انزل الله علی شیث بن آدم خمسین صحیفة و علی ادریس النبی ثلثین صحیفة و علی ابرهیم الخلیل
عشرین صحیفة و الانجیل و الزبور و الفرقان) عرض کردم صدقت یا امیر المؤمنین هکذا یکون الامام
پس فرمود (یا سلمان ان الشاک فی امورنا و علومنا کالممتری فی معرفتنا و حقوقنا) جابر روایت میکند که
از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم از قول خدا و کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات و الارض پس آنحضرت دست
خود را بلند کرد و بمن فرمود ارفع راسک سر خود را بلند کن سر بلند کردم (فنظرت الی السقف قد انفجر
حتی خلص الی نور ساطع حار بصری دونه) یعنی نظر بسقف کردم دیدم شکافته شد نوری از آنجا تا بان
شد که چشم من تاب دیدن او را نداشت پس فرمود که ابرهیم ملکوت سموات و ارض را باین طریق دید
پس فرمود سر بزیر انداز سر بزیر انداختم و بعد فرمود که سر بلند کن بلند کردم دیدم که سقف بصورت نخستین
بر گشته است و هیچ شکافی در او نیست پس دست مرا گرفت و مرا از آن اطاق بیرون برد و بر اطاقی دیگر برد
و جامه که پوشیده بود بیرون کرد و جامه دیگر پوشید امر فرمود که چشم بر هم گذار بر هم گذاشتم و فرمود که تا
یک ساعت چنین بودم پس فرمود که آیا میدانی در کجائی گفتم نه فرمود در ظلماتی هستی که ذو القرنین
آنجا آمد عرض کردم که اذن میدهی که چشم خود را بگشایم فرمود (افتح فانک لا تری شیئا) پس چشم خود را
گشودم ظلمتی دیدم که جای پای خود را نمیدیدم پس کمی راه رفت و ایستاد فرمود آیا میدانی در کجائی عرض کردم نه فرمود
که تو ایستاده بر چشمه حیاتی که خضر ع از آنجا نوشیده است پس از آن عالم بعالم دیگر رسیدیم و عالمی دیدیم مانند
همین عالم در بنا و عمارت پس بعالم پنجم رفتیم تا پنج عالم را طی کردیم فرمود که اینعوالم نیز ملکوت است و ابرهیم
این ملکوت را ندیده است و اما دارای ملکوت السموات و هی اثنی عشر عالما کهیئة ما رایت کلما مضی منا امام سکن
احد هذه العوالم حتی یکون آخرهم القائم ع فی علمنا الذی نحن ساکنوه) پس فرمود که چشم خود را بر هم
گذار بر هم گذاشتم پس دست مرا گرفت پس خود را در همان اطاق که بودیم دیدیم پس آنجامه ها را بیرون کرد
و جامه های اول خود را پوشید و بمجلس خود برگشتیم عرض کردم چه قدر از روز گذشته است فرمود سه
ساعت جماعتی از اهل کوفه خدمت حضرت امام حسن مجتبی عرض کردند که یا ابن رسول الله اعندک من

عرض کردند بلی پس آنحضرت [..] فرمود انا امیر المؤمنین امیر را امیر المؤمنین التی کان ربنا اتاها) پرده که بر او طاق بود برداشت و فرمود نظر کنید (فنظروا فقرأوا امیر المؤمنین فقالوا هذا امیر المؤمنین لا نسئل غیره و نشهد انک خلیفته حقا و صدقا) و در بعضی از کتب مسطور است که روزی ابوبکر بعلی گفت کما اعرف لک حقا فیما انا فیه فقال رضی رسول الله بنی و بابک) ابوبکر گفت ان رسول الله پس علی دست او را گرفت و بمسجد قبا آورد پس دید ابوبکر رسول خدا را در آنجا نشسته است و بابوبکر گفت (یا ابا بکر ارجع الی ربک و رد الحق الی اهله) و از بعضی از کتب معتبره نقل شده که حضرت امیر المؤمنین با امام حسن و امام حسین فرمود که چون مرا در ضریح قبر گذاشتند پیش از آنکه خاک بر روی من بریزند دو رکعت نماز بگذارید و انظروا ماذا تکون پس چون آنحضرت را در قبر گذاشتند نظر کردند ضریح را پوشیده بجامه از سندس دیدند پس امام حسن از جانب سر آنحضرت آن جامه را برداشت پس دید رسول خدا و آدم و ابراهیم را که با علی سخن میگویند امام حسین آن جامه را از طرف پای مبارک آنحضرت برداشت پس دید که فاطمه زهرا و حوا و مریم و آسیه با آنحضرت نشسته اند و در مشارق الانوار از ابن عباس روایت شده که جماعتی از اهل کوفه که از اکابر شیعیان بودند بخدمت علی رسیدند و از او خواستند که چیزی از عجائب اسرار خدا با ایشان بنماید حضرت فرمود (انکم لن تقدروا ان تروا واحدة فتکفروا) عرض کردند که ما شک نداریم که تو صاحب اسراری پس هفتاد نفر از ایشان را اختیار فرمود و ایشان را در بیرون کوفه در موضع بلندی آورد پس دو رکعت نماز کرد و کلماتی چند فرمود و فرمود نظر کنید پس نظر کردند ناگاه درختهای سبز و میوه های بستان و نهرها مشاهده کردند تا آنکه روشن شد ایشان را که بهشت است (فقال احدهم قوله هذا سحر مبین و رجعوا کفارا الا رجلان) پس حضرت بیکی از آن دو نفر که کافر نشده بودند فرمود (اسمعت ما قال اصحابک ما هو والله بسحر و ما انا بساحر و لکنی علم الله و رسوله فاذا رددتم علی فقد رددتم علی الله) پس آنحضرت بمسجد تشریف آورد تا برای آنجماعت استغفار نماید پس ببرکت دعای آنحضرت سنگریزه های مسجد همه مروارید و یاقوت شدند از آن دو مرد چون این بدیدند یکی از ایشان کافر شد و از جمله وصایای علی با امام حسن آن بود که ای حسن چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن کن و حنوط کن ببقیه حنوط جد خود رسول خدا که از کافور بهشت است و چون مرا بر روی تخت گذارید پیش تخت را کار ندارید عقب آنرا بگیرید بهر سو که پیش تخت رود شما نیز از عقب آن بروید بهر موضع که جنازه من بایستد آن موضع قبر منست آنجا جنازه مرا بر زمین

گذارید و از محمد بن الحنفیه مرویست که چون برادرانم امام حسن و امام حسین علیهما السلام مشغول غسل شدند امام حسین آب میریخت و امام حسن غسل میداد و احتیاج نداشتند بکسی که جسد آنحضرت را بگرداند هر طرف را که می شستند جسد مطهرش میگردید بطرف دیگر ظاهر میشد بوی خوشتر از مشک و عنبر از جسد مبارکش میشنیدند و در جمله از کتب مسطور است که چون جنازه علی را برداشتند در اثنای راه سوار نقابپوشی را دیدند که بوی مشک و عنبر از او ساطع بود بر حسنین سلام کرد و گفت (انت الحسن بن علی رضیع الوحی و التنزیل و هذا الحسین بن علی سبط نبی الرحمة و فطیم النبوة و ربیب العصمة) پس گفت که بمن تسلیم کنید در امان خدا بروید گفتند پدر ما وصیت کرده که بجز جبرئیل و خضر تسلیم نکنیم پس نقاب را برداشت دیدند که او علی بود تعجب کردند فرمود تعجب نکنید که هیچ نفسی در مشرق و مغرب نمیرد مگر آنکه پدر شما در نزد او حاضر میشود و از هیچکس غایب نیست پس گفت از نظر ناپدید شد و معلوم است که آنحضرت در هرجا حاضر و بر هر شیئ ناظر است و در بالای سر هر مؤمن و کافر بحسب استعداد حاضر میشود یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا و مخفی نیست که فرقی در میان زندگی و وفات محمد و آل محمد نیست علی علیه السلام فرموده ان میتنا اذا مات لم یمت و اذا قتل لم یقتل و اذا غاب لم یغب و لا نولد و لم نلد و در کتاب غایة المطلوب از حضرت صادق ع مرویست که آنوقت که خشت قبر حضرت چیدند خشتی که بالای سر علی بود برداشتند و هیچکس را در قبر ندیدند پس هاتفی ندا داد که امیر المؤمنین بنده شایسته خدا بود پس خدا او را به پیغمبر خود ملحق نمود که یفعل بالاوصیاء بعد الانبیاء حتی لو ان نبیا مات فی المشرق و مات وصیه فی المغرب لالحق الوصی بالنبی) و در کتاب ام کلثوم روایت شده که چون قبر علی را کندند صندوقی پیدا شد و در آنجا لوحی ساج دیدند که بر او نوشته است بخط سریانی (بسم الله الرحمن الرحیم هذا قبر حفره نوح لعلی بن ابی طالب وصی محمد قبل الطوفان بسبعمائة عام) و در کتاب اخبار الطالبین نقل کرده است و در بسیاری از کتب دیگر مسطور است که روم قومی از مسلمین را اسیر کردند نزد پادشاه خود بردند (فعرض علیهم الکفر فابوا فامر بالقائهم فی الزیت المغلی و اطلق منهم رجلا یخبر بحالهم فبینا هو یسیر اذ سمع وقع حوافر الخیل فوقف فنظر الی اصحابه الذین القوا فی الزیت) پس از ایشان جویا شد که من دیدم که شما در روغن زیت جوش شدید چگونه زنده شدید گفتند که بعد از آنکه وفات کردیم منادی از آسمان ندا در داد که (اشهدا البر و البحر ان علی بن ابی طالب قد استشهد فی هذه اللیلة فصلوا علیه فصلینا علیه و نحن راجعون الی مصارعنا

و نیز حکایت شده است که بعد از شهادت آنحضرت زنی از بنی امیه را دیدند که در مسجد کوفه میگفت (یا مشهوراً فی السموات
و یا مشهوراً فی الارضین و یا مشهوراً فی الآخرة جهد الجبابرة والملوک علی اطفاء نورک واخمال ذکرک فأبی
الله الا لذکرک الاعلی و لنورک الاضیاء و لو کره المشرکون) از او پرسیدند که کیرا وصف میکنی گفت (ذلک امیر دنیا
المؤمنین) پس همه انکار کردند ... و نیز مردی را دیدند که در درِ خانهٔ علی ابیطالب بود و گریه میکرد
و میگفت (الیوم انقطعت علائق النبوة) پس از آن در انطاکیه که علی ع در آنجا بود پس گرفت دو عضادهٔ
در را و گفت (رحمک الله لقد کنت اول الناس اسلاماً و افضلهم ایماناً) و بعضی از مناقب حضرت را ذکر
کرد پس نظر کردند کسی را ندیدند حضرت فرمودند که این خضر بود و صحیح صدوق ره در مجالس بسند خود از زهری روایت
میکند که گفت در خدمت حضرت علی بن الحسین بودم که مردی از اصحاب آنحضرت بنزد او شرفیاب شد حضرت فرمود ما خبرک ایها الرجل
عرض کرد (خبری یا ابن رسول الله انی اصبحت و علیّ اربعمأة دینار دین لا قضاء عندی لها و لی عیال ثقال لیس لی
ما اعود علیهم به) یعنی چهارصد دینار قرض دارم و نمیتوانم که ادا کنم و عیال بسیار هم دارم و چیزی برای نفقهٔ
ایشان ندارم پس آنحضرت گریست گریستنی شدید که عرض کردم که چه چیز تو را بگریه در آورد فرمود آیا آماده است گریه
برای مصیبت و محنتهای بزرگ اصحاب عرض کردند که بلی یا ابن رسول الله فرمود (فأی محنة و مصیبة اعظم علی حر مؤمن من ان یری باخیه نجنیزد
المؤمن خلة فلا یمکنه سدها و یشاهده علی فاقة فلا یطیق رفعها) یعنی چه محنت و مصیبتی عظیم
تر است برای مؤمن اینکه حاجتی ببرادر مؤمن خود ببیند نتواند که حاجت او را برآورد و از او دستگیری کند پس
اهل مجلس متفرق شدند بعضی از مخالفین از روی طعن میگفت (عجباً لهؤلاء یدعون مرة ان السماء والارض
تطیعهم وان الله لا یرد عن شیء من طلباتهم ثم یعترفون اخری بالعجز عن اصلاح حال خواص اخوانهم)
یعنی عجب دارم از حال این جماعت که یکدفعه ادعا میکنند که آسمانها و زمینها مطیع ایشانست و خدا رد
هیچ حاجتی ایشانرا نمیکند و یکدفعه اقرار میکنند بعجز از اصلاح حال اصحاب خود پس این خبر بآنشخص قرض دار
رسید بنزد حضرت آمد عرض کرد که فلان چنین و چنان گفت (وکان ذلک علیّ اغلظ من محنتی) حضرت فرمود که
خدا اراده فرجی کرده است که تو را آسوده کند از محنت تو دو قرص نان دارم که یکی را برای افطار و دیگری را برای سحر
گذاشته‌ام (خذهما فلیس عندنا غیرهما فان الله یکشف عنک بهما و ینیلک خیراً واسعاً منهما) یعنی بگیر این دو
قرص نان را که غیر از آن چیزی در نزد ما نیست و خدا ببرکت آن تو را از غم و محنت آسوده خواهد کرد و خیر بسیار بتو
خواهد رسانید پس آنمرد نان را گرفت داخل بازار شد نمیدانست با این دو قرص چه کند متفکر بود که دید او را از کجا

شد بازار او را بکجا ببرد و شیطان او را وسوسه میکرد که این دو نان چگونه رفع حاجت تو کند پس گذارش بماهی
فروشی افتاد که جز یک ماهی نداشت و از همه کسدتر بود و کسی نخریده بود گفت که این ماهی را کسی از تو نمیخرد و یکی از این
قرص نانها را بگیر و این ماهی را بمن بده ماهی فروش راضی شد آن ماهی را باو داد و دو قرص نان را گرفت پس
نمک بر داشت و گذارش بمردی افتاد که با او نمک کمی بود و گفت با من عطا میکنی نمک خود را اگر بکار تو نمی آید
و یکی از دو قرص نان را که بکار من نمی آید بتو بدهم راضی شد پس ماهی و نمک را برداشت و گفت که این ماهی را با این
نمک درست میکنم و میخورم پس چون شکم ماهی را شکافت (وجد فیه لؤلؤتین فاخرتین) یعنی دو لؤلؤ قیمت دار
در آن یافت پس مسرور گردید و خدا را حمد کرد و در این اثنا در خانه را زدند آمد و نظر کرد دید که صاحب ماهی
و نمک هر دو آمده‌اند و گفتند که (جهدنا ان نأکل منه نحن او واحد من عیالنا هذا القرص فلم تعمل
فیه اسناننا) یعنی هر چه خواستیم که از این نان بخوریم دندان ما در او تأثیر نکرد دانستیم که بر تو باید
حال این نانها را بسوی تو رد کردیم و آنچه بتو دادیم بر تو حلال کردیم پس آن دو قرص نان را گرفت و بعد از مدتی
که شخص دیگر در را زد و برسید که پیغمبر رسول علی بن الحسین میباشم آنحضرت میفرماید که (ان الله قد اتاک
بالفرج فاردد الینا طعامنا فانه لا یأکله غیرنا) یعنی خدا مطلب تو را برآورد و حال آن طعام را بما رد کن که غیر از ما
نمیتواند از آن بخورد پس آنمرد آن دو لؤلؤ را فروخت بمال بسیاری و قرض خود را ادا کرد و صاحب مال و غنا گشت چون
خبر بآنشخص مخالف رسید گفت (ما اشد هذا التفاوت بینا علی بن الحسین لا یقدر ان یسد منه فاقة اذا اغناه
هذا الغناء العظیم کیف یکون هذا و کیف یعجز عن سد الفاقة من یقدر علی هذا الغناء العظیم) حضرت
فرمود (هکذا قالت قریش للنبی صلی الله علیه و آله و سلم کیف یمضی الی بیت المقدس و یشاهد ما فیه من آثار
الانبیاء من مکة و یرجع الیها فی لیلة واحدة من لا یقدر ان یبلغ من مکة الی المدینة الا فی اثنی عشر
یوماً وذلک حین هاجر منها) و بعد از آن فرمود (جهلوا والله امر الله و امر اولیائه معه ان المراتب الرفیعة
لا تنال الا بالتسلیم لله و ترک الاقتراح علیه والرضا بما یدبرهم به ان اولیاء الله صبروا علی المحن والمکاره
صبراً لم یساوهم فیه غیرهم فجازاهم الله عز و جل عن ذلک بان اوجب لهم نجح جمیع طلباتهم لکن
مع ذلک لا یریدون منه الا ما یریده لهم) و حکایت است که مردی بخدمت امام زین العابدین علیه السلام
هر سال هدایا برای آنحضرت میآورد و معروف شده بود از اهل بلخ بود که هر سال بحج بیت الله و زیارت قبر
میکرد و بخدمت آنحضرت میرسید هدایا و تحف برای آنحضرت میآورد وقتی زوجه او گفت که هدایای بسیار برای

قصه مسعود بلخی با زنش

بجای بری نمی بینم که در عوض تو چیزی داده باشد آنمرد گفت ای زن او حجت خدا است و آنچه در دست مردم است
همه مال او است پس آنمرد در آن سفر چون بخدمت آنحضرت رسید بعد از صرف طعام طشتی و ابریقی بجهت دست
شستن احضار فرمود آنمرد ابریق گرفت که آب بدست آنحضرت بریزد حضرت فرمود ای شیخ تو مهمانی و شایسته نیست آنمرد
اصرار کرد که دلم میخواهد باین خدمت مفتخر شوم فرمود حال که چنین است امری بتو ظاهر نمایم که مسرور شوی آنمرد آب
ریخت بدست آنحضرت تا ثلث طشت پر آب شد فرمود چیست در این طشت گفت آب فرمود نیست بلکه یاقوت سرخ است
آنمرد نگاه کرد جمیع آب دست آنجناب را یاقوت سرخ دید فرمود آب بریز پس ریخت تا دو ثلث طشت پر آب شد فرمود چیست
گفت آب فرمود زمرد سبز است پس فرمود آب بریز ریخت تا طشت پر شد فرمود چیست گفت آب فرمود نیست بلکه در سفید است
نگاه کرد دید چنانست پس طشت پر شد از سه رنگ جواهر مرد بلخی متعجب شد حضرت فرمود ای شیخ نزد ما چیزی
نبود که عوض هدایای تو دهیم اینها را بعوض هدایا ببر و عذر ما را نزد زوجه ات بخواه که بر ما عتاب کرده و آنمرد خجل
شد عرض کرد ای آقای من سخن او را کی بشما خبر داد پس آنمرد جواهرها را برداشته ببلخ آمد و حکایت را برای
زوجه خود نقل کرد پس زوجه آنمرد را قسم داد که مرا سال دیگر بخدمت آنحضرت ببر چون سال دیگر شد آن زن
را برداشته روانه مدینه شدند در اثناء راه آن زن بیمار شد و نزدیک مدینه وفات کرد مرد با دیده گریان بخدمت
امام رسید حضرت باو فرمود برخیز و نزد زوجه خود برو که خدا او را زنده کرده پس آنمرد بخیمه خود آمد و او
را صحیح و سالم دید گفت ای زن چگونه خدا تو را زنده کرد گفت بخدا قسم که ملک الموت آمد و قبض روح من نمود
ناگاه مردی آمد که فلان و فلان صفت داشت و اوصاف حضرت را شمرد چون ملک الموت آنمرد را دید بر قدمهای
او افتاد و گفت (السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین) آنمرد جواب سلام داد و
فرمود برگردان روح این زن را بجسد که قصد زیارت من کرده بود و من از خداوند عالم خواسته ام که سی سال دیگر
باو عمر دهد که زندگانی پاکیزه نماید در دنیا که زیارت من آید و ان را میخواهیم زنده ملک الموت عرض کرد
سمعاً و طاعةً پس روح مرا بر گردانید بسلامتی و مردیکه ملک الموت دست آن بزرگوار را بوسید و از نزد
من برفت پس مرد بلخی دست زوجه خود را گرفت و بخدمت امام علیه السلام آورد و آنحضرت در میان اصحاب نشسته
بود آن زن بر زانوهای حضرت افتاد و میبوسید و میگفت که بخدا قسم که خدا مرا بدعای این بزرگوار زنده گردانیده
شیخ هبة الله در کتاب مجموع رائق از ابی عبد الله بن زکریا بن دینار روایت میکند او از ابی الاسود
از محمد بن سلیمان که نسبش بسلمان فارسی میرسید که فرمود با حضرت علی ع نشسته بودیم در آنحال که مردم با عمر

سوار شدن امیر با اصحاب

بیعت کرده بودند و امام حسن و امام حسین و محمد بن الحنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار و مقداد بن الاسود الکندی نیز در خدمت
آنحضرت بودند در آنحال امام حسن عرض کرد که (یا امیر المؤمنین ان سلیمان بن داود سأل ربه ملکاً لا ینبغی لاحد من
الناس و اعطاه الله عز و جل ذلک فهل ملکت یا اباه شیئاً من ذلک) یعنی سلیمان سلطنتی
رسید که احدی را از آن بهره نبود و عطا فرمود خدا او را چیزی که بهیچکس عطا نفرموده آیا تو را از آن سلطنت چیزی
رسیده است حضرت فرمود (والذی فلق الحبة و برأ النسمة و تفرد بالعظمة لقد اعطی الله اباک من الملک
ما لم یعط احداً و لم یملک احد قبله و لا بعده) یعنی قسم بخدا که عطا فرموده است خدا بپدر تو از ملک چیزی را
که باحدی نداده نه از پیش از او و نه از بعد از او و حسن ع عرض کرد (نحب ان تنظر الی شیء مما ملکک الله من الملکوت
لیزداد الناس ایماناً مع ایمانهم) یعنی دوست میدارم که چیزی از آن چیزها که خدا بتو داده است ببینیم
که باعث زیادتی ایمان مؤمنین شود پس آنحضرت فرمود حباً و کرامةً و فی الفور از جای خود برخواست و دو رکعت نماز گذارد
چند فرمود که کسی نفهمید پس نزدیک صحن خانه شد (و نحن ننظر الیه) پس کشید دست مبارک خود را بجانب مغرب تا
آنکه ابرهای بسیار پیدا شد (و فیها سحابتان فمدها فلما اوقفها علی الدار و نحن ننظر و الی جانبها سحابة اخری
فلما اوقفها قال لما اهبطی الینا ایتها السحابة) یعنی دست خود را بر آورد و در او ابری بود و بجانب او ابری
دیگر بود پس فرمود که فرود آی ای ابر پس دیدیم که ابر فرود آمد میگفت (اشهد انک وصی نبی کریم من شک هلک
و من تمسک بک فقد سلک سبیل النجاة) پس آن دو ابر ماندند و بساط در زمین پهن شدند و بودند مثل آن
ساطع بود پس علی فرمود برخیزید بر این ابر بنشینید پس برخواستیم و همه بر آن ابر نشستیم پس آنحضرت برخواست
و تکلم فرمود بچیزی که ما نفهمیدیم و هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که باد در زیر ابر آمد و ابر را باهستگی
بهوا بلند کرد و علی صلوات الله علیه بر این ابر دیگر نشسته بود پس بآنحضرت نظر کردیم دیدیم بر روی کرسی از نور نشسته
و دو جامه زرد در بر او بود و بر سر او تاجی از یاقوت سرخ بود و در پای او نعلینی بود که بندش از یاقوت درخشان بود
و در دست او انگشتری از در سفید بود که (یکاد نوره یذهب بالابصار) حسن ع فرمود که (یا اباه سلیمان بن
داود کان یطاع بخاتمه و انت بما ذا تطاع) یعنی سلیمان بجهت انگشتر اطاعت کرده میشد تو بچه مطاعی
فرمود ای فرزند من (انا وجه الله و انا عین الله و انا لسان الله و انا ولی الله و انا نور الله الذی لا
و انا باب الله الذی یؤتی منه و انا کنز الله فی ارضه بالقدرة و المقدرة و انا حجة الله علی عباده
و انا قسیم الجنة و النار و انا سد ذی القرنین و انا جعلتهما له) و در بعضی نسخ است که (انا الجنة و انا

الثانی وانا ساق الفریقین) پس فرمود که آیا می‌خواهی که خاتم سلیمان را بتو بنمایم عرض کردم بلی پس دست در دامن
پس بیرون آورد انگشتری از طلا و نگین او از یاقوت سرخ و بر او چهار سطر نوشته بود پس فرمود ای فرزند من این خاتم
سلیمان بن داود است و اسمهای ما بر او نوشته است سلمان میگوید که ما تعجب کردیم (وهالنا امره ومنظره) دکو یا کرا دو رای
شناختیم حضرت فرمود که از چه چیز تعجب میکنید این چیزها از من عجیب نیست قسم بخدای عظیم که مینمایم امروز بشما
ذاکر از پیش از من ندیده اید و از بعد از من نخواهید دید پس امام حسن ع عرض کرد که میخواهم بنمائی بما یاجوج و ماجوج
و او سد ذی القرنین را پس حضرت باد را فرمود که ما را بردارد (قال الحسن فسمعت للریح دویا کدوی الرعد العاصف)
پس ما را بر داشت و بهوا برد و علی ع بر آن کرسی نشسته از پی ما میآمد تا باد ما را بکوه بلندی رسانید که در هوا بود و در
آن درخت بزرگی بود که خشک شده بود و برگهایش ریخته بود پرسیدیم یا امیر المؤمنین چه شده است این درخت را
که چنین شده است فرمود (سلوها تخبرکم بحالها) یعنی از او بپرسید تا شما را از حال خود خبر دهد حضرت امام حسن ع
از او پرسید (ما بالک ایتها الشجرة) جواب بگفت علی ع فرمود که ای درخت جواب ده ایشان را باذن خدا سلمان میگوید
که قسم بخدای عظیم که شنیدم درخت را که میگفت (لبیک لبیک یا وصی رسول الله وخلیفته من بعده) حضرت
فرمود خبر ده ایشان را از حال خود پس آن درخت با امام حسن خطاب کرد که یا ابا محمد امیر المؤمنین هر شب پدرت نزد من می‌آمد
و در نزد من نماز میکرد و تسبیح خدا میگفت و چون فارغ میشد ابر سفیدی می‌آمد که از آن بوی مشک میشنیدم
من میرسید و بر آن کرسی بود از نور که آن حضرت بر او می‌نشست و ما بواسطه او من سبز و خرم بودم و حال چهل شب است که
نزد من نیامده است و از این جهت است که چنین شده ام که می بینید او را پس حضرت علی ع فرمود که ای درخت
نکند (فقد عشت بروائحه فی هذا الشتاء) سلمان میگوید ما از کلام آن درخت در عجب شدیم پس علی ع از کرسی فرود آمد
و نزدیک آن درخت آمد دست مبارک بر آن کشید پس از آن درخت ناله مشتاقانه بلند شد و فورا سبز گردید و میوه داد عرض
کردیم یا امیر المؤمنین هذا عجب فرمود آنچه بعد از این ببینید از این عجیبتر است پس بر کرسی نشست و امر فرمود باد
را و ما را بهوا بلند نمود تا بجائیکه دیدیم دنیا را مانند سپری و در هوا ملکی را دیدیم ایستاده بود در زیر خورشید
دو پای او در قعر دریا و او را دستی بود در مغرب و دستی دیگر در مشرق پس چون نظرش بما کرد گفت (اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا رسول الله وانک وصی رسول الله محمد حقا حقا بغیر شک و
من شک فیک فهو کافر) عرض کردیم یا امیر المؤمنین کیست این ملک و چرا یک دستش در مغرب و دست دیگر
در مشرق فرمود (هذا الملک انما اقمته باذن الله فی هذا الموضع ووکلته بظلمات اللیل واضواء النهار فلا

یزال کذلک الی یوم القیمة وذلک ان الله اعطانی امر الدنیا فانا ادبرها باذن الله) یعنی این ملک امر باذن خدا
در اینجا برپا داشته‌ام و موکل کرده‌ام او را بتاریکی شب و روشنائی روز و تا قیامت چنین خواهد بود و این
است که خدا تدبیر امر دنیا را بمن داده است پس من تدبیر میکنم بامر خدا پس باد ما را سیر داد تا بنزد قوم یاجوج ماجوج
رسید پس باد را فرمود که فرود آی در زیر این کوه (وهو جبل شامخ اسود کانه قطعة لیل دامس تفوح منه دخان)
و یاجوج و ماجوج را دیدیم و از دیدن ایشان تعجب نمودیم و ایشان را سه صنف دیدیم یکی طول قامتشان صد و بیست ذرع و
دوم طول ایشان صد ذرع در عرض هفتاد ذرع و سیم فرش میکردند یک گوش خود را در زیر خود و گوش دیگر را بر روی خود
می انداختند پس باد را امر فرمود تا ما را بکوه قاف رسانید آن کوهی بود از یاقوت سرخ و محیط بدنیا بود و بر آن
ملکی بود بشکل انسان که او موکل بر آن کوه بود پس چون نظرش بعلی علیه السلام نمود گفت (السلام علیک یا امیر المؤمنین ائذن
لی فی الکلام) یا امیر اذن میدهی که با تو تکلم کنم فرمود آیا میخواهی خبر دهم ترا با آنچه میخواهی بگوئی و از من سؤال کنی
میخواهی از من اذن بگیری در زیارت فرزند خود (وقد اذنت لک باذن الله) پس آن فرشته بسرعت روان شد
گفت بسم الله الرحمن الرحیم و بر آن کوه راه میرفت تا از چشم ما غائب شد پس نظر کردیم درختی را دیدیم مانند آن درخت
اول خشک شده پس از حال او از حضرت سؤال کردیم فرمود از خود درخت سؤال کنید پس امام حسن ع بار دیگر
فرمود (اقسمت علیک بحق امیر المؤمنین الا اخبرتنا بخبرک) پس درخت بلسان فصیح گفت (السلام علیک یا
ابا محمد) من هر شب ابر درختها فخر میکردم در زیر اکرید بود در ثلث اول هر شبی نزد من می‌آمد و نماز میکرد و ذکر خدا
مینمود پس می‌آمد و در اسبی بر او سوار میشد و میرفت و من بواسطه همین سبز و خرم بودم و حال چهل شب است
که نیامده است پس خشکیده‌ام حضرت امام حسن ع بخدمت علی ع عرض کرد که تو را سؤال میکنم بحق جدم که آن درخت
را بصورت اول برگردان پس دستان کشید فرمود ای شاهان پس از آن درخت ناله شنیدیم که میگفت (اشهد ان لا
اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک امیر المؤمنین فی الارض المبارکة الطیبة ووصی رب العالمین من
تمسک بک نجی ومن تخلف عنک فقد هوی) پس سبز و خرم شد مادر زیر او ساعتی نشستیم پس علی ع
گفتیم که این موکل بکوه قاف بکجا رفت فرمود برود در جبل ظلمت بنوم املاک که موکل این جبل بود از من اذن
خواست که بزیارت این ملک برود پس او را اذن دادم و امر و را این ملک از من رخصت خواست که بدیدن آن ملک برود
پس عرض کردیم یا امیر المؤمنین این ملائکه بی اذن تو از جای خود حرکت نمیکنند فرمود (والذی رفع السماء بغیر عمد
ما اظن احدا منهم یزول عن موضعه بغیر اذنی الا واحترق) یعنی قسم بخدا گمان ندارم که احدی از ایشان اگر بی اذن من از

در عرض و ذرع

جای خود حرکت کند مینمود عرض کردیم اسم ملکی که موکل بکوه قاف است چیست فرمود برخائیل عرض کردیم که آیا تو با ما در
خود نشسته بودی پس چه وقت بکوه قاف رسیدی فرمود چشمهای خود را بر هم گذارید پس بر هم گذاشتیم فرمود بگشائید
گشودیم ناگاه خود را در مکه دیدیم عرض کردیم که ما بمکه رسیدیم و هیچکس مطلع بر ما نشد (ان هذا الشیء عجیب) و لیس
بعجب من وصی رسول الله) فرمود (والله انی املک من الملکوت ما لو علمتموه لقلتم انت انت و انا عبد مخلوق
من الخلائق آکل و اکل و انام) و اگر اندکی از آنچه میدانم بدانید دلهای شما تاب نیاورد و متحمل نشود و بدانید
که اسم اعظم هفتاد و سه حرفست یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود که بیک چشم بر هم زدن تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت
و نزد من هفتاد و دو حرفست یک حرف علم غیب است که مخصوص ذات خداست و (لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم) را
شناختم امام را که شناخت و منکر شد مرا هر که منکر شد پس امر فرمود و ابر را تا ما را بباغ سبز و خرمی رسانید
که گویا از ریاض بهشت بود و در آنجا جوانی بود که در میان دو قبر نماز میکرد عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین (من هذا الشاب)
این جوان کیست فرمود (هذا اخی صالح و هذا قبر ابویه) این صالح پیغمبر است و این دو قبر پدر و مادر او است (فلما
نظر الینا صالح لم یتمالک نفسه حتی وانی امیر المؤمنین فقبل صدره ثم بکی) پس چون نظر صالح بما افتاد بی اختیار
نزد علی آمد و سینه او را بوسید و شروع بگریستن کرد و شکایت میکرد و علی او را تسلی میداد و ساکت میکرد پس
از گریه ساکت شد عرض کردیم که چرا گریه میکند فرمود از او جویا شوید حضرت امام حسن علیه السلام از او پرسید که (ما
یبکیک ایها العبد الصالح) گفت که پدر بزرگوارت در هر روز وقت صبح نزد من میآمد و نماز میکرد و تسبیح
خدا مینمود و چون من او را میدیدم بر عبادت قوت میگرفتم و بر عبادت خود میافزودم و حال ده روز است
که نیامده است و الحال چون او را دیدم بی اختیار شدم بجهت شدت شوق من بخدمت آنحضرت پس عرض کردیم یا
امیر المؤمنین (هذا هو العجیب و اعجب من کل عجیب) زیرا که ما هر روز صبح در خدمت تو میباشیم و تو هر
روز در این موضع نزد صالح میآئی و نزد این جوان حاضر میشوی پس فرمود آیا میخواهید که شما را بنمایم سلیمان بن داود را عرض
کردیم بلی پس آنحضرت برخاست و ما در خدمتش برخاستیم و در کوه قاف داخل میرفتیم تا بباغی رسیدیم که مثل آن
را ندیده بودیم و در او بود از میوه‌ها و درختها و مرغان و نهرهای بسیار و تسبیح میکردند مرغان خدا را بزبانهای
خود پس چون نظر ایشان بعلی افتاد و ورود او را فهمیدند در بالای سر او پرواز میکردند پس در میان باغ تختی
از فیروزه دیدیم و بر روی آن جوانی بر پشت خوابیده و دستهای خود را بر سینه نهاده بود و در دستش انگشتری بود
و کنیزی نیز در بالای سرش بود و دو مار در پایین پایش قرار داشتند و چون علی را دیدند بر قدمهای او افتادند

و خود را بجانب ما مایل کرد پس عرض کردیم که (هذا هو سلیمان بن داود) فرمود بلی پس انگشتری که با آنحضرت بود بیرون کرد و
در دست سلیمان داخل کرد و با او فرمود که (قم باذن الله الذی یحیی العظام و هی رمیم و هو الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم الواحد القهار رب السموات و الارض و رب آبائی الاولین) یعنی برخیز باذن خدا
که مرده‌ها را زنده میکند پس سلیمان برخاست و میگفت (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو
کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله حقا الهادی المهدی الذی سألنا الله به و بمحبته و بمحبة
اهل بیته ما آتانی الله من الملک فصلی الله علیکم و انا محبکم و لولا ذلک ما ملکت الملک الذی
آتانی الله) پس در بالای سر سلیمان یکساعت نشست و سلیمان بر حال اول برگشت پس علی برخاست و ما
با او برخاستیم و عرض کردیم که عقب کوه قاف چیست فرمود که در عقب این کوه چهل دنیا است که هر دنیائی
بقدر چهل دنیای شما است که در او هست علم من بما وراء کوه قاف مثل علم منست بحال این دنیا و آنچه در
این دنیا است و بعد از رسول خدا منم حافظ و نگاه دارنده این عالمها و همچنین بعد از من اولاد من حافظ اند
و وارث علوم من خواهند بود تا روز قیامت و منم داناتر براههای آسمانها از راههائیکه در زمین است
و مائیم اسماء حسنی که چون خدا را بآن اسما بخوانند اجابت کند و مائیم صاحبان نامهائیکه بر عرش و کرسی نوشته
اند و مائیم قسمت کننده بهشت و جهنم و از ما تعلیم گرفته اند ملائکه اسمائیکه نهایت توحید و تسبیح و تهلیل و تکبیر
را و مائیم کلماتیکه چون آدم بآن یاد کرد توبه اش مقبول شد عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین که تو این سلطنت را از
کجا آوردی و این همه اشیا را از کجا دانستی فرمود که (اعلم ذلک بالاسم الاعظم الذی اذا کتب علی ورق
الزیتون و طرح علی النار لم یحترق و کتب علی اللیل فاظلم و علی النهار فاضاء و استنار انا المحنة
النازلة الواقعة علی الاعداء و انا الطامة الکبری باسمائنا کتبت علی السموات فقامت و علی
الارض فانطحت و علی الریاح فذرت و علی البرق فلمع و علی النور فسطع و علی الرعد فخشع
و اسمائنا مکتوبة علی جبهة اسرافیل الذی اسد جناحه فی المشرق و الاخری فی المغرب و هو یقول
سبوح قدوس رب الملائکة و الروح) پس فرمود که چشمهای خود را بر هم گذارید چنان کردیم فرمود بگشائید
گشودیم پس خود را در شهری دیدیم که بزرگتر از آن ندیده بودیم بازارهای آماده داشت و مردمان او بلند قامت
بودند هر یک مانند درخت خرمائی گفتیم من هؤلاء فرمود که (هؤلاء بقیة قوم عاد و هم کفار لا یؤمنون

بالله و لا بیوم الحساب) یعنی این جماعت از بقیهٔ قوم عاد اند و هنوز بر کفر خود باقی میباشند و شهر ایشان از شهرها مشرق بود و من آن شهر را قلع و قمع نمودم و ایشان را باهمکاران نقل نمودم تا شما ایشان را در اینجا ببینید بر ایشان مطلع شوید و میخواهم که در مقابل شماها با ایشان مقاتله کنم عرض کردیم که بحجت با ایشان مقاتله میکنید فرمود که (لا و لکن بالحجة) پس خواند ایشان را بایمان و ایشان ابا کردند پس بر ایشان حمله کرد و ایشان با آنحضرت حمله کردند و قصد قتل او را نمودند و ما میدیدیم ایشان را و ایشان ما را نمیدیدند و چون دانست که ما ترسیدیم بنزد ما آمد و دست برید نهای ما مالید پس ایشان را بایمان دعوت کرد و ایشان قبول نکردند (فرعوفیهم رعنة قال سلمان فو الذی نفسی بیده لقد ظننا ان الارض انقلبت و الجبال تدکدکت و رأینا صواعق قد خرجت من فیه حتی ترکهم صرعی کانهم اعجاز نخل) یعنی پس صیحه بر ایشان زد که گویا زمین منقلب شد و کوهها پاره پاره شد دیدیم که برق و صاعقه از دهان آنحضرت بیرون آمد پس آن قوم را هلاک کرد ایشان پس فرمود آیا میخواهید بنمایم بشما چیزی که از این عظیمتر باشد عرض کردیم که یا امیر المؤمنین ما را بوطن خود برسان که دیگر طاقت اینگونه عجائب را نداریم و خدا لعنت کند بر آنکسان که ایمان بخدا و رسول ندارند و بغض بتو میکنند پس آن ابر را طلبید (فاذا هی قد اقبلت) پس فرمود که بر این ابر بنشینید چون بر آن ابر دیگر نشستیم کلاغی فرمود که ما نفهمیدیم پس در هوا بلند شد و بطرفة العینی بخانه امیر المؤمنین رسیدیم و مؤذن اذان ظهر میگفت و ما اول طلوع آفتاب رفته بودیم (فقلنا هذا هو العجب کنا فی قاف و رجعنا فی خمس ساعات مضت من النهار) فرمود قسم بآنخدائی که جان من بید قدرت او است که اگر خواسته باشم اینکه همه دنیا و همه آسمانها و زمینها را در کمتر از چشم برهم زدنی قطع کنم میتوانم باذن خدا و برکت رسول خدا و منم وصی و خلیفه او در امت او (و لکن اکثر الناس لا یفقهون) و این حدیث شریف در بسیاری از کتب معتبره نیز مسطور است و صدق این گونه غرائب از اهل بیت عصمت عجیب نیست همانا ایشان حملهٔ علم خدا و حفظهٔ سر او بیند (السلام علی محال معرفة الله و معادن حکمة الله و مساکن برکة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله) (الی قوله) (اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره) (الی قوله) (و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعا لحکمته و تراجمة لوحیه و ارکانا لتوحیده) و علی صلوات الله علیه فرمود (ان الله اعطانی ما لم یعط احدا من خلقه فتحت لی السبل و علمت الاسباب و الانساب و اجری لی السحاب و لقد نظرت فی الملکوت

فما غاب عنی شیء مما کان قبلی و لا شیء مما یاتی بعدی و ما من مخلوق الا بین عینیه مکتوب مؤمن او کافر و نحن نعرفه اذا رأیناه) و نیز در خطبهٔ طتنجیه میفرماید (و لقد علمت من عجائب خلق الله ما لا یعلمه الا الله و عرفت ما کان و ما یکون و ما کان فی الذر الاول مع من تقدم من آدم الاول) و نیز میفرماید (لو کشف لکم ما کان منی فی القدیم الاول و ما یکون منی فی الآخر لرأیتم عجائب مستعظما و امورا مستعجبات و صنایع و احاطات) پس استغراب اینگونه امور از این معادن نور ناشی از قلت بصیرت است و بعض اینگونه غرائب را از ایشان غریب دانسته اند و از ایشان مستبعر اکرده اند در حالیکه کل انبیا و اولیا و ملائکه و اصحاب سر همه رشحه از رشحات آل محمد اند و جمیع علوم و معارف از سرچشمه علم ایشان ظاهر میشود و جابر بن عبد الله میگوید که علی علیه السلام از کوفه بیرون آمد و من از عقب او بیرون آمدم و چون بجبانه رسید در وسط قبرستان ایستاد و فریاد برآورد که ای یهودی پس ایشان علی را در جوف قبرها جواب دادند و گفتند لبیک یا مطلاخ و مطلاخ بمعنا سید است یعنی ای سید ما فرمود عذاب را چگونه دیدید گفتند ما بجهت عصیان تو و هر کس عصیان تو کرد در عذابیم تا روز قیامت پس آنحضرت صیحه زد که نزدیک بود که آسمانها برهم زند پس بیهوش شدم از هول آنچه دیدم و چون بهوش آمدم دیدم که علی بر تختی نشسته است از یاقوت سرخ و بر سر او تاجی است از جواهر و بر او است حلهای سبز و زرد و صورت او مانند ماه تابان میدرخشید عرض کردم یا سید ی این سلطنت بزرگی است که تو داری فرمود سلطنت ما از سلطنت سلیمان بن داود بزرگتر است پس برگشت و من از عقب او آمدم تا مسجد آنحضرت گامی برمیداشت و میگفت (لا و الله لا فعلت لا کان ذلک ابدا) یعنی نه قسم بخدا اگر چنین کار نخواهم کرد و هرگز چنین چیزی نخواهد بود عرض کردم یا مولای با که تکلم میکنی و با که خطاب میکنی و کسی را نمی بینم فرمود یا جابر بر هو برای من ظاهر شد پس دیدم ابو بکر و عمر را که در میان تابوتی عذاب کرده میشدند پس مرا ندا کردند که یا ابا الحسن یا امیر المؤمنین ما را بدنیا برگردان تا بفضل تو اقرار کنیم و بولایت تو اذعان نمائیم پس گفتم که این مطلب نخواهد شد و هرگز چنین چیزی نخواهد شد و بعد این آیه را تلاوت فرمود (و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه) ای جابر هیچکس نیست که نافرمانی وصی پیغمبر را نماید مگر آنکه خدا او را کور محشور میکند **و در** جمله از کتب مسطور است که روزی شخص جنی در خدمت رسول خدا رسید که از قضایای مشکله بپرسد که ناگاه علی از در رسید آن جنی از مشاهده آنحضرت کوچک شد و مانند گنجشک گردید پس برسول خدا پناه برد رسول فرمود از که میترسی و میخواهی که بتو از که حفظ کنم گفت از

از اینجوان که میاید فرمود این جوان با تو چه کرده است گفت در طوفان خواستم کشتی نوح را غرق کنم بگردن کشتی
را گرفتم و بغرق نزدیک ساختم این جوان حاضر شد ضربتی بر دستم زد و دستم را قطع کرد پس حبشی دستش
را بیرون آورد بریده بود و نیز ذکر کرده اند که وقتی حبشی نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که علی
وارد شد از حبشی با استغاثه و التماس در آمد گفت یا رسول الله مرا نجات ده از جنگ اینجوان فرمود اینجوان
با تو چه کرده است که چنین اضطراب میکنی گفت در عهد سلیمان تمرد نمودم جمعی را از جنیان بر من گماشت
که مرا بگیرند نتوانستند پس اینجوان آمد مرا گرفت و مجروح ساخت و این جای ضربتی است که بر من زده است و
تا هنوز التیام نیافته است پس جبرئیل نازل شد و گفت حضرت سلام میرساند و میگوید که بدرستیکه من
نفرستادم هیچ پیغمبری را مگر آنکه فرستادم او را با علی در پنهانی و همراه کردانیدم او را با تو در علانیه) (تا صورت پیوند
جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد تا بود
علی بود) (و آنحضرت فرموده است که (اَنَا الظَّاهِرُ وَ اَنَا الْبَاطِنُ وَ اَنَا الْاَوَّلُ وَ اَنَا الْآخِرُ) و جابر روایت
میکند که من با علی ع در جنگ بصره حاضر بودم در آنجا که هفتاد هزار نفر با جانب عایشه بیرون آمده بودند) (فَمَا
رَاَیْتُ مِنْهُمْ مُنْهَزِماً اِلَّا وَ هُوَ یَقُولُ هَزَمَنِی عَلِیٌّ وَ لَا مَجْرُوحاً اِلَّا وَ هُوَ یَقُولُ جَرَحَنِی عَلِیٌّ وَ لَا مَنْ یَجُودُ بِنَفْسِهِ
اِلَّا وَ هُوَ یَقُولُ قَتَلَنِی عَلِیٌّ وَ لَا کُنْتُ فِی الْمَیْمَنَةِ اِلَّا وَ سَمِعْتُ صَوْتَ عَلِیٍّ وَ لَا فِی الْمَیْسَرَةِ اِلَّا وَ سَمِعْتُ صَوْتَ
عَلِیٍّ وَ لَا فِی الْقَلْبِ اِلَّا کَذٰلِکَ) و در آنحال بطلحه گذشتم و او در حال جان کندن بود و در سینه او تیری بود گفتم (مَنْ رَمَاکَ
بِهٰذِهِ النَّبْلَةِ فَقَالَ عَلِیٌّ) گفتم (یَا حَبَّذَا اَبْلِیسُ وَ یَا حِزْبَ اِبْلِیسَ اِنَّ عَلِیّاً لَمْ یَرْمِهِ بِالنَّبْلِ وَ مَا بِیَدِهِ اِلَّا
سَیْفُهُ) گفت ای جابر آیا نظر نمیکنی بعلی که چگونه گاهی بهوا بالا میرود و گاهی بزمین فرود میشود (وَ یَاْتِی مِنَ
الْمَشْرِقِ مَرَّةً وَ مِنَ الْمَغْرِبِ اُخْرٰی جَعَلَ الْمَشَارِقَ وَ الْمَغَارِبَ بَیْنَ یَدَیْهِ شَیْئاً وَاحِداً فَلَا یَمُرُّ بِفَارِسٍ اِلَّا وَ قَدْ طَعَنَهُ
وَ لَا یَلْقٰی اَحَداً اِلَّا قَتَلَهُ اَوْ ضَرَبَهُ اَوْ کَبَّهُ عَلٰی وَجْهِهِ اَوْ قَالَ لَهُ مُتْ یَا عَدُوَّ اللّٰهِ فَیَمُوتُ وَ لَا یَفْلِتُ مِنْهُ
اَحَدٌ) پس عجب نمودم از قول او و عجب بیشتر از اسرار آنحضرت و بعضی ادعای اتفاق کرده اند که آنکس که تیر بطلحه
زد مروان بود زیرا که چون بسیاری از لشکر عایشه کشته شد طلحه با آواز بلند ندا داد که صبر کنید ای بندگان خدا که بعد از صبر
نصرت است مروان نظر بسوی او افتاد بغلام خود گفت ای غلام بخدا که میدانم که هیچکس در کشتن عثمان حریص تر
از طلحه نبود مرا بپوشان که تو را آزاد کردم غلام او را پوشانید و تیری زهر آب داده بسوی طلحه انداخت و طلحه از آن
بیهوش بیفتاد و خون از وی روان شد و او میگفت که مگر این تیری است که خدا بمن انداخته است تا بجهنم واصل

شد و لعل که در حال جان کندن که پرده از پیش روی طلحه برداشته شده بود پس دید که کشنده او علی بوده است اگر چه
بصورت مروان نمودار بوده است بمقتضای فطرت طلحه چنانکه ملک الموت برای کفار بصورتهای بد ظاهر میشود
و این مطلب بآن نماند که خورشید چون بر اشیاء مختلفه بتابد بهمان رنگ نمودار شود مثل اینکه این رنگها از خود
باشد و میبینم و دیگر حضرت امام حسن عسکری ع خود را در یک شب به سی نفر نمود و هر کدام او را بوصفی دیدند غیر از
دیگری و همه صادق بودند و شاید که طلحه در آنحال دانسته باشد که رامی علی بوده است اگر چه بشکل مروان
ظاهر شده باشد مانند آنکسانی که ملک الموت را می بینند و میدانند که ملک الموت است و بهتر آنستکه گفته شود
علی ع برای مصالحی چند بصورت مروان بود در نظر لشکر و لکن طلحه او را بصورت علی دید و او را شناخت و لعل که بعضی
مصالح آن باشد که مردم علی ع را در کشتن طلحه سوء ظن بآنحضرت نداشته باشند و موجب عداوت باطنیه ایشان
نشود زیرا که طلحه از صحابه کبار رسول خدا بود و در خدمت حضرت در غزوات بسیار شمشیر زده بود و آنحضرت را یاری
کرده بود و رسول خدا او را چیزها فرموده بود و از این جهت بود که بعد از آنکه علی ع زبیر بن عوام را در آنجنگ
خواست و با او گفت که بیاد داری آن وقت را که پیغمبر ما را خندان یافت و بتو گفت که (اَمَا اِنَّکَ سَتُقَاتِلُ عَلِیّاً وَ اَنْتَ
ظَالِمٌ لَهُ) پس ترک قتال کرد و متوجه مدینه شد و عمر بن جرموز عقب او روان شد و او را در وادی
السباع غافل ساخته بکشت و شمشیر او را برداشته بنزد علی ع آمد گفت بشارت باد تو را که زبیر را کشتم فرمود
تو را بشارت میدهم و در روایتی است که فرمود رسول خدا فرمود که (بَشِّرْ قَاتِلَ ابْنِ صَفِیَّةَ بِالنَّارِ) ابن
جرموز گفت (اِنْ قَاتَلْنَاکُمْ فَنَحْنُ فِی النَّارِ وَ اِنْ قَاتَلْنَا اَعْدَائَکُمْ فَنَحْنُ فِی النَّارِ) و از تیغ بر شکم خود زد
و کشته شد و بعضی از ناصبیه در تشنیع بر علی گفته اند که او در جنگ جمل در هر یک روز سه هزار نفر از افاضل
الناس را با طلحه کشت و از مقداد بن الاسود مرویست که گفت (کُنْتُ وَاقِفاً عَلٰی شَفِیرِ الْخَنْدَقِ وَ قَدْ قَتَلَ
عَلِیٌّ ع عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ فَافْتَرَقَ الْاَحْزَابُ سَبْعَ عَشَرَةَ فِرْقَةً وَ اِنِّی لَاَرٰی فِی اَعْقَابِ کُلٍّ عَلِیّاً یَحْصُدُهُمْ بِسَیْفِهِ
وَ هُوَ فِی مَوْضِعِهِ) و این در جنگ احزاب بود و در این جنگ قریش و عرب از هر طایفه گروه بسیاری جمع کردند
برای دفع محمد و بده هزار نفر رسیدند و اصحاب آنحضرت هفتصد نفر بودند و این در سال پنجم از هجرت بود و در این
غزوه بود که پیغمبر ص بمشورت سلمان بفرمان حضرت خندق کندند در آنجا بکوهی رسیدند که هیچ بیلی
در آن اثر نمیکرد جابر را بخدمت رسول فرستادند میگوید که رسول را دیدم که در مسجد بر پشت خوابیده و ردا
مبارک را در زیر سر گذاشته و بر شکم خود سنگی بسته از شدت گرسنگی پس مطلب را عرض کردم قام

مسرعاً حتى جاءه اى الجبل ثم دعا بماء في اناء فغسل وجهه وذراعيه ومسح على رأسه ورجليه ثم
شرب فمج من ذلك الماء في فيه ثم صبه على ذلك الحجر ثم اخذ المعول فضربه ضربة فبرقت برقة فنظرنا فيها
الى قصور الشام ثم ضرب اخرى فبرقت برقة نظرنا فيها الى قصور المدائن ثم ضرب اخرى فبرقت برقة اخرى
فنظرنا فيها الى قصور اليمن فقال اما انه سيفتح الله عليكم هذه المواطن التي برقت فيها البرق ثم انهال
علينا الجبل كما ينهال الرمل) جابر ميگويد دانستم كه رسول خدا گرسنه است عرض كردم كه ميل بطعام داريد
فرمود چه درخانه داريد عرض كردم كه يك ميش و يكصاع جو فرمود پيش برو و مهيا نما پس بخانه آمدم و زوجه
خود را امر كردم تا جو را آسيا كرد و آن بز را كشتم و زوجه خود را امر كردم تا نان بپزد و گوشت را طبخ كرد پس بخدمت
رسول رسيدم و عرض كردم كه تشريف بياوريد با هر كس كه بخواهيد حضرت فرمود (يا معاشر المهاجرين والانصار
اجيبوا جابراً) پس هفتصد نفر روانه خانه جابر شدند و جابر پيش بخانه آمد بزوجه اش گفت (والله اتاك
محمد رسول الله بما لا قبل لك به) زوجه گفت او را اعلام كردي كه چه درخانه داريم گفت بلى آن زن گفت
فهو اعلم بما اتى) جابر ميگويد كه رسول خدا داخل خانه شد و بديك نظر كرد و فرمود (اعزف وابق) و نظر بتنور
كرد و فرمود (اخرج وابق) پس ظرفي را طلبيد و نان بر او تريد كرد و از آب گوشت بر آن ريخت ده ده داخل شدند
و از آن بخوردند و سير شدند و ديگ و نان همچنان بجاي خود بود و تتمه روايت (ثم دعا بصحفة فثرد فيها و
غرف فقال يا جابر ادخل على عشرة فادخلت عشرة فاكلوا حتى نهلوا وما يرى في القصعة الا آثار
اصابعهم ثم قال يا جابر على بالذراع فاكلوه ثم قال ادخل عشرة فادخلتهم حتى اكلوا ونهلوا ثم قال
على بالذراع فاكلوا وخرجوا ثم قال ادخل على عشرة فادخلتهم فاكلوا حتى نهلوا ثم قال على بالذراع
ثم قلت يا رسول الله كم للشاة من الذراع قال ذراعان فقلت والذي بعثك بالحق لقد اتيتك به
فقال اما لو سكت يا جابر لاكل الناس كلهم من الذراع قال جابر فاقبلت ادخل عشرة عشرة
فياكلون حتى اكلوا كلهم و بقي والله لنا من ذلك الطعام ما عشنا به اياما) و در اين غزوه بود
كه علي عليه السلام عمرو بن عبدود را كشت و آنحضرت او را گفت كه اما كفاك اني بارزتك وانت فارس العرب حتى
استعنت على بالظهير) پس عمرو رو بعقب كرد و علي ع بزودي شمشير بر پاهاي او زد و قطع نمود پاهاي او را و غبار
در ميان ايشان بلند شد و منافقين گفتند كه علي كشته شد چون غبار برطرف شد ديدند كه علي ع بر سينه عمرو
نشسته و ريش او را گرفته ميخواهد او را بكشد پس سر او را بريد و بخدمت رسول آورد و رسول فرمود (يا علي ما كره

عرض كردند نعم يا رسول الله الحرب خدعة) و مرويست كه در جنگ خيبر يهود بقلعه قموص كه بر سر كوه بود پناه بردند
آن در را هفتاد نفر و بعضي گفتند كه از سنگ بود و هجده ذراع طول او بود و قلعه ابوجهل بن بولس
نزديك در آمد بي مهلت دست بحلقه در زد كه زلزله در تمام قلعه افتاد و صفيه دختر حيي بن اخطب بالاي
تخت خود بر افتاد و چهره او مجروح شد (قالت صفية كنت جلست على طاق كما تجلس العروس فوقع
على وجهي فظننت الزلزلة فقيل هذا علي عليه السلام هز الحصن يريد ان يقلع الباب) پس بيكدفعه ديگر آن در
را حركت داد و آن را از جاي كند و در هوا انداخت تا چهل ذراع پس او را بدست چپ گرفت و انگشتهاي دستش
در آن در فرو رفت پس او را سپر نمود و با شجاعان بشمشير جنگ ميكرد تا آنكه بر ايشان غالب شد پس آن
در را از عقب خود چهل ذراع و هفتاد نفر خواستند كه آن را حركت دهند نتوانستند پس آن در را جسر
قرار داد بر روي خندق كه يهود در پاي قلعه كنده بودند چون پهناي آن خندق بيست ذراع بود و آن در پهناي
لشكر بسيار علي ع يكطرف آن را بيكطرف خندق ميگذاشت و يكطرف را خود نگاه ميداشت تا آنكه لشكر باين قلعه
جمع شدند و آنها هشت هزار و هفتصد نفر بودند بخدمت رسول عرض كردند (ما عجبنا يا رسول الله
من قوته و حمله و رميه و اترسه وانما عجبنا من اجسارة واحد طرفيه على يده) رسول فرمود يا هذا
نظرتما الى يديه فانظر الى رجليه) آن شخص گفت كه نظر بپاهايش كردم ديدم كه در هوا معلق بود
گفت (هذا اعجب رجلاه على الهواء) حضرت فرمود (ليستا على الهواء وانما هما على جناحي
جبرئيل) و مرويست كه عمر بعلي ع عرض كرد يا علي سه روز است كه گرسنه ميباشي اين نيرو بقوت
بشري بود فرمود بقوت ملكوتيه بود و از كلمات آنحضرتست كه فرمود (واعلموا ان امامكم قد اكتفى
من دنياه بطمريه و بسد فوره بقرصيه لا يطعم الفلذة الا في سنة اضحيته وكاني
بقائلكم يقول اذا كان قوت ابي طالب هذا قعد به الضعف عن مبارزة الاقران و منازعة
الشجعان و الله ما قلعت باب خيبر بقوة جسدانية ولا بحركة غذائية ولكني ايدت بقوة
ملكوتية و نفس بنور ربها مضيئة الخ) و در همين غزوه بود كه مرحب خيبري بدست آنحضرت
كشته شد او در شجاعت يگانه دوران و معروف زمان بود و او جسيم و عظيم كه هر مبارز كه او را ميديد
فرار ميكرد دو زره ميپوشيد و عمامه بر سر ميبست و دو شمشير حمايل ميكرد و سنان نيزه او سه من
بود و سپري مانند كوه بر سر دست داشت و چون بميدان آمد رجز ميخواند كه اولش اينست (قد علمت

خیبر اَنّی مَرحَبُ شاکی السلاحِ بطلٌ مُجرَّبُ هیچکس جرأت محاربه او نکرد علی علیه السلام پیش آمد و
رجزی خواند که اول آن بیت است اَنَا الَّذی سَمَّتنی اُمّی حَیدَرَة ضِرغامُ آجامٍ و لَیثُ قَسوَرَة چون مرحب
اسم حیدر را شنید برگشت زیرا که او دایه کاهنه داشت و باو گفته بود که قتل تو بدست حیدر نامی است
با او مبارزت مکن که کشته میشوی و بعضی گفته اند که خواب دید که شیر او را میکشد و بالجمله در اثناء راه شیطان
باو برخورد بصورت یکی از علمای یهود گفت بکجا میروی گفت اینجوان میگوید که نام من حیدر است و قصه را نقل کرد
شیطان گفت از کجا که صدق باشد و اکثر سخنان زنان خطا است و انگهی تو با او جنگ کن تا من جهودان را
بمدد تو دعوت کنم و چون او را بکشی مسلم قوم شوی پس مرحب باغوای شیطان برگشت پس چند ضربت از
جانبین رد و بدل شد مرحب خواست که پیشدستی کند ضربتی بر علی زند آن حضرت رد و ذو الفقار را بالا برد
بقوت ولایت چنان فرود آورد که سپرش که از سنگ خارا بود بدو نیم شد از کلاه خود گذشت و بسر رسید و
جمیع بدنش را با مرکبش بدو نیم کرد بزمین رسید (والملائکة تُنادی فی صَوامِعِ المَلَکوت و جَوامِعِ السَّموات
لا فتی الا علیٌّ لا سیفَ الّا ذو الفقار) پس خطاب بجبرئیل رسید که زود خود را بزمین برسان که ولی ما غضب
آمده است اگر با این قوت شمشیر را فرود آورد زمین را با گاو و ماهی بدو نیم کند پس بشتاب بال خود را در زیر
طبقه زمین پهن کن و فاصل قوت او را بگیر پس جبرئیل بال خود را در زیر زمین بدم ذو الفقار داد پس
نزد پیغمبر آمد متحیر آن رسول فرمود که چه واقع شده که چنین حیرانی عرض کرد (اِنّی لَمّا اُمِرتُ اَن اُدَمِّرَ قَومَ لوطٍ
حَمَلتُ مَدائِنَهُم وَ هِیَ سَبعُ مَدائِنَ مِنَ الاَرضِ السُّفلی اِلَی الاَرضِ السّابِعَةِ العُلیا عَلی ریشَةٍ مِن جَناحی
وَ رَفَعتُها حَتّی سَمِعَ حَمَلَةُ العَرشِ صِیاحَ دیکَتِهِم وَ بُکاءَ اَطفالِهِم وَ وَقَفتُ بِها اِلَی الصُّبحِ اَنتَظِرُ الاَمرَ
وَ لَم اَثقُل بِها وَ الیَومَ لَمّا ضَرَبَ عَلِیٌّ الضَّربَةَ الهاشِمِیَّةَ وَ کَبَّرَ اَمَرَنی اَن اَقبِضَ فاضِلَ سَیفِهِ حَتّی لا
یَشُقَّ الاَرضَ وَ یَصِلَ اِلَی الثَّورِ الحامِلِ فَیَشطُرَهُ شَطرَینِ فَتَنقَلِبَ الاَرضُ بِاَهلِها فَکانَ فاضِلُ سَیفِهِ
عَلَیَّ اَثقَلَ مِن مَدائِنِ لوطٍ هذا وَ اِسرافیلُ وَ میکائیلُ قَد قَبَضا عَضُدَهُ فِی الهَواءِ و در کتاب مشارق
الانوار روایت شده است که فضه دختر پادشاه هند بود و چون خواستند او را اسیر کنند از اکسیر
برداشت و چون بخانه فاطمه زهرا آمد نظر کرد ندید در آنجا مگر شمشیر و زره و اسبابی پس پاره از مس
برداشت و آن اکسیر را باو زد و طلا شد و نزد علی گذاشت حضرت چون بآن نظر کرد فرمود (اَحسَنتِ یا
فِضَّةُ وَ لکِن لَو اَذَبتِ الجَسَدَ لَکانَ الصِّبغُ اَعلی وَ القیمَةُ اَغلی) عرض کرد یا سیدی اتعرف هذا العلم

فرمود (وَ هذَا الطِّفلُ یَعرِفُهُ) و اشاره بامام حسن نمود پس آن طلا را برداشت و نزد امام حسن آورد (فقال کما
قال علیٌّ علیه السلام) پس حضرت امیر فرمود که (نَحنُ نَعرِفُ اَعظَمَ مِن هذا) پس اشاره بدست مبارک فرمود
و فضه نظر کرد شمشهای طلا و گنجهای زمین دید که سیر مینماید علی علیه السلام فرمود که ای فضه بگذار
این طلا را که ساخته با هم جنسهای خودش (فوضعتها فسارت) و نیز مرویست که علی صلوات الله
علیه در سفری با شخصی از یهود خیبر هم سفر بود در سفر بر رودخانه رسیدند آن یهود چیزی خواند
و بر روی آب گذشت پس علی را ندا کرد که (یا هذا لو عرفتَ کما عرفتُ لجُزتَ کما جُزتُ) حضرت فرمود تو
در جای خود بایست تا من نیز بیایم حضرت بر روی آب عبور کرد و یهودی چون این بدید بر قدمهای او افتاد
و عرض کرد که ای جوان چه گفتی که آب در زیر پای تو سنگ شد حضرت فرمود که تو چه گفتی که بر روی
آب عبور کردی آن یهودی گفت (اَنَا دَعَوتُ اللهَ بِاسمِ وَصِیِّ مُحَمَّدٍ الاَعظَمِ) علی فرمود (اَنَا وَصِیُّ مُحَمَّدٍ فقال
له الخَیبَرِیُّ اِنَّهُ لَحَقٌّ ثُمَّ اَسلَمَ) و از عمار روایت شده که گفت (اَتَیتُ مَولایَ یَوماً فَرَآنی فی وَجهی کآبَة
یعنی بخدمت مولای خود رسیدم و مرا محزون یافت فرمود ترا چه میشود عرض کردم که قرضی دارم و صاحب
از من مطالبه میکند پس اشاره بآن سنگی که در آنجا افتاده بود نمود و فرمود این سنگ را بردار و دین خود
را ادا نما عمار عرض کرد که این سنگ است فرمود که خدا را باسم من بخوان تا این سنگ از برای تو طلا شود
فَدَعَوتُ اللهَ بِاسمِهِ المُبارَکِ فَصارَ الحَجَرُ ذَهَباً) پس فرمود (خُذ مِنهُ حاجَتَکَ) یعنی بقدر حاجت
از این طلا بردار عرض کردم که چگونه او را نرم کنم فرمود (یا ضَعیفَ الیَقینِ اُدعُ اللهَ بی حَتّی یَلینَ فَاِنَّ
بِاسمی لَیَّنَ اللهُ الحَدیدَ لِداوُدَ) پس خواندم باسم آنحضرت و نرم شد و بقدر حاجت برداشتم فرمود (اُدعُ
اللهَ بِاسمی حَتّی یَصیرَ بِاِذنِهِ حَجَراً کَما کانَ) پس دوباره سنگ شد و در بسیاری از کتب مسطور است
که در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان شخصی علی را بضیافت دعوت نمود آنحضرت با آن شخص وعده نمودند
بعد شخص دیگر آمد وعده نمود تا چهل نفر از آنحضرت وعده گرفتند و هیچکدام نمیدانستند که دیگری
وعده گرفته اند چون مغرب شد علی در مسجد عقب رسول نماز کرد و رسول آنحضرت را بخانه برد افطار
نمود چون صبح شد هر یک از آن چهل نفر فخر کردند که علی دیشب نزد ما افطار کرد و یکدیگر را تکذیب نمودند
و هم بخدمت رسول رسیدند رسول فرمودند نزاع نکنید علی صلوات الله علیه دیشب در منزل من افطار
کرد پرسیدند که چگونه میشود که یکشخص در زمان واحد در امکنه متعدده باشد فرمود علی مظهر العجائب

وصاحب سرّ خدا است اگر بخواهد در یک آن در هزار مکان میباشد در این اثنا جبرئیل نازل شد و گفت
خدا میفرماید که علی در شب بهمنا ما بود و با حور العین افطار کرد **و از کتاب** مطالع الانوار نقل شده است
که چون سلمان را در مداین هنگام رحلت رسید شخصی زادان نام که خادم او بود بالای سرش نشسته بود پرسید
یا سلمان که ترا غسل و کفن و دفن خواهد نمود فرمود آن شخصی که رسول خدا را دفن نمود گفت تو در مداینی و
علی در مدینه چگونه تواند ترا دفن نماید سلمان گفت چون روح از بدن من مفارقت کند هر چه مرا دیدی بدید
نخواهی بود باشی که آنحضرت حاضر خواهد شد برو و سلام کن هر چه ترا فرماید چنان کن زادان میگوید
که چون سلمان وفات کرد او را بچادری میپوشانید ناگاه دیدم که امیر المؤمنین حاضر شد سلام کردیم پس
آنحضرت چادر را از روی سلمان برداشت سلمان تبسمی کرد آنحضرت فرمود (مرحبا بک یا ابا عبد الله
اذا لقیت رسول الله فقل ما مرّ بی من اصحابه) و چادر را آنحضرت بر روی سلمان انداخت و متوجه
دفن او شد پس نماز ظهر را در مدینه ادا نمود و بر و آیتی است که زادان گفت که در وقت نماز کردن سلمان دیدم
دو مرد دیگر پیدا شدند و آنحضرت در نماز تکبیر را بلند گفت چون سبب پرسید فرمود یکی از آنها خضر بود و
دیگری برادرم جعفر طیار بود و با هر یک هفت صف از ملائکه بود و در هر صفی هزار هزار ملک بود که برای نماز
سلمان حاضر شده بودند **و از** جابر روایت شده که صبحگاهی بود که عقب علی نماز کردیم پس رو بما کرد و فرمود
(اعظم الله اجرکم فی اخیکم سلمان) پس مردم هر کسی چیزی گفتند پس علی رو بمداین آمد (فاذا نحن علی
باب سلمان فکشف عنه فتبسم سلمان فقال یا اذا لقیت رسول الله فقل ما مرّ علی اخیک من قومک)
و جمعی از نواصب بلکه بعضی از قاصرین شیعه منکر شده اند که علی در یک شب از مدینه بمداین رود و با آنکه
در یک شب جمل بنا مهمانی برود و با امثال این امور از او صادر شود و این انکار ناشی است از قصور معرفت
بمقامات محمد و آل محمد یا از عداوت با آنها و کیفیت حال آنکه اینگونه کرامات را از عرفا و صوفیه خود انکار نمیکنند بلکه
در کتابهای خود ضبط مینمایند بلکه از غیر ملت اسلام نیز حکایت میکنند **شیخ** بودن ره در کتاب صراط المستقیم
میگوید که (لو جاز فی الاخبار الحسان ان علیا مضی فی لیلة الی المدائن لیغسّل سلمان فانکر الناصبة
ذلک وقالوا هذا خارج عن قدرة الانسان فلنا قد جاء من آصف عرش بلقیس ما حکاه القرآن
حیث اتی به من مسیرة شهر الی سلیمان فی طرفة عین وقد صح فی اخبارهم ان الدنیا خطوة رجل
مؤمن وقد نسب الی بعض شیوخ الصوفیة ذلک فلم ینکروه فکیف بامیر المؤمنین وحکوا فی

کتبهم بانه لو عقد رجل بالمشرق علی امرأة بالمغرب فولدت لحق به اسنادا الی کون الدنیا مؤمن وقد روی
ان ابن هبیرة شکی الیه شوقه الی اولاده فغمض عینیه ثم فتحهما واذا بداره فی المدینة وعلی
علی الشط فجلس هنیئة ثم قال هلم نقرب فغمض عینیه ثم فتحهما فاذا هو بالکوفة متعجب) و مخفی
نماند که کرامات و مقامات محمد و آل محمد زیاده بر آنست که از ایشان شنیده شده است و چون ایشان
مظاهر اسما و صفات خدا شدند بر هر امر از امور قادر باشند بر هر چیزی عالم و عارف باشند پس اگر چیزی
از خوارق عادات از ایشان شنیده شود اگر چه سند از روایت بدرجه صحت و اعتبار نرسیده باشد
انکار او روا نتوان کرد و استغراب آن روا نباشد بلکه اگر عقل هیچ وجه ظاهری برای آن پیدا نکند و از
وقوعش توقف و امتناع داشته باشد نیز انکارش جایز نباشد زیرا که تمام عقول عقلا واقع است در تحت
رتبه محمد و آل محمد پس ادراک اسرار ایشان نتواند کرد جابر از امام محمد باقر روایت کرده که رسول خدا
(ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله
قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم وعرفتموه فاقبلوه وما اشمأزت
منه قلوبکم وانکرتموه فردّوه الی الله والی الرسول والی العالم من آل محمد وانما الهالک ان یحدث
احدکم بشیء منه لا یحتمله فیقول والله ما کان هذا والله ما کان هذا والانکار هو الکفر) و سعد
صدوق از صادق آل محمد روایت کرده که فرمود روزی ذکر تقیه در خدمت علی بن الحسین شد (فقال والله
لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لقتله ولقد آخا رسول الله بینهما فما ظنکم بسایر الخلق ان علم العلماء
صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان
فقال وانما صار سلمان من العلماء لانه امرؤ منا اهل البیت فلذلک نسبته الی العلماء) پس
انکار اینگونه احادیث روا نباشد مگر آنکه جعلیت و موضوعیت آن بر شخص ثابت باشد و بعضی از عرفا
در تحقیق مکان تفصیلی ذکر کرده است که بان بدفع استبعاد پاره از خوارق عادات توان کرد و آن این است
که مکان بر دو قسم است اول مکان اجسام و آن سه قسم است اول مکان اجسام کثیفه که آن مرکز زمین است
و اینمکان در غایت کثافت است بحدیکه اگر یکی بر یکی بخیزد دیگری در آن مکان نتواند نشست الا بعد از برخواستن
آن و در این مکان انتقال از مکانی بمکان دیگر ممکن نیست مگر بعد از طی مسافت هر جائی بحسب خود و این درجه
از درجات امکنه است دوم مکان اجسام متوسطه است یعنی میانه کثیف و لطیف و امکان بادا است

نیز اگر کسی خواهد این مکان را سیر کند در یک ساعت بعد از آنکه در مکان کثیف سیر نماید دیگر ولکن اگر در خانه
بادی باشد تا آن باد بیرون نرود بادی دیگر را در آنجا مجال نباشد پس این مکان نیز خالی از کثافت نباشد و سیم
مکان اجسام لطیفه است و این درجه علیا امکنه اجسام است و این مکان انوار و صور است چون نور ماه و
خورشید و آتش و لطافت این مکان بجهت آنست که قرب و بعد نسبت با تمکن آن یکسان است نمی بینی که نور خورشید
چون طالع میشود بلا مهلت نورش بمغرب میرسد از برای انوار مکانی در با است که آب با آنجا احاطه نکرده
نمی بینی که بودن باد در خانه مانع از تابیدن نور در آنجا نیست مثل آنکه چراغ را آتش را در آب مکانی است
که آب با آنجا احاطه نکرده است پس در آب گرم آتش میباشد که دست را میسوزاند و نیز در آب و جمیع میاه آب و آتش نشده
است و بالجمله اگر در خانه صد شمع بیاورند نور آنها مزاحم دیگری نیست و این بجهت لطافت آنها است و
لکن این انوار از حجب کثیفه نتوانند گذشت و بعد مفرط نیز منقطع میشوند چنانکه در نور شمع و چراغ محسوس
است و مکان دوم مکان ارواح است و این نیز سه درجه دارد اول مکان جنیان و حیوانات ادنی است و آن منزل
موکلان دوزخ است که لطافت ایشان بحدیست که در آتش مکانی دارند که آتش با ایشان راه ندارد و همچنین میباشد
ملائکه موکلین زمین و توابع آن از صحراها و دریاها و ایشان از حجب کثیفه نتوانند بیرون شوند و لکن از آسمان
اول تا بالا نیز نتوانند صعود کنند **دوم** مکان روحانیات و سطحی است و این مکان فرشتگان آسمانها است
ولکن فرشته آسمان اول با آسمان دوم نتوانند صعود نمود سیم مکان روحانیات علیا است و این مکان ملائکه
مقربین است و لطافت ایشان بحدیست که اگر خواهند خود را از سایر ملائکه مخفی دارند توانند و حجاب
وعلم حجاب و قرب و بعد و وسعت و ضیق برای ایشان یکسانست و بالجمله انسان من حیث الاستعداد و القابلیه
بریاضت و عبادت تواند که دارای این مکانها شود پس اجسام کثیفه برای او حاجب نشود و در یک آن در
امکنه متعدده خود را بنماید بصورتهای مختلفه ظاهر شود و بلحظه طی مسافات بعیده نماید و امور عجیبه
از او صادر شود خصوصا از نفوس مکرمه معصومه که محل نظر خدا و مظهر اسماء و صفات الهیه و محیط بتمام
ملک و ملکوت و سلطان مملکت ناسوت و جبروت اند پس ممکن باشد که شخص بمقام لطافت و ملکوتی خود برود که
بر آب راه رود و پاهایش تر نشود و در آتش در آید نسوزد همانا او وارد آب و آتش مکانیست که آب و آتش با آنجا
احاطه نکرده است و این مانند آنست که اگر بر آب بنا بدیم نمیشود و اگر بر آتش بنا بدیم نمیسوزد و این
است که جمیع انبیا و اولیا نیز وارد جهنم خواهند شد و آتش بر آنها تأثیر نخواهد کرد (ان الذین

سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها) تا اینکه میفرماید (وان منکم
الا واردها) **و نیز** ممکن است که بهر جا خواهد برود بدون آنکه در طی مسافت محتاج بمرکب و سایر اسباب
سیر باشد مثلا خیال آدمی بیک لحظه مشرق و مغرب را طی میکند و در هر خانه در بسته داخل میشود
و هیچ چیز حاجب او نمیشود و استبعاد نکنی که چگونه شخص در این مقام جسم کثیف خود را همراه خود میبرد
و حاجتی برای او نمیباشد زیرا که این کثیف بمجاورت لطیف لطیف میشود آیا نشنیدی که جن داخل اطاق
بسته میشود و از ماکول و سایر چیزها حاضر میکند و بالجمله این مطلب از اعجب عجایب است که
شخص جامع عجز و سایر لوازم امکانیه باشد و دارای قدرت و سایر کمالات الهیه نیز باشد با آنکه در ملک
و ملکوت مدبر امور باشد و هیچ شیء بی اطلاع او لباس شیئیت نپوشد غالب احوال خود را بدست خلق
دهد و در آزار و اذیت ایشان صابر باشد و خود را مانند سایر خلق بخلق نماید که گاهی اظهار فقر
و پریشانی نماید و در امر معیشت خود معطل بماند **و در** مجالس صدوق و غایة المطلوب وارد است
که وقتی علی بن ابی طالب ع بجهت کاری بمکه تشریف برد پس اعرابی را دید که پرده های کعبه را گرفته و میگوید
یا صاحب البیت البیت بیتک والضیف ضیفک ولکل ضیف قری فاجعل قرای فی هذه اللیلة
مغفرتک) حضرت باصحاب خود فرمود که آیا میشنوید کلام اعرابی را گفتند چرا فرمود (الله عزوجل اکرم
من ان یرد ضیفه) یعنی خدا کریمتر است از اینکه مهمان خود را نا امید برگرداند و چون شب دوم شد
باز همان اعرابی باستار کعبه آویخته میگفت (یا عزیزا فی عزه یا عزیزا عزنی بعزتک فی عز عزک
حین لا عز الا عزک یا عزیز اتوجه الیک واتوسل بحق محمد وعلی ان تعطینی ما لم یعط احد
غیرک واصرف عنی ما لم یصرفه احد غیرک) حضرت فرمود که قسم بخدا این کلام در سریانی اسم اعظم است
خبر داده است باعرابی همین مطلب را سؤال خدا این اعرابی خدا را سؤال کرد که بهشت را بدهد و آتش دوزخ را
از او بگرداند خدا او را اجابت فرمود و چون شب سیم شد اعرابی را نیز باستار کعبه معلق دید و میگفت
یا من لا یحویه مکان ولا یخلو منه مکان بلا کیفیة کان ارزقنی اربعة الاف درهم) یعنی خداوندا
مرا چهار هزار درهم عطا کن پس امیر المؤمنین پیش آمد فرمود (یا اعرابی سئلت ربک المغفرة فغفر لک
وسئلته الجنة وقد اعطاک وسئلته ان یصرف عنک النار وقد صرفها عنک وفی هذه
اللیلة تسئله اربعة الاف درهم عرض کرد که تو کیستی فرمود انا علی بن ابی طالب اعرابی گفت

أَنْتَ وَاللهِ ثِقَتِي وَرَجَائِي وَبِكَ أَلْتَجِئُ حاجتی فرمود که این چهار هزار درهم را برای چه میخواهی عرض کرد
که هزار درهم او را برای صداق زن وجه خود میخواهم و هزار درهم را برای ادای دین و هزار درهم برای خرید خانه و
و هزار درهم برای معیشت میخواهم حضرت فرمود (انصفت یا اعرابی فاذا خرجت من مکة فاسئل عن
بمدینة الرسول) پس اعرابی یکهفته بمکه ماند بعد از آن بجانب مدینه رفت و جویای خانه علی شد و ندا کرد که (من یدلنی
علی دار امیر المؤمنین علیؑ) یعنی که مرا بخانه علی راهنمائی میکند در آنوقت حسین بن علی علیهما السلام طفل
بود و در میان اطفال نشسته بود فرمود که من ترا راهنمائی میکنم بخانه امیر المؤمنین اعرابی گفت که پدر
تو کیست فرمود پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است پرسید که مادر تو کیست گفت که فاطمه زهراء پرسید که
جد تو کیست فرمود محمد مصطفی رسول خدا پرسید که جده تو کیست فرمود خدیجه کبری گفت که برادر تو کیست
فرمود حسن مجتبی پس همراه آنحضرت بدر خانه علی آمد و حسین گفت که یا امیر المؤمنین بگو که اعرابی که ضامن
او شدی در مکه و حسین این خبر را بعلی رسانید حضرت فرمود یا فاطمه آیا در پیش تو چیزی هست که اعرابی
بخورد عرض کرد اللهم لا پس علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و سلمان را احضار فرمود و با او گفت برو بازار
و آن باغی را که رسول خدا درختهای آنرا نشانیده است و بمن بخشیده است بفروش پس سلمان بیازار آمد
و آن باغ را فروخت بدوازده هزار درهم و آن درهمهارا نزد علی گذاشت و چهار هزار درهم آنرا
باعرابی داد و چهل درهم برای خرجی سفر او داد و این خبر بفقراء مدینه رسید پس نزد علی جمع شدند و مردی
از انصار این خبر را بفاطمه رسانید (فجلس علیٌّ والدراهم مصبوبة بین یدیه حتی اجتمع الیه اصحابه
فقبض قبضة قبضة وجعل یعطی رجلاً رجلاً حتی لم یبق معه درهم واحد) یعنی حضرت علی
آن درهمهارا قبضه قبضه بفقراء داد تا اینکه یکدرهم باقی نماند پس بمنزل تشریف آورد فاطمه زهرا
با او گفت (یا ابن عم بعتنا الحائط الذی غرسه لک والدی) یعنی ای پسر عم فروختی باغی را که پدرم برای
تو نشانیده بود فرمود بلی فروختم از اینچیزیکه از آن بهتر بود در دنیا و آخرت فاطمه عرض کرد که فاین الثمن یعنی
آنرا چه کردی فرمود دفعته الی اعین استحییت ان اذلها بذل المسئلة قبل ان تسئلنی یعنی دادم آنرا بکسانی
که نظر ایشان حیا کردم که ذلیل گردانم آنهارا بسؤال پیش از اینکه از من سؤال کنند با ایشان دادم فی روایة
دفعته الی الاعرابی وفرقته باقیه الی فقراء المدینة فاطمه گفت انا جائعة وابنای جائعان ولا اشک
الا انک مثلنا فی الجوع لم یکن لنا منه درهم یعنی من گرسنه ام و دو فرزندم هم گرسنه اند و شک ندارم که

تو هم گرسنه ای آیا هیچ درهمی برای ما نبود پس دامن علی را گرفت علی فرمود خلینی فاطمه گفت لا والله او یحکم الله بینی و
بینک یعنی رها نمیکنم ترا تا میان من و تو پدرم حکم کند پس جبرئیل بر رسول خدا نازل شد گفت (یا محمد السلام یقرئک السلام
ویقول اقرء علیا منی السلام وقل لفاطمة لیس لک ان تضربی علی یدیه وتلزمی بثوبه) یعنی خدا بر تو سلام میرساند
و میفرماید که علی را از جانب من سلام برسان و بفاطمه بگو که ترا نمیرسد که دست بر دست علی بزنی و جامه او را بگیری پس رسول خدا
بمنزل علی آمد دید که فاطمه جامه علی را گرفته است و نمیگذارد برود فرمود بفاطمه چرا دامن علی را گرفته عرض کرد ای پدر
باغی را که تو برای او نشانده بودی بدوازده هزار درهم فروخته است و برای ما هیچ باقی نگذاشته تا طعامی بخریم رسول
فرمود که جبرئیل از جانب خدا مرا گفت که بتو بگویم که ترا نمیرسد که دست بر دست علی بزنی فاطمه گفت فانی استغفر الله
ولا اعود ابدا پس رسول خدا از خانه علی بیرون رفت و علی نیز بیرون رفت و ساعتی بر نگذشته که رسول خدا دوباره بخانه علی آمد و هفت درهم
بفاطمه داد و با او گفت هاک هذه الدراهم فاذا جاء ابن عمی فقولی له یبتاع لکم بها طعاما یعنی این دراهم را بگیر و بشوهر
تا برای تو طعامی بخرد پس علی آمد و آن هفت درهم را بعلی داد فرمود بسم الله والحمد لله کثیرا طیبا وهذا من رزق
الله پس فرمود ای حسن برخیز و با من بیا پس بیازار آمدند مردی را در آنجا ایستاده دیدند میگفت من یقرض الملی الوفی
پس آن درهمهارا بان مرد داد امام حسن عرض کرد ای پدر جمیع این درهمهارا اگر بان مرد دادی پس بچه طعام خواهی خرید
فرمود ان الله قادر علی ان یعطی الکثیر بالقلیل پس علی بدر خانه مردی آمد تا از او چیزی قرض کند پس اعرابی با او
خورد و با او ناقه بود گفت یا علی این ناقه را از من بخر فرمود ثمن او را ندارم گفت من ترا مهلت میدهم تا وقتی که ثمن بدهی
فرمود بچند میفروشی گفت بصد درهم حضرت فرمود خذها یا حسن پس امام حسن آن ناقه را گرفت و چون چند قدم
از آنجا گذشتند اعرابی دیگر باو برخورد عرض کرد یا امیر المؤمنین این ناقه را میفروشی حضرت فرمود بجهت چه میخواهی گفت
میخواهم تا در غزوه که رسول خدا بجهاد میرود سوار شوم فرمود ان قبلتها فهی لک عرض کرد که ثمن او را دارم یا امیر المؤمنین این شتر
را بچند خریده فرمود بصد درهم عرض کرد من او را از تو بصد و شصت درهم میخرم حضرت فرمود که یا حسن این دراهم را بگیر و
ناقه را تسلیم اعرابی نما پس از آنجا گذشتند و گفتند که صد درهم باعرابی که از او ناقه خریدایم میدهیم و بقیه او را طعامی میخریم
پس طلب آن اعرابی نمایند تا ثمن ناقه او را بدهند پس رسول خدا را دیدند که در مکانی نشسته بود که هرگز او را
در آن مکان ندیده بودند پس چون نظر رسول بر علی افتاد تبسم فرمود بحدیکه دندانهای نواجد آنحضرت پیدا شد علی عرض کرد
اضحک الله سنک وبشرک بیومک رسول فرمود که یا ابا الحسن انک تطلب الاعرابی الذی باعک الناقة لتوفیه الثمن
یعنی در طلب اعرابی هستی تا ثمن ناقه او را بدهی عرض کرد ای والله فداک ابی وامی رسول فرمود الذی باعک الناقة

جبرئیل و الذی اشتراها میکائیل و الناقة من نوق الجنة و الدراهم من عند رب العالمین فانفقها فی خیر و لا
تخف اقتارا یعنی آنکس که شتر را فروخت جبرئیل بود و آنکس که آنرا خرید میکائیل بود و آنشتر از شترهای بهشتی
بهشت بود و آن درهمها از جانب پروردگار عالمیان بود پس در خیر خرج کن و از تنگدستی مترس و مخفی نماناد که علی
بن ابی طالب علیه السلام که با ائمه هدی محیطند بجمیع حالات و تشکلات ملائکه و کل انبیا و اهند در تحت رتبه محمد و آل محمد
پس نتوانند بود که ملک بصورتی در آید که محمد و آل محمد او را نشناسند چگونه چنین میشود و حال آنکه ایشان مصور صورند
و مدبر امور خلقند هم اما نا ایشانرا در نزد خدا مقامی است که هیچ ملک مقربی و هیچ پیغمبر مرسلی را در آنجا راه نیست
نشنیده که جبرئیل امین در شب معراج نبود و نتوانست لو دنوت انملة لاحترقت میگوید پس چگونه میشود که علی بن ابی طالب جبرئیل
و میکائیل را که بصورت اعرابی ظاهر میشوند نشناسند پس بر ظاهر این روایت اشکال وارد میآید و جواب آنکه اولا تصریح
در این روایت نشده که علی ایشانرا ملک دانسته نشناخت و ثانیا اینکه طلب کردن آنحضرت اعرابی را برای دادن ثمن ناقه تعلیم
دیگران بود که در ادای دین تساهل نکنند و ثالثا اینکه انما طلب بجهت ظاهر تکلیف بشری ایشان بود که اظهار آن در پیش
خلق چاره نداشتند چون سایر امور که از ایشان صادر میشد تا قاصران در باره ایشان دعوی باطل ننمایند و در
حق ایشان غلو نکنند و رابعا اینکه مقصود اظهار افضلیت محمد و اهل بیت است و اینکه آنحضرت واسطه فیض است
با نبیا چنانکه ایشان واسطه فیض اند بسایر خلق چنانکه انشاء الله تفصیل علوم طلب خواهد شد و الله اعلم باسرار محمد و آله فالصلوة علیهم
ما تعززا الله بعز جلاله و الحمد لله اولا و آخرا تم کتاب وسیلة المعاد و ذریعة العباد
و قد فرغ مؤلفه من تالیفه فی الرابع من شهر شوال المکرم
سنة ۱۲۸۷

بر حسب فرمایش بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای مدیر
السلطنه حکمران کاشان دام اقباله العالی این کتاب
مستطاب بوضع نو سمت طبع پذیرفت حرره العبد احمد
بن محمد الطهرانی فی ذی حجه

۱۳ ۲۶









